

[illegible] ابو الليث [illegible]

[illegible] المصران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل اول

در [illegible] نماز [illegible] کتاب و حدیث
اما کتاب [illegible] و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم
[illegible] در کتاب کریم خود [illegible] بوده که
[illegible] رسول [illegible] رسول [illegible]

پس اتباع سید المرسلین لازم و فرض باشد که ترک آن به هیچ حال روا نباشد
اما حدیث قوله صلی الله علیه وسلم من ضیع سنتی حرمت علیه
شفاعتی یعنی هر که ضایع کند سنت مرا حرام باشد برو شفاعت
من و عنه صلی الله علیه وسلم من احیا سنتی فقد احیانی
و[illegible] احیانی فقد احبنی و من احبنی کان معی فی
الجنة [illegible] القیمة معنی حدیث چنان باشد که هر که زنده دارد
سنت [illegible] باید دانستن که زنده داشته باشد مرا و هر که زنده
دارد مرا باید دانستن که دوست داشته باشد مرا و هر که دوست
دارد مرا باشد با من روز قیامت در بهشت و احیاء سنت
رسول صلی الله علیه وسلم در آن باشد که مؤمن شرایع او را فرو
گذاشت نکند و در [illegible] و تعلم کوشد که طلب آن بر فرزند آدم واجب
کان او اتی فریضه است لقوله صلی الله علیه وسلم طلب العلم
فریضة علی کل مسلم و مسلمة مشغول گردد تا مخفی نیست
رسول علیه السلام باشد و احکام نماز که از [illegible] آن چاره
نیست بداند تا نمازش درست باشد اگر کسی شرایط نداند
چون ترک کند نمازش نادرست باشد و فردا [illegible]
ماند و از جمله زیان کاران گردد و پس جنگ مراد کسی که [illegible]

[illegible]

از ظلمت جهل بیرون آرد و در پرتو نور علم در آید و عمل آن کند با علم
بشارت و عمل بی علم با جهل [illegible] کثیف قال صلی الله علیه وسلم
ان قلیل العمل مع العلم کثیر و کثیر العمل مع الجهل قلیل
پس هر که با علم پنج وقت نماز بجماعت بگزارد با وی ثواب دهد
او را ثواب هزار شهید که هم در راه خدای تعالی کشته شده باشند
چنانکه در حدیث آمده قال صلی الله علیه وسلم من صلی الخمس
فی الجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید الذین قتلوا فی
سبیل الله محتسبین مقبلین غیر مدبرین و در حدیث آمده است
جای دیگر قال صلی الله علیه وسلم مثل صلوة الخمس کمثل نهر
جار یجری علی باب احدکم فیغتسل فیه کل یوم خمس مرات
فهل یبقی علی جسده من درنه شیء قالوا لا یا رسول الله قال
کذلک مثل صلوات الخمس [illegible] حدیث چنان بود که روزی
پیغامبر صلی الله علیه وسلم صحابه کرام را رضوان الله علیهم احکام صلوة
تعلیم کرد و فرمود و مثل پنج نماز همچون مثل جوییست روان که بر در
خانه یکی از شما باشد پس او هر روز پنج بار در آن جوی روان غسل
کند هیچ چرک یعنی چرکی بر اندام او بماند یاران گفتند نی یا رسول
الله آنگاه گفت رسول صلی الله علیه وسلم مثل پنج نماز همچنین است

درجه

هر که یک نماز بجماعت بگزارد هیچ گناهی بروی باقی نماند و روی عمر بن
الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لیس الفرق
بین الاسلام و الکفر الا الصلوة من ترک الصلوة عامدا
فقد کفر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت میکند که رسول
صلی الله علیه وسلم [illegible] فرمود که نیست فرق میان اسلام و
کفر مگر نماز پس هر که نماز را عمدا [illegible] ترک کند کافر
گردد [illegible] بعضی انکار کرده اند آنرا و امام شافعی رحمه الله تارک
یک نماز را عمدا [illegible] میکشد و این روایت در منظومه
در باب [illegible] و آن اینست و تارک الصلوة عمدا نقل
از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است یک روایت
اینست هر که یک نماز [illegible] ترک کند فاسق گردد [illegible]
نشاید شهادت [illegible] باشد و روایت دوم اینست هر که [illegible]
سه شبانروز نماز [illegible]
و این روایت در نوادر [illegible] و هم از اینجا گفته
سلف گفته اند من تهاون بالصلوة [illegible] منع الله عنه کلمة
الشهادة عند النزع ای بیلب [illegible] که هر که خوار دارد
نماز را حق تعالی کلمه شهادت وقت مردن از زبان او [illegible]

مطلب تارک الصلوة

۴

دارد

بار و نعوذ بالله منها و روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمع
بین الصلوتین من اکبر الکبائر یعنی بزرگترین گناهان آنست که
مصلی جمع کند میان دو نماز یعنی بوقت یکی ادا کند و تاخیر کند تا وقت
دیگر نماز درآید [illegible] قال صلی الله علیه وسلم
من جمع بین الصلوتین [illegible] هر که جمع
کند میان دو نماز [illegible]
[illegible] گویند [illegible] که جمع کند میان دو نماز این
باشد حال آنکس که ترک نماز کند [illegible] فرض است بر هر
عاقل و بالغ و مسلمان [illegible] بوقت چون در
گزارد [illegible] نیکو بار سیت
قال الله تعالی [illegible] سلککم فی سقر
قالوا لم نک من المصلین [illegible] اهل بهشت از اهل
دوزخ [illegible] جواب گویند که ما
[illegible] نماز [illegible] ما را در آتش در آورد
فصل اول در بیان فرضیت نماز از بیان کتاب و سنت
و اجماع امت بدانکه نماز فریضه ایست قائم و شریعتیست ثابت
که فرضیت آن بکتاب خدای یعنی بقرآن و سنت رسول یعنی

مطلب جمع الصلاتین

آن م

مطلب بیان فرضیت نماز

بخبر و باجماع مسلمانان ثابت شده است اما کتاب
قوله تعالی اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و قوله تعالی حافظوا
علی الصلوات و الصلوة الوسطی یعنی حضرت عزت جل و علا
امر کرد یعنی فرمان داد که نماز برپای دارید و زکوة مال
بدهید [illegible] محافظت کنید و صلوة چون
خالص [illegible] یعنی آن امر لازم باشد چنانکه کلوا
واشربوا [illegible] فاصطادوا و چنانکه فاذا
طعمتم فانتشروا [illegible] علینا باشد چنانکه اقیموا الصلوة
وآتوا الزکوة و [illegible] علی [illegible]
تقاضا کند و اما [illegible] رسول صلی الله علیه و سلم روایت
میکند عبد الله [illegible] رضی الله عنه قال علیه السلام
بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام
الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت
من استطاع الیه سبیلا یعنی بنا کرده شد مسلمانی بر پنج
چیز اول کلمه شهادت یعنی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله گفتن دوم برپای داشتن نماز
سیوم ادا کردن زکوة مال چون نصاب باشد چهارم روزه

داشتن ماه رمضان پنجم زیارت کردن خانه کعبه اگر استطاعت آن باشد
یعنی قدرت تعیین استطاعت را جمیع علما کرده اند و آن را فقها
از قدرت ممکنه دانسته اند دون المیسره علی فخر الاسلام علی بزدوی
رحمه الله در اصول آورده که [illegible] الاحکام و الاعوان
[illegible] و هم از [illegible]
[illegible] صدقه الفطر [illegible] الزکوة
الواجب من الحج او صدقة الفطر [illegible]
و آن شرط است و آن [illegible] شرط
دوام [illegible] الواجب [illegible] صدقه فطر
[illegible] و صدقه
تقصیر [illegible]
[illegible] نماز فریضه
[illegible] رسول صلی الله
باجماع امت آن است [illegible] و اجماع مسلمانان
علیه و سلم تا امروز [illegible] رسول صلی الله علیه و سلم
[illegible] یعنی قرائتی [illegible] یعنی فرا هم نیاید امت
[illegible] است [illegible]
من [illegible] چون ثابت شد که نماز فریضه است بکتاب و سنت

واجماع امت چنانچ بیان کرده شد پس بدانکی فرض بر دو نوع است
فرض دائم و فرض موقت اما فرض دائم ایمان است بخدای تعالی و ایمان
اقرار کردن است بزبان و تصدیق کردن بدل یعنی گرویدن است
بخدای عزوجل و [illegible] پیغمبران و فرشتگان او و بهمه کتابهای او و بروز
[illegible] پس از مرگ و بدین که نیک و بد همه از خدای
[illegible] عزوجل و [illegible]
نباشد [illegible] باشد و [illegible]
نداند [illegible] کرده او [illegible] حرام باشد و او کافر اگرچه
بگوید لا اله الا الله [illegible] رسول الله و این روایت در محیط است و
روایت اینست [illegible] آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله
واليوم الآخر [illegible] والقدر خيره وشره
من الله تعالى و [illegible] ان قال لا اله الا الله
محمد رسول الله [illegible] فرض دائم [illegible] و دائم در کل اوقات
وسبب نفس وجوب ایمان حدوث عالم است و شرط نفس وجوب
ایمان عقل است و بلوغ [illegible] اقرار و تصدیق است و [illegible]
بشنیدن دعوت است از [illegible]
بر [illegible] است فرض عین است و فرض کفایت فرض عین آنست

مطلب فرض کفایه

که بعضی از مخاطبان بجای آرند از گردن دیگران ساقط نشود چنانک
نماز و روزه و زکوة و حج و غسل جنابت و تعلم قرآن و فقه آن مقدار
که چاره نیست از آن [illegible] و جهاد یعنی کارزار کردن با دشمنان
دین چون نفیر عام باشد و اما فرض کفایت آنست که اگر بعضی
از مخاطبان بجای آرند از گردن دیگران ساقط شود چنانک
جواب سلام [illegible] و جواب عاطس [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] و غسل میت [illegible] و امر معروف
[illegible] علم و قرآن
[illegible] نفیر عام نباشد
[illegible] است و معنی
فرض کفایت [illegible] اگر بعضی از [illegible] آرند از بعضی
دیگر ساقط شود [illegible] باشند

فصل دوم در تفسیر نماز

[illegible] نماز را بعربی
صلوة گویند و صلوة [illegible] اشیاء مختلفه چون صلوة
را اضافه [illegible] عبارت از رحمت و مغفرت باشد
و چون [illegible] اضافت کنند مراد از آن استغفار بود و چون

[illegible]

بر میان اضافت کنند مثلا از نماز دعا باشد اما در شریعت
صلوة عبادتست از افعال معلومه و ارکان مخصوصه یعنی چهار رکن
قیام و قرات و رکوع و سجود و سبب نفس وجوب صلوة وقت است
یعنی جزوی که متصل است با ادای [illegible] وقت و شروط نفس وجوب
صلوة اسلام و عقل و بلوغ است و سبب وجوب اداء صلوة
[illegible] است و شروط وجوب اداء صلوة هم اسلام و عقل و بلوغ
[illegible] صلوة قیام و قرات و رکوع و سجود است و شرط صحت اداء
صلوة [illegible] و جامه و جای و نیت و استقبال قبله و ستر عورت
است و حکم [illegible] صلوة [illegible] واجبست از ذمه و ثواب در عقبی
بی گوید که شرط [illegible] لغت علامت است و منه اشراط الساعة
اي عَلَاماتها و [illegible] شریعت [illegible] خارجی یتوقف علی
وُجُودُ المَشروط [illegible] شرط امر خارجی است که مقدم باشد
بر مشروط و موقوف [illegible] باشد وجود مشروط برو و اما
رکن در شرع [illegible] که گویند امر داخلی را که [illegible]
بعد در چیزی و بران چیزی که رکن اوست متقدم باشد فخر الاسلام
علی بزدوی در اصول فقه آورده است که [illegible] رکن الشیء ما یقوم
به ذلک الشیء یعنی رکن چیزی آنرا گویند که [illegible] قیام بقا آن چیز

فصل سیوم در فرایض صلوة بدانکه [illegible] چیزی فرض است
در نماز [illegible] و دو فرض
است و [illegible] رکن [illegible]
طهارت بدن از حدث [illegible] طهارت مکان [illegible]
عورت و [illegible] استقبال [illegible]
[illegible]
[illegible] سعق
در شرایط آورده [illegible]
است و روایت [illegible] یعهد
[illegible] و النیة و التحریمة
[illegible] و الارکان
[illegible] القیام و القرأة و الرکوع [illegible] چهار که رکن است
قیام و قرات و رکوع و سجود [illegible] فرض است یکی قعده
اخیر است مقدار تشهد [illegible] است از صلوة بفعل
مصلی و خروج از صلوة بفعل نماز گزار فرض است و این قول
امام ابو حنیفه است رضی الله عنه و معتمد قول اوست در فتاوی مسعودی
آورده است که شیخ الاسلام ابو حفص کبیر بخاری رحمه الله
گفته است هر که نام این دوازده مسئله یعنی شروط و ارکان و

[illegible]
[illegible] بک
[illegible] بدیرفته آید و
[illegible] پاک داشتن
[illegible] است در پاک داشتن
[illegible] در حق این هر دو قوی
[illegible] دلیل الثوب من
[illegible] اما دلیل [illegible] علیه [illegible]
[illegible] الدم والقیح [illegible] البول [illegible] یعنی جان باشد
[illegible] و اینی که نشستن شود جامه [illegible] چیز از خون و ریم
[illegible] و بول و منی و این دلیل است بر پاک داشتن جامه
[illegible] دلیل باشد بر پاک داشتن جامه دلیل باشد بر پاک
[illegible] زیرا که اتصال در حق این هر دو قوی نیست
[illegible] نماز [illegible] اجماع است که جای نماز

[illegible] اگر جای آن نماز [illegible] معروف با
نام و [illegible] است [illegible] درست [illegible]
[illegible] بی
[illegible] باشد
زیرا که [illegible]
آید سوال [illegible]
وجوب است [illegible]
شرط نماز که شمرد [illegible]
صحت او آنست [illegible]
صلوة درست [illegible] رکن
اصلی است و رکن [illegible] کدام
است جواب قرآن [illegible] در باب
ایمان و آنک جز و آن است رکن اصلیست [illegible]
در باب ایمان چند رکن زاید آنست که در حالت عذر ساقط شود
و چند رکن اصلی آنست که در حالت عذر ساقط نشود [illegible]

پاک باید از آنک هیچ کس از وقت رسول علیه السلام تا امروز منکر
بر وضعیت این اگر مردی بر جای پاک نماز بکند و کرده بر کرد او
نجاست است نماز روا بود و لیکن مکروه باشد و اگر در زیر هر یکی
از دو قدم کم از درمی نجاست باشد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند
نماز [illegible] روا بود که قیام بیک قدم معتبر است قدم دیگر در معنی زاید
بود و [illegible] را اعتبار نیست لیکن این حاجت که یک قدم بر زمین
نهد و یک قدم را [illegible] از آن دارد و چون هر دو قدم بر زمین
نهد و هر دو [illegible] نجاست از درمی [illegible] شود و در یک رکن جمع
آید بروایت صحیح نماز تباه شود که مستعمل نجاست شود اما
اگر یک قدم بر کم [illegible] نجاست بود و یک قدم بر جای پاک نماز
روا بود اما اگر [illegible] از درمی [illegible] بیش باشد و کم از درمی جای
سجده بود و چون [illegible] و در یک رکن جمع آید زیادت از درمی بود
نماز تباه گردد اما [illegible] پیش از آنک سر بسجده نهد قدمها بر جای
پاک آورد روا بود و این جایی بود که نجاست غلیظه بود اما
اگر نجاست خفیفه بود روا بود اگر یک سجده آورد معلوم شد که
جای سجده پلید بوده آن سجده را بر جای پاک اعاده کند بقول
امام ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول امام ابو حنیفه و امام

محمد

محمد رحمهما الله روا نبود [illegible] ابو یوسف رحمه الله
سجده را نهادن پس نماز [illegible] است که سجده [illegible] جای
پلید آورده آن سجده را بر جای پاک قضای [illegible]
امام ابو یوسف رحمه الله سجده را نهادن بر جای [illegible] دارد
که آن جای [illegible] سجده [illegible] جای [illegible]
آوردن سجده [illegible] جای پاک [illegible] بر جای
پلید نهاده بر جای پاک سجده [illegible] رحمهم الله نماز
روا بود از برای آنک [illegible] سجده رکن اصلی نیست
و بقول امام شافعی و امام زفر رحمهما الله نماز روا نبود و در زانوها
[illegible] خلاف است و این روایت [illegible] در باب اوست
والرکبتان والیدان ان تقع [illegible] علی النجاسة [illegible] فما صلی انقطع
اگر مردی زانوها بر جای پلید نهاد و بر جای پاک سجده آورد بعضی
گفته اند که روا بود که زانوها نهادن در سجده رکن اصلی نیست اما
روایت صحیح آنست که روا نبود اگر زانوها نهد در معنی رکوع بود
از سجده [illegible] و در فتاوی خلاصه آورده است که نهادن
دو قدم بر زمین [illegible] سجده فرض است و اگر یک قدم نهد و دوم نهد
روا باشد [illegible] اگر در آب پلید گیاه بر آید و یا در نجاست گیاه بر آید

مطلب صلاة فوق نجاسة

آنچه در آب و نجاست بود پلید بود و آنچه هوا گرفته باشد پاک بود
تا اگر گیاه را بر روی همان نجاست خوابانند و بر روی نماز گزارند روا
نجاست ... [illegible] ... شود روا بود اگر بساطی است که یک طرف او
پاک است و طرف دیگر پلید امام طحاوی رحمه الله گفته است اگر
آن طرف پاک را بالای پشت و هو آنند آن طرف پلید بجنبد بر آن
طرف پاک نماز گزارده روا بود و این اختیار شیخ الاسلام نصیر
یحیی است اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله آنست که
اگر جای سجده و ... [illegible] ... پاک بود روا بود و بساط بزرگ حکم زمین
دارد در فتاوی ظهیری آورده ... [illegible] ... بود پای را نجاست رسید
بنگرد که نجاست ... [illegible] ... اگر خشک است جایز بود
از مالیدن و تراشیدن ... [illegible] ... و اگر نجاست تر باشد سه بار بر
وی آب رانند پاک گردد و نظیر اوست بساط نجس و اگر بساط
نجس را در جوی آب ... [illegible] ... نهند و بگذارند یک شب تا بر روی آب
برود پاک گردد و هم در فتاوی ظهیری آورده هر چیزی را که
پاره کنند دو شود چنانکه تخته اگر یک روی او پاک بود و یک
روی پلید بر آن روی پاک نماز گزارد روا بود اگر سنگ یا خشت
از زمین جدا است پلید شد تا نشویند پاک نشود و اگر در زمین

رحمه الله

سنگ
نشانده تیغ زمین بود و زمین چون خشک شود پاک شود
و خشت ... [illegible] ... پاک شود اگر پوستی است یک روی او پاک و دیگر
روی پلید بر آن روی پاک نماز گزاردن روا بود یا نه امام ابو الحسن
رستغفنی رحمه الله در فواید آورده که روا بود و این بر آنست که
هر چیزی را که دو کنند دو شود شیخ الاسلام برهان الدین نقه
است ... [illegible] ... اگر پوست را دو کنند هم بدان طول و عرض
شود ... [illegible] ... را دو کنند هم بدان طول و عرض شود
اگر جامه است ... [illegible] ... یک روی پاک است و یک روی پلید آن روی
پلید را بر زمین ... [illegible] ... بر روی پاک نماز گزارد به قول
محمد رحمه الله روا بود و به قول ابو یوسف ... [illegible] ... روا نبود و این روایت
در منظومه در باب ... [illegible] ... بَاطِنُهُ فِيهِ قَذَرٌ
صَلَّى عَلَى ظَاهِرِهِ لَمْ يُغْتَفَرْ و مشایخ ... [illegible] ... الله در اختلاف
این دو بزرگ اختلاف دیگر افتاد ... [illegible] ... بعضی میگویند این
اختلاف در حق جامه است که ... [illegible] ... نکرده باشند تا اگر
جامه پا کنده باشد باتفاق نبود که حکم یک جامه دارد
بعضی میگویند که این اختلاف در حق جامه پکنده کرده آن
جامه ... [illegible] ... باتفاق نماز روا بود که حکم دو جامه دارد

مطلب الصلوة فوق الجامه

روا ...

اگر [illegible] و [illegible] بر روی نجاست رسیده بود کم از درمی و بر روی
[illegible] کرده است بروی نماز روا بود و بروایت جمع روا بود
[illegible] امام زاهد [illegible] که در نوادر فقه
از امام ابو یوسف رحمه الله [illegible] روایت است که روا بود از انک
حکم یک جامه دارد [illegible] اندک بیش کم از درمی در تن مصلی بود
یا [illegible] جواز نماز بود و نزدیک
امام [illegible] در باب شافعی آمده است
ولا صلوة مع [illegible] از وی ممکن بود چنانک
مکلف از نجاست [illegible] یا خون کیک بجامه رسید
آنگاه نزدیک او هم [illegible] اگر جامه دو توی است دو تو بر یک
روی او نجاست [illegible] و بر روی دیگر کم از درمی وبر روی هم
سرایت کرده بران [illegible] کم از درمی است نماز گزارد بقول امام محمد
رحمه الله روا بود و بقول امام ابو یوسف رحمه الله روا بود اما
باوی نماز گزاردن روا [illegible] باتفاق اگر نهالی است آورده و آستر
پاک و آکین او پلید یعنی آنچ در وی است بران نهالی باتفاق نماز روا
بود بشرط انک سختی زمین بر پیشانی برسد اگر مصلی بغایت
تنگ است بر چیزی که می افگند یعنی آن [illegible] نماید اگر
آن

آن مسئله [illegible] بلند افگند [illegible] مصلی [illegible]
[illegible] امام زاهد [illegible]
و مختار شیخ الاسلام [illegible] آنست [illegible]
مصلی [illegible] و نماز دیگر
و نماز شام [illegible] زیاده از درمی
[illegible] نماز گزاردند
اما امام زاهد [illegible] که روایت صحیح آنست که
امام ابراهیم بن رستم [illegible] که امام نماز دیگر و امام
نماز شام [illegible] نماز گزارند در صلوة مسعود
آورده که در مسجد بر بوریا [illegible] کراهیت بود لقوله علیه
السلام الصلوة علی ما یلی الارض [illegible] از اینجا است که مشایخ
ماوراء النهر بر بوریا مسجد مصلی [illegible] کراهیت داشته اند
و گفته اند این طریق مبتدعان است سجده بر خاک آوردن فاضل
بود دلیل برین انک زاهد صحابه عبد الله عمر و فقیه امت
عبد الله مسعود رضی الله عنهم چون بسفر رفتندی در دریا
خاک برداشتندی در کشتی ریختندی و بوقت نماز بر خاک سجده
آوردندی [illegible] یاران رسول از جمع است که بر خاک

مطلب الصلوة فوق بوریا

بقرب [illegible] ایشان جواب دادند که ای دوستان ما از خاکیم و
با زخاک خواهیم شد دوست داریم که بر خاک سجده آریم و این
آیت را بار ها خواندی قال الله تعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم
ومنها نخرجکم تارة اخری [illegible] آنکه گفتیم ستر عورت فرض است
دلیل آن کتاب و خبر اما کتاب قوله تعالی یا بنی آدم خذوا
زینتکم عند کل مسجد ای استروا عورتکم عند کل
صلوة یعنی ای فرزندان آدم [illegible] عورت خوبش را در هر
نمازی اما دلیل خبر [illegible] علیه السلام لا صلوة لحائض الا بخمار
ای البالغة یعنی نیست نماز مر زن رسیده را مکر بدامنی یعنی بچادری

فصل چهارم در بیان عورت [illegible] بدانک عورت
مرد از زیر ناف است تا زیر [illegible] و ناف عورت نیست دلیل برین انک
رسول صلی الله علیه وسلم بر ناف امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه
قبله دادی اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام مس نکردی
و قبله ندادی و نزدیک امام شافعی رحمه الله برعکس است در منفق
میکوید که اتفاقست آنکه عورت مرد ست عورت کنیزک همان است
با شکم و پشت روایتا نیست وما بین الفرق فانها من الاماء
مع البطون والظهور فانها امانس زن حرّه همه عورتست

مکر

بکر روی و کف دست و قدم [illegible]
عورت است [illegible]
نشاید [illegible] دیدن
و مس نشاید [illegible] و در روایت منفق اینست
لا ینظر [illegible] النساء
مکر انک [illegible] و در غیبت
و دفع [illegible] دعوی کند غبن و صاله
بکر او زن منکره باشد [illegible] دیدن زن خویش و کنیزک
از سر تا پای و مالیدن [illegible] شان و از محارم خویش که
از نسب باشند روا باشد دیدن در موی و ساعد و بازو و
سینه و پای و مس کردن این مواضع بوقت حاجت چنانک بر
مرکب نشاندن و فرود آوردن و این روایت در منظومه و قدوری
و کنز و منفق آورده است و در صلوة مسعودی میکوید اند
محارم خویش از سر تا سینه و دست تا بازو و پای تا زانو شاید
دیدن [illegible] شهوت نبود محارم که از سبب باشند چنانک
رضاع و [illegible] همین حکم دارد و هر چیزی که دیدن و مس
کردن از محرم [illegible] روا باشد از محرمه غیر روا باشد دیدن

آن [illegible] آن و اگر [illegible] شهوت [illegible] و اگر از شهوت [illegible] باشد
و امام محمد رحمه الله گفته است اگر کسی [illegible] کرده [illegible] کار باشد در
متفق آورده [illegible] مطلقا [illegible] باشد [illegible] بچون اجنبی
در حق مالکه خود [illegible] در حرهٔ اجنبیه
جز روی و کف [illegible] آن [illegible] شهوت [illegible] شد و اگر
ایمن بود [illegible] روایت [illegible] الحرائر الاجنبیات
وراء الظاهر والظاهر [illegible] لغة [illegible] منها الکف
مگر بجهت گواهی دادن [illegible] و یا تداوی چون زن
طبیبه در شهر باشد اما [illegible] طبیب بقدر امکان در اندام
حره نه بیند جز موضع درد وجراحت ولا باس است که طبیب
بنگرد و دست نهد در موضع درد با جامه لیکن باید که آن جامه
نیک تنگ نباشد که از زیر اندام او خبر دهد و این روایت
در منفق آملا است و روایت اینست اَمَّا مَعَ الثَّوبِ فَلَا بَاسَ بِهِ
اِن لَم یَحکِ حَجمَهَا فَانتَبِه در صلوة مسعودی در جلد دوم آورده
است میان صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اجمعین [illegible] شد که
زن را از برای آموختن علم از خانه بیرون آمدن شاید یا نه گفتوی
بنشستند و بنزدیک مادر مؤمنان عائشه رضی الله عنها فرستادند

مطلب طبیب

مطلب [illegible] زنان

او جواب

او جواب داد که اگر کسی را [illegible] باشد در خانه [illegible]
و یا برادر و یا [illegible] بیرون رود و باید که از ایشان [illegible]
و اگر [illegible] بیرون آید اما شرط آنکه جامه کهنه پوشد
و [illegible] راست راه کند
[illegible] درست
بیرون نباید [illegible] گفت زنی که بدین
صفت بیرون آید [illegible] نگاه کردن باکی نبود
عمرو بن العاص گفت [illegible] کاری که در آخر آن توبه لازم
آید من از آنکه آن کار [illegible] علیه السلام فرموده است
هر زنی که از خانه بیرون آید [illegible] چهار دیو بیارایند و اگر امردی
بیرون آید او را هفتاد دیو بیارایند از برای آنکه اندر وی
دو فریق را نظر است در اثر است که روزی عبدالله بن عمر رضی الله
عنهما بر در حجره ایستاده بود امردی بر گذشت وی بحجره
اندر آمد و در بربست وی گفت که این فتنه بر گذشت یا نه
گفتند بر گذشت آنگاه بیرون آمد و این حدیث را از رسول علیه
السلام روایت کرد قال علیه السلام اِتَّقُوا مِن اَبنَاءِ المُلُوکِ
فَاِنَّ فِتنَتَهُم [illegible] النِّسَاءِ یعنی بپرهیزید از پسران ملوک

مطلب امرد

[illegible] شوی نیست چون شهوت زنان حیض گفتند که هر زنی را که
حیض آید و چون پاک شود [illegible] و از خانه بیرون
آرند نخست [illegible] چهار کس [illegible] آنگاه آن زن هر زینتی
که بی دستوری شوهر از خانه بیرون آید وی در لعنت بود تا آنگاه
که بخانه باز [illegible] شوهر از خانه بیرون آید وی
در لعنت بود با شوی تا آنگاه که بخانه آید چنانکه امام زاهد
حجة الاسلام غزالی رحمه الله در کیمیای سعادت آورده است که
بر شوی واجب است که زن را [illegible] نماز و طهارت
و حیض و نفاس و غیر آن بیاموزد و اگر [illegible] بیاموزد بر زن واجب بود
که بیرون رود و بیاموزد و اگر مرد بیاموزد زن را روا نباشد
که بی دستوری شوهر بیرون آید و اگر مرد در آموختن علم
تقصیر کند عاصی شود که خدای تعالی میفرماید قوا انفسکم و
اهلیکم نارا یعنی که خود را و اهل خود را نگاه دارید
از دوزخ و این مقدار باید که بیاموزد چون پیش از آفتاب
فرو شدن از حیض پاک شود نماز دیگر را قضا کند و بیشتر
زنان این مقدار ندانند و بقیامت در مانند و این حکم نزد یک
علماء ما است اما نزدیک امام شافعی اگر وقت نماز دیگر پاک

شود

مطلب بیرون رفتن زنان

حیث القضا

شود نماز ظهر و عصر بگذارد و این روایت در منظومه [illegible]
آمده است لو طهرت [illegible] وقت عصر و عشا فالظهر و المغرب
در حدیث آمده است [illegible] باید با غیرت و مروت باشد
و اصل غیرت و مروت آنست [illegible] بود که از آن آفتی
[illegible] از آن [illegible] و پیر بام نگاه کند
که هیچ نامحرم [illegible] بیرون رود انتظار مرد کند
که آفتها [illegible] نخیزد بلکه از روزن
و از در و بام [illegible] برد و غیرت از حد
بیرون کند امیر المؤمنین [illegible] الله وجهه میگوید که غیرت
بر زنان از حد مبرید از آنکه مردمان بدانند بدان سبب
زنان با ایشان زبان دراز کنند و اصل غیرت آن باشد که راه
چشم ایشان بسته دارد از نامحرمان در خبر آمده است که روزی
رسول علیه السلام فاطمه را پرسید رضی الله عنها که زن را چه بهتر
فاطمه گفت رضی الله عنها آنکه هیچ مرد ایشان را نه بیند رسول را
علیه السلام این سخن خوش آمد فاطمه را در کنار گرفت و گفت
ذریة بعضها من بعض معاذ رضی الله عنه زن خود را
دید که بدر روزن بنگریست و سیب میخورد و از آن

[illegible] باره بخورد و باقی بغلام داد او را معاذ رضی الله عنه
منع کرد و فرموده است که زنان را جامه نیکو مکنید تا در خانه
بنشینند چون جامه نیکو باشد آرزوی بیرون رفتن کنند
در عهد رسول صلی الله علیه وسلم زنان را دستوری بود تا به
جماعت شدندی به مسجد در صف [illegible] پس در روزگار صحابه
رضی الله عنهم منع کردند عایشه رضی الله عنها فرموده اگر رسول علیه
السلام بدیدی که زنان اکنون [illegible] آید به مسجد نگذاشتی
و رخصت ندادی امروز [illegible] مسجد و از مجلس علم اختیار است
پس از تماشا و نظاره و حمام [illegible] ماند واجب باشد زیراکه
آفت بسیار زنان را از مجلس [illegible] نظاره خیزد و هرجا که بیم فتنه
باشد زن را باید که چشم نگاه دارد که روزی نابینایی در خانه رسول
علیه السلام در آمد عایشه و زن دیگر نشسته بودند برنخاستند
و گفتند که نابیناست رسول علیه السلام گفت اگر او نابیناست
شما نابینا نیستید در محیط آورده است که روا باشد که مرد
زن خود را بهفت موضع گذارد که برود یکی بدیدن و پرسیدن
مادر و پدر و بتعزیت ایشان دوم بدیدن قرابات محرم و پرسیدن
ایشان چنانک برادر و جد و جده و عم و عمه و خال و خاله و سایر

نور چشم احمد [illegible]

محارم و [illegible] باشند و اگر بگذارد که بدایگی بیرون رود چون
دایه باشد چهارم چون [illegible] باشد بغسل میت رود و پنجم
که را بر زن حقی باشد با او بیرون رود ششم چون
این زن را بر کسی حقی باشد بیرون رود بطلب آن هفتم بحج رود
چون استطاعت [illegible] باشد و روا باشد که بگذارد که بزیارت
و بیمار پرسی [illegible] رود و اگر بگذارد زن و
شوهر هر دو عاصی باشند [illegible] از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
لا یدخل الجنة دیوث [illegible] باید دیوث ابن المنکدر
گوید که دیوث آن مرد باشد که [illegible] زن باشد چون او گوید
بیرون روم و جامه رنگین پوشم دستوری دهد و راضی شود
و اگر گوید دریچه در راه گذر بکن تا مرد بگشاید و اگر غلام بالغ دارد
او را پیش غلام گذارد او دیوث بود و اگر آن مرد با مروت
و غیرت باشد زن را پیش هیچ کس نگذارد اگرچه داماد و پدر
و یا برادر این مرد باشد که ابلیس علیه اللعنه زیرک است و زشتی
آدمیست در فتاوی صغری آورده است اگر زن شوهر
خود را گوید که ای قرطبان شوی در جواب وی گوید که اگر آن
مرد قرطبان است تو از آن مرد بطلاق چه داشتند بنگرند اگر آن

مرد غلام بالغ را در آمدن بخانه زن خود در غیبت کذاشته است
و طبان بود طلاق واقع شود والله اعلم و این نیز در فتاوی صغری
است خصی ادام که بعلامت نرسیده است یعنی پانزده ساله
نشده است پاکی نبود بدر آمدن او بر زنان اما مجبوب یعنی
بیش بریده یعنی خریه بریده مشایخ رحمهم الله رخصت داده اند
بجهت امن اما اصح آنست که خصی و مجبوب و مخنث دار روا نباشد
که بکذارند که در آیند بر زنان اما شد کان که ملک زن باشند روا
باشد که بیش مالکه خود بیایند بالحاجه و لیکن در نظر همچو بیکانه
باشند اما مالکه را رخصت نیست که در بند کان خویش جه فحل
و جه خصی نکرد و این روایت در منتقی آورده و آن اینست
في نظر المرأة لم ترخص في عبيدها الفحول والخصي در فتاوی امام
ابو اللیث سمرقندی رحمه الله آورده است که زنی که پدر و مادر او
هر دو بیمار باشند و خبرای دختر کسی دیگر نباشد که تعهد ایشان
کند و شوی مرین زن را نکذارد که بتعهد ایشان رود این زن
را روا باشد که بی اجازت شوهر از خانه بیرون رود از برای
تعهد ایشان خواه مومن باشند آن مادر و پدر خواه کافر از انکه
خدمت ایشان درین حالت بروی فرض است و حق شوی باوجود

وانص ظاهر شود و هرجا که کفتیم زن را نشاید بیرون آمدن باید که
جنان بیرون آید که عایشه رضی الله عنها فرموده جنانچه بیشتر درین
فصل کفته آمد در مناقب العلوم و هدایه و لطایف آورده که در نماز
ربع ساق زن آزاد برهنه شود نماز روا نباشد نزدیک امام ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله تا ظاهر شدن
نیم ساق نماز جایز است و بروایتی ثلث یعنی سیکی عفو است
و این دو روایت در منظومه در باب ابو یوسف است رحمه الله
وکشف ربع الساق عفو و کذا ما کان دون النصف ایضا فلذا
اما فتوی بر قول امام ابو حنیفه و محمد است رحمهما الله که اگر جهار یک
ساق وی برهنه شود با آن نماز روا نباشد و همچنین اگر ربع ساعد
یا بازو یا ربع سینه یا پستان یا ربع شکم یا ران یا ربع سرین
یا قبل یعنی ربع پیش یا ربع دبر یعنی پس یا ربع موی او برهنه شود
نماز جایز نباشد و بروایتی دیکر موی مسترسل یعنی فرو کذاشته
عورت نیست اما صحیح آنست که موی مسترسل یعنی جعد
عورت است تا اگر ربع موی جعد زن ازاد برهنه شود جنانکه
ربع زانو و یا سرین و یا دبر و یا ذکر و یا خصیتین نماز روا نباشد
و بروایتی اگر کم مقدار درمی جایز است قیاس بر آنکه مقدار درم

ست مانع جواز نیست کشف نیز مقدار درم مانع نباشد و
باید بر درم نجاست مانع است کشف نیز مانع باشد لیکن صحیح
آنست که کشف عورت غلیظه و آنچه کم از ربع است مانع نباشد
و ربع مانع باشد و ذکر [illegible] هر یکی معتبر نیست بر سبیل
انفراد این [illegible] نزدیک علماء ماست رحمهم الله اما
نزدیک امام شافعی رحمه الله [illegible] عورت اگر چه اندک بود مانع جواز
نمازست و این روایت [illegible] است ٥ ٥
و مانع کشف قلیل العورة [illegible] السترة در صلوة
مسعودی می گوید اگر زنی جامهٔ باریک پوشد چنانکه اندام وی
نماید و یا مقنعهٔ تنگ پوشد چنانکه موی او می نماید اگر در خانهٔ
تاریک باشد که آنجا هیچکس نبود نماز وی روا نبود از بهر آنکه ستر
عورت برای حرمت نمازست قال علیه السلام لعن الله
الکاسیات العاریات یعنی لعنت خدای بر پوشیدگان برهنه
باد پس بهتر آن بود که زن از اندازه پستانها در آستین و پایها
در پایچه اندازد و نماز گزارد تا باتفاق نماز وی روا بود و آنچه گفتیم که
استقبال قبله در نماز فرض است دلیل بر آن کتاب و خبر رسول
است اما کتاب قوله تعالی فول وجهک شطر المسجد الحرام

و قوله تعالی فولوا وجوهکم شطره یعنی که ای محمد روی سوی کعبه آر
در وقت نماز گزاردن و معنی آیت دوم آنست که ای مومنان
هر جا که باشید وقت نماز روی سوی جانب قبله آرید اما دلیل
خبر روی عن النبی علیه السلام حین علم الاعرابی ارکان الصلوة
علمه استقبال القبلة روایت کرده اند از رسول علیه السلام
آن هنگام اعرابی را ارکان نماز می آموخت او را روی بقبله آوردن
آموخت که شرط صلوة است فصل پنجم در معرفت قبله
قبله امام شافعی رحمه الله میان مشرق و مغرب است و او تمسک
بدین حدیث میکند قال النبی علیه السلام القبلة ما بین المشرق والمغرب
علماء ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه السلام این حدیث در حق
اهل مدینه و اهل عراق فرموده است از برای آنکه مدینه بر جانب
راست کعبه است چون از آنجا روی بکعبه آری قبله میان مشرق و مغرب
بود دلیل برین حدیث دیگر آمده است قال علیه السلام القبلة
لاهل المدینة واهل العراق ما بین المشرق والمغرب و دیگر
آنکه رسول علیه السلام فرموده است که یاجوج و ماجوج از مشرق
بیرون آیند و بجانب مغرب روند پس معلوم شد که قبله میان
مشرق و مغرب نیست که رسول علیه السلام خبر داده است

که یاجوج و ماجوج بجانب کعبه نتوانند آمد و در قول علما رحمهم الله
قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان و یکی مغرب زمستان
تابستان آفتاب بطرف چپ کعبه فرو رود و در زمستان بطرف
راست کعبه در میان این هردو مغرب هر جاکه روی آرد روا
بود اما اولی و مستحب آن بود که چهار دانگ بر دست راست
خود و دو دانگ بر دست چپ خود میان این چهار دانگ و دو
دانگ روی آید روی وی بقبله راست آید مهندسان و محاسبان
که درین علم بصارت داشتند تقدیر کرده اند که محراب شافعی
مذهبان هرات و بسیار فرو سوی کعبه افتاده است و بنابر آن
است که گفته اند حنفی مذهب را نشاید بمحراب شافعی مذهبان
نماز کند و این روایت در صلوة مسعودی است اما در فتاوی
ملتقط ناصری عین این آورده است که قبله ما میان دو مغرب
است یکی مغرب تابستان و دیگری مغرب زمستان اگر کسی
گزارد که بیرون ازین دو مغرب است نماز روا نباشد اما در
میان این دو مغرب هرجا که روی آرد و بگزارد روا باشد و در
فتاوی ظهیری می گوید که قبلة الهند وما يتصل بها بين الحجر الاسود
والركن اليماني یعنی قبلهٔ اهل هند و آنچه متصل بدوست میان

بگذارد ع

است

و این دو رکن است و بعضی از عارفان گفته اند که قبلهٔ ما کعبه
و قبلهٔ ملائکه همچنان بیت المعمور است و قبلهٔ کروبیان و حمله
عرش کرسی است و مطلوب همه رضای خداوند است **فصل**
ششم در فضیلت ادای صلوة در وقت بدانکه ادای صلوة در
وقت فرض است دلیل کتاب و خبر اما کتاب قوله تعالی فسبحان الله
حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ الآية باتفاق ائمهٔ تفسیر آمده است
که مراد از حین تمسون نماز شام و نماز خفتن است و از حین تصبحون
مراد نماز بامداد است و عشیا مراد نماز دیگر است و حین
تظهرون مراد نماز پیشین است و این دلیل است بر پنج وقت
و بر گزاردن پنج نماز اما دلیل خبر قوله علیه السلام أَمَّنِي جبريل
عليه السلام عِنْدَ الْبَيْتِ فِي يَوْمَيْنِ وقوله عليه السلام
إِنَّ لِلصَّلٰوةِ أَوَّلًا وَآخِرًا یعنی حدیث اول اینست که امامت
کرد مرا جبرئیل نزدیک کعبه دو روز و معنی حدیث دوم اینست
بدرستی که مر وقت هر نمازی را اول و آخر است و شرح این هر دو
حدیث تمامی در فصل اوقات صلوة گفته خواهد شد

فصل ششم در کیفیت نیت نماز و وضع آن

بدانک نیت نماز
فرض است بدلیل کتاب و خبر اما کتاب قوله تعالی وما امروا
الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی فرموده نشده اند
بندگان مگر بآنک بپرستند خدای تعالی را باخلاص و اخلاص
مگر بنیت و اما خبر قوله علیه السلام الاعمال بالنیات یعنی
است که کارها معتبر بنیتهاست فالحاصل نیت در نماز فریضه
است و باید که میان نیت و میان تکبیر اول فاصله نکند بعملی که
آن عمل مانع اتصال باشد و شرط نیت آنست که بداند که کدام
نمازی گزارد چه در فتاوی ظهیری آورده است که منفرد محتاج سه
نیتهاست اول آنک نیت کند که کدام نمازی گزارد و دوم آنک
نیت کند که برای خدای می گزارد و سیوم آنک نیت توجه بکعبه
کند و امام نیز هم محتاج بدین سه چیز است در فتاوی محمد بلخی می آید
که نیت امامت مردان بر امام واجب نیست تا اگر مردی نماز
وقتی خویش میگزارد جماعتی از مردان بدو اقتدا کنند نماز ایشان
روا باشد اما در حق زنان اگر زنان در آخر صف باشند و اقتدا
کنند روا باشد بشرط آنک امام نیت امامت ایشان کند اما اگر
زنان جایی ایستند که آنجا فساد صلوة مردان بود یعنی در

مطلب اقتدای زنان با مردان

صفهای مردان ایستند درین صورت اگر امام نیت امامت ایشان
کند اقتدای ایشان باجماع درست بود و اگر امام نیت امامت ایشان
نکند اقتدا زنان نزدیک علما ثلثه رحمهم الله درست نباشد
و نزدیک امام زفر درست باشد از آنک وی نیت امامت زنان
برای صحت اقتدا ایشان شرط نداند و این روایت در باب
زفر بیت در منظومه و تصح امامة النساء لیس بشرط صحة اقتداء
در فتاوی محمد بلخی میگوید که در فتاوی [illegible] آورده که مرد بنماز
ایستاد و نیت کرده که امامت نکند کسی را جماعتی بیامدند و اقتدا
کردند نماز ایشان روا بود و اگر امام سوگند خورده بود که امامت
نکند حانث نشود در یمین خود از آنک او سوگند خورده که امامت
نکند و او نیت نکرده اما نماز مقتدیان روا بود بنا بر آنک
نیت امامت مردان شرط نیست اما مقتدی محتاج است
بدان سه که در منفرد گفتیم و بچهارم و آن آنست که نیت اقتدا
بامام کند و این روایت در فتاوی ظهیریه است اما در مختصر
قدوری میگوید که مقتدی محتاج است بدو نیت یکی نیت صلوة
و دوم نیت متابعت امام و روایت قدوری اینست
و للمقتدی یحتاج الی نیتین نیة الصلوة و نیة المتابعة

نیت لله تعالی و نیت کعبه ذکر نکرد از انک هر دو نیت در نیت متابعت
امام ضمنا حاصل می آید و در منتقی عین این روایت آورده بوان
روایت اینست لا بد للمأموم عند الابتداء من نية الصلوة ثم الاقتداء
این همه نیتها که در حق امام و مقتدی و منفرد بیست بدل فریضه
است اما بزبان مستحب است نزدیک ما تا اگر نیت بزبان کند و
بدل نکند نمازش روا باشد اما اگر بزبان نیت نکند و بدل نیت
کند روا باشد اگر مقتدی در نیت اقتدیت بالامام گوید درست
باشد اما بهتر آن بود که بگوید اقتدیت بمن هو امامی یا اقتدیت
بهذا الامام و عبارتی که جامع آن نیات اربع است اینست نویت
ان اصلی فرض فجر الوقت رکعتین لله تعالی و توجهت الی القبلة
واقتدیت بهذا الامام و نیت هر فرض همچنین کند و تعیین وقت
و اعداد رکعات نگاه دارد چنانکه نماز پیشین بامداد فرض فجر الوقت
رکعتین گوید فرض ظهر الوقت اربع رکعات گوید و در نماز دیگر فرض
عصر الوقت اربع رکعات گوید و در نماز شام فرض مغرب الوقت ثلاث
رکعات گوید و در نماز خفتن فرض وقت العشاء اربع رکعات گوید
و در نماز وتر ثلاث رکعات صلوة الوتر گوید و نیت نماز جمعه
همچنین گوید نویت ان اسقط فرض الوقت باداء رکعتی الجمعة

مهم [illegible]

الجمعة لله تعالی و توجهت الی الکعبة واقتدیت بهذا الامام و نیت سنن
هم برین طریق کند نویت ان اصلی سنة الفجر رکعتین لله تعالی
و توجهت الی الکعبة و هر سنتی همچنین گوید لیکن عدد رکعات درست
نماز پیشین سنة الظهر اربع رکعات گوید در آنچ بعد از فرض
ظهر است سنة الظهر رکعتین گوید و در خفتن پیش از فریضه سنة
العشاء اربع رکعات گوید و باز رکعتین گوید و بعد از فرض
سنة العشاء رکعتین گوید سنت نماز شام باجماع دو رکعت است
اما سنت نماز خفتن بظاهر روایت دو رکعت است اما
روایت میکند عائشه رضی الله عنها و عبد الله عمر رضی الله عنهما که
رسول صلی الله علیه وسلم وقتی دو گزاردی و وقتی چهار فاضلتر آن
بود که سنت چهار گزارد و سنت دو تحیت چهار گزارد و بعد از آن دو
و در آن چهار رکعت اول فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه بار و در رکعت
دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد سه بار و در رکعت سوم فاتحه
یکبار و قل اعوذ برب الفلق سه بار و در رکعت چهارم فاتحه یکبار
و قل اعوذ برب الناس سه بار هر که این چهار رکعت نماز بگزارد حق تعالی
ثواب شب قدر در دیوان وی ثبت کند قال علیه السلام
من صلی اربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر

مطلب سنن [illegible]

مطلب سنت بعد العشاء

واطلب [illegible]

در سنتهای شب و روز فرضیت را آنچ خواند روا باشد خواجه امام زاهد
فخر الدین رحمه الله روایت کرده است که رسول علیه السلام در سنت بامداد
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خواندی و در چهار رکعت
سنت نماز پیشین چهار قل خوانده و در دو رکعت سنت نماز پیشین
بعد از فرض معوذتین خواندی و در دو رکعت سنت نماز شام جنانه
خوانده که در دو رکعت سنت نماز بامداد و در دو رکعت سنت نماز
خفتن چنان خواندی که در دو رکعت سنت نماز پیشین خواندی و در
حدیث آمده است که هر که در سنتها این سورها بخواند خدای تعالی
اورا از درد دندان و قولنج نگاه دارد شیخ امام ابو شجاع رحمه الله
چدیثی روایت کرده باسناد درست از رسول علیه السلام هر که چهار
رکعت نماز گزارد پیش از نماز دیگر خدای تعالی ثواب عبادت دوازده
ساله در دیوان وی ثبت کرداند و در هر رکعتی فاتحه و سورة والعصر
بخواند و گزاردن این نماز سبب بقای ایمان است و در صلوة مسعودی
و فتاوی سراجی آورده است که امام زاهد فخر الدین رحمه الله را شمس الائمه
سرخسی رحمه الله درس میگفت این حدیث بیرون آمد که هر که بعد
از سنت نماز شام دو رکعت نماز گزارد بنیت نفل و بخواند در هر
رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و شهد الله یکبار و قل هو الله احد

مطلب سنت الاوابین

پنج بار و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس یکبار یکبار خدای
آن بنده را از سختی جان دادن نگاه دارد و همه دشوارها بروی
آسان گرداند و این نماز را نماز اوابان خوانند و من بهشت را دری است
که آنرا باب الاوابین خوانند بنده مومن چون فردای قیامت
سر از گور برارد آن در ندا کند که ای ولی خدای بر من گذر که طریق تو
بر من است مادر مومنان حفصه رضی الله عنها دختر امیر المومنین عمر
رضی الله عنه روایت میکند که از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
شنودم که هر که بعد از وتر سه بار این تسبیح بگوید تو کلت علی الحی
الذی لا یموت سبحان الله و الحمد لله رب العالمین خداوند
تعالی ثواب هفتاد ساله عبادت در دیوان وی ثبت کند و شیخ
الاسلام فخر الدین رحمه الله حدیثی روایت کرده است باسناد درست
از رسول علیه السلام که هر که بعد از وتر دو رکعت نماز کند و هر رکعتی
فاتحه یکبار و شهد الله تا آخر آیت چنانچ پیش ازین گفته شد و در
آخر بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین ایمان ویرا از زوال نگاه
دارند که این نماز سبب بقای ایمان است و اگر کسی این نماز را بنیت
حفظ گزارد حق تعالی اورا حفظ روزی کند و این نماز در خانه گزاردن
اولیست از آنک در حدیث آمده است لا تشکوة فی المسجد الا المکتوبة

مطلب صلوتین بعد الوتر

مطلب سنت جمعه

یعنی نیت نماز در مسجد مکروه نیست یعنی نیت فضیلت نماز را در مسجد مکرما
فریضه را زیرا که لا صلوة نفی است و این نفی فضیلت است در فتاوی حجة
بلخی رحمه الله آورده که جمعه را ده رکعت سنت است چهار پیش از خطبه
و فرض و شش بعد از فرض و این قول را ابو یوسف رحمه الله گرفته است
اما این دو رکعت آخر سنت روز جمعه است یا سنت جمعه نزدیک
ابو یوسف رحمه الله سنت جمعه است و نزدیک امام ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
سنت روز جمعه است فایده این خلاف جایی پیدا آید که بعد از نماز
فرض چهار رکعت گزارد و دو نگزارد نزدیک امام ابو یوسف بزه کار شود
و نزدیک امام ابو حنیفه و محمد بزه کار نشود و بعضی از مشایخ گفته اند که این
دو رکعت یک هفته باید گزارد و هفته دیگر نی از برای آنکه رافضیان
در گزاردن این دو رکعت غلو کنند سنیان را باید که از برای رغم ایشان
یک هفته نگزارند و هفته دیگر بگزارند اما در دیار ما نباید که نگزارند
که رافضیان در دیار ما نیستند درین زمان فتوی برین است که هر هفته
این دو رکعت نماز باید گزارد که رسول علیه السلام فرموده است هر که
این دو رکعت نماز بگزارد و در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله اَحَد
سه بار و معوذتین یکبار بخواند خدای تعالی او را تا هفته دیگر در امان
خود دارد اما نیت این دو رکعت همچنین کند که نویت ان اصلی

سنة الوقف

مطلب نیت الصلوة

سُنّة الوقت و توجهت الی الکعبة از نماز نیابت دارد و اما در نماز
عید صلوة العید رکعتین گوید و در نماز جنازه گوید نویت
ان اؤدی اربع تکبیرات الجنازة الصلوة لله تعالی والدعاء للمیت
و توجهت الی الکعبة و اقتدیت بالامام هم بگوید و در جمعه و عیدین
و جنازه و صلوات خمس چون مقتدی باشد نیت بدین عبارت
کند دخلت فی صلوة الامام کافی باشد و این روایت در فتاوی
حجة است و در فتاوی ظهیری میگوید اقتدیت بالامام بسنده باشد
اگر نداند که کدام امام است و اگر در رکوع باشد و یا در قعود باشد
نترسد که سلام دهد گفته که از برای ثواب جماعت نیت همچنین کند و
بعضی گفته اند که نیة علی ابتداء این نیت کافی باشد زیرا که امام نیت
لله تعالی و نیت کعبه کرده است و نیت اقتداء با امام مقتدی کرد چون
اقتدیت بالامام گفت اما افضل و اولی آنست که نیات نفسه بگوید
چنانکه پیش ازین گفته شد اما مسئله نماز پیشین می گزارد و بر زبانش نماز
دیگر رفت آن نماز پیشین بود و اگر نماز دیگر میگزارد و بر زبان نماز
پیشین رفت همان نماز دیگر بود و اگر نیت اداء کرد قضا ظاهر
شد یا نیت قضا کرد اداء پدید آمد در صلوة شیخ الاسلام علی رضی
رحمه الله آورده که قضا از اداء و اداء از قضا نیابت دارد اما خود امام

خواهد جا

حسام الدین شهید رحمه الله آورده که اگر نیت کند اداء قضا بدید آید
روا بود و اگر نیت قضا کند اداء بدید آید روا بود از برای آنکه لفظ
قضا بعه و مراد از وی اداء چنانکه در آیت قوله تعالی فاذا قضیت
الصلوة فانتشروا فی الارض لفظ قضاست و مراد از وی اداء
اگر مسلمانی را نماز تعالی فوت شده است قضاء میکند و در نیت
میگوید که چهار رکعت نماز پیشین ولیکن نگوید که کدام نماز پیشین
روا بود که نیت کدامین نماز و قضاست چون نیت کند چگونه کند
بقول مشایخ بخارا اولین نمازی که بر من است یا آخرین نمازی که بر
من است و بر قول مشایخ سمرقند نزدیکترین نمازی که بر من است
یا آخرین نمازی که بر من است در جامع صغیر حسامی میگوید اولین نماز که
بر من است اولیترست از نزدیکترین گفتن و آنچ گفتیم که تحریمه
نماز فرض است دلیل بران کتاب و خبرست اما کتاب قوله تعالی
وربک فکبر یعنی ای محمد چون خواهی بنماز درآئی نخست تکبیر گوی
یعنی پروردگار خود را ببزرگی یاد کن و اما دلیل خبر قوله علیه السلام
تحریمها التکبیر ~~وتحللها~~ وتحلیلها التسلیم یعنی حرام کننده
کارهای دنیا در نماز تکبیر اول است و حلال کننده کارهای دنیا
سلام نماز گفتن است فصل هشتم در فضیلت تکبیر اول

امام

مطلب نیت صلوة القضا

یدرکها احدکم مع الامام

اول در اسباب المغفرة آورده قال علیه السلام تکبیرة الاولی خیر
من الف بدنة یهدیها فی الکعبة یعنی تکبیر اول که دریابد کسی از شما
با امام بهتر بود مر او را از هزار شتر که هدیه فرستند بخانه کعبه
تا قربان کنند و عنه علیه السلام ایها الناس لو ان مع احدکم
جرابین احدهما دنانیر والآخر دراهم ثم تصدق به لکان تکبیرة
اعظم اجرا رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای مردمان اگر با کسی
از شما دو همیان یکی پر از زر و یکی پر از نقره و هر دو را در راه خدای
تعالی صدقه کند آنرا بدانید که تکبیر اول بزرگتر از آنست از روی ثواب
اما حدیث در صحیحین آمده است قال علیه السلام تکبیرة الاولی
خیر من الدنیا وما فیها شان این حدیث چنان است که یکی از
صحابه کرام را تکبیر اول فوت شده بود پیش رسول آمد و پرسید
یا رسول الله چه فرمائی اگر من ثلث مال خود را که یک لک و
هشتاد هزار دینار زر است در راه خدای تعالی صدقه دهم ثواب
تکبیر اول یابم یا نه رسول گفت علیه السلام نی او گفت اگر ثلثان
مال خود یعنی چهار دانگ از آن صدقه دهم ثواب تکبیره اول یابم
یا نه رسول علیه السلام گفت نه او گفت یا رسول الله اگر کل مال
خود صدقه کنم ثواب تکبیر اول یابم رسول علیه السلام گفت نه آنگاه

رسول علیه السلم کفت تکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها
یعنی تکبیر اول بهتر از دنیاست و آنچ در وی ست نقلست که امیر المومنین
ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفت هرکه یک ختم قرآن کند بعدد هر حرفی
که در قرآنست خداوند تعالی بفرماید تا بنا کنند نام او کوشکی در
بهشت اکر من توفیق یافتمی که هزار ختم قرآن کردمی و آن همه از من
فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که تکبیر اول از
من فوت شدی امیر المومنین عمر رضی الله عنه کفت هرکه یک کرسنه
را طعام دهد و یا روزه داری را روزه بکشاید بعدد هر حبة که
در آن طعام باشد خدای تعالی بفرماید تا بنام او کوشکی در بهشت
بنا کنند و اکر من توفیق یافتمی که همه کرسنکان و روزه داران عالم
را طعام دادمی و این همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج
نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه کفت هرکه شتری در راه خدای تعالی قربان کند بعدد
هر موی که بر تن آن شتر باشد خدای تعالی بفرماید تا بنام آن کس
کوشکی در بهشت بنا کنند و اکر من توفیق یافتمی تمام شتران عالم را
قربان کردمی و آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی
که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی کرم الله وجهه

کفته است

کفته است که هرکه کاوی را در معرکه بکشد بعدد هر تار موی که بر اعضای
آن کاو باشد خدای تعالی بفرماید تا کوشکی بنا کنند آن بنده را در بهشت
و اکر من توفیق یافتمی که جملهٔ کاوان عالم را در معرکه بکشتمی و آن همه از من
فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت
شدی بنا بر آنکه رسول علیه السلم فرموده است تکبیرة الاولی
خیر من الدنیا وما فیها در فتاوی مسعودی آورده که شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله چنین روایت کرد از عبد الله بن ابی حفص
و او از محمد حسن شیبانی و او از ابو حنیفهٔ کوفی و او از حماد و حماد
از استاد خود ابراهیم و او از استاد خود علقمه و او از عبد الله بن
مسعود رضی الله عنهم و او از سید کونین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
هرکرا در دنیا تکبیر اول فوت شود بقیامت ویرا چندان حسرت
و ندامت و اندوه و مشقت بود که کویی چهل هزار بار بسوال منکر
و نکیر مشغول شدستی و چهل هزار بار بهول و فزع قیامت مشغول
شدستی بلکه از آن حسرت و ندامت بیشتر از آن بود بنا بر آن اصل
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها
و در شرح علامه خواجه امام اجل علاء الدین رحمه الله آورده است
که مقتدی با امام در تکبیر مقارنت کند یا متابعت کند روایت

میکنند که امام اعظم میکوید مقارنت کند و امام ابو یوسف و محمد میکویند
که متابعت کند بعضی میکویند که این اختلاف در جواز اقتداست و عدم
جواز اقتدا نزدیک امام اعظم اقتدا وقتی درست باشد که تکبیر اول
با امام مقارنت کند و نزدیک ابو یوسف و محمد اقتدا وقتی درست
باشد که تکبیر اول با امام متابعت کند اما صحیح آنست که این خلاف
در میان علماء ثلاثه در فضیلت و اولویت است اما در حق جواز اتفاق
است در هر دو صورت در مضمرات گفته است که حد مقارنت بر
قول امام اعظم آنست که مقتدیان تکبیر گویند با امام بر وجهی که پیشی نگیرد
امام بر ایشان و ایشان پیشی نگیرند بر امام چون حرکت انگشتری با انگشت
و حد متابعت بر قول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست که وصل
کند مقتدی همزهٔ الله را با اکبر امام و فایدهٔ این اختلاف در وقت
ادراک فضیلت تکبیر افتتاح ظاهر شود نزدیک امام اعظم ثواب تکبیر
اول دریابد چون تکبیر گوید وقت ثنا اما مقارنت در افعال افضل است
باجماع در فتاوی ظهیری می آرد که این اختلاف علماء ثلاثه در وقت یافت
فضیلت تکبیر اول است شیخ الاسلام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله
میکوید امام اعظم فرموده است اگر مقتدی تکبیر گوید مقارن تکبیر
امام مدرک ثواب تکبیر اول باشد و الا فی و نزدیک ابو یوسف و محمد

آنست

آنست که اگر مقتدی امام را در ثنا یابد و تکبیر گوید ثواب تکبیر اول در
یافته باشد و الا فی شیخ امام زاهد ابو نصر صفار رحمه الله
از شداد بن حکیم روایت میکنند و میکوید که اگر مرد حاضر خواهد
که ثواب تکبیر اول دریابد باید که شروع کند در نماز پیش از آنکه امام
سه آیت خواند و اگر غایب باشد و خواهد که ثواب تکبیر اول
دریابد شروع کند پیش از آنکه امام هفت آیت خواند یعنی پیش از آنکه
امام فاتحه تمام کند و بعضی از مشایخ میکویند که امام را در رکعت اول
دریابد مدرک فضیلت تکبیر اول باشد و هذا اوسع للناس
یعنی این فراخترست آدمیان را در فتاوی حجت است که مستحب
آن باشد که افتتاح مقتدی از همزهٔ الله بفراغ باشد یعنی امام
برای اکبر رسیده بعد که مقتدی آغاز کند فتوی برین است در فتاوی
سراجی آورده است که افضل نزدیک امام اعظم مر مقتدی را
مقارنت است و نزدیک صاحبین متابعت و قول امام فقیه
ابو اللیث سمرقندی رحمه الله قول ابو یوسف و محمد گرفته است
و فتوی بر قول ایشان داده که افضل متابعت است در صلوة
شنوده ای آورده که قول امام حسن بصری رحمه الله خفته بود
صبح دمید و نیک روشن شد شیطان لعین آمد پای مبارک او

گرفت و گفت برخیز نباید که تکبیر اول فوت کنی خواجه بیدار شد و گفت
ای ملعون همه همت تو بدان باشد که مردمان نماز نگزارند و ثواب
نیابند چگونه است که مرا بیدار کردی گفت سبحان است که تو میگویی
ولیکن وقتی از تو تکبیر اول فوت شده بود چندان بگریستی و غم خوردی
خداوند تعالی ثواب هزار تکبیر اول در دیوان تو ثبت کرده اند
امروز ترسیدم نباید که تکبیر اول فوت کنی باز چندان اندوه
و غم خوری و بگری که ثواب دو هزار تکبیر اول در دیوان تو شود
ترا بیدار کردم تا ثواب همان یک تکبیر بیش نیابی روایت کرده اند
که چون شب اندر آید خلایق آرام گیرند فرشتگان ندا کنند که
برخیزید ای مومنان هر که حاجتی دارد بحضرت برود و درگاه بردارد
و چون یک نیمه از شب بگذرد باز ندا کنند که برخیزید ای مومنان
خدای تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید قوله تعالی
تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و چون سحر اندر آید باز ندا کنند که خیزید ای
بندگان خدای عز و جل در حق بعضی از بندگان تشریف میفرماید قوله
تعالی الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ
بِالْأَسْحَارِ چون صبح برآید باز ندا کنند که خیزید ای مومنان که سه روز

بازار

بازار یاد داده اید تا چهارم روز بازار باد دهید و آن تکبیر اول است
اگر مومنی در آن زمان بخواب ماند و تکبیر اول فوت شود بزه
کار نشود دلیل بر آن که رسول علیه السلام با یاران در وادی شیطان
بخواب ماند و نماز بامداد از ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد
آنگاه بیدار شدند همه طهارت کردند و رسول علیه السلام فرمود
تا بانگ نماز و قامت گویند بگفتند و فریضه را بجماعت قضا کردند
پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب ماند تا تکبیر اول از وی فوت
شود بزه کار نشود اما اگر بانگ نماز و قامت شنود و از پهلو بپهلو
میگردد و برنخیزد بزه کار شود و قوی زیان کار گردد و در خبر است
از رسول علیه السلام که سه وقت آسمانها و زمینها بحضرت خدای تعالی
بنالند و عرش و کرسی عظیم بخشش آید یکی وقتی که کسی یتیمی را بی عذری
بگریاند دیگر وقتی که زانیه از زنا غسل آرد دیگر وقتی که تکبیر اول
از مومنی فوت شود آسمانها بنالد که خداوندا مرا فرمان ده تا خود را بر سر
وی زنم فرمان آید که ای آسمان بپای باش بنده من است باشد که
توبه کند تا بیامرزمش اگر این چنین بنده را خدای تعالی بیامرزد
فضل کرده باشد و اگر عقوبت کند عدل کرده باشد اما بدانک
اگر بدل تکبیر اول یعنی بدل الله اکبر الله اعظم یا الله اجل یا الرحمن

مطلب صلوة [illegible] بعد التشفع

[illegible] سی از دو صلوة [illegible] است و او [illegible]

[illegible] شود شفع باید [illegible] اول واجب

[illegible] کفت [illegible] اینجاست که [illegible] در [illegible]

[illegible] که استفتاح یعنی سبحانک اللهم تا آخر بخوانند اما

[illegible] میکوییم برای احتیاط [illegible] است

[illegible] است [illegible] حاصل [illegible] احتیاط است [illegible]

[illegible] مقدار فرض قرائت در نماز [illegible] نزدیک

[illegible] و نزدیک صاحبین آیت کوتاه تا یک آیت

[illegible] الکرسی و آیت [illegible] فاتحه

[illegible]

[illegible]

وقصار [illegible]

[illegible] نزدیک امام محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روایت است

[illegible] راغب [illegible]

کذا [illegible]

مطلب مفصل القراة

اکبر یا لا اله الا الله یا سبحان الله یا الحمد لله کوید نیز نزدیک امام ابو حنیفه

و محمد درست باشد و نزدیک ابو یوسف جز الله اکبر یا الله الاکبر

یا الله الکبیر لفظ دیکر روا نباشد و نزدیک شافعی جز الله اکبر

یا الله الاکبر کلمهٔ دیکر اصلا روا نباشد و فتوی بر قول امام اعظم و

محمد است و دلیل ایشان آنست که تکبیر تعظیم است در لغت و این

معنی حاصل است بدین جملهٔ الفاظ که تعظیم و اکر اللهم اغفر لی

بدل تکبیر کوید باتفاق روا نبود و اکر اللهم کفت و قطع کرد

درین اختلافست میان بصریان و کوفیان کوفیان می کویند که در

نماز آمده شود و بصریان میکویند نشود که میم اللهم در معنی یا

یا اکر کسی بیت تکبیر اول بکوید یا الله بقول امام اعظم در نماز در آید

و اصح قول بصریان است و اکر تکبیر اول بفارسی میکوید و یا آیات

بفارسی میخواند و یا ذبح میکند و تسمیه بفارسی میکوید و یا خطبهٔ

جمعه و یا التحیات بفارسی میخواند اکر عربیه دان نباشد باتفاق

درست بود و اکر عربیه دان باشد نزدیک ابو حنیفه درست باشد

و نزدیک ابو یوسف و محمد نباشد و همچنین باقی اذکار نماز چنانک

دعاء قنوت و ادعیهٔ ماثوره و تسبیحات رکوع و سجود و تعوذ

و ثنا و درود بر رسول علیه السلام اکر بفارسی میکوید یا بزبان ترکی

و بار دیکر

خواند تا شنید و طوال مفصل از سورهٔ قاف است تا بروج و ...
از سورهٔ حجرات است تا والسماء ذات البروج و اوساط مفصل
از بروج است تا لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرآن
مفصل سُبع سابع یعنی هفتیک هفتم را گویند و مفصل نام ...
اند برای آنک درو فصول بسیارست بلند خواندن امام را ...
است در نماز بامداد و در دو رکعت نماز شام و در دو رکعت ...
خفتن اگر چه قضا امامت کند و در نماز جمعه و عیدین و تراویح
و وتر نیز بلند خواندن واجبست صدر سعید شهید در جامع صغیر
آورده حد بلند خواندن آنست که بشنواند آنچ خواند غیر خود را
اما منفرد یعنی تنها گزار مخیرست در بامداد و نماز شام و نماز
خفتن خواه بلند خواند خواه آهسته همچنانک مخیرست گزارنده نماز
نفل شب میان بلند و آهسته خواندن در هدایه فقه میگوید
افضل بلند خواندن است مر منفرد را تا ادا او بر هیئت جماعت
باشد در فتاوی ... درست آنست که شیخ ابو بکر فضل بخاری
و فقیه ابو جعفر بلخی و شمس الائمه سرخسی گفته اند باید که صدا
خود بشنود و یا دیگری را بشنواند و هر حکم ازین باشد ...
بجهت بود نماز روا نبود و این نص است در حق منفرد اما در جواب امام

واجبست بلند خواندن چنانک صف اول بشنود و اگر منفرد سوره
را در دو رکعت اول نماز پیشین یا نماز دیگر و یا در دو رکعت اول
نماز خفتن فراموش کند در دو رکعت آخر با فاتحه بخواند اما اگر امام
در دو رکعت اول نماز خفتن سوره را فراموش کند در دو رکعت
آخر با فاتحه بخواند و لیکن بلند خواند یا آهسته از امام اعظم دو روایت
است بروایتی فاتحه و سوره آهسته خواند و بروایتی هر دو را بلند خواند
و این اصح است و اگر منفرد در دو رکعت اول فاتحه را فراموش کند
در دو رکعت آخر چون فاتحه را بخواند سوره باز نگرداند منفرد
باشد یا امام که خواندن فاتحه در دو رکعت آخرین اداست نه
قضا اما سجدهٔ سهو لازم آید بنا بر آنک واجب ترک کرده است
بسهو و ادا آنکه گویند تسلیم نفس واجب را و قضا گویند تسلیم مثل واجب
را اگر مسلمانی در نماز بلند خواندنی را تنها شروع کرد و در یک رکعت
آهسته خواند بر رکعت دوم جماعت بوی اقتدا کردند درین رکعت
واجب شد بروی بلند خواندن باید که بلند خواند و اگر نه فراموش
نرم خواند سجدهٔ سهو لازم آید و اگر بعد نرم خواند ... باشد
مقتدی در پس امام باید که خاموش شد اگر چه امام آیت ترغیب
یا آیت ترهیب خواند و آنچ گفتیم که رکوع و سجود فرض است دلیل از کتاب

مطلب فرضیت رکوع و سجود

وخبر اما کتاب قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا
واعبدوا ربکم یعنی که ای مومنان چون نماز کنید رکوع و سجود
کنید پروردگار خود را در نماز اما دلیل خبر روی عن النبی صلی الله علیه
وسلم حین علّم الاعرابی الصلوة فی حدیث طویل فذکر فیه
الرکوع والسجود یعنی روایت کرده شد از پیغامبر علیه السلام
که اعرابی را احکام وارکان نماز در حدیث دراز تعلیم کرد و در آن حدیث
یاد کرد که نماز بی رکوع و سجود درست نباشد سوال قیام
یکی و رکوع یکی و سجود دو حکمت چیست جواب علماء ما رحمهم
الله درین سه قول است یکی آنک قیام اقرارست بر شکستگی و رکوع
اقرارست بر افکندگی و دو سجده گواه کردن است بر بندگی و آن
جواب حکمیست اما جواب اهل اصول آنست که چون ملائکه
را فرمان شد که آدم را سجده کنند قوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا
لآدم الآیة ملائکه سجده کردند ابلیس لعین سجده نکرد چون ملائکه سر
از سجده برآوردند ابلیس متکبر گردن کش را دیدند همچنان راست ایستاده
شکرانه آنک حق تعالی ایشانرا توفیق سجده کردن داد یک سجده
دیگر آوردند پروردگار خود را آنرا از ایشان قبول و برما فریضه کرد
اما جواب فقهاء رحمهم الله آنست که سجده عبادت است محض

درروی

مطلب فرضیت قعده

درروی حکمت نباید طلبید و کردن سجده مبارک است سحره فرعون
یک سجده آوردند به طاعت و جاوید بهشت روی تعلق کردند
صد درهشت یافتند ترک سجده نامبارک است ابلیس یک سجده
نیاورد ملعون ابد گشت و آنچ گفتیم که قعده اخیره فرض است
دلیل کتاب و خبر رسول صلی الله علیه وسلم اما کتاب قوله
تعالی الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم یعنی
آن کسانی که یاد کنند مر خدای را عز وجل یعنی نماز کنند ایستاده
ونشسته و بر پهلوی خویش مراد اینجا از ذکر صلوة است
وجه تمسک آنست که حضرت عزت خبر داد از حال کسانی
که یاد کنند مر حضرت او را ایستاده ونشسته و خبر از کسی
خلف در راضا داو روا نیست اگر این خبر از وامر است و امر از
حضرت الوهیت فرضیت تقاضا کند و اگر خبر ستان آنکه از
امر است بطریق اولی که فرضیت تقاضا کند اگر پرسند که نص
دلیل کند بر فرضیت قعده چرا قعده اولین فرض نباشد که آخرین
فرض باشد باید که هر دو قعده فرض باشد از آنک نص مطلق است
جواب آنست که قعده اولی را رسول علیه السلام سهوا ترک
کرد اگر فرض بودی نماز باز گزاردی از آنک نماز بترک فرض بعد

هذا الذی یقرأون اهل الشام

وجه بسهو باء نشود وچون بازنگزارد باطل شد که قعده اولی
فرض نیست پس قعده اخیره فرض باشد نص واما دلیل خبر
قوله علیه السلام اذا أحدث الامام بعدما قعد قدر التشهد
فقد تمت صلوته وصلوة من خلفه ومن کان حاله مثل حال
الامام پیغامبر علیه السلام فرمود که چون امام حدث کند پس
ازانکه مقدار تشهد نشسته باشد نماز او تمام باشد ونماز انکس
پس اوست وانکس که حال او چون حال امام باشد یعنی انکس را که
بعد از تشهد حدث رسید نماز او نیز درست باشد وتشهد است
التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
در روایت تشهد مر صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف است
وجمیع قول ایشان ضایع نیست هر قومی عالم اختیار کرده وروایت
تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه امام مالک رحمه الله اختیار کرده
وروایت تشهد عبد الله عباس امام شافعی اختیار کرده وروایت
عبد الله مسعود علماء ثلاثه رحمهم الله اختیار کرده اند وتشهد
امیر المومنین عمر وعبد الله عباس بی واو است وتشهد ابو موسی

الاشعری

مطلب [...] التحیات

الاشعری با یک واو است وتشهد عبد الله مسعود با دو واو است
وتشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه اینست التحیات لله الصلوات
الطیبات النامیات المبارکات الزاکیات این قول امام مالک است
وتشهد عبد الله بن عباس رضی الله عنهما اینست التحیات لله الصلوات
الطیبات النامیات المبارکات الزاکیات سلام علیک ایها
النبی ورحمة الله وبرکاته سلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
بی واو است وسلام بی الف ولام است بر قول او واین قول
امام شافعی است رحمه الله وتشهد ابو موسی الاشعری اینست التحیات
لله والصلوات الطیبات تا آخر چنین است که ما میخوانیم الا آنکه
نزدیک ما بر سر الطیبات واو است ونزدیک او نیست واین قول
ماخوذ اهل شام است وتشهد عبد الله مسعود ماخوذ علماء ما
رحمهم الله همچنین که میخوانیم با دو واو که التحیات لله والصلوة والطیبات
تا آخر اگر چه همه از مصطفی روایت کرده اند ولیکن اولی تشهد
ابن مسعود است ازانکه روایت او با واو هاست وبا واو هر لفظی
ثنای کرد وجه در شرح علائی آورده است که لان الواو یوجب
تعدد
الثناء کقوله والله والرحمن والرحیم لا افعل کذا کانت ایمانا
ولو قال والله الرحمن الرحیم کانت یمینا واحدة یعنی اگر مردی

سوکند خورد و کفت وَاللهِ وَالرَّحمٰنِ وَالرَّحیمِ کہ چنین کار نکنم چون
بسر هر کلمه واو کفت هر کلمه سوکندی باشد پس سه سوکند باشد
و اکر کفت وَاللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ بر یک کلمه واو کفت چنان یک کلمه یمین
باشد و دیکر یمین نباشد زیرا که موجب تعدد واو است و آن
نکفته خواجه امام ابو حنیفه رحمه الله میکوید هیچ قرات تشهد معتبر
تر از تشهد ابن مسعود نیست و شیخ علی مدینی میکوید که رسول
را علیه السلام بخواب دیدم کفتم یا رسول الله در قرات تشهد صحابه
را اختلاف است کدام قول کیرم فرمود علیه السلام که تشهد عبد الله
مسعود رضی الله عنه **مسئله** چون مصلی در التحیات تا اشهد
ان لا اله الا الله رسد انکشت بر آرد یا نه خواجه امام فخر الدین
زاهد مشایخ را در ین میکفت روایت بیرون آمد که بقول امام اعظم
و امام محمد رحمهما الله انکشت بر نیارد امام ابو جعفر کفته است
اکر بر آرد باید که ابهام را با وسطی حلقه کند و سبابه را بر آرد و بعض
کفته اند که عقد بنجاه و سه بکیرد اما این سنت علماء متقدم است
اما علماء متاخر نهی کرده اند از انک انکشت در ابتدا بر می آوردند چون
رافضیان در ین غلو کردند سنیان ترک کرفتند برای نفی تهمت
تشبه **فصل نهم در اوقات نماز** اول وقت

نماز

نماز بامداد از صبح صادق است و آخر وقت تا طلوع آفتاب و اول وقت
نماز پیشین از وقت زوال است و آخر وقت تا رسیدن سایه هر چیزی
دو بار چندان جز فی الزوال یعنی جز سایه اصلی نزدیک امام اعظم رحمه الله
و نزدیک ابو یوسف و محمد رسیدن سایه هر چیزی یک چندان جز فی
الزوال و صورت معرفت فی الزوال در ینابیع آورده که فیٔ بالهمزة
دون التشدید باز کشتن سایه است از مغرب سوی مشرق و چون
خواهی که فی الزوال را دریابی باید که پیش از زوال چوبی سیتبر دراز انکشت
در زمین هموار فرو بری و سایه چوب را علامت کنی و چون بینی که
سایه دراز میشود و کوتاه می شود از علامت بدانک آفتاب
زوال نپذیرفته است و اکر بینی که سایه نه دراز میشود و نه کوتاه بدانک
وقت زوال همین است و آن سایه اصلی است پس چون سایه دراز
شدن کیرد و سایه هر چیزی دو چندان شود جز سایه اصلی وقت نماز
پیشین بیرون رود باتفاق و اول وقت نماز دیکر همین است و آخر وقت
فرو شدن آفتاب و اول وقت نماز نماز شام از وقت فرو شدن آفتاب
است و آخر وقت او تا غایب شدن شفق و شفق نزدیک امام
اعظم سپیدی را کویند که در کرانه آسمان بعد از سرخی پدید آید و
نزدیک ابو یوسف و محمد شفق همان سرخی را کویند و آن روایت

دون الحمرة

در قدوری است و در منظومه آمده در باب امام اعظم والشفق البیاض
و اول وقت نماز خفتن وقت غایب شدن شفق است و آخر وقت
او تا صبح صادق و وقت وتر در کنز میگوید که وقت نماز خفتن و
وتر در نیابد بروی آن هر دو نماز واجب نشود ومن لم یجد
وقتهما لم یجبا علیه در روایتی آمده که مستحب است تاخیر نماز بامداد
در تابستان و زمستان و تاخیر نماز پیشین در تابستان و تاخیر نماز
دیگر مادام آفتاب که متغیر نشده است و تاخیر نماز خفتن تا ثلث
شب و تاخیر وتر تا آخر صبح کاذب آنکس را که اعتماد باشد بر بیداری
وآنکس را که اعتماد نباشد بگزارد پیش از آنکه بخسبد در هدایه فقه میگوید
که تاخیر نماز خفتن تا نصف اول مباح است و تا نصف آخر مکروه است
بنا بر فوات جماعت اما در روز غیم یعنی باران مستحب است تعجیل نماز
دیگر و نماز خفتن و تاخیر نماز بامداد و نماز پیشین و نماز شام •
پس همچنین مستحب است تعجیل نماز پیشین در زمستان و تعجیل نماز شام
روزی که غیم نباشد یعنی ابر در کل اوقات و نزدیک امام اعظم تاخیر
مستحب در روز غیم در کل صلوات زیرا که تاخیر اگر وقت گذشته باشد
نماز جایز باشد قضا و تعجیل اگر وقت نشده باشد نماز درست
نباشد نه قضاء و نه اداء پس روز غیم احتیاط در تاخیر باشد

فصل

فصل دهم در بیان اوقات مکروهه در کافی و کنز میگوید که نماز فرض
روا نباشد نزدیک طلوع آفتاب و نزدیک استواء و نزدیک غروب
مگر نماز دیگر همان روز اما سجده تلاوت و نماز نفل و نماز جنازه
روا باشد با کراهت اما نزد امام شافعی رحمه الله درین سه وقت
نماز فرض روا باشد بی کراهت و این روایت در منظومه در باب شافعی
است والفرض لا یکره عند المطلع ولا الزوال والغروب فاسمع
در صلوة مسعودی آورده است که وقت بر آمدن آفتاب و وقت
زوال نماز قضاء روا نباشد و ادا را مجال نیست و نفل مشروع نیست
از آنکه روایت میکند عقبة بن عامر جهنی که رسول علیه السلام
گفت در وقت بر آمدن آفتاب و وقت زوال قضاء روا نبود و اداء
را مجال نبود و تطوع مشروع نی در روز عید پیش از نماز هیچ نفل
نشاید گزاردن و اگر قضائی بود که ترتیب ساقط نشده است باید که
از نمازگاه بیرون آید و آن نماز را قضاء کند و آنگاه باز بنمازگاه عید
درآید در آن زمان زنان را نماز چاشت در خانها روا نبود یک روایت و
روایت دیگر آنست که روا بود ولیکن فاضلتر آن بود که بعد از نماز
عید گزارند اما در وقت فرو شدن ادا روا بود قضا روا نبود و
و نفل مشروع نبود نماز دیگر کدام وقت مکروه است درین قول آن

اما اصح اقوال قول ابو حنیفه است و آن اینست که قرص آفتاب
چنان شود در وقت نماز دیگر که اگر در وی نظر کنی چشم خیره نشود
وقت کراهت نماز دیگر آنست در آن وقت نشاید گزارد بقول امام
شافعی ادا و قضاء روا بود و چنین یاد داده و قضاء هر دو روا بقول ع
نبود و بقول علماء ما ادا روا بود و قضا روا نبود و خواجه حسن
بصری گفته است ادا روا بود و لیکن ثواب آن نماز اگر [illegible]
به بیشتری تحریم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است
تِلْكَ صَلوةُ المُنافِقِين تِلْكَ صَلوةُ المُنافِقِين تِلْكَ صَلوةُ المُنافِقِين
سه بار بگفت این وعید در حق کسی بود که هر روز نماز دیگر را تاخیر
کند و بوقت غروب گزارد اما اگر مسلمانی را وقتی بضرورت افتد
او در تحت این وعید داخل نبود در هدایه فقه مسطور است که
تنفل بعد از نماز بامداد و بعد از نماز دیگر و بعد از فرو شدن
آفتاب پیش از نماز شام و بعد از دمیدن صبح صادق جز سنت بامداد
باقی همه مکروه است در کافی میگوید که مکروه است گزاردن
نفل چون خطیب از خطبه خانه بیرون آید بجهت خطبه اگرچه تحیت
مسجد و سنت جمعه باشد و کلام همین حکم دارد از آنکه رسول علیه السلام
فرموده که اِذَا خَرَجَ الاِمَامُ فَلا صَلوةَ وَلا كَلامَ یعنی چون بیرون

آ

آید امام نه نماز شاید گزاردن و نه کلام شاید گفتن تا آن زمان که فارغ شود
از نماز و نزد امام شافعی گزاردن سنت جمعه در حال خطبه مستحب است
و این روایت در باب وی در منظومه است وَسُنَّةُ الجُمُعَةِ فِيهَا تُستَحَب
در متفق میگوید که قضاء فوائت در حال خطبه روا نیست باتفاق
و در روایت متفق اینست وَلا يَتَكَلَّمُونَ حَالَ الخُطْبَةِ وَلا يُصَلُّونَ سِوَى الفَوائِتِ ح
در هدایه می آید که لا بأس است قضاء فوائت و سجده تلاوه و نماز
جنازه بعد از نماز بامداد و نماز دیگر فصل یازدهم در بیان بانگ نماز
در قدوری و در متفق و نافع و منافع و هدایه و کنز و وافی و شامل بیهقی
و سایر کتب فقه میگوید که بانگ نماز سنت است برای نمازهای فرض عین
یعنی پنج نماز و نماز جمعه و در متفق می آید ثُمَّ الاَذَانُ سُنَّةُ الصَّلوةِ
لِلصَّلَوَاتِ الخَمْسِ وَالجُمُعَاتِ در شامل بیهقی میگوید که اذان سنت
نیست مر غیر فرائض را چنانکه نماز تراویح و نماز عید و نماز جنازه و نماز
کسوف و در روایه میگوید که اذان سنت است نزدیک ما بتربیع
تکبیر و نزدیک امام مالک سنت است بتثنیه تکبیر یعنی نزدیک ما [illegible]
مؤذن در اول بانگ نماز چهار تکبیر گوید و نزدیک امام مالک دو تکبیر
گوید و این روایت در منظومه در باب او است وَفِي الاَذَانِ المُشْرَعِ المَشْرُوعِ
تَثْنِيَةُ التَّكْبِيرِ لا التَّرْبِيعِ در قدوری می آرد وَصِفَةُ الاَذَانِ مَعْرُوفَةٌ

[illegible]

لا ترجیع فیه یعنی صفت بانگ نماز معروف است در روی ترجیع نیست
واین نزدیک علماء ثلاثه است ونزدیک امام شافعی در بانگ نماز
ترجیع است واین روایت در منظومه در باب او ست ٥ ٥
وقال بالترجیع والافراد در هدایه آورده است الترجیع ان یرجع
ویرفع صوته بالشهادتین بعد ما خفض بهما یعنی ترجیع آن بود
که بلند بگوید شهادتین را بآواز بلند بعد از آنکه آهسته گفته باشد
در قدوری میگوید زیادت کند موذن در بانگ نماز بامداد بعد از
حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دوبار وهمچون بانگ قامت
سنت است مر نمازی را که بانگ نماز سنت است اما باید که در اقامت
بعد حی علی الفلاح قد قامت الصلوة زیادت کند دوبار واین روایت
هم در منتقیات فقد قامت الصلوة زید فیها در نافع آورده است
آنکس که بانگ نماز گوید ترسل کند یعنی بسکونت گوید وکشیدهای دراز
آرد ودر اقامت حذر کند یعنی بشتاب گوید از آنکه رسول علیه السلام
بلال را در بانگ نماز ترسل فرموده ودر اقامت حذر فرموده است
قال صلی الله علیه وسلم یا بلال اذا اذنت فترسل واذا اقمت فاحذر
واین روایت هم در مصفی آورده است یطول الاذان من اقامة
مستقبلة ویحذف الاقامة اگر اقامت غیر موذن گوید نزدیک

ما روا باشد

ما روا باشد ونزدیک امام شافعی رحمه الله اقامت نکند غیر موذن
واین روایت در منظومه در باب وی است ولا یقیم غیر من یوذن مگر
آنکه موذن بعد از اذان غایب شود ویا حاضر شود وبقامت دیگری راضی
باشد آنگاه نزدیک امام شافعی روا بود در کنز آورده است موذن را شاید
که در وقت بانگ نماز وقامت یحی گوید اما باید که در این هر دو روی
بسوی قبله دارد که اگر بانگ نماز وقامت روی بقبله نگوید مکروه
بود وچون موذن بحی علی الصلوة رسید بسوی راست نگاه کند
وبحی علی الفلاح رسید بسوی چپ خویش نگاه کند ولیکن هر دو قدم
ثابت دارد ودر بانگ نماز هر دو انگشت شهادت در هر دو گوش کند
وپیش از وقت بانگ نماز نگوید واگر پیش از وقت گفته شود چون وقت آید
باز بگوید واز امام ابو یوسف رحمه الله آمده است که بانگ نماز بامداد
در نصف آخر شب جایز است واین روایت در منظومه در باب وی است
وجایز اذانه للفجر فی اللیل من بعد ذا بالشطر در هدایه
میگوید که تثویب در نماز بامداد میان بانگ نماز وقامت حسن است ومعنی
تثویب باز گشتن باعلام بعد از اعلام است چه در خلاصة اللغة
آورده التثویب قامت قامت بالصلوة الصلوة گفتن میان
بانگ نماز وقامت تثویب را علماء کوفه بعد از صحابه احداث کرده

اند

مخصوص

از برای آنک مردمان متغیر شدند در کار جماعت و وزن مددارا
کرده اند بتثویب ازانک فرض با مداد وقت معلوم و معلق است اما
علماء متاخر تثویب را در باقی صلوات مستحسن و مستحب گفته اند و از برای
آنک ظاهر شد ضعفه بسیتی در کارهای دینی حاصل آنست که مؤذن
نزدیک علماء ثلثه تثویب کند در سایر نمازها و نزدیک امام شافعی
در سایر صلوات تثویب نکند و این روایت در منظومه آمده است
در باب او وَلَا يُرَى التَّثْوِيبُ فِي الْمَاذِي در شرح منظومه آورده
که تثویب اعلامی زیاد نیست و در هر شهری بلفظ گویند اما
در دیار ما تثویب آنست که مؤذنان میان بانگ نماز و قامت الصلوة
الصلوة میگویند در جامع صغیر جامع میگوید که نزدیک امام ابو یوسف
لا بأس است که مؤذن در پنج نماز بر در امیر آید و بگوید السلام علیک
أَيُّهَا الْأَمِيرُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ
الصَّلٰوةُ يَرْحَمُكَ اللهُ و این روایت در منظومه در باب او بیت
روایت اینست وَلَيْسَ بِالتَّثْوِيبِ بَأْسٌ فَاعْلَمْ فِي كُلِّ فَرْضٍ لِلْأَمِيرِ فَافْهَمْ
و در هدایه بر قول ابو یوسف آورده است وَعَلٰى هٰذَا الْقَاضِي وَ
الْمُفْتِي لِزِيَادَةِ اشْتِغَالِهِمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ كَيْلَا تَفُوتَهُمُ الْجَمَاعَةُ
یعنی قاضی و مفتی هم برین حکم است نزدیک امام ابو یوسف از آن

جهت

جهت که ایشان مشغول اند بکار مسلمانان پس مؤذن ایشان را نیز اعلام
کند تا جماعت از ایشان فوت نشود در شرح علائی می گوید نزدیک
امام اعظم رضی الله عنه و امام محمد رحمه الله مکروه است که مؤذن اعلام کند
مر امیر یا قاضی یا مفتی را از انک همه میان برابرند در کار جماعت
در مضمرات آورده که وصل میان اذان و اقامت مکروه است
باجماع علماء در جمیع صلوات در محیط میگوید که فصل میان اذان
و اقامت در سایر صلوات مستحب است و معتبر داشته اند فصل
را در سایر صلوات بصلوة مگر در نماز شام بقوله علیه السلام
بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلٰوةٌ إِلَّا فِي الْمَغْرِبِ یعنی میان هر بانگ نماز
و قامت نمازی است مگر نماز شام که میان بانگ نماز و قامت او نمازی
نیست پس مؤذن را باید که میان بانگ نماز و قامت نماز شام
فصل نکند بل که وصل کند و نزدیک امام ابو یوسف و محمد رحمهما
الله فصل کند بجلسه یعنی بنشیند مقداری که خطیب نشیند
میان دو خطبه روز جمعه و نزدیک امام اعظم در نماز شام فصل نکند
بجلسه و این روایت در منظومه در باب وی است
وَلَا جُلُوسَ فِي أَذَانِ الْمَغْرِبِ و دلیل امام ابو حنیفه رحمه الله
آنست که فصل در سایر صلوات برای سنت است و در سایر صلوت

نفل پیش از فرض مکروه نیست اما در نماز شام نفل پیش از فرض
مکروه است پس میان اذان و اقامت او فصل نکند بصلوة اما
بجلسه نیز فصل نکند از آنک هرگاه که بصلوة که عبادت محضست
فصل نکند بجلسه که آن عبادت نیست بطریق اولی بود نیز اگر
فصل کند بجلسه چنانک ابو یوسف و محمد میگویند نماز شام
تاخیر شود و تاخیر کردن آن مکروه است از آنک رسول علیه السلام
فرموده لا یزال أمتی بخیر ما لم یؤخروا المغرب الی اشتباک النجوم
یعنی امتان من همیشه بخیر باشند مادام که تاخیر نکنند نماز شام
را تا اشتباک نجوم یعنی با انبوه شدن ستارگان و نزدیک امام
اعظم فصل بسکوت حاصل میشود در مضمرات آورده قال
ابو حنیفة رحمه الله یقع الفصل بالسکتة قدر ثلاث آیات قصار
أو آیة طویلة أو ثلاث خطوات یعنی فصل واقع می شود نزدیک
امام ابو حنیفه بسکته مقدار سه آیت کوتاه یا یک آیت دراز یا سه
گام در قدوری می آرد که می باید که بانگ نماز و قامت با وضو گوید
اما بانگ بی وضو روا باشد و قامت بی وضو مکروه در کنز آورده
که مکروه نیست بانگ نماز بنده و ولد زنا و اعمی و اعرابی یعنی بدوی
و در روایتی می گوید که مکروه است هر مسافر را ترک بانگ نماز و قامت

اما بسنده

اما بسنده کردن بر قامت مکروه نبود و همچنین ترک بانگ نماز و
اکتفا بر قامت کسی را که نماز وقتی در خانه گذارد در شهر مکروه
نبود بنا بر حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت بانگ نماز قبیله بسند
است اما صحیح آنست که مسافر در سفر و آنکس که نماز وقتی
در خانه گزارد در شهر بانگ نماز و قامت گوید و بسنده نکند بر قامت
در جامع صغیر جایی میگوید و یکره ترک الأذان و الإقامة جمیعًا
فی جمیع المواضع یعنی مکروه است ترک بانگ نماز و قامت هر دو در
همه جایها در سفر و در خانه و در صحرا در منظومه آورده نزدیک
امام مالک رحمه الله آنکس که نماز وقتی در خانه خود تنها گزارد یا در
صحرا در حق او بانگ سنت نبود و این روایتی در بارهٔ وی است
ولا أذان للمصلی وحده فی بیته ولا البراری عنده
در شامل بیهقی آورده آنکس را که نماز جمعه فوت شود ظهر منفرد گزارد
بی اذان و اقامت و همچنین اهل سجن یعنی زندانیان روز جمعه
ظهر منفرد گزارند بی اذان و اقامت و همچنین مسافر در شهر
روز جمعه ظهر گزارد بی اذان و اقامت و اصل اینست هر کرا
ظهر روز جمعه بجماعت مکروه بعد ظهر بغیر اذان و اقامت منفرد
گزارد از آنکه اذان اعلام است غایبان را و اقامت اعلام حاضران

مطلب اذان ظهر فوت جمعه

مطلب بانگ نماز و قامت زنان

وچون بسبب کراهت جماعت نخواهد گزارد یا علاج حاضر و غایب جماعت
نبود پس نه بانگ نماز گوید و نه قامت زنان بانگ نماز و قامت
وقتی گزارد یا قایمه در سفر گزارد یا در حضر و هم در شامل بیهقی آورده
مکروه است بانگ نماز در شهر سواره گفتن نزدیک امام ابو حنیفه
و محمد اما در سفر اگر سوار روی بغیر قبله بانگ نماز گوید بانگ
مکروه نبود در منتقی آورده که بانگ نماز بیش از وقت گفتن و نشسته
گفتن و بی طهارت گفتن مکروه است و در روایتی است
وَيُكْرَهُ الْأَذَانُ قَبْلَ وَقْتِهِ وَقَاعِدًا وَمُحْدِثًا فَلْيَنْقُصْهُ در کل — و در شامل بیهقی
است که مکروه است بانگ نماز جنب و محدث و سکران و ...
و کودک و زن و مجنون بانگ مست و جنب و دیوانه را باز گردانند
باتفاق اما در بانگ زن و کودک اختلاف است نزدیک بعضی
باز گردانند و نزدیک بعضی نه روایت منتقی نیست
يُعَادُ أَذَانُ السَّكْرَانِ وَالْجُنُبِ وَذَاهِبِ الْعَقْلِ رِوَايَةً
لَكِنْ فِي الصِّبْيَانِ وَالنِّسْوَانِ مُخْتَلَفٌ إِعَادَةُ أَذَانِهِمْ
در فتاوی مسعودی می آرد که اگر امام و مؤذن یکی باشد قامت
را کجا تمام کند بقول امام محمد سلیح حی علی الفلاح را بر در مسجد گوید
در درون مسجد تمام کند و بقول فقیه ابو اللیث قامت بر در مسجد

کند آنگاه بمسجد درآید در این زمانهٔ ما غفلت غالب است و این نیز روایت
افضل است و بر وی اصل عمل کردن فاضلتر بود که با خلاف
مشایخ در روضهٔ زندویسی میگوید اگر کافری بانگ نماز گوید در وقت
نماز حکم کنند باسلام او زیرا که بانگ شعار دین است **فصل**
دوازدهم در فضیلت نماز جماعت و ثواب آن در صلوة مسعودی
می گوید که نماز بجماعت فضل دارد بر جملهٔ عبادتها تا اگر ذمی
جملهٔ عبادتها بیارد چنانک روزه ماه رمضان بدارد و زکوة مال
بدهد و حج برود و غزو کند شریعت حکم نکند باسلام وی اما
چون بصف جماعت درآید و نشسته کند بجماعت گزارندگان شریعت
حکم کند باسلام او جزیه ساقط شود از ذمهٔ او تا اگر رد نیارد
شریعت حکم کند بقتل او که نماز بجماعت شعار اسلام است در
شرح منظومهٔ نسفی آورده است که اگر کافری در صف جماعت
درآید و شروع کند بنماز شریعت حکم کند باسلام وی بر قول علماء
ثلاثه از آنک رسول علیه السلام فرموده است مَنْ بِجَمَاعَتِنَا فَهُوَ
مِنَّا در صحیحین آورده است قال علیه السلام صَلٰوةُ الْجَمَاعَةِ
تَفْضُلُ عَلَى الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً در اسباب المغفرة
در فضیلت جماعت بابی آورده است حدیثی چند از آن بنوشته شد

قال النبي صلى الله عليه وسلم أتاني جبرئيل عليه السلام وقال يا محمد
إن المؤمن إذا صلى العشاء الآخرة وأدرك التحري في جماعة
فكأنما أدرك مائة ألف وأربعة وعشرين ألف نبي وعبد الله
مع كل نبي سنة وكأنما اشترى ألف أسير من المشركين
وركعة واحدة يصليها المؤمن مع الإمام خير له من ألف ركعة
يصليها منفردا وخير له من مائة دينار يتصدق بها وخير له
من مائة ألف جائع يشبعهم وخير له من من ألف عار يكسوهم
وخير له من أن يقرأ القرآن مائة ألف مرة وخير له من
مائة فرس حمل عليها وخير له من الطواف حول بيت الله و
خير له من صوم سنة معنى حديث رسول عليه السلام می فرماید
که بیامد بر من جبرئیل علیه السلام وگفت ای محمد چون مؤمن نماز
خفتن بجماعت بگزارد ونماز بامداد بجماعت دریابد چنانستی
صد هزار وبیست وچهار هزار پیغامبر را دریافته وباهر پیغامبری یکسال
خدای تعالی را عبادت کرده. وچنانستی که هزار اسیر را از مشرکان باز خریده
باشد ویک رکعت نماز که مؤمن بگزارد با امام بهتر از هزار رکعت
که بگزارد تنها وبهترست مرورا از صد هزار دینار که صدقه دهد
وبهترست از آنک صد هزار گرسنه سیر کند وبهترست مرورا

صد هزار برهنه را بپوشاند وبهترست مرورا که صد هزار بار ختم قرآن
کند وبهترست مرورا از آنک صد اسب بغازیان بارگیر دهد
تا با دشمنان دین کارزار کنند وبهترست مرورا از طواف خانه
کعبه واز داشتن روزه یکساله وقال علیه السلام إذا كان وقت
صلوة العصر اجتمعت الملائكة في السماء الرابعة حول بيت المعمور
ثم يأتي جبرئيل عليه السلام وميكائيل عليه السلام فينادي جبرئيل
ويتقدم ميكائيل ويصلي الملائكة حول بيت المعمور ويأمر الله تعالى
بأبواب السماء أن تفتح عند وقت العصر والناس في مساجدهم
فيباهي الله بهم الملائكة ويقول لجبرئيل الكتب أجر كل المؤمنين
وأجر ميكائيل للأئمة وثواب ملائكتي لأمة محمد عليه السلام
معنی حدیث آنست که رسول صلی الله علیه وسلم گفت چون وقت
نماز دیگر شود جمع شوند فرشتگان در آسمان چهارم گرد بر گرد
بیت المعمور پس بیاید جبرئیل ومیکائیل جبرئیل بانگ نماز گوید
ومیکائیل امامت کند وفرشتگان نماز گزارند بجماعت گرد بر گرد
بیت المعمور وخدای تعالی فرمان دهد بگشادن درهای آسمان
بوقت نماز دیگر ومردمان در مسجدها باشند پس خداوند تعالی
مباهات کند بمؤمنان بر فرشتگان وبگوید مر جبرئیل را که ای جبرئیل

خداوند

ننویسند ثواب خود مر مؤذنان را و ثواب مبلغان مر امامان را
و ثواب فرشتگان مر امت محمد را علیه السلام و قال علیه السلام
من ادرك الجماعة اربعين يوما كتب الله له براءة من النار و
براءة من النفاق یعنی هر که نماز بجماعت گزارد چهل روز بنویسد
خدای تعالی برای او برائی از دوزخ و برائت از نفاق و قال علیه السلام
ان الله وملائكته يصلون على الذين يصلون في الصف الاول
یعنی خدای تعالی رحمت کند و فرشتگان آمرزش خواهند مر آن کسان
را که نماز گزارند در صف اول و قال علیه السلام من حافظ
على الصلوات الخمس بالجماعة لم يكتب من الغافلين یعنی هر که نگاه دارد
بجماعت پنج نماز را ننویسند او را از غافلان و قال علیه السلام لا تتركوا
الجماعة فان ركعة واحدة تصلونها في جماعة خير لكم من عشرة
آلاف ركعة تصلونها وحدانا معنی حدیث پیغامبر علیه السلام
آنست که گفت ترک مکنید جماعت را زیرا که نماز بجماعت یک رکعت
مر شما را از ده هزار رکعت که تنها گزارید در مشارق الانوار آورده
قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلى العشاء في جماعة فكانما قام
نصف الليل ومن صلى صلوة الصبح في جماعة فكانما صلى الليل
كله یعنی هر که نماز خفتن بجماعت بگزارد چنانستی که نیمی از شب نماز

گزارده

گزارده و هر که نماز بامداد بجماعت گزارد چنانست که همه شب نماز گزارده است
در حقایق آورده قال علیه السلام لو ان رجلا يصلي وحده صلوة امتي
كلها ويصوم صومهم ويحج حجهم ويعمل خير الدنيا كلها ثم لا يشهد
الجماعة والجمعة لاكبه الله في النار ولا تسأله من اين كسبت و
من اين جئت وماذا عملت ولا ينظر الله تعالى اليه في الدنيا
والآخرة ولا يقبل الله منه توبته یعنی اگر یکی از امتان من
نماز همه امتان من بکند و روزه همه بدارد و حج همه بکند و همه خیرهای
دنیا بیارد اما پنج نماز بجماعت نگزارد و بجمعه حاضر نشود
ایزد تعالی بفرماید تا او را نگونسار در آتش اندازند و نپرسند
که کجا بودی و چه کردی و بنظر رحمت در وی ننگرد نه در دنیا
و نه در آخرت و توبه او نپذیرد پس یاران گفتند یا رسول الله
فریضه ها میگزارد گفت اگر چه میگزارد تا جماعت نکند در آتش است
و در حدیث دیگر آمده است من تاخر عن الجماعة قيد شبر فقد
خلع عن عنقه ربقة الاسلام یعنی هر که باز ایستد و باز
ماند مقدار شبری او گردن خود را از چنبر مسلمانی کشیده
باشد و کسی پنج نماز بجماعت نکند او را از سنت و جماعت نصیب
باشد گروه خارجیان نماز جماعت نکنند زیرا که هر که بمذهب ایشان

بدبیتی م

گناه کبیره کرده باشد کافر شود پس ایشان گویند که نماز او صحیح نیست و اما
زیرا که شاید که آنکس که امامت میکند گناه کبیره کرده باشد و کافر شده
و نماز پس کافر نباید کرد و نکنیم پس هر که نماز بجماعت نکند خود را بخارجیان
مانند کرده باشد و بزرگان سلف رحمهم الله چنین گفته اند که ایشان
آنکس که در گور منکر و نکیر را جواب بصواب خواهد داد آنست که در
دنیا در پنج وقت در بانگ نماز جواب می دهد پس اگر در دنیا در پنج وقت
در بانگ نماز جواب نه دهد او منکر و نکیر را جواب نتواند داد
زیرا که در حدیث است از پیغامبر علیه السلام کُلٌّ مُیَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ یعنی
که هر کسی را از برای کاری که آفریده اند آن کار بروی آسان کرده اند
و کسی را که از بهر دوزخ آفریده اند کار دوزخیان بروی آسان کرده
اند بل که از همه کارها نماز بجماعت گزاردن فاضلتر و بهتر نیست

فصل سیزدهم کیفیت رفتن بمسجد و بیان سنن و آداب

آن چون مؤمن خواهد که نماز بجماعت گزارد و از همه پشیمان باید که
بمسجد آید و بمسجد آمدن را آدابهاست و سنتها باید که آز اینجای
آرد تا رنج خود ضایع نکند در صلوة مسعودی میگوید که چون
بانگ نماز بشنود ادب اول آنست که اگر در راه می رود بایستد
و اگر ایستاده باشد بنشیند و اگر نشسته باشد برخیزد و اگر خفته

باشد

باشد بنشیند هرچه بتعظیم نزدیکتر باشد آن کند که در حقایق سلمی آورده
که چون بانگ نماز بشنود بآرزومندی تمام بگوید لبیک دَعْوَةُ الْحَقِّ
داعی الله معنی لبیک آن باشد که ایستاده ام و سپاس دارم زیرا که
معنی بانگ نماز آن باشد که بخلق مؤذنان ترا می خوانند و می گویند
خدای تعالی ترا میخواند و میگوید که بیا بنماز و کاری که آسایش تو در آن
است و درین معنی حکایت آورده اند که شیخ ابوبکر کتانی در وقت
جان کندن آواز مؤذن بشنید که حی علی الفلاح میگفت برخاست
و بدوید پس بیفتاد و ازان رنجه شد او را گفتند که چرا تن خود
در رنج انداختی گفت مرا مؤذن میگوید که ترا خدای تعالی میخواند بیا
نابرهی چگونه نشتابم تا بر هم در فتاوی نوادر می آرد بانگ نماز بشنود
بروی است که جواب گوید اگرچه جنب باشد زیرا که اجابت
اذانست و از برای اینست که در اجابت استقبال شرط نیست در
خلاصة الفتاوی آورده است که امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله
میگوید که اجابت بقدم است نه بزبان تا اگر کسی بزبان اجابت
کند و بمسجد نیاید مجیب نباشد و اگر در مسجد حاضر باشد بانگ
نماز بشنود برو اجابت نباشد و اگر در مسجد تلاوت قرآن
مشغول باشد قرائت ترک نکند و اقامت همین حکم دارد

زیراکه در روایت آمده است که الاقامة مثل الاذان و لا باس به
مشغول شود بدعا کردن حالت اقامت در خبر آمده است از
رسول علیه السلام من قال کما قال المؤذن فله من الاجر کذا اگر جواب
بگوید ثواب موعود بیابد و اگر نگوید نیابد اما آثم نباشد ولیکن
ترک اجابت مکروه باشد می باید که چون مؤذن بانگ نماز گوید
بجواب مشغول شود و همان میگوید که مؤذن و چون بحی علی الصلوة
و حی علی الفلاح رسد بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و قول بعضی مشایخ آنست که بحی علی الفلاح رسد ما شاء الله کان و ما
لم یشاء لم یکن گوید و این صحیح است و چون الصلوة خیر من النوم
گوید مجیب صدقت گوید و بروایتی اللهم نبهنا عن نوم الغافلین
در حقایق میگوید چون قامت بشنود همان گوید که در بانگ نماز
گفته است اما چون مؤذن بقد قامت الصلوة رسد مجیب گوید
اقامها الله و ادامها ما دامت السموات و الارض و چون مؤذن
از بانگ نماز فارغ شود و شنونده این کلمات بگوید اللهم رب
هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة و الـ
الفضیلة و ابعثه مقاما محمودا الذی وعدته در مشارق الانوار
آورده که مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده که هر که بعد از بانگ نماز

این

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم اول [illegible] الملائکة قال الله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا
اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک [illegible] فاعرض عنهم [illegible]
ستة سنین یقولون لبیک لبیک اعتذارا الیک لبیک لبیک نستغفرک و نتوب الیک [illegible] من غضب الجبار

کلمات بگوید او نیز او را شفاعت من باشد روز قیامت باید که در وقت
بانگ نماز سخن نگوید در فتاوی ینبوعی (?) آورده قال علیه السلام
من تکلم وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان یعنی هر که سخن
گوید در وقت بانگ نماز ترس باشد بر وی از زوال ایمان و چون
بانگ نماز شنود پیش از آنکه جواب گوید این دعا بخواند اللهم
یا اهل الکبریاء و العظمة و یا منتهی الجبروت و العزة یا ولی
النعوت و القدرة و یا مالک الدنیا و الآخرة سمعنا و اطعنا
غفرانک ربنا و الیک المصیر خواجه امام فخر الدین رحمه الله گفته
قاضی امام عاصم را ظالمی بند کرده بود وی در آن اندیشه بخواب رفت
آینده را بخواب دید که بیامد و او را گفت چون صبح بدمد بخشی (?)
بانگ نماز که بگوش تو آید این دعا بخوان و آنگاه جواب بانگ نماز
گوی تا خلاص یابی همچنین کرد چون بانگ نماز تمام شد آوازی
سخت بگوش وی آمد بپرسید که این چه آواز است گفتند آن ظالم از
رواق افتاد گردنش شکست قاضی عاصم را از حبس بیرون آوردند
خواجه امام فخر الدین زاهد با شیخ الاسلام برهان الدین رحمهما الله
بعیادت امام بکر علاء الدین رحمه الله رفتند او حدیثی روایت
کرد که هر کرا صبح پیش آید در گوش راست وی بانگ نماز گویند

دعاء مستجاب مجرب

[illegible]

ودر گوش چپ وی قامت گویند خدای تعالی آن مهم را کفایت کند
بفضل وکرم خویش آداب مسجد رفتن از شرعة الاسلام
ودر حقایق نقل می آرد اول چون مومن پای از خانه بیرون نهد
باید که بگوید بسم الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
که در خبر آمده است که هرگاه مومن از خانه بیرون وآن کلمها را بگوید
سه فرشته اورا بشارت دهد یکی گوید که کفیت ودوم گوید که وقیت
وسیم گوید هدیت یعنی ضامن بود که همه کارها ترا کفایت کردند
واز همه بلاها نگاه داشته شدی وراه راست دادند ترا وچون در آن
مسجد می رود باید که شتاب نکند ونه دود وآهسته رود وسنت
نگاه دارد اگرچه قامت شنود که در حدیث آمده که پیغامبر فرموده
اذا اتیتم الصلوة فاتوها وعلیکم بالسکینة والوقار ولا تاتوها
وانتم تسعون ودر خبر دیگر آمده از پیغامبر علیه السلام ما ادرکتم
فصلوا وما فاتکم فاقضوا یعنی خبر جان باشد که وقت رفتن بنماز
شتاب مکنید یعنی مدوید آنچه در یابید بگزارید با امام وآنچه فوت شود
قضا کنید ودر خبر دیگر میگوید هر که در مسجد آید ومردمان نماز گزارده
باشند واز جماعت فارغ شده همه را مزد یکباره دهند وآنکس
را که محروم شده باشد از جماعت مزد او دو باره دهند یکی از برای طلب

جماعت.

جماعت ودیگری از بهر آن غمی که در دل او آمد بجهت نایافت جماعت
اما مرد باید که سنت نگاه دارد وراه با علم رود نه بینی که در حکایت
آورده اند که روزی یکی از بزرگان دین بمسجد می آمد شنید که موذن قامت
میگفت. شتافت بفراموشی چون بخویشتن باز آمد نفس خود را
ملامت کرد وگفت بیرون شریعت کاری کردی از جماعت ترا محروم
کنم پس بر در مسجد بنشست تا نماز را دیگران بگزاردند ودر خبری
آمد از پیغامبر علیه السلام من مشی الی مسجد من مساجد الله تعالی
لطلب الجماعة فله بکل خطوة یخطوها ذاهبا وراجعا عشر حسنات
ومحی عنه عشر سیات یعنی هر که بمسجدی از مسجدهای الله تعالی رود در
طلب جماعت هر گامی که می نهد ده نیکی در نامهٔ او ثبت کنند وهر
گامی که برگیرد ده بدی از نامهٔ او پاک کنند ودر روایتی آمده است
که در رفتن یکان یکان ودر باز آمدن دوگان دوگان ثواب یابید
واگر در محلت دو مسجد بود در کدام مسجد اولیتر بود در فتاوی ملتقط
آورده هر مسجدی که بخانهٔ او نزدیکتر بود اولی بود واگر هر دو برابر اند
هر کدام که بناء او قدیم تر باشد واگر هر دو در قدم برابر باشند بنگرد اگر
این مرد بجاه باشد چنانک فقیه در هر مسجدی که جماعت اند کند بود
رفتن وی آنجا بهتر بود تا بسبب رفتن وی در آن مسجد نیز جماعت

بسیار شود و این اولی و افضل است بعضی در صلوة مسعودی میگوید اگر در
مسجد جوار نماز گزارده اند در مسجد غیر جوار قامت میگوید اولی آن بود که هم
در مسجد جوار تنها نماز گزارد تا حق مسجد جوار گزارده باشد و اگر در مسجد غیر
جوار نبوده اگرچه قامت شود آن مسجد را بروی حقی نیست و مسجد جوار
را بروی حق است از انک رسول علیه السلم فرموده لا صلوة لجار المسجد
الا فی المسجد یعنی نیست نماز مر همسایهٔ مسجد را مگر در مسجد و نیز آورده
در مسعودی که علما را درین باب قولهاست قول بعضی آنست که بدان
مسجد که قامت میگویند رود و نماز بجماعت بگزارد و قول بعضی آنست
که اگر در مسجد جوار در بیامد است در آن مسجد دیگر رود که قامت میگویند باشد
و قول بعضی آنست که بدان مسجد رود و اگرچه در مسجد جوار در آمده بود
از برای فضل جماعت و قول بعضی آنست که اگر در مسجد جوار تحیت مسجد
نگزارده بود بیرون آید از آن مسجد در مسجد دیگر رود برای جماعت و اگر
تحیت مسجد گزارده باشد بیرون نیاید و هم دران مسجد تنها بگزارد
بنا بر انک رسول علیه السلم فرموده لا یخرج من المسجد بعد النداء
الا منافق یعنی بیرون نیاید از مسجد بعد از بانگ نماز مگر منافقی
در منفق میگوید اگر مسلمانی را معلوم شد که در مسجد جوار نماز
گزارده اند او هم در خانه جماعت کند با اهل خویش روایت منفق

اینست

اینست وان تقعد مسجد الجلة فالمرة فی البیت یوم ائمله
در محیط آورده که اگر مردی در مسجد در آمد و اهل این مسجد نماز
گزارده بودند این مرد باید تنها گزارد بی بانگ نماز و قامت و اگر جماعت کند
مکروه بود از بهر آنک تکرار جماعت مکروه است نزدیک ما از انک
دران تعلیل جماعت است و هم در محیط آورده این حکم مسجدی است که در
شارع عام نبود و او را اهل محلتی معین باشد تا اگر مسجدی باشد
در شارع عام و او را قوم معین نباشد گروه گروه می آیند و جماعت
میکنند و بیرون می روند درین چنین مسجد تکرار جماعت مکروه نبود
در صلوة مسعودی میگوید اگر مسلمانی در ملک خود مسجدی بنا کرد
و محراب ساخت هر چند که دروی بجماعت گزارند حکم مسجد نگیرد تا
آنگاه که در شارع راه دروی بیرون نکند که محراب ساختن حکم مسجد
نگیرد تا اگر جنب و حایض و نفسا دران جای در آیند روا باشد
در حقایق میگوید پس چون مومن در راه مسجد رود باید که برخواند
بسم الله الذی خلقنی فهو یهدینی تا بدانجا که الا من اتی الله بقلب سلیم
و در آخر بگوید اللهم اغفر لی و لوالدی و ارحمهما کما ربیانی صغیرا
در خبر آمده که هر که در راه مسجد این آیتها بخواند هر دعایی که درین میان
است همه را خدای تعالی مستجاب کند و رامی که دشوار نیست بر و آسان

کند واو را نزد خود طعام و شراب دهد و او را فاتحه بخشد [illegible]
شفا دهد و گناهانش بیامرزد و حکمت در دل وی نهد و از جمله [illegible]
گرداند و از بهشت او را محروم نکند و مادر و پدرش را بیامرزد و [illegible]
بر سر جمع او را شرم زده نکند و چون خواهد که پای در مسجد نهد باید که
پای راست نهد و بگوید توکلت علی الحی الذی لا یموت صل علی محمد
وعلی آل محمد و بارک و سلم اللهم افتح علینا ابواب رحمتک وجنتک
واغفر ذنوبنا بفضلک وکرمک بعد از آن دو رکعت تحیت مسجد بگزارد
و در فتاوای ظهیری آورده که تحیت مسجد سنت است نزد یک ما واجب
است نزد امام شافعی و سنت است تحیت مسجد هر روز دو رکعت اما
اختلاف کرده اند چون در مسجد در آید تحیت بگزارد و بنشیند یا بعد
از آن که بنشیند تحیت بگزارد بعضی گفته اند بنشیند بعد از آن تحیت
بگزارد و عامه علما بر آنند که تحیت بگزارد بعد از آن بنشیند و فتوی
برین است زیرا که رسول علیه السلام فرموده لکل شیء تحیة وتحیة المسجد
رکعتان قبل ان یجلس یعنی هر چیزی را تحیتی است و تحیت مسجد دو رکعت
است پیش از آنکه بنشیند اما تحیت وضو اگر در خانه نگزارده باشد
چون در مسجد در آید دو رکعت نماز بگزارد از هر دو تحیت [illegible]
در حقایق سلمی می آرد که چون در مسجد رود و بنشیند باید که بگوید اللهم

اتزلنی

[illegible] واگر سنت در خانه نگزارده
باشد [illegible] در جماعت بگزارد پس از آن در صف اول بنشیند در حدیث آمده
[illegible] رسول علیه السلام که اول رحمت بر امام فرود آید پس بر آن کس
[illegible] دست راست امام بود تا آخر صفها و بر پهلوی او تا کرانه دیگر پس
بر آن کسی که در صف دوم و سوم باشد اما اگر صف اول گرفته باشند
و هیچ فرجه نمانده باشد در صف باشد در صف آخر بایستد و یکی را از آخر
صف پیش خود بسوی خود کشد تا تنها نباشد که تنها ایستادن مکروه است
از آنکه رسول علیه السلام فرموده لا صلوة لمنفرد خلف الصف و این
محمول بر کراهیت است نه بر فساد در صلوة مسعودی می آرد که در حدیث
صحیح آمده هر که نماز بامداد بگزارد و در مسجد بنشیند چندانکه آفتاب
برآید و بعد از آن دو رکعت نماز بگزارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل
هو الله احد پنج بار بخواند خدای تعالی هفتاد ساله عبادت در دیوان
وی ثبت گرداند و هفتاد ساله معصیت از دیوان وی محو گرداند
و در حدیث دیگر آمده قال علیه السلام من قال فی کل یوم بعد صلوة
الفجر مائة مرة لا اله الا الله الملک الحق المبین کان له امانا من الفقر و
انسا من وحشة القبر واستجلب به الغنی واستقرع به باب الجنة
پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که هر روز بعد از فرض بامداد صد بار

مطلب الصلوة الاشراق

بگوید این تسبیح را که لا اله الا الله تا آخر خدای تعالی او را از درویشی برهاند و توانگر
رساند و از عذاب گور برهاند و بهشت برساند اللهم ارزقنا بفضلک و کرمک

فصل چهاردهم در کیفیت نماز جماعت

بدانکه گزاردن نماز جماعت
نزدیک امام مالک فرض است لقوله علیه السلام لا صلوة لجار المسجد
الا فی المسجد امام مالک میگوید که مراد از این نماز بجماعت گزاردن است
نزد ابو منصور ماتریدی رحمه الله هم جماعت فرض است وجه قول او
اینست قوله تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی فرمان اینست که رکوع
آرید با رکوع آرندگان و این جز بجماعت حاصل نباید اما نزدیک علماء ما
رحمهم الله نماز بجماعت گزاردن واجب است یا سنت مؤکده شیخ امام
کمال الدین عثمان جعفری در مفتی آورده و بالجماعة الصلوة جیدة
واجبة او سنة مؤکدة در نافع آورده که جماعت سنت مؤکده است
لقوله علیه السلام لقد هممت ان آمر فتیتی لیجمعوا حزما من حطب
وآمر مؤذنا یؤذن ویقیم فاحرق علی من لم یحضر الجماعة
بیوتهم یعنی بدرستی که قصد کردم که بفرمایم جوانان قوم خود را تا
جمع کنند دستهای هیزم و بفرمایم مؤذن را تا بانگ نماز و قامت
گوید پس هر که بجماعت حاضر نشود بکوبم تا خانهای ایشان را بسوزند
اما قوله سنة مؤکدة یعنی مشابه واجب بقوت در شامل بیهقی

آورده

آورده اگر اهل قبیله ترک بانگ نماز گیرند و یا اهل محلتی جماعت ترک
گیرند کشتن ایشان نزدیک امام محمد مباح است از آنکه نماز
بجماعت شعار اسلام است ناکردن او بتعصب و بدعت و ضلالت
و کردن او هدی و سعادت و از امام ابو یوسف روایت است
اضربهم ولا اقاتلهم هذا اصح یعنی گروهی که بانگ نماز یا جماعت
ترک گیرند ایشان را زدن بفرمایم ولکن کشتن نفرمایم در سلوک مسعودی
آورده قال علیه السلام یا علی للسعید ثلث علامات قوت الحلال
فی بلده ومجالسة العلماء وصلوة الخمس مع الامام پیغامبر علیه السلام
گفت یا علی مر نیکبخت را سه علامت است اول آنکه قوتش از حلال
بود در شهر او و دوم آنکه نشست و خاست او با علماء بود و سوم آنکه
نماز بجماعت گزارد و قال علیه السلام یا علی وللشقی ایضا ثلث علامات
قوت الحرام واجتناب عن العلماء والصلوة وحده یعنی یا علی مر بدبخت
را نیز سه علامت است یکی آنکه قوت او از حرام بود و دیگر آنکه از
علماء دور شود و سوم آنکه نماز تنها گزارد و در خبر آمده است از رسول
علیه السلام الجماعة رحمة والفرقة عذاب یعنی جماعت رحمت است
و تنهایی عذاب در حکایت آورده اند که روزی وزیر هارون الرشید
نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله گواهی داد امام ابو یوسف گواهی او

رد کرد هارون امام ابو یوسف را گفت ای امام مسلمانان چرا گواهی وی را
نشنودی ابو یوسف گفت من روزی در حضور شما نشسته بودم و شما
وی را کاری فرمودید گفت من بنده شمام آن گفتار او دروغ و خلاف
با راست گفت یا دروغ اگر راست گفت بنده بود و گواهی بنده مقبول
نبود شرعًا و اگر دروغ گفت فاسق باشد و گواهی فاسق مقبول نبود
هارون گفت اگر من گواهی مرا نشنوی فرمود که نی گفت چرا گفت
برای آنکه تو بنماز جماعت حاضر نشوی هارون گفت من بمصالح
خلق مشغولم امام ابو یوسف این حدیث روایت کرد قال علیه السلام
لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق معلوم شد که چون حق الله باید
حق عباد منقطع شود بعد از آن هارون فرمود تا بر در سرای او
مسجدی بنا کردند و مؤذنی معین کرد تا هر پنج وقت بانگ نماز و قامت
میگفت و هارون حاضر می شد و نماز بجماعت میگزارد خواجه
امام علم الهدی ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفته است که اگر بدانم
که بیانگ طبل جماعتها انبوه شود بفرمایم تا هر پنج وقت بر در مسجدها
طبلها زنند خاصه در زمانه ما که در آن زمان مؤمنان در غفلت باشند
در مناقب العلوم می آید که در ترک جماعت عقوبتها و آفتها است
رسول علیه السلام فرمود لولا النساء والولدان لاحرقت علی من

تخلف

تخلف عن الجماعة بیوتهم یعنی که اگر نبودندی زنان و کودکان هر آینه
بسوختمی خانهای ایشان را که باز می ایستند از نماز جماعت و امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه گفت که اگر نه خوف آن باشد که سنت شود پس از من جزیه
نهم بر کسی که ترک جماعت گیرد و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در مدینه
شاهد بود او را درین باب پنج قول است اول آنست که هر که از همسایگان
مسجد بانگ نماز شنود و بمسجد حاضر نشود بی عذری جماعت ترک گیرد
نماز او نماز نباشد و قول دوم آنکه ترک نگیرد جماعت را مگر منافق و
بدبخت و ملعون در دنیا و آخرت قول سوم آنست که هر که ترک گیرد
جماعت را بدرستی که در بدعت و ضلالت یعنی در تباهی و گمراهی افتد
و قول چهارم آنست که هر که ترک گیرد جماعت را خدای تعالی برکت را از عمر
و از مال او برگیرد و قول پنجم آنست که هر که دست از جماعت بدارد
حرام شود شفاعت رسول علیه السلام بروی روز قیامت در صلوة مسعودی
میگوید مؤمنی را عارضه است اگر بخانه نماز میگزارد می تواند بقیام و
رکوع و سجود و اگر بمسجد آید و نشسته میگزارد بجماعت با رکوع و سجود
در مسجد گزارد نشسته اما باید که تکبیر اول با امام گوید در قیام
آنگاه بنشیند چون امام برکوع رود برخیزد و با امام برکوع رود
و اگر نشسته برکوع رود روا بود و اگر هم قیام آید و برکوع رود

مسجد

روا نبود و اگر بخانه نماز میگزارد با بقای طهارت می تواند گزارد و اگر
نمی آید بقاء طهارت نمی یابد که در خانه گزارد با بقاء طهارت ... مگر
ایستاده نماز میگزارد بقاء طهارت نمی یابد اگر نشسته میگزارد رکوع
و سجود بقاء طهارت می یابد نشسته گزارد برکوع و سجود و اگر نشسته
نمی گزارد برکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد و اگر بایماء میگزارد می
یابد باشارت بقاء طهارت نمی یابد بعضی گفته اند که حکم صاحب جرح
دارد و در هر وقتی طهارت یابد و ایستاده گزارد با قیام و رکوع
و سجود اما شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که اگر بایماء نماز
گزارد روا باشد مسلمانی را در دهن جراحتی است اگر در نماز قرآن
میخواند خون با قرآن از دهان او روان می شود خلع امام ظهیر الدین
رحمه الله گفته است که قرآن نخواند از برای آنکه نماز بی قرائت فی الجملة
روای باشد چنانکه نماز امی و مقتدی و در دو رکعت آخر از چهار رکعتی
این همه بی قرائت درست است اما بی طهارت درست نیست و این
جا نیست که قرائت می خواند خون روان می شود و بی شی ایستد
اما اگر نمیخواند خون می رود و اگر نمی خواند نمی رود اینجا نخواند
هر چند که خون می رود نماز او روا بود در تحفه ایضاح و در شرح وقایه
آورده است هر جراحتی که بفعل صاحب جرح روان شود از ...

وای طهارت

مطلب جماعت النفل

نبود اگر مسلمانی را بینی و بینایی مجروح باشد سجده نتواند آورد
نزد بعضی از علماء ما نماز قیام و رکوع آرد و سجده را بایما آرد و علماء ما
رحمهم الله گفته اند چون سجده ها ساقط شوند قیام و رکوع نیز ساقط شود
نشسته گزارد بایما و اگر مسلمانی را علتی باشد لکن نمی تواند که قیام
آرد ... هم از ابتدا نشسته روا نبود باید که چند انی ایستد که تواند
انگاه بنشیند در خلاصة الفتاوی میگوید که تطوع یعنی نفل بجماعت
گزاردن مکروه است در روز یا شب بر مذهب ما اگر تراویح زیاد
از بیست رکعت جماعت کند مکروه بود نزد علماء ما و هم در خلاصه
میگوید که اقتداء کردن در وتر بیرون رمضان مکروه بود شیخ ابو الحسن
قدوری میگوید که مکروه نبود و اصل در این باب آنست که شیخ الاسلام
صدر شهید در مبسوط آورده که تطوع بجماعت گزاردن مکروه بود
چون بر سبیل تداعی بود اما اگر قومی بغیر تداعی تطوع بجماعت کنند
در ناحیه مسجد مکروه نبود و شمس الائمه حلوانی رحمه الله گفته است
که ان کان سوی الامام ثلاثة لا یکره بالاتفاق وفی اربع اختلف
المشایخ فیه یعنی مردی در گوشه مسجد نفل می گزارد دیگری بوی
اقتداء کرد بعد از او دیگری آمد تا سه کس شدند بغیر امام باتفاق
مکروه نبود و در چهار کس اختلاف مشایخ است اما در ذخیره فقه

باشد

میکوید که از شمس الائمه سرخسی رحمه الله روایت کرده اند که تطوع بجماعت
مکروه وقتی بود که بر سبیل تداعی باشد در محیط آورده که حضور جماعت
بر اعمی و اعرج و مریض نیست بدلیل کتاب سقط تعالی لیس علی الاعمی
حرج لایه در شامل بیهقی میکوید که نزدیک ابو حنیفه رضی الله عنه
حضور جماعت بر اعمی واجب نیست اگرچه کسی یابد که اورا بمسجد رساند
و چنانکه حضور جماعت بر اعمی واجب نیست بر زمن و مفلوج و پیر
پیری که عاجز بود از راه رفتن و بر کسی که دست و پای وی را بریده
بریده باشند و زاید بر یکی در غیر جمعه جماعت است از آنکه رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود الاثنان فما فوقهما جماعة یعنی دو و آنچه بالای دو
جماعت است و در کافی میکوید مر مولا را رسید که منع کند غلام
خود را از حضور جمعه و جماعت و عیدین فصل پانزدهم
امامت در فتاوی حجه آورده قال علیه السلام من صلی خلف امام
فکانما صلی خلف نبی و من صلی خلف امام عالم فکانما صلی خلفی
یعنی هر که نماز گزارد در پس امامی که متقی بود یعنی پرهیزکار چنان بود
که در پس پیغامبری نماز گزارده باشد و هر که با امام عالم اقتدا کند
چنان بود که بمن اقتدا کند امام عالم از عابد فاضلتر است و در باب
فضل عالم اخبار بسیار آمده است حدیثی چند از کتب احادیث که در

فصل

۴۲

مطلب فاضل عالم از عابد

فصل عالم آمده اینجا آورده شد تا خواننده را محقق گردد که عالم از عابد
فاضلتر است در اسباب المغفره آورده قال علیه السلام من اراد
رضائی فلیکرم صدیقی قالوا یا رسول الله و من صدیقک قال
صدیقی طالب العلم فهو احبائی من ملائکة الله فمن اکرمه
فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اکرم الله تعالی فله الجنة
یعنی هر که خواهد رضای مرا گو گرامی دار دوست مرا گفتند یا رسول
الله دوست تو کیست گفت دوست من طالب علم است و او دوست
دوست نزد من از فرشتگان خدای تعالی پس هر که گرامی دارد اورا بدرستی
گرامی داشته بود مرا و هر که گرامی دارد مرا بدرستی که گرامی داشته بود
خدای تعالی را و هر که گرامی دارد خدای تعالی را مر او راست بهشت
یعنی بهشت جای اوست و عنه علیه السلام من زار العلماء فکانما
زارنی و من صافح العلماء فکانما صافحنی و من جالس العلماء
فکانما جالسنی و من جالسنی فی الدنیا اجلسه الله فی الجنة یوم القیمة
عالمان م — یعنی هر که زیارت کند چنانست که زیارت من کرده و هر که مصافحه
کند با عالمان چنانست که با من مصافحه کرده و هر که با عالمان نشیند
[illegible] که با من نشسته و هر که با من نشیند در دنیا بنشاند خدای
العلم م — بهشت روز قیامت و عنه علیه السلام من مشی فی طلب

خطوتین وجلیس عند العالم ساعتین واستمع عنه کلمتین اعطاه الله
فی الجنان جنتین یعنی هرکه برود در طلب علم دو گام و بنشیند نزدیک
عالم دو ساعت و بشنود ازو دو کلمه بدهد خدای تعالی اورا در جنان
یعنی در بهشت دو بوستان که دران درختان بسیار باشد و
عنه علیه السلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علماء امت
من چون پیغامبران بنی اسرائیل اند وعنه علیه السلام العلماء
ورثة الانبیاء یعنی علماء وارثان علم پیغامبران اند وعنه علیه السلام
ان فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم یعنی بدرستی که فضل
عالم بر عابد چنانست که فضل من بر کمترین کسی از شما وعنه علیه
السلام المتعبد بلا فقه کالحمار فی الطاحونة یعنی عابدی که عالم
نباشد چون خری باشد که آسیابی کرده اند وعلی هذا قال الشافعی
رضوان الله علیه من تزهد بغیر علم جن فی آخر عمره او مات
کافرا یعنی هرکه زهد ورزد بی علم دیوانه شود در آخر عمر یا کافر
شود نعوذ بالله منها وعنه علیه السلام النظر الی وجه العالم
عبادة یعنی نگریستن بروی عالم عبادت است وعنه علیه السلام
انه قال نوم العالم عبادة یعنی خواب عالم عبادت است
پس بحکم این اخبارست که فقهاء در باب امامت آورده اند که

عالمان م

عالم

اولی

بامامت

اولی الناس بالامامة اعلمهم بالسنة یعنی سزاوارترین مردمان
بکسی است که عالم تر بود زیرا که نماز بعلم محتاج ترست از آنکه بزهد
و بقرأت چنانکه نماز فاسق و گنگ و امی اما بی علم درست نی
آید و اگر همه بعلم برابر باشند امامت که کند در قدوری آورده
فان تساووا فاقرؤهم فان تساووا فاورعهم یعنی اگر همه بعلم
برابر باشند هرکه قرآن نیکوتر خواند و اگر همه برابر باشند هرکه پرهیز
کارتر بود و اگر همه برابر باشند هرکه بزرگ سال تر بود در مشفق
آورده یتقدم الافقه فالاقرأ ثم اورعهم و یتقدم اسنهم
در مجمع البحرین میگوید اگر درین همه برابر باشند هرکه خوبتر بود اما
او کنند مراد از روی نیکو نماز گزاردن نیکوست قوله تعالی سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود وقال علیه السلام من کثر صلوته باللیل
حسن وجهه فی النهار یعنی هرکه نماز بسیار گزارد بشب نیکو شود
روی او بروز و اگر درین جمله که گفتیم همه برابر باشند امامت که کند
در محیط آورده در خانه کسی مهمان باشند صاحب خانه اولی باشد
بامامت سعید مولای ابی اسید رضی الله عنه روایت میکند که آن
شب که من زن بخانه آوردم صحابه بحجره من حاضر بودند حدیث
روایت کردند که مهمان را نشاید که بی اجازت صاحب خانه بانگ

نماز گوید
٢

وامامت کند مرا او مود ندکه بالکل نماز کنفتم وامامت کردم در کنز الوقایه
آورده چهار گروه اندکه درست است امامت ایشان امامت مسافر
مرمقیمانرا و امامت متیمم مرمتوضیانرا و امامت ماسح منف
غاسلانرا و امامت قاعد و کوژپشت مرقایمانرا یعنی ایستاده
گانرا در امامت متیمم مرمتوضیانرا و امامت قاعد مرقایمانرا
اختلاف محمد است نزدیک او روا نباشد واین روایت در منظومه
در باب اوست وَلَا یُصَلِّی قَاعِدٌ بِقَائِمٍ وَلَا غَاسِلُ الْمَاءِ بِغَیْرِ عَادِمٍ
اما فتوی بر قول ابوحنیفه وابو یوسف رحمهما الله است که روا
باشد در فتاوی ظهیری می آرد که امامت احدب یعنی کوژپشت
درست نیست مرقایمانرا و بعض گفته اند که درست است اما اصح
آنست که درست نیست در مجموع نوازل و در مبسوط می آورده گروه
اند که اقتداء بدیشان روا نبود اقتداء مرد بزن یا بکودک واقتداء
پوشیده بیرهنه و اقتداء غیر معذور بمعذور وصاحب الامهال
والادرار مر اصحاء را واقتداء خوانند بنا خوانند واقتداء بنماز
گزارند مر راکع وساجد را واقتداء فرض گزارنده بنفل گزارنده
واقتداء قضاء کننده باداء کننده واقتداء گویا بگنگ واقتداء
یکی که قادر نباشد بر اداء بعض از حروف همین حکم دارد در ملتقط

مسعودی



مسعودی میگوید اقتداء بشیخ منحنی که قیام او همچون رکوع باشد
درست نباشد واقتداء کردن بتاتا و تمتم و فافا همین حکم دارد
یعنی درست نباشد و تاتا کسی است که او را بارها تا بر زبان آید
آنگاه سخن گوید و تمتم کسی است که او را بارها تم بر زبان آید و فافا
کسی است که او را بارها فا بر زبان آید آنگاه سخن گوید بالثغ روا نباشد
در صحاح آورده که الثغ آنرا گویند سین را تا گوید و را را غین یا لام
والثغ کسی است که سخن بیان نتواند کرد وقت گفتن زبانش بگردد
در محیط آورده که اقتداء بالثغ روا نباشد زیرا که او در آن حروف
قادر نباشد امی باشد واقتداء قاری بامی روا نباشد واگر
ایشان مثل خود را امامت کنند روا باشد واین چنین کس
الثغ باشد باید که سورتی و آیتی یاد گیرد که در آن آیت و سورت
این حروف که از وی درست نمی آید نباشد تا نماز او درست آید
مگر فاتحه که ترک آن نتوان کرد و اگر سورتی یا آیتی که مقدور او
باشد نیابد چه کند درین اختلاف است بعض میگویند که ساکت
باشد نخواند که اگر بخواند نمازش درست نباشد و بعض میگویند
بخواند که اگر نخواند نماز او روا نباشد اما مختار مر فتوی را در چنین
آن مسایل آنست که اگر در کل اوقات و ساعات در تصحیح این حروف

جهد میکند و قادر نشود نماز او جایز است زیرا که عاجز است و اگر
در تصحیح آن جهد کند نماز او فاسد باشد زیرا که او قادر است و اگر
کوشش را در بعضی از عمر خود ترک کند اگرچه باقی عمر او یک روز باشد
روا نباشد در فتاوی ظهیری و در صلوة مسعودی و در منتقی و در
کنز آورده است که ده گروه‌اند که امامت ایشان مکروه است
امامت بنده و بدوی یعنی روستایی و امامت فاسق اما امامت
فاسق بقول امام مالک روا نیست و این روایت در منظومه در باب
اوست وفاسق نؤمّ لغو نیل ودر روایت منتقی نیست ویکره الصلوة
خلف ابن الزنا والعبد والذی البدو اشکلنا کذا لا خلف مصلی
وصاحب التنحنح الکثیر کذا لا خلف کل اهل بدعة وخلف اهل الفسق
الا الجمعة فهی تصلی الجزیل الاجر وراء کل بر در فتاوی ظهیری فاجروم
آورده که مکروه است امامت مبتدع و امامت کور و امامت مرد
یک دسته و امامت ابن زنا و امامت کثیر التنحنح یعنی بسیار سرفه
و امامت کسی که در غیر موضع وقف کند در منتقی است امامت خوش
خوان در فتاوی ظهیری آورده نه باید و نیز در مرقوم را که امامت
فرمایند خوش خوان را زیرا که امام چون خوش خوان باشد قوم مشغول
شوند بذوق خواندن او و آن مکروه است از آنکه خوش خواندن

از خشوع

از خشوع و خضوع و تدبر و تفکر وعد و وعید و از معانی قرآن
بیرون آرد و مبنی صلوة بر خضوع و خشوع یعنی بر زاری و نرمکاری
است نه بر ذوق اما در صلوة مسعودی میگوید که در نماز در خواندن ن
قرآن زمزمه نشاید کرد باجماع علماء ما رحمهم الله اما بیرون نماز
بقول امام شافعی رحمه الله نشاید و بقول علماء ما رحمهم الله شاید
مطلب صفة القرآن
وجه قول امام شافعی آنست که چون زمزمه کند ادای حرف و مراعات
وقف بجای نتواند آورد پس تاویل این آیت عمل نتواند کرد قوله
تعالی ورتل القرآن ترتیلا وجه قول علماء ما رحمهم الله آنست که
رسول علیه السلام از غزوی باز گشته بود با ظفر و نصرت و غنیمت
بسیار چون بمدینه رسید عبدالله بن مغفل رضی الله عنه پیشتر
آمد و سوره انا فتحنا بصوت حزین و خوش خواندن گرفت رسول
علیه السلام گفت زینوا القرآن باصوات الحسن پس معلوم شد
که بیرون نماز زمزمه شاید خواندن یعنی بصوت حزین در رساله
القراء قاضی امام شرف الدین رحمه الله این حدیث آورده روی عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر اشراط الساعة فقال بیع الحکم وقطیعة
الرحم والاستخفاف بالدم وان یتخذ القرآن مزامیر یقدمون
احدهم لیس باقرئهم ولا بافضلهم الا لیغنیهم به غناء وعنه علیه السلام

انه قال اقرؤوا القرآن بالحان العرب واصواتها وایاکم واصوات اهل الفسق
والفساد در حدیث اول روایت کرده از پیغامبر علیه السلام که علامات
قیامت یاد کرد و گفت یکی از آن بیع حکم است یعنی حکم حاکمان برامضاء
حکم از مدعی یا از مدعا علیه چیزی گیرند و حکم نامشروع کنند و دیگر
آنست که خونهای ناحق کنند و آنرا سبک دارند و در مقابلهٔ آن
قصاص و دیت واجب نبینند و علامت دیگر آنست که قرآن را بر صوت
مزامیر خوانند و آنکس که قرآن را بدان طریق خواند او را امامت فرمایند
و آنکس که قرآن را نیکوتر خواند و از جمع فاضلتر باشد او را پیش نکنند و معنی
حدیث دوم آنست که پیغامبر علیه السلام گفت که قرآن را بالحان عرب
و آوازهای ایشان خوانید و پرهیزید از آوازهای فاسقان و مفسدان
و مؤلف رسالة القراء میگوید که آنکس که قرآن را با آواز اهل فسق
یعنی با آواز رود و سرود خواند او را امامت فرمودن حرام باشد
و نماز در پس او باجماع ناروا زیرا که آنچ از برای نگاه داشت بردن
و صیانت او از حاصل می آید و زیادت میشود از سخن خواندن
و قرآن نیست رسول علیه السلام فرموده ان صلوتنا هذه لا یصلح
فیها شیء من کلام الناس انما هی التکبیر والتسبیح وقراءة القرآن
یعنی در نماز ما نیکو نباید سخن مردمان و نماز تکبیر و تسبیح و قرائت

قرآن است

قرآن است در ذخیرهٔ فقه آورده هر که قرآن را بر صوت رود خواند
کافر گردد و کافر صالح امامت نباشد عصمنا الله تعالی منه در صلوة
مسعودی گفته است اگر امام اقرار کند که مبتدع بوده است نمازهای
گزارده در پی او روا بود یا نه جواب آنست نمازهای گزارده
روا باشد برای آنکه بدعتش از دو وجه خالی نیست حکم کفر داده
یا نه اگر نداده ظاهر است و اگر حکم کفر داده چون بصف جماعت
در آمده وجود را تشبه کرده بجماعت گزارندگان حکم کنند با سلام
او پس امامت او روا بود اما اگر اقرار کند که مغ بوده یا جهود یا
ترسا نماز گزارده روا بود اشکال آید جهود و ترسا را تبری از دین
خود شرط است اما این در حق جماعت باید همین بصف جماعت
در آمده وجود را تشبه کرده بجماعت گزارندگان شریعت حکم کند
با سلام او و نماز گزارده روا بود اما اگر اقرار کند که بی طهارت
بوده یا جامهٔ وی نجس بوده یا قرائت خطا خوانده اگر امام متدین
باشد و بی طمع نمازها باز گزارند و اگر متدین نباشد و باطمع بود
و یا صاحب غرض بود قول او مصدق نبود نمازها گزارده روا
بود امامی که او را اجرتی معین بود امامت با کراهت بود امام
بی طمع باید و بارها لقوله علیه السلام شرف المؤمن قیامه باللیل

وغیره استغناؤه عن الناس اما اجرتی که اورا معین کرده باشند
واجب آید یا نی در فتاوی حجة آورده که فتوی بر آنست که اجرت
معلم و موذن و امام و اجرت سایر خیرات چنانکه ختم قرآن و امثال
بدان ماند واجب آید تا سد باب خیرات نشود از آنکه رغبتهاء
مردمان در حسنات و حسنات قاصرست بر کتابت و ادب و کسب
آموختن اجرت واجب آید باتفاق علماء ما رحمهم الله و هر چیزی که
بفسق تعلق دارد چنانک مطربی و صورت گری و بازی گری و امثال آن
بدین ماند اجرت واجب نیاید و اگر کسی بدینها اجرت گیرد حرام بود

فصل شانزدهم در جواز اقتدا و عدم جواز چهار چیزست
که اقتدا را باز دارد یکی دیوار دوم جوی سیوم راه چهارم صف زنان
قال النبی صلی الله علیه و سلم لیس مع الامام من کان بینه و بین الامام
حائط او طریق او نهر او صف النساء و مراد از حائط دیوارست
اما آن دیوار که حال امام را بر مقتدیان بپوشد تا اگر حال امام را
بر مقتدیان بپوشد اقتدا را باز دارد دلیل بر آن صلوة کعبه است
امام بمقام ابرهیم علیه السلام باشند و مقتدیان کعبه را چون حلقه
انگشتری در میان گیرند و در مسجدهای جامع مکبران تکبیر بلند
میگویند و مقتدیان را حال امام معلوم میشود نماز جمعه روا بود در مبسوط

جوامع

می آرد

می آرد این مسئله بر سبیل اطلاق و گفته که اگر میان امام و میان مقتدی دیوار
بود نماز روا باشد در ذخیره میگوید اگر دیوار قصیر و ذلیل باشد
یعنی باریک و کوتاه اقتدا روا باشد و اگر دیوار طویل و عریض بود
یعنی دراز و پهن اقتدا روا نبود و علما را اختلاف است در حد فاصل
میان طویل و قصیر اگر دیوار دراز و پهن است بجائی که باز میدارد
مقتدیان را از وصول بامام و مشتبه میشود بر وی حال امام و مقتدی
دیوار بزرگ باشد و لیکن اگر در آن دیوار روزنها بود یعنی سوراخها
و طاقها گشاده که مقتدی بر حال امام اطلاع یابد و مشتبه امام
بر وی پوشیده نماند بشنیدن کلام او و یا بدیدن امام اقتدا درست
باشد و اگر از بام خانه اقتدا با امام مسجد کند و بام متصل مسجد
بود امام شمس الائمه الحلوانی گفته است اقتدا درست باشد
زیرا که هرگاه بام خانه متصل مسجد باشد حال امام بر وی پوشیده
نماند در نصاب الفقه می آرد اگر همسایه مسجد که خانه او متصل
دیوار مسجد است از خانه خود اقتدا میکند با امام و لیکن دیوار
مسجد یا دیوار خانه وی در میانست اقتدا درست باشد اگر تکبیر
امام بشنود و بر حال امام اطلاع یابد و این روایت اصح روایتهاست
در فتاوی میگوید اگر مردی اقتدا کند از بیرون مسجد با امام که او

باشند

درون مسجد ست اقتدا او روا باشد و اگر صفوف متصل نباشد
اقتدا درست باشد و آن درست جایست که مسجد تر شد باشد
و صف تا در مسجد رسیده و این مرد بیرون مسجد بود و بدان صف
متصل بود تا اگر مسجد بر نشل باشد و صف تا در نرسیده باشد
اقتدا خارج درست نباشد و فتوی بر آنست اما راه اگر میان
امام و صف در صحرا مقدار دو صف فرجه باشد یا آن مقدار فرجه
باشد که خروار گاه یا خروار هیزم بی تکلف بگذرد اقتدا را باز دارد
مگر نمازگاه در روز عید که آن محوط را حکم مسجد ست تا اگر میان امام
و میان صف در آن روز مقدار صد گز خالی بود اقتدا را باز ندارد و در
جز روز عید آن محوط را حکم صحرا است چه در فتاوی حجت آورده اگر بعضی
مردمان فریضه را در نمازگاه عید بجماعت بگزارند و در میان امام و صف
مقداری خالی باشد که گردونی بگذرد اقتدا این صف با امام درست
نباشد در خلاصة الفتاوی آورده اگر میان امام و قوم راه بود
مقداری که گردونی بگذرد مانع اقتدا بود مگر آنکه سد طریق کنند
باجماع سد حاصل آید و اتصال بدیشان ثابت شود و اگر قومی
در پس این سد و راه طریق اقتدا کنند با امام درست بود سد طریق
در دو کس حاصل نشود و اتصال نزدیک امام ابو حنیفه و محمد ثابت

نباشد

مطلب نهر که مانع اقتدا است

نباشد و نزدیک امام ابو یوسف سد طریق بدو کس حاصل شود و اتصال ثابت
آید تا اگر قومی در پس آن دو کس در راه طریق اقتدا کنند با امام درست آید
نزدیک امام ابو یوسف در مضمرات می گوید که امام ابو یوسف دو کس را
در حق جماعت در سد طریق جمع میگوید و همچنین دو زن را در محاذات
جمع میگوید و منزله سه زن می دارد و این روایت در مبسوط در باب
وی آمده واثنان فی الصلوة جمع وکذا سد الطریق ومحاذاة النساء
اما نهری که مانع اقتدا است در محیط می گوید نهر عظیم یعنی بزرگ
که مانع بود مر اقتدا را در وی اختلاف است بعضی گفته اند نهر عظیم
که مانع اقتدا است آنست که لا یمکنه المشی فی بطنه یعنی رفتن پیاده
در میان او ممکن نبود و بعضی گفته اند که نهر عظیم آن بود که لا یمکن الرجل
القوی ان یجتازه بوثبة یعنی مرد قوی را ممکن نبود که بجستن از وی
بگذرد و بعضی گفته اند که نهر عظیم آن بود که تجری فیه السفن و
الزوارق یعنی جوی بزرگ آنست که در وی کشتی و زورق برود و روا
صحیح آنست و فتوی بر آنست که هر گاه که جوی بدین مثابه باشد
مانع اقتدا باشد از آنکه بعضی باشد حایل بود و لیکن در آن صورت
اقتدا وی درست نباشد که مردمان در وی گذشتن نتوانند به کشتی
و اگر میان امام و قوم حوضی بود بنگرند که بافتادن نجاست بجانبی حوض

دیگر نیز فاسد شود این چون بینند که بود مانع اقتدا بود أمّا صف
زنان اختلاف است در آنکه چند زن را صف گیرند در نصاب الفقه
میگوید درین دو روایت است یک روایت اینست که سه زن را صف
تمام گیرند أمّا ظاهر روایت آنست که سه زن را صف تمام نگیرند نماز باطل
شود چون از سه زیادت شود آنگاه صف تمام شود پس قومی که
صفوف ایشان بعد از صف زنان باشد نماز آن صفها همه
تباه شود بوجه استحسان أمّا بوجه قیاس همان یک صف که
پس از صف زنان افتاده باشد بیش تباه نشود زیرا که محاذاة در حق
ایشان یافته شد در نصاب الفقه می آرد اگر زنان از سه بیشتر نماند
صف نگیرند تا اگر از پس امام دو صف باشد سه زن میان دو صف
بایستند و قومی که صف ایشان بعد ازین سه زن بود نماز ایشان
جمله تباه نشود بل که نماز همان سه کس که پس این سه زن باشند تباه
شود در طحاوی می گوید اگر سه زن در میان صف أوّل ایستادند
و در پس ایشان یک صف دیگر است اینجا نیز کس را نماز تباه شود
یکی را از دست راست و یکی را از دست چپ صف أوّل سه کس
که در قفای ایشان بوند از صف دوم باقی را نماز درست باشد
مسئله محاذاة در مغرب آورده است المحاذاة سواء استواء في

القدم

شوند

القدم یعنی محاذاة برابر شدن است در قدم در مصفی می گوید اگر امام
نیت امامت زنان کرده بود زنی میان صف مردان آمد و اقتدا
کرد بقول امام شافعی نماز هیچ کس تباه نشود و این روایت در
منظومه در باب وی است ولا فساد لصلوة الرجل بامرأة حاذته
و بقول علمای ما سه کس را نماز تباه شود یمین و یسار و یکی در قفا و اگر
زنان دو باشند بقول امام ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار کس را نماز تباه
شود یمین و یسار و دو کس در قفا بقول امام ابو یوسف یمین و یسار
و همچنین دو گان دو گان را تا آخر صفها از آنکه او در محاذاة دو زن را
همچون سه می داند چنانکه پیش ازین تقریر افتاد و اگر زنان سه باشند
بقول ابو حنیفه و محمد یمین و یسار و همچنین سه گان سه گان را نماز تباه شود
تا آخر صفوف و از امام ابو یوسف دو روایت است یک روایت با
ابو حنیفه و محمد است و بدیگر روایت آنست که پنج کس را نماز تباه
شود یمین و یسار و سه کس در قفا سوال اگر زنی پهلوی امام
ایستاد و اقتدا کرد و در پس این زن چهار صف است از مردان
از هر صفی چند کس را نماز تباه شود اگر مجیب گوید از صف أوّل
یکی را نماز تباه شود خطا بود و اگر گوید از هر صفی دو گان دو گان
یا سه گان سه گان را نماز تباه شود هم خطا بود و اگر گوید جمله را تباه شود

فاسمع واقبل

سوال المحاذات

یا نشود هم خطا کفته باشد درست آنست که بپرسد که امام نیت امامت
زنان کرده نماز جمله تباه شود ازانکه نماز امام تباه شده است بسبب
محاذات واکر امام نیت امامت زنان نکرده است نماز هیچکس تباه
نشود از مردان نزدیک علماء ثلثه ونزدیک زفر نماز جمله تباه شود
ازانکه نزدیک او نیت امامت شرط نیست برای صحت اقتداء
در منافع ودر کنز الدقایق می آید که محاذات را شش شرط است
اول آنکه امام نیت امامت زنان کرده باشد دوم آنکه صلوة
مطلق باشد یعنی صلوة جنازه نباشد بلکه صلوتی باشد که
با رکوع وسجود سیم آنکه این زن که پهلوی مرد ایستاده در نماز
مشتهات باشد یعنی آرزو برده تا اکر صغیره باشد ویا زنی بغایت
پیر ویا دیوانه چنانکه او را آرزو نبرند نماز تباه نشود در محیط می
کوید مجنونه یعنی دیوانه اکرچه بالغه ومشتهات باشد نماز را تباه
نکند ازانکه مجنونه را نماز نیست وشرط نیز است که نماز ازو درست
آید وچهارم آنکه صلوة مشترکه باشد در تحریمه واداء یعنی این
مرد واین زن که پهلوی وی ایستاده این هردو مسبوق نباشند
بل که باید باشند تحریمه خود را بر تحریمه امام ومؤدی باشند شریک
در پس امام تحقیقا یا تقدیرا تا اکر مسبوق باشند قضای ایشان

درست

درست بود محاذات ثابت نشود واین روایت در جامع کبیر اورده
او زوجه اذا المصلی تحاذیه مصلیة صلوته فسدت تما تحاذیه
هذا اذا اجتمعا اما اذا شرعا صح القضاء ولا ریب ینافیه
شرط پنجم آنکه مکان متحد بود یعنی جای یکی باشد وششم آنکه حایلی
نباشد یعنی پرده وستونی ودیواری نباشد میان ایشان
آنگاه محاذات ثابت شود فالحاصل هرکاه که زن پهلوی مردی
ایستد در نماز وشرائط شش کانه که بیان کردیم موجود باشد
محاذات ثابت شود ونماز آن مرد فاسد کردد این زن مرین
مرد را محرمه باشد یا نباشد در کافی می کوید زنان را نشاید
که بجماعت حاضر شوند امروز فتوی برانست که زنان را مکروه است
حاضر شدن بجماعت در صلوات خمسه بنابر غلبهٔ فساق و
سبب ظهور فساد پس همچنین مکروه است حاضر شدن ایشان
در مجالس وعظ خصوصًا نزدیک این جاهلان که خود را بیاراسته
اند بزیور علماء وهمچنین مکروه است زنان را که تنها در خانه جماعت
کنند وبا این همه اکر بکنند باید که امام ایشان یعنی زنی که امامت
خواهد کرد در میان صف ایستد پیشتر نرود چنانکه امام جماعتی که
برهنه نماز میکنند وامام میکویند کسی را که بوی اقتدا کنند مرد

مطلب امامت زنان

بود یا زن و اگر در جماعت خنثی و زنان حاضر باشند در صف
چگونه ایستند در منتفق میگوید باید که اول صف مردان باشد
پس ازان صف کودکان پس ازان صف خنثی پس ازان صف
زنان و روایت اینست صَفُّ الرِّجَالِ خَلْفَهُمْ صِبْيَانٌ
ثُمَّ الْخَنَاثَى خَلْفَهُمْ نِسْوَانٌ در کنز میگوید اگر مقتدی یکی باشد
باید که راست امام ایستد چنانکه سر انگشت ابهام پای او با کف
امام برابر باشد و چون دو باشد در پس امام ایستند و این
روایت در منتفق آورده وَالْمُقْتَدِيْ اِذَا يَكُونُ وَاحِدًا
فَهُوَ يَقُومُ عَنْ يَمِينِ الْمُقْتَدَى وَاِنْ يَكُونُوا فَوْقَ وَاحِدٍ فَهُمْ
قَامُوا صُفُوفًا مِنْ وَرَاءِ مَنْ يَؤُمُّ در کافی آورده که امام محمد میگوید
یک نیز در پس امام ایستد در کنز می آرد اگر مقتدی را ظاهر شود که امام
محدث است نماز باز کرده اند و نزدیک امام شافعی نماز باز نکرداند
و این روایت در منظومه در باب اوست وَالْمُقْتَدِيْ مُنْفَرِدٌ فَلَوْ ظَهَرَ
مِنْ اِمَامٍ غَيْرِ طَاهِرٍ فَلَا ضَرَرَ اگر گروه قاری و گروه امی با امی اقتدا
کردند نزدیک امام ابوحنیفه نماز همه فاسد شود روایت در باب او
اِمَامَةُ الْاُمِّيِّ قَوْمًا مِثْلَهُ وَقَارِيًا تُفْسِدُ كُلَّهُ و نزدیک صاحبین
نماز قاریان نیز فاسد نشود نماز امام و امثال او درست باشد

وهمچنین

وهمچنین قاریان اگر امی را خلیفه کردند در دو رکعت آخر نزدیک
امام اعظم و محمد نماز جمله تباه شود و نزدیک امام ابو یوسف
و زفر نماز هیچ کدام تباه نشود و این در باب ابو یوسف آمده
در منظومه وَيَصْلُحُ الْاُمِّيُّ لِلَّذِيْ تَلَا خَلِيفَةً فِي الْاُخْرَيَيْنِ فَاعْقِلَا
در مشکوة مسعودی و در فتاوی حجة بلخی می گوید در نماز چهار
گانه آنکه مسبوق باشد به سه رکعت اقتدا کند و چون امام
نماز تمام کند برخیزد و یک رکعت بگزارد و سوره با فاتحه ضم کند
و قعده بنشیند باز برخیزد و یک رکعت با فاتحه و سوره بگزارد
و یک رکعت دیگر بگزارد و بنشیند در رکعت آخرین بعضی از مشایخ
گفته اند که فاتحه بخواند اما شیخ الاسلام اسبیجابی و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمهما الله گفته اند بهتر آن باشد که بخواند ازانکه
مسبوق را دو حکم است یک حکم مقتدی و یکی حکم منفرد ازان روی
که حکم انفراد است در آن دو رکعت قرائت خواند و اگر درین دوی
آخرین بخواند سنت بود و ازین روی که مقتدی است نخواند
ازانکه خواندن مقتدی بدعت بود و اصلی است که هرجا که سنت
با بدعت جمع شود ترک سنت اولی بود اگر امام مسافر باشد
باید که چون دو رکعت بگزارد سلام دهد و بگوید شما نماز خود

مطلب اقتدای مسبوق

مطلب امامت مسافر به مقیمان

تمام کنید که من مسافرم و این روایت در متفق آورده است
یقول اتموا ولا تقصروا ۰ صلوتکم انا امرؤ مسافر ۰
پس مقتدیان برخیزند و نماز خود تمام کنند اگر مقیمان و مسافران
اقتدا کردند بمسافری امام بر سر دو رکعت بنشست و بسیم رکعت
برخاست باید مسافران ویرا متابعت کنند مقیمان نکنند تا اگر
امام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران بسبب متابعت
او چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر ازا دو
رکعت آخر نفل باشد و اقتداء متنفل بمتنفل درست باشد اما
اگر نیت اقامت نکرده باشد این دو رکعت آخرین در حق امام نفل
بود و در حق مقیمان فرض و اقتداء مفترض بمتنفل درست نبود
نماز مقیمان تباه شود اگر متابعت کنند پس بنشینند تا امام سلام
دهد ایشانرا خبر کند که من نیت اقامت کرده بودم انگاه برخیزند
و دو رکعت را چهارگانه بگزارند و اگر امام خبر نکند دو رکعت مقیمانه
بگزارند از برای انکه سفر او نفس است و نیت اقامت کردن او شک
و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر امام بنسیان برخاسته
باشد ایشان دو رکعت نماز مقیمانه گزارند از جمع بیرون آیند
جماعتی از مقیمان بمسافری اقتدا کردند امام بر سر دو رکعت سلام

داد

داد و مقیمان بگزاردن مقیمانه برخاستند در مقیمانه قراءت جوا
بانی درین اختلافست بعضی گفته اند که همچون منفرد ند یعنی مخیرند
اگر خواهند خوانند و اگر خواهند ساکت باشند اما امام جعفر را با امام
کرخی رحمهما الله مباحثه شد امام کرخی گفت بخوانند و امام جعفر
گفت که نخوانند امام کرخی گفت وقتی که شاگردانرا مشکل گردد
باستادان باز کردند و اگر استادانرا مشکل شود بکتب باز کردند
فقیه خراسان توئی و فقیه عراق منم هر چه کتاب گوید بران رویم
کرخی فرستاد که فلان کتاب بیارند آوردند نوشته بود که خوانند
ابو جعفر می گفت که نخوانند همچنین تا سه کتاب آوردند در هر سه
کتاب بود که خوانند امام ابو جعفر می گفت که نخوانند امام کرخی گفت
در کتاب میگوید خوانند و شما میگویید که نخوانند مرد از کتاب یاد
دارنده تر بود فقیه ابو جعفر گفت بود لیکن همچون مردی من از کتاب
یاد دارنده ترم اصل امام محمد حسن شیبانی هست بیارید مبسوط
امام محمد که آنرا اصل گویند بیاوردند دیدند از اول نوشته بود
که خوانند آنرا پاک کرده و بر حاشیه نوشته بود که نخوانند فقیه
ابو جعفر برخاست که مسئله روشن شد امام کرخی ابو جعفر را
شتری داد امام ابو جعفر بران شتر نشست و امام کرخی مهار

میکشید چون ببازار بغداد رسید آواز بر آورد که ای مسلمانان ذل
شاگردی کشید تا عز استادی بیابید فصل هفدهم در واجبات
نماز در کنز و وافی و هدایه آورده که در نماز یازده چیز واجب است قراءت
فاتحه • ضم سوره با فاتحه • تعیین قراءت در دوی اول • رعایت ترتیب
در فعلی که مکرر است چنانکه دو سجده • یعنی دو سجده با یکدیگر ضم کردن
واجبست • و تعدیل ارکان • و قعده اول در فرض و نفل • و التحیات
لله خواندن در هردو قعده • و دعاء قنوت خواندن در وتر • و تکبیرات
عید • و بلند خواندن در نمازی که بلند باید خواند و آهسته خواندن در نمازی
که آهسته باید خواند و بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام در مبسوط
آری لفظ سلام بر قول امام شافعی فریضه است و بر قول علماء ما فرض نیست
و این روایت در منظومه آمده در باب او و هکذا التحلیل بالسلام وجه
قول شافعی آنست که رسول علیه السلام فرموده تحریمها التکبیر و تحلیلها
التسلیم یعنی تکبیر اول حرام کننده کارهاست یعنی کارهای که مخالف نماز
بود و سلام حلال کننده کارهاست چون رسول علیه السلام سلام را
با تکبیر اول برابر فرموده و تکبیر اول فرض است و آن در در آمدن نماز
است و این در بیرون رفتن نماز اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که
ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ایم قوله تعالی وربک فکبر و

قوله

قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این آیت در حق تکبیر اول آیت
و سلام را آیتی نیست حدیث واحدست و بحدیث واحد فرضیت
ثابت نشود دلیل دیگر اعرابی در مجلس رسول آمد صلی الله علیه وسلم •
و گفت یا رسول الله مرا آداب طهارت و نماز بیاموز رسول علیه السلام
اورا آداب طهارت و نماز بیاموخت پس گفت نماز بگزاری و قعده
اخیره را مقدار آنکه تا عبده و رسوله برسانی نماز تو تمام باشد خواهی که
بنشین خواه برو اعرابی سوال کرد و گفت یا رسول الله از فرضیت
چیزی بر من باقی بهمانی رسول علیه السلام فرمود که نی اگر لفظ
سلام فرض بودی رسول علیه السلام بگفتی و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود اذا رفعت رأسک من
السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک
ان شئت ان تقوم فقم وان شئت ان تقعد فاقعد یعنی
عبد الله را گفت چون از سجده آخرین سر بر داری و مقدار تشهد
بنشینی پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و رسول علیه
السلام اورا مخیر کرد و مخیر کردن ضد فرضیت و وجوب
باشد اما علماء ما رحمهم الله لفظ سلام را که واجب میگویند
بناء بر مواظبت رسول علیه السلام و ترک نا کردن او یکبار د

مسئله سلام از نماز هست یا نی جواب حلوائی امام ابوبکر
خواهرزاده گفته که سلام از نماز نیست بنا برین حدیث که
ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرد اگر سلام از نماز بودی پیش از
گفتن سلام نماز تمام نبودی و رسول علیه السلام نفرمودی که
تمام شد نماز و حلوائی امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله گفته که سلام
از نماز ست دلیل بران که تاخیر وی سجدهٔ سهو واجب میشود
سلام نماز چند ست در کافی و منظومه آمده که نزدیک امام
مالک یکیست لکن برابر قبله و این روایت در منظومه در باب
وی آمده که وَمَرَّةً تِلْقَاءَهُ تُسَلِّمُ و نزدیک امام زفر سه است
راست و چپ و برابر و بر قول علماء ما دو یمین ست راست و
چپ در مبسوط آورده که سلام بر دو نوع است سلام
ساهی و سلام ناسی سلام ساهی قاطع نماز نیست تا اگر کسی
بسهو سلام داده اگر یاد آید که بروی از فریضه چیزی باقی است
تواند که بنا کند مادام که سخن نگفته چنانک مصلی نماز پیشین چ
گزارد در قعدهٔ اول بسهو سلام داد قاطع نماز نبود تواند
باقی نماز را بجای آرد از آنک او وصف صلوة فراموش
کرده و قعدهٔ اولی را آخرین پنداشته نه اصل صلوة را تا اگر

نکرده

اصل

اصل صلوة را فراموش کند نتواند که بران بنا کند و سلام ناسی
قاطع نماز ست از انک در معنی کلام آدمیان است و امام محمد
رحمه الله برین مسائل بسیار بنا کرده مسئله چند اینجا آورده شد
اگر مسلمانی ظهر میگزارد بر سر دو رکعت سلام داد پنداشت
که جمعه میگزارد یا دو رکعت سنت ظهر نمازش تباه شود نتواند
که بران بنا کند زیرا که او ناسی اصل صلوة است نه وصف صلوة
و نه داند که کدام نماز میگزارد و نسیان در اصل صلوة قاطع است
بخلاف آنک نسیان در وصف صلوة بود مسلمانی نماز شام
میگزارد چون دو رکعت گزارد سلام داد پنداشت که سنت
نماز شام است که میگزارد نمازش تباه شود نتواند که بران بنا
کند مسلمانی وتر میگزارد پنداشت که تراویح میگزارد بر سر
دو رکعت سلام داد نمازش تباه شود نتواند که بنا کند مسلمانی
مسافر بود نیت اقامت کرد نماز دوگانی چهارگانی شد نماز
خفتن میگزارد بر سر دو رکعت سلام داد پنداشت که همچنان
مسافر ست نمازش تباه شود نتواند که بران بنا کند در مبسوط
حلوائی امام بکر خواهرزاده رحمه الله در واجبات گفته که یاد داشت
عدد رکعات و سجدهٔ تلاوت و سجدهٔ سهو نزدیک علماء ثلثه واجب است

مطلب عدد رکعات

ونزدیک امام شافعی سجدهٔ تلاوت سنت است و همچنین سجدهٔ سهو نزدیک بعض است
از مشایخ سنت است اما روایت صحیح آنست که سجدهٔ سهو واجب
از آنکه سنت را قوت آن نبود که نقصان از فریضه برگیرد وقتی
برگیرد که واجب باشد فصل هژدهم در کیفیت تعدیل ارکان
در کافی میگوید که نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی رحمهما الله تعدیل
ارکان فریضه است اگر کسی ترک کند نماز او روا نباشد و این روایت
در منظومه در باب ابو یوسف آمده تعدیل ارکان الصلوة فرض
وترک ذاک للصلوة نقض اما نزدیک امام ابو حنیفه و محمد رحمهما
الله تعدیل ارکان واجب است و صحیح آنست که اگر کسی بقصد
ترک کند بزه کار شود و نماز با نقصان بود و اگر بسهو ترک کرد
سجدهٔ سهو لازم آید و واجبات دیگر را که شمرده ایم همین حکم است
یعنی بترک آن بسهو سجدهٔ سهو لازم آید تا آن نقصان با آوردن
این دو سجده برخیزد تعدیل ارکان چیست در صلوة مسعودی
می گوید که خواجه ابو الحسن کرخی گفته که آرام رکوع و سجود تعدیل
ارکان است و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه در تعدیل ارکان سه
روایت است در بیشتر آنست که اگر از رکوع بقومه نزدیک تر باشد
از سجده بقعده نزدیکتر است تعدیل ارکان بود فقیه عبد الله حرجا ب

کیرد ام

رحمه

رحمه الله گفته که تعدیل ارکان از علل گرفته اند هر که در نماز تعدیل
بجای آرد از عذاب پروردگار ایمن شود و مستحق فضل و رحمت
پروردگار گردد و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته هر که در
نماز تعدیل ارکان نیاورده باشد بهتر آن باشد که نماز را باز گرداند
از برای آنکه رسول علیه السلام اعرابی را دید که تعدیل ارکان
بجای نیاورد او را فرمود که نماز باز گزار و آن حدیث و آن حدیث
که در حق اعرابی فرموده است در نافع آورده ۰ ثم فصلی فانک لم تصل
در روضهٔ زندویسی آورده که از پیغامبر علیه السلام روایت کرده
اند که وی گفت بدترین دزدان آنست که از نماز خود دزد گفتند
یا رسول الله از نماز چگونه دزد گفت آنکه رکوع و سجود تمام
بجای نیارد ابو هریره رضی الله عنه گفت کسی باشد که شصت سال نماز
گزارد و یک نماز او نپذیرند و آن کسی باشد که رکوع و سجود تمام بجای
نیارد روایت کنند از زید بن وهب که مردی را دید که نماز میگزارد
و رکوع و سجود تمام نمیکرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه هست
که تو این چنین نماز میکنی گفت چهل سال زید گفت درین چهل سال
تو هیچ نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم میری فصل نوزدهم در کیفیت نماز وتر در کافی می آورند که

باز گرداند

خویش ام

دروتر از امام اعظم سه روایت است بروایتی واجب است وبروایتی سنت
وقول صاحبین همین است وبروایتی فرض ولیکن در حق عمل نه در حق
اعتقاد اگر کسی فرضیت وتر امنکر شود کافر نگردد اما در حق عمل
اگر بیاد داشت وتر که نگزارده نماز بامداد گزارد درست نباشد
وصحیح اینست که فرض عملی است واین روایت در منظومه است وتر م
در باب امام اعظم والوتر فرض وتری بذکره فی فجره فساد فجره

فصل بیستم در کمیت رکعات وتر در کافی می آرد وتر
نزدیک امام مالک ونزدیک امام شافعی رحمهما الله بروایتی سه رکعت
است بدو تشهد وبدو سلام وبروایتی نزدیک امام شافعی یک
رکعت است واین روایت در منظومه در باب لعنت والوتر فرد رکعة
برکع بذعو ومثنوی فی الفجر کذا ونزدیک علماء ما وتر سه رکعت است
ودو تشهد ویک سلام در صلوة مسعودی میگوید که نزدیک
امام شافعی در وتر خیار است اما باید که طاق گزارد یک رکعت
تا سیزده چنانک یک وسه وپنج وهفت ونه ویازده وسیزده
در هدایه وکافی می آرد که در وتر قرأت تعیین نیست نزدیک ما
باید که در هر رکعتی فاتحه وسورة بلا تعیین بخواند اما نزدیک
امام شافعی در وتر قرأت معین است میگوید در رکعت اول انا انزلنا

خواند

خواند ودر دوم قل یا ایها الکافرون ودر سیم قل هو الله احد از آنک رسول
علیه السلام پیوسته سه رکعت گزارده ودر آن این سورتها خوانده
که گفتیم اما دلیل علماء ما رحمهم الله آنست که خدای تعالی فرموده
که بخوانید در نماز آنچ آسانست فقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن و
هذا عام یشمل الکل واین آیت عام است مشتمل همه نمازها سبب
ونیز روایت کرده اند از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها که او گفت وقت
بعضی که رسول علیه السلام در وتر در رکعت اول سبح اسم ربک
خواندی ودر دوم انا انزلناه ودر سیم قل یا ایها الکافرون خواندی
ووقت بعضی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون ودر دوم اذا جاء
نصر الله ودر سیم تبت یدا ابی لهب خواندی ووقت بعضی که در رکعت
اول انا انزلناه ولذا زلزلت الارض والهیکم التکاثر ودر رکعت
دوم قل یا ایها الکافرون واذا جاء نصر الله وتبت ودر رکعت سیم
قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس خواندی
ووقت بعضی که در رکعت اول انا انزلناه ودر دوم قل یا ایها الکافرون ودر
سیم قل هو الله احد خواندی پس معلوم شد که در وتر قرأت معین
نیست در شرح قدوری میگوید که در وتر برای فرض آنچ خواند روا
بود اما مستحب آنست که در وتر این سورتها خواند که عائشه رضی الله عنها

روایت کرده. از برای تبرک بقرآت رسول علیه السلام
فصل بیست و یکم در قنوت در مغرب میگوید
وقوله دعاء القنوت این اضافه اضافه بیانست چه قنوت
یحتمل معانیست قنوت بمعنی طاعت و بمعنی دعاء و بمعنی
قیام آمده قال النبی صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة طول القنوت
ای طول القیام اما مشهور بمعنی دعاست در ذخیره فقه
میگوید که القنوت فی الوتر الدعاء دون القیام در کافی آورده
که دعاء قنوت نزدیک امام شافعی در وتر در ماه رمضان در نصف
آخر خوانند بعد از آن همیشه در نماز بامداد خوانند و در وتر
در رکعت سیم بعد از رکوع در قومه و نزدیک علماء ما رحمهم
الله دعاء قنوت همیشه در وتر در رکعت سیم پیش از رکوع خوانند
وچون خواهند که دعاء قنوت خوانند تکبیر گویند و دستها
بردارند تا نرمه گوش پس از آن دعاء قنوت خوانند در صلوة
مسعودی آورده که مقتدی دعاء قنوت خواند یا نی بقول ابو یوسف
خواند پیش از آنک آغاز کند صلوات گوید و بقول امام محمد
نخواند که صحابه را در وی اختلافست از آن روی که قرآنست
خواندن مقتدی بدعت بود و از آن روی که دعاست خواندن

سنت

سنت اصلی است که هرکجا سنتی با بدعتی جمع آید ترک آن سنت
اولی بود از آوردن بدعت اما اجماع است که امام اللهم
اهدنا خواند نه نیک بلند خواند و نه نرم میانه خواند چنانک
صف اول را بشنواند اما مقتدی خواند یا نی بقول امام
ابو حنیفه و محمد خواند و بقول ابو یوسف آمده که هرکجا امام وقف
کند مقتدی کلمه کلمه گوید آمین گوید جایی که آمین شاید گفت در منتخب
جامع الاصول آورده. اگر مصلی دعاء قنوت بنسیان ترک کند
و یاد وی نیامد تا بسجود رفت یا بعد از آنک از رکوع باز آمد
یاد آمد نخواند زیرا که محل او پیش از رکوعست اما سجده سهو
لازم آید از آنک قنوت قرآنست نزدیک بعضی از صحابه و از
ابی کعب و عمر خطاب روایتست که این دو سوره از قرآنست
سوره اول اللهم انا نستعینک تا من یفجرک و سوره دوم
از اللهم ایاک نعبد تا ملحق و بر سر دو سوره بسم الله الرحمن الرحیم
نوشته اند پس قرائت قنوت در وتر از واجبات باشد و ترک
واجب سجده سهو لازم آید و این روایت در جامع صغیر خانی نیز
آورده در شرح از امام محمد روایت آمده که جنب و حایض و نفسا
دعاء قنوت نشاید خواند که در وی شبهه قرآنست اما قرائت

مطلقا نیست

که نماز بوی روا آید واجب شد خواندن او در وتر تا اگر از قرآن بعضی
وی گزارده شد واگر نیز اموختی بخواند سهو را سجده واجب آید واگر
مقتدی قنوت را در رکوع یاد کند باز گردد بقیام برای قنوت یا نی
درین دو روایت است در هدایه آورده اصح آنست که باز نگردد زیرا که
قنوت واجبست و رکوع فرض پس روا نباشد که برای واجبی فرضی
براندازد در جامع صغیر خانیه آورده است که مختار آنست که قنوت
از قرآن نیست بلکه دعاست ماثور و مروی از رسول علیه السلام
و واجب شده بنا بر مواظبت رسول علیه السلام و نشاید که کوتاه
کنند دعاء ماثوره را بلکه بسنده کنند تا ملحق در فتاوی حجه آورده
که امیر المومنین حسن رضی الله عنه روایت میکند که بیاموخت مرا دعاء
قنوت جدم رسول علیه السلام و گفت بگو اللهم انا
نستعینک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی ونستغفرک ع
علیک الخیر نشکرک ولا نکفرک ونخلع
ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک
نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک
ونخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم
اهدنا فیمن هدیت وعافنا فیمن عافیت وتولنا فیمن تولیت

وبارک

وبارک لنا فیما اعطیت وقنا شر ما قضیت انک تقضی
ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من
عادیت تبارکت ربنا وتعالیت عما یقول الظالمون
علوا کبیرا یا ذا الجلال والاکرام در فتاوی حجه بروایت
امیر المومنین حسن آورده و در مغرب همین مقدارست الا آنست
که در روایت مغرب کلمه تبارکت نیست اما بدانکه بعضی از
مردمان میگویند که بر چند کلمه واو باید گفت لیکن اولی
آن بود که بر هر کلمه واو گویند از انکه واو عطف موجب زیادت
تناسب چنانکه در تشهد تقریر کردیم در ذخیره آورده که در
فتاوی اهل سمرقندی گوید که من لا یعرف دعاء القنوت
یقول یا رب ثلث مرات ثم یرکع یعنی انکس که دعاء قنوت نداند
سه بار بگوید یا رب و در رکوع رود و در شرح طحاوی آورده که انکس
دعاء قنوت نداند سه بار بگوید اللهم اغفر لنا و در رکوع رود
این اختیار فقیه ابی اللیث است در واقعات ناطفی آورده که اختیار
مشایخ ما آنست که بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وقنا عذاب
النار بجای قنوت اگر نداند قنوت را در فتاوی کبری میگوید اگر
مسبوق بر رکعتین در وتر یک رکعت آخر را از وتر در ماه رمضان با امام

قنوت خواند بقول عامهٔ علما، در رکعت سیم قنوت نخواند وفتوی
برین است در دعاء قنوت یا ذا الجلال والاکرام آمده یا نی
مشهور اینست که آمده ونیز در لوامع البیان مولانا محی الدین
رازی رحمه الله آورده که الاسم الاعظم هو ذو الجلال والاکرام
لقوله علیه السلام الظوا بیا ذا الجلال والاکرام پس همیشه در
آخر هر دعاء یا ذا الجلال والاکرام باید گفتن تا برکت
اسم اعظم آن دعاء مستجاب شود در هدایه میگوید چون مصلی
خواهد که در وتر قنوت خواند باید که تکبیر گوید و دستها
بر آرد از اینکه در حدیث رسول علیه السلام آمده است که
دستها را بر نیارد مگر در هفت موضع یکی از آن قنوت است نیارد
و در کنز آورده که ولا یرفع یدیه الا فی فقعس صمج در کتاب فی
ابن دا شرح کرده یعنی فا افتتاح قاف قنوت عین عیدین سین
استلام حجر اسود صاد صفا میم مروه عین عرفات جیم جمار در جیم رمی ج
جمرهٔ اولی و در جمرهٔ وسطی ج

فصل بیست و دوم در بیان سنتهای نماز

سنت در نماز بیست و هشت است هفت در قیام و هفت در رکوع
و هفت در سجود و هفت در قعود واین جمله از خزانة الفقه واز ملتقی
واز منظومه واز مختصر قدوری واز کنز الدقایق آورده است

اما

مطلب سنت القیام

اما آن هفت که در قیام است یکی بر آوردن هر دو دست در تکبیر
اول در منافع آورده که رفع یدین دلیل است بر نفی ما سوی الله
وگفتن الله اکبر بر اثبات کبریاء واثبات بعد از نفی باشد چنانکه
در کلمهٔ توحید است اول نفی است وآخر اثبات پس آنکس که در نماز در
آید باید که بداند که رفع دست راست ترک دنیاست ورفع دست چپ
ترک عقبی گویا که بقول وفعل میگوید که ترک دنیا وعقبی کردم
وروی به بندگی خداوند تعالی آوردم اما تکبیر نزدیک امام
ابو یوسف مقارن برفع یدین گوید ونزدیک امام ابو حنیفه ومحمد
مقارن برفع یدین نگوید بل که اول رفع یدین کند پس از آن تکبیر گوید
واصح قول ایشانست زیرا که در رفع یدین نفی است ودر تکبیر
اثبات واثبات بعد از نفی بود چنانکه گفتیم سوال اگر پرسند
که در نماز بسنت در آیند یا بفرض جواب درست آن بود که
گوید هم بسنت وهم بفرض اما بسنت رفع یدین است وسنت
دوم وضع یمین است بر شمال یعنی نهادن دست راست بر دست چپ مطلب حل الیدین
زیر ناف در هدایه می گوید که وضع یمین بر شمال نزدیک امام محمد
سنت قرات است واین در منظومه است در باب محمد وآن اینست
وبأخذ الیدین حین یقرء مادام فی کل قیام یشاء

ونزدیک امام اعظم و امام محمد ابو یوسف سنت قیام است و از برای
اینست که دست فرو نکذارد در حالت ثنا اصح است یک هر قیامی
در و ذکری مسنونست اخذ یدین باید کرد یعنی دست باید کرفت
و هر قیامی که در و ذکر مسنون نیست اخذ یدین نباید کرد پس اخذ
یدین باید کرد در دعاء قنوت و در نماز جنازه و اخذ یدین نباید
کرد در تکبیرات عیدین و در قومه بعد از رکوع مشایخ را اختلاف
است که موضع کرفتن کجاست بند دست یا ذراع بعضی میکویند
بند دستست و بعضی میکویند ذراع است یعنی پای دست اما
اکثر مشایخ برانند که موضع اخذ بند دست است در کافی می آورد که صورت
اخذ اینست که بانکشت بزرک و بانکشت خرد دست راست حلقه کند
بند دست چپ را و سه انکشت باقی دست راست بر ساعد چپ نهند
و سنت سیم که در قیام است نظر کردنست در موضع سجود و این روایت
در منیه آورده و آن اینست وَمَوْضِعَ السُّجُودِ فِي قِيَامِهِ
يَرَى وَفِي الرُّكُوعِ نَحْوَ أَقْدَامِهِ وسنت چهارم که در قیام است
ثنا است یعنی سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ
اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ کفتن
و سنت پنجم که در قیام است تعوذ است یعنی اعوذ بالله من

الشیطان

الشیطان الرجیم کفتن در شرح علائی میکوید که علما را در تعوذ بحث — مطلب خاندن اعوذ بالله
در چند موضع است درین که از برای نماز ست یا از برای قرات نزدیک
امام ابو یوسف برای نماز ست و نزدیک امام محمد برای قرات ثمرهٔ این اختلاف
در سه مسئله ظاهر شود اول آنکه مقتدی اعوذ کوید نزدیک ابو یوسف
چون از برای نماز ست و نزدیک محمد نکوید چون برای قرات است و بر مقتدی
قرات نیست دوم مسبوق چون برخیزد بقضای آنچه پیش از وی کذارده
شده اعوذ کوید نزدیک محمد چون قرات خواهد خواند و نزدیک امام
ابو یوسف نکوید زیرا که در افتتاح نماز کفته است و سیم امام در نماز
عید پس تحریمه اعوذ کوید نزدیک ابو یوسف و پس از تکبیرات عید
اعوذ کوید نزدیک محمد و این مسئله در منظومه در باب و قولی
وَيَسْتَعِيذُ الْمُقْتَدِي بَعْدَ الثَّنَا وَلَا يُعِيذُ مَنْ يَقُومُ لِلْقَضَا
وَفِي صَلَوةِ الْعِيدِ عِنْدَ الِابْتِدَاءِ فَيَبْدَأُ الصَّلَوةَ لَا الْقُرْآنَ ذَا
اما درین مسئله فتوی بر قول امام محمد است یا بر قول ابو یوسف
در خلاصة الفتاوی و در ذخیره می کوید که قال صدر الاسلام
قول ابی یوسف اصح وعلیه الفتوی یعنی صدر الاسلام کفته که قول
ابو یوسف اصح است و فتوی برانست در تفسیر کنز المعانی آورده
معنی اعوذ بالله زینهار خواستن است و باز داشت خواستن است

از کنند و وسوسه دیو مکار و پناه خواستن است بحضرت پروردگار
و بعضی از مفسران می گویند که این لفظ خبر است بمعنی امر پس
اعوذ بالله چنان باشد که اللهم اعذنی یعنی ای بار خدای
زینهار ده مرا چنانکه گویی استغفر الله یعنی اللهم اغفر لی
این روایت نادرست که گفتیم اما بیرون عادت باید کرد با عوذ
گفتن در صلوة مسعودی می گوید که خواجه امام زاهد فخر الدین
حدیثی روایت کرده باسناد درست از رسول علیه السلام که بنده
مؤمن چون بامداد برخیزد ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم خدای تعالی فرشتگان را بفرستد تا این بنده را از دیوان نگاه
دارند و در حدیث دیگر آمده که بنده مومن چون بامداد برخیزد
دیوان در دل او آویزند چنانکه زنبوران در عسل چون ده بار بگوید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خدای تعالی فرشتگان را بفرستد تا
دیوان را از آن بنده براند و دور کنند چنانکه عسل فروش مگس ران
زنبوران و مگسان را از عسل براند و دور کند و این حدیث در اسباب
المغفرة نیز آورده است و سنت ششم که در قیام است تسمیه است — سنت ششم تسمیه
یعنی بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در فتاوی صحیح آمده باید که
مصلی تسمیه گوید در اول هر رکعتی بعد از آن فاتحه خواند و این قول

ابی یوسف

ابی یوسف و فتوی بر قول اوست و این روایت در کنز و در منظومه آمده
در باب سه قولی و آن اینست و نقول تسمی مرة وقد روی
یعقوب تکرارا وفتواه کذا و در کنز آورده که بسم الله الرحمن الرحیم
باتفاق علما از قرآنست و منزل است از برای فصل میان دو
سورت نه از فاتحه است و نه از هر سورة نزدیک علمای ما رحمهم الله
و نزدیک امام شافعی رحمه الله یک آیتست از فاتحه و از اول هر سورة
در صلوة مسعودی آورده بسم الله الرحمن الرحیم نزدیک امام شافعی یک
آیتست تمام جنب و حایض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول
علمای ما رحمهم الله یک آیت تمام نیست تا از اینجا نه خواند که انه من سلیمان
و انه بسم الله الرحمن الرحیم جنب را نشاید که بنیت قرآن خواند
اما ابتدای کارها را شاید و هم در صلوة مسعودی میگوید که بیرون
نماز عادت تسمیه کن که بسم الله تا باخر نوزده حرفست و زبانیه دوزخ
نوزده اند قال الله تعالی علیها تسعة عشر بنده مومن چون نوزده حرف
تسمیه را بر زبان راند امیدست که خدای تعالی او را از نوزده زبانیه
نگاه دارد و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله حدیثی روایت کرده است
باسناد درست از رسول علیه السلام که فردای قیامت هر آن بنده که
از نامه اعمال وی بر آید که هفتصد بار بسم الله الرحمن الرحیم گفته باشد

خدای تعالی آن بنده را از آتش دوزخ آزاد کرده اند در تیسیر شیخ ابو حفص
عمر نسفی رحمه الله آورده هر بزرگی و برکتی که خدای تعالی در توریة
و انجیل و زبور نهاده است آن همه را در فرقان نهاده است
و آن جمله فضائل که در قرآن نهاده است در فاتحة الکتاب
نهاده و هر فضائل که در فاتحه نهاده در بسم الله الرحمن الرحیم
نهاده هر که بسم الله را با اخلاص تمام بگوید حق تعالی ثواب خواندن
توریت و انجیل و زبور و فرقان در نامه وی ثبت کند بفضل و
کرم خویش در اسباب المغفرة آورده از انس از رسول صلی
الله علیه و سلم که ما من عبد من عباد الله یقول بسم الله الرحمن الرحیم
الا غفر الله له ذنوب خمسین سنة یعنی نیست هیچ از بندگان
خدای تعالی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم مگر آنکه خدای تعالی بیامرزد
گناه پنجاه ساله او را و هر که زیادت کرد اند خدای تعالی مغفرت
او را زیادت کند و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت کرده
اند از رسول صلی الله علیه و سلم که هر که بگوید با اخلاص بسم الله الرحمن الرحیم
چهار هزار گناه کبیره خدای تعالی از وی فرو نهد یعنی بیامرزد و روی عن
النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ستر ما بین بنی آدم و بین الجن اذا دخل
احدهم الخلاء ان یقول بسم الله الرحمن الرحیم یعنی پیغامبر علیه السلام گفت

ستر

ستر شود میان آدمیان و پریان فعل بسم الله الرحمن الرحیم یعنی چون
در آید کسی از ایشان در خلا و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و روی عن النبی
علیه السلام انه قال من رفع قرطاسا من الارض وفیه مکتوب
بسم الله الرحمن الرحیم اجلالا لله تعالی ان یداس کتب عند الله من
الصدیقین وخفف العذاب من ابویه وان کانا مشرکین پیغامبر
علیه السلام گفت هر که بر دارد کاغذی را از زمین که برو نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم از برای تعظیم و بزرگ داشت حق تعالی بنویسند
او را نزد خدای تعالی از جمله صدیقان و از مادر و پدر او عذاب را
سبک کنند اگرچه ایشان مشرک باشند و این حدیث در کتاب شرعة
الاسلام آورده سنت ششم که در قیام است تامین است یعنی
مطلب سنت تامین
آمین گفتن بعد از ولا الضالین مر امام را و قوم را و منفرد را
نزدیک ما آهسته و نزدیک شافعی رحمه الله بلند و این روایت
در منظومه در باب شافعی است وهکذا التامین فی الجهر
مطلب سنت رکوع
اما آن هفت سنت که در رکوع است یکی از آن تکبیر گفتن
در حال رکوع رفتن است و این روایت در کنز آورده و سنتها تکبیر الرکوع
در هدایه میگوید باید که تکبیر محذوف گوید نه ممدود زیرا که
مد در اول تکبیر خطاست از جهت دین و اما در آخر وی از جهت

لغت خطاست زیرا که اکبر افعل است و احتمال مد ندارد و
دوم که در رکوع است نظر بر قدمهای خود افکندن است در حال
رکوع چنانکه روایت منقول بیش از این آمده و گرفتن زانو
با گشادگی انگشتان و سبحان ربی العظیم گفتن است سه بار
و سمع الله لمن حمده گفتن مر امام را و ربنا لک الحمد گفتن مر قوم
را اما منفرد یعنی تنها گزار را اصح آنست که جمع کند میان
این دو ذکر یعنی تسمیع و تحمید گوید و این روایت در هدایه است
در فتاوی حجت آورده چون مصلی بگوید سمع الله لمن حمده
ها را بجزم گوید و پیدا نکند حرکت را در ها و نگوید برفع
یعنی حمدهُ شود زیرا که هر موضع که وقف ثابت شده بین الکلمتین
پیدا نکند حرکت را در حرف دیگر پس همچنین اینجا پیدا نکند
و بگوید سمع الله لمن حمده بجزم ها آن هنگام که سر بردارد
از رکوع در منظومه میگوید که امام بسنده کند بسمع الله لمن حمده
آن لحظه که پس از رکوع برآید نزدیک امام ابو حنیفه رحمه الله و
نزد صاحبین امام بسنده نکند بتسمیع ربنا لک الحمد نیز بگوید
و این روایت در باب امام ابو حنیفه است و یکتفی الامام بالتسمیع
فی رفعه الراس من الرکوع در صلوة مسعودی میگوید ها حمده

بیدا

بیدا کند در وقف که در آن اختلاف مشایخ است نزدیک بعضی اگر ها
پیدا نکند نماز تباه شود و سنت هفتم که در رکوع است طمانینه
است یعنی آرام گرفتن در رکوع اصل در اذکار آنست که در صلوة مسعودی
آورده هر ذکری که در رکنی معین است باید که آن ذکر در همان رکن گوید
تمام همچنانکه قرأت را در قیام تمام کند و الف الله اکبر از قیام آغاز
کند و را را در رکوع تمام کند و مقتدی و تنها گزار ربنا لک الحمد در
قومه تمام کند و الف الله اکبر از قومه آغاز کند و را را در سجده تمام
کند و الف الله اکبر از سجده آغاز کند و را را در قعده تمام کند
قرأت تشهد را در قعده تمام کند هر که بیش از این یا کم از این کند وی
ظلم کرده باشد و ظلم کار به معنی جنبی بود در غیر محل اما آنکه
هشتم سنت که در سجود است تکبیر است سجده گفتن در ابتداء و انتهاء
و سجده کردن بهفت اندام یعنی بدو دست و بدو زانو و بدو قدم
و بروی یعنی به پیشانی و بینی چنانکه آمده از رسول علیه السلام
أمرت أن أسجد على سبعة أعضاء اليدين والركبتين والقدمين
والوجه یعنی فرموده مرا که سجده کنم بهفت اندام در کتب میگوید و که
باحدهما أو بکور عمامته یعنی مکروه است سجده کردن بر کور عمامه
یا به بینی یا پیشانی در منظومه میگوید اگر مصلی سجده کند به بینی

به پیشانی وی نزدیک امام ابو حنیفه روا باشد واین روایت در باب
اوست لو اکتفی بالانف فی سجدته جاز فی عذر علی جبهته
ونزدیک صاحبین روا باشد مگر آنکه بر پیشانی او عذری
بود در محیط آورده که نزدیک ابو یوسف و محمد سجده کردن
فریضه است پس سجده کردن به بینی تنها نبود چنانکه در حدیث
اگر نشستن یکی اکتفاء کند بی عذری روا نبود باجماع در مطلع
آورده که مختار فتوی را آنست که اقتصار کردن در سجده به بینی روا
نباشد زیرا که متعارف در سجده نهادن پیشانی است بر زمین و
سنت دیگر که در سجود سنت نهادن دست است برابر کتف
در سجود و دیگر روی انگشتان دست و پای بجانب قبله کردن
و دیگر سبحان ربی الاعلی سه بار گفتن و دیگر نگریستن به بینی در
سجده واین روایت در منتقاست وآن اینست
وانه ینظر فی سجوده و دیگر سنت میان دو سجده نشستن
آن مقدار که هر عضوی قرار گیرد و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
از رسول صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود هر که در سجده
چشم باز دارد خدای تعالی چشم او را از درد نگاه دارد اما
آن نهفت سنت که در قعود سنت گستردن پای چپ است و نشستن

برو وایستانیدن پای راست بر سینه انگشتان و نهادن دستها
بر هر دو ران واین روایت در منتقاست والوضع للیدین فوق الفخذین
لما یفعل سنة فی القعدتین و سنت دیگر که در قعود سنت داشتن
روی انگشتان است بجانب قبله و نظر کردن در کنار سینه در حال
خواندن تشهد واین در منتقاست و محرر فی قعود و در کنز
میگوید که قعود ثانی همچون قعود اول است نزدیک ما در حق مردان
وزنان یعنی مردانرا افتراش است در هر دو قعده وزنانرا تورک است
در هر دو قعده و نزدیک امام شافعی قعود ثانی همچون اول نیست
در اول افتراش است مردانرا وزنانرا و در دوم تورک است
مردانرا وزنانرا در منظومه آورده. وفی القعود الآخر التورک
در مصفی میگوید که تورک نشستن بر زمین وبیرون آوردن
هر دو پای بجانب راست در صکوک مسعودی اصلی آورده است
وگفته که هر چه در افعال نماز مردانرا سنت است زنانرا بدعت است
اما در اذکار هر دو برابرند چنانکه در افعال زنانرا در تکبیر اول
دستها در آستین کردن سنت است مردانرا بدعت است
زنانرا در قیام دستها بر سینه نهادن سنت است مردانرا بدعت
زنانرا شکم بر زانو نهادن در سجود سنت است مردانرا بدعت زنانرا

در قعده بین نوزکی یعنی بر سیرین نشستن سنت است مردانرا بدعت
است نشستم که در قعده ست صلوات بر رسول علیه السلام در قعده
اخیره بعد از تشهد سنت است بنزدیک علماء ما رحمهم الله و فرض
است نزدیک امام شافعی رحمه الله و این روایت در منظومه در باب
اوست والصلوة تبعیه لا الالزام در محیط آورده که صلوات بر رسول
علیه السلام بروایت ابو الحسن کرخی فرض است لیکن در همه عمر یکبار
اگر خواهد در نماز گوید واگر خواهد در بیرون نماز و از شمس الائمه سرخسی
رحمه الله روایت کرده اند که امام طحاوی میگوید که هر بار که ذکر
رسول علیه السلام کنند صلوات بر او فرض است مخالف اجماع است
از آنکه عامه علماء بر آنند که ذکر فرستادن بر رسول علیه السلام
هر بار که ذکر کنند مستحب است در هدایه میگوید که صلوات بر رسول
علیه السلام گفتن خارج صلوة واجب است اما مرة کما قال الکرخی
او کلما ذکر النبی علیه السلام کما قال الطحاوی یعنی صلوات بر رسول علیه السلام
بیرون نماز واجب است یا یکبار در همه عمر چنانکه کرخی گفت یا هر بار که
رسول را علیه السلام یاد کنند چنانکه طحاوی گفت در زلة الفقهاء
آورده صلوات بر رسول علیه السلام واجب است بروایت
کرخی در عمر یکبار و بروایت طحاوی هر بار که نام رسول علیه السلام

نشنود

نشنود نیابد بر این حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم من ذکرت عنده و لم یصل
علی فقد جفانی یعنی هر که نام من یاد کنند نزدیک او و بر من صلوات
نفرستد بر من جفا کرده باشد و هم در زلة الفقهاء میگوید قول
طحاوی اصح اقوال است در منافع میگوید قال علیه السلام الاعمال
موقوفة والدعوات محبوسة حتی یصلی علی فعلها موقوف و دعاها
محبوس است تا آن وقت که بر من صلوات گویند یعنی کار او بر نیاید
و دعای مستجاب نشود تا بدان وقت در ذخیره فقه میگوید که
در صلوات و ارحم محمدا و آل محمد گفتن مکروه است از آنکه این
نوع طلب است بتقصیری زیرا که رحمت مستحق شود منکر
باوردن چیزی که بر آن ملامت بعد برود و ما مأموریم بتعظیم
و توقیر انبیاء علیهم السلام و لهذا چون ذکر یاران پیغامبر کنند
رحمه الله نگویند بلکه رضی الله عنهم گویند هکذا ذکر شیخ الاسلام
خواهرزاده و هم در ذخیره میگوید که نزدیک بعض از مشایخ
اللهم ارحم محمدا و آل محمد لا باس است و آنکس که میگوید لا باس است
تاویل میکند و میگوید معنی ارحم محمدا در تقدیر چنین است که اللهم
ارحم امة محمد الرحمة راجعة الی الامة چنانکه گویند ارحم هذا الشیخ
الکبیر و ارز وثانیه یعنی پیر مهتری بزرگی باشد نزاد او آمرزش و او را

بپسري بود بر یکی جنایت کند پسر وی را خواهند که برای آن جنایت
سیاست کنند کسی در معرض شفاعت گوید ارحم هذا الشیخ الکبیر
یعنی رحمت کن برین شیخ بزرگ واین در معنی ضمان بود که ارحم
هذا الشیخ الکبیر بالرحمة علی ابنه الجانی یعنی برین پیر بزرگ رحمت
کن برحمت کردن بر پسر وی که جانیست رحمت راجع میشود بترجم
بران جانی پس همچنین در صلوات رحمت راجع میشود بامت
محمد علیه السلام پس بدین معنی ارحم محمدا لایق بود وبدان باکی
نبود در تفسیر امام زاهد در فوازه چه مذکورست که چون آیت
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه نازل شد صحابه بنزدیک رسول
علیه السلام آمدند وگفتند یا رسول الله ما بر تو سلام گفتن مع
دانیم اما فرمای که صلوات چگونه گوییم رسول علیه السلام فرمود
که صلوات همچنین گویید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما
صلیت علی ابرهیم وعلی آل ابرهیم انک حمید مجید وبارک علی محمد
وعلی آل محمد کما بارکت علی ابرهیم وعلی آل ابرهیم انک حمید مجید
در ذخیره هم عین این روایت است در نماز بعد از تشهد این
درود باید خواند وسنت نعتم که در فصول ست کیفیت سلام است
بر راست خود وچپ خود در فتاوی حجه می آرد که اگر مصلی بغیر امور

سلام گفت اول در سوی چپ خود باید که سلام در راست خود
گوید وباز نگوید در چپ واگر در راست گفت وبرخاست مادام
که سخن نگفته واز مسجد بیرون نیامده بنشیند وسلام گوید در سوی
چپ واگر سلام سوی قبله گفت یعنی برابر باید که سلام گوید
در سوی چپ وبسنح کند بر آن در تفسیر این آیت گفته اند قوله
تعالی قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون که صفت
خاشعان آنست که بوقت سلام گفتن در نماز نظر بر سر کتف خود
دارند در کنز ودر هدایه میگوید که اولی وافضل آنست که مقتدی
در سلام مقارنت کند با امام نه متابعت چنانکه در تکبیر اول
مقارنت کرده است ونیت کند در سلام راست آنکس را که
در راست اوست از مومنان وفرشتگان ودر چپ نیز چنین کند
واین در منقول آمده ولینووا بالسلام کل من حضر المومنین والملا بکة الحفظة
اما نیت نکند در ملائکه عددی مخصوص از انکه اخبار در عدد ایشان
مختلف است نزدیک بعضی حفظه اند چون کرام الکاتبین ونزدیک
ونزدیک بعضی صد وشصت اند قوله تعالی له معقبات درین اقوال
قول ابن عباس آنست که هم اند چون کرام الکاتبین وامام را نیز نیت کند در است ع
سلام اگر جانب راست بود در راست واگر جانب چپ بود در چپ

واگر برابر باشد نزد امام ابو یوسف در راست نیت کند از برای ترجیح
جانب راست و نزد محمد در هر دو نیت کند زیرا که امام از هر دو جانب
دو حظ است یعنی بهره مند و همین روایت است از امام ابو حنیفه رحمه
الله و اگر منفرد باشد نیت حفظه کند و کرام الکاتبین اما
امام نیت کند مقتدیان را در سلام ثانی در کافی میگوید در این
سه روایت است بروایتی نیت کند مقتدیان را در سلام و بروایتی در
سلام اول نیت کند و بروایتی در هر دو سلام نیت کند امام را
باید که سلام چنان گوید که صف اول را بشنواند و اگر منفرد باشد باید
نفس خود را بشنواند این همه روایت نماز بود اما بیرون نماز مسلمانان
سلام فاش کند با خبار آمده است که قال النبی علیه السلام
أفشوا السلام وأطعموا الطعام وصلوا الأرحام وصلوا بالليل
والناس نيام تدخلوا الجنة بالسلام یعنی سلام فاش دارید
و درویشان را طعام دهید و بپیوندید رحمها را یعنی از خویشان
خود مبرید و نماز گزارید بشب وقتی که مردمان خفته باشند
تا بسلامت در آیید در بهشت و هم در اخبار آمده قال علیه السلام
أبخل الناس من بخل بالسلام یعنی بخیل ترین مردمان آنکس است
که بسلام بخیل کند مسئله بر زنان سلام شاید گفتن یا نی

جواب

مطلب سلام بر زنان

جواب هر زنی که عقد وی بر تو حرام ابدی بود بر وی سلام شاید
گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید و هر زنی که عقد
وی بر تو حرام ابدی نبود بر وی سلام نشاید گفتن و اگر ایشان
سلام گویند علیک واجب نیاید زنان که عقد ایشان بر تو حرام
است درین نقل است قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم
الآیه یازده اند که عقد ایشان حرام است مادر و دختر و خواهر
و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و دختر زن و مادر
زن و زن پدر و زن پسر و این یازده که شمردیم هفت ازان
از نسب اند و چهار ازان از سبب اند و آن هفت که بنسب حرام
اند بحکم کتاب از رضاع نیز حرام اند بخبر قوله علیه السلام
يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب یعنی حرام است از رضاع
آنچه حرام است از نسب و حرام از نسب هفت اند پس از رضاع
نیز همان هفت حرام باشند فی الجمله زنانی که بر مردم حرام اند
بیست و پنج اند هژده ازان حرام مؤبد اند و هفت ازان حرام موقت
اما آن هژده که حرام مؤبد اند هفت ازان نسبی اند و هفت ازان
رضاعی و چهار ازان سببی برین زنان سلام شاید گفتن و اگر
ایشان سلام گویند علیک واجب آید اما آن هفت که حرام موقت
اند

مطلب حرام زنان

بدین تفصیل پنج بسبب جمع و ششم بسبب شرک و هفتم برای تعظیم اما آن
پنج که بسبب جمع حرام اند خواهر زن و عمهٔ زن و خالهٔ زن و برادرزادهٔ
زن و خواهرزادهٔ زن و اصل درین باب آنست که در منتقی آورده است
وکل امرأتین لو تصورا واحدة انثى والاخرى ذكرا فلم يجز بينهما نكاح
فجمعه بينهما لا يصلح يعنی هردو زنی که اگر ازیشان یکی را مرد تصور
کنی و دوم را زن نکاح میان ایشان روا نبود جمع کردن میان دو
زن هم در نکاح روا نبود تا اگر کسی زن خود را طلاق دهد بعد از طلاق
و بعد از عدت هر کدام ازین پنج زن که گفتیم در نکاح آید روا باشد
اما ششم کافرست که بسبب شرک روا نیست نکاح کردن او تا آن
وقت که مسلمان شود و آن هفتم کنیزکی است که بر سر حره روا
نیست نکاح او تا بدان وقت که آزاد شود پس حاصل آنست که
زنانی که حرام موقتند بریشان سلام نشاید کرد و اگر ایشان سلام
گویند علیک واجب نباید در شرعة الاسلام میگوید که سلام بر زنان
بیگانه نشاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند جواب واجب نباید در
استحسان کتاب السیر آورده که اگر یکی بر دیگری بطمع چیزی سلام
گوید علیک واجب نباید و در فتاوی و در صکوک مسعودی می آید که هر که
توانگری را برای مال عزیز دارد چهار دانگ دین خود را ویران کرده
ازم

باشد

باشد قال علیه السلام من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه
اگر توانگری را سلام گوید علیک واجب آید اگر توانگری سلام
خواهد گفت بدین نیت گوید که اگر ازوی بسال بیش است بروز
دکاردا
بیش عبادت کرده و اگر بسال کمترست بدین نیت که ازوی کمتر
معصیت کرده است و سلطان را وقت داد سلام نشاید
گفتن و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت جواب فتوی و
خطیب را وقت خطبه و عالم را وقت بیان علم و موذن را
وقت بانگ نماز و یا وقت قامت درین و فقها درین جماعت
سلام نشاید کرد و اگر کسی درین حالت بریشان سلام گوید علیک
واجب نباید و امام شافعی گفته که در حال خطبه اگر کسی را باید
سلام گوید علیک باید گفتن که رد سلام در حال خطبه جائز
و این روایت در منظومه در باب اوست و جائز رد السلام فی الخطب
در روضهٔ زندویسی آورده که راجحها در روضهٔ بائل وی یاد که
پنج موضع است که در آن سلام گفتن مکروه است و سلام
گوینده بزه کار شود یکی در حال خطبه دوم در حال نماز گزاردن
سیم در حال قرآن خواندن چهارم در حال تذکیر و پند علم پنجم در حال
بانگ نماز و قامت در صکوک شیخ الاسلام شمس الائمه سرخسی

آورده که اگر در وقت خطبه یکی درآید و سلام گوید جواب سلام نباید
داد که وقت خطبه سخن گفتن حرام است اشکال آید که استماع
خطبه واجب است و جواب سلام فریضه و آوردن فریضه اولی است
از آوردن واجب پس چرا جواب نگوید جواب آنست که
از امام ابو حنیفه و امام محمد رضی الله عنهما روایت کرده اند
و آن اینست که جواب سلام وقتی فریضه بود که آن سلام سنت
بود و این سلام بدعت است نه سنت پس جواب آن فریضه نبود
مسئله اگر جماعتی بفسق مشغول اند چنانک خمر میخورند و یا شطرنج
و نرد می بازند و یا مزامیر می زنند و یا سرود میگویند و یا [illegible]
می گویند سلام بریشان نشاید گفت یعنی بر قول امام اعظم شاید
و بر قول ابو یوسف و محمد نشاید وجه قول ایشان اینست که آن
جماعت عاصی اند و سلام رحمت پروردگار است پس بریشان
نشاید گفتن امام اعظم رحمه الله می گوید که ایشان عاصی اند و سلام
رحمت و رحمت برای عاصیان نیست وجه دیگر آنست که چون بریشان
سلام گوئی ایشان بجواب مشغول شوند ازان لحظه بطاعت
مشغول شده باشند بسبب وی و از معصیت باز بوند مسئله
بر کودکان و طفلان سلام نشاید گفت یعنی در بستان فقیه ابو اللیث

آورده

آورده است که در آن اختلاف مشایخ است بعضی میگویند نشاید
زیراکه جواب سلام فریضه است و کودکان از آنها اند که بریشان فرایض
نیست و بعضی گفته اند که بر کودکان سلام شاید گفت و این قول
مأخوذ ائمه است بنا بر آنکه رسول علیه السلام بر حسن و حسین رضی
الله عنهما سلام گفتی و انس بن مالک رضی الله عنه میگوید که من خادم
رسول علیه السلام بودم روزی با کودکان نشسته بودم رسول علیه السلام
برما درآمد و سلام گفت پس بخواند مرا و بکاری فرستاد و عتبه پسر
عمار گفت که ما کودکان بودیم در مکتب ابن عمر رضی الله عنهما برما بگذشت
و سلام گفتی در بستان ابی اللیث میگوید که مختار اختلاف مشایخ است
در سلام گفتن بر اهل ذمه بعضی میگویند باکی نیست که سلام
گویند بر اهل ذمه و بعضی گفته اند که نشاید سلام گفتن بر ذمیان
و فتوی برین است اما ذمیان سلام گویند جواب باید گفت
لیکن زیادت نباید کرد همین باید گفت که علیکم از آنکه روایت
میکنند از عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول گفت علیه السلام إن الیهود
والنصاری اذا سلّموا علیکم فقولوا وعلیکم و انس بن مالک رضی الله عنه
میگوید نُهینا أن نزید علی وعلیکم یعنی مارا نهی کرده اند و باز داشته
اند از آنکه زیادت کنیم بر علیکم چیزی در جواب سلام جهود و ترسا

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده لا تسلّموا علی الیهود والنصاری
والمجوس یعنی سلام مگویید بر جهودان و ترسایان و مُغان
در فتاوی خانیه آورده هر کافری و ذمّی که سلام گوید بر مؤمن
جواب او همین قدر باید گفت و علیک و زیادت این نشاید
کرد در شرعة الاسلام آورده مسلمان را نشاید که باشارت انگشت
سلام کند که آن از عادت جهودان است و نشاید که انگشت
بر کف نهند و سلام گویند که این عادت ترسایان است و نیز
نشاید که ذمّی را مصافحه کنند اگر مؤمن متوضی ذمّی را مصافحه
کند باید که وضو باز گرداند امّا مراد ازین وضو دستها را شستن
است نه تمام وضو در صحیحین آورده حدیثی از رسول صلی الله علیه
وسلم باسناد درست که هر که بامداد از خانه بیرون آید و بر برادر مؤمن
سلام کند خدای تعالی ثواب آزاد کردن بنده در نامهٔ وی ثبت
کند و در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده هر که یک مؤمن را سلام
گوید خدای تعالی ثواب آزاد کردن بنده در دیوان او ثبت گرداند
و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته که سلام گوینده را بیست
ثواب دهند و جواب گوینده را ده ثواب در کیمیای سعادت
آورده که چون دو مسلمان فراهم آیند و سلام کنند صد رحمت میان

ایشان

ایشان قسمت کنند نود و یکی آنرا بود که سلام کند و نه آنرا که جواب
دهد اشکال گفته است که سلام سنت است و جواب فرض از
چه معنی است که سنت را ثواب بیشتر است از فریضه جواب
گفته اند که آن ابتدا در خیر میشود و سلام چگونه باید کرد معرّف
یا منکّر یعنی با الف و لام یا بغیر الف و لام نزدیک امام شافعی رحمه
الله منکّر یعنی سلام علیکم و بر قول علمای ما رحمهم الله معرّف
یعنی با الف و لام السلام علیکم و حجّت قول امام شافعی آنست که خداوند
تعالی در قرآن میفرماید سلام قولا من ربّ رحیم امّا حجّت قول علمای
ما آنست که سلام گفتن سنّت الهی است حضرت پروردگار در شب
معراج بی واسطهٔ ترجمان بر رسول خویش سلام گفت که السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر کسی گوید السلام علیک یا حاج
علیک واجب آید در بوستان ابو اللیث آورده که اگر کسی بر تو سلام
گوید که السلام علیکم تو بگوی و علیکم السلام و رحمة الله اگر گوید
السلام علیکم و رحمة الله تو بگوی و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته
و اگر او این جمله بگوید تو نیز بگوی و نشاید بر برکاته چیزی زیادت
کردن از آنک روایت کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که بشنید
از مردی که گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مغفرته

عبدالله عباس فرمود انتهوا حیث انتهت الملائکة و سو ورحمة الله وبرکاته
یعنی وا ایستید آنجا که ملائکه باز ایستادند و آن رحمة الله وبرکاته
است وهم ازو روایت کرده اند که لکل شی منتهی وان منتهی
السلام البرکات یعنی هر چیزی را منتهایی است و منتهای
سلام کلمهٔ برکات است در فتاوی سراجی آورده انکس که سلام گوید
برکسی باید که بلفظ جمع گوید یعنی علیکم نه علیک زیراکه مومن
تنها نباشد وجواب سلام نیز بلفظ جمع گوید در بستان ابی اللیث
آورده روایت میکند ابن مسعود که روزی زنی بخدمت مصطفی
علیه السلام آمد وگفت علیک السلام مصطفی علیه السلام فرمود سه
التسلیم علی الموتی ولکن قولی السلام علیکم یعنی ای زن این سلام
که تو گفتی بر مردگان گویند ولکن بگوی السلام علیکم اگر دو کس بر
یکدیگر سلام گویند از علیک نیابت داده باشد شیخ الاسلام
شمس الائمه سرخسی گفته است که بتقدیم وتاخیر افتد نیابت داده و اگر
برابر افتد نیابت ندارد بر هر یکی جواب واجب آید در بستان میگوید
اگر قومی در مجلس نشسته باشند یکی در آید و بریشان سلام گوید
بر همه علیک واجب آید و اگر یک کس جواب گوید از همه ساقط شود
ولیکن جواب همان علیک گوینده را باشد و اگر آن یک کس هم جواب

نگوید

نگوید همه آثم باشند و اگر یک کس را تعیین کند و سلام گوید جواب
بر همان کس واجب آید در صلوة مسعودی آورده است سنت
سلام آنست که بزرگتر بر خرد سلام کند و شهری بر روستایی
وسوار بر پیاده وخواجه بر غلام و بیبی بر کنیزک و استاد بر شا گرد
و پدر بر پسر و مادر بر دختر و هر که بجاه و نعمت زیادت
باشد سلام برو بود که رسول علیه السلام میگوید که من این ادب
از پروردگار خود آموختم که در شب معراج بر من سلام گفت
که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته در مناقب العلوم میگوید
شتر سوار بر اسب سوار و اسب سوار بر خر سوار و خر سوار بر
پیاده ونعلین پوشیده بر پای برهنه و ایستاده بر نشسته و اندک
بر بسیار سلام گوید که سنت این است در بستان آورده که خواجه
حسن بصری میگوید اگر قومی مر قومی را پیش آید باید که اندک بر بسیار
سلام گوید که سنت این است بنابر حدیث که روایت میکند زید بن
وهب از رسول علیه السلام یسلم الراکب علی الماشی والماشی علی
القاعد والقلیل علی الکثیر چون بمسجد اندر آید سلام شاید گفت
باید مشایخ بلخ گفته اند شاید گفت و گفته سلام که در مسجد
گویند در تنبیه ابی اللیث آورده است و گفته که اگر در مسجد

مطلب

کسی نباشد سلام بدین عبارت گوید که السلام علینا من ربنا
واگر قومی در نماز باشند همچنین گوید که السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین واگر مردمان خاموش نشسته باشند گوید السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته باید گفت ومشایخ ماوراء النهر گفته اند
که در مسجد که مردمان در قرآن خواندن و یا ذکر و بیان علم و یا تسبیح
وتحمید و تهلیل مشغول باشند بر ایشان سلام نشاید گفت واگر
مردمان بحکایت مشغول باشند یا بچیزی دیگر سلام باید گفت تا
ایشان از عین معصیت بعبادت مشغول شوند یعنی جواب گویند
در مناقب العلوم میگوید که سلام گفتن بر وجوه است سلام گفتن
بر پادشاه طاعت است و بر علما توقیرست و بر والدین حرمت
است و بر اقربا پیوستن رحم است و بر اهل خانه سنت است
و بر ضعیفان امان دادن است و بر ظالمان امر معروف است و نهی
منکر و بر کودکان تعلیمست و بر اهل قبور دعاست و سلام اهل
قبور اینست که علیکم السلام یا اهل الاسلام انتم لنا سلف ونحن
لکم تبع وانا ان شاء الله بکم لاحقون و در مناقب العلوم میگوید که معنی
سلام اینست که میگوید السلام علیکم همچنین میگوید انا مسلم وانت
علی السلامة منی وانکس که جواب میگوید که علیک السلام میگوید

انکس

أنا

أنا مؤمن وانت آمن منی بدانک مومنان را مصافحه کردن سنت است
چون سلام گویند باید که مصافحه کنند یعنی کف بر کف نهند سر پایهٔ
انگشتان نشاید گرفت که تشبه می شود برافضیان و دست نباید
ربود و با جامه نشاید که آن جفا کردن بود بر مومنان در حدیث
آمده است از رسول علیه السلام که چون دو مؤمن یکدیگر را بینند
و سلام گویند و کف بر کف نهند و دستها بجنبانند گناهان ایشان
چنان فرو ریزد که برگهای درختان در هنگام خزان و در حدیث
دیگر آمده است از رسول علیه السلام که چون دو مؤمن بر یکدیگر
باز شوند که آن ساعت که از ما در زاده ماند در منتقی آورده که اگر
زنی بغایت پیر بود که مشتهاة نباشد یعنی آرزو نبرند از و سلام
گفتن و مصافحه کردن او روا باشد و در روایت است
امرأة لا تشتهی عجوز فالمرء لو صافحها یجوز مسئله چون دو مومن
سلام گفتند و مصافحه کردند کنار نشاید گرفتن و بر دست و روی
و کتف بوسه نشاید دادن یا نه نزدیک امام ابو یوسف باکی نیست شاید
و این در باب روی در منظومه است ولیس بالعناق والتقبیل
بأس وهذا من التجمل و نزدیک امام اعظم و محمد رحمهما الله نشاید

مطلب در بیان بوسیدن

وجه قول ابو یوسف آنست که چون جعفر طیار از حبشه بنزدیک
رسول علیه السلام آمد رسول علیه السلام او را در کنار گرفت و در
میان دو ابروی وی بوسه داد اما امام اعظم و محمد گفته اند که آن
قبله دادن رسول علیه السلام مر جعفر را در ابتدای اسلام بود پس آخر
نهی کرده از آن و آن منسوخ شد در فتاوی خانیه می آید لا بأس بتقبیل
ید العالم والسلطان یعنی باکی نیست بوسیدن دست عالم و دست
سلطان عادل اما در بوسیدن دست غیر ایشان سخن است
بعضی میگویند که اگر برای تعظیم اسلام دست مسلمان باکی نبود
و اما افضل و اولی آن بود که دست کسی نبوسد زیرا که علماء در تقبیل
ید لا بأس گفته اند و هر جا که کلمهٔ بعد ترک کنند بهتر بعد از آوردن باشد
اما مصافحه کردن و دست خود بوسیدن و پای مردم بوسیدن
و سر نهادن پیش ایشان از افعال جهال است و قول علماء
اینست که نشاید بوسیدن پای ها در راه که آن بحدیث معلوم شده است
در فتاوی کبری آورده که بوسیدن دست عالم و دست سلطان عادل
روا باشد از آنک روایت کرده اند از سفیان که او گفت تقبیل ید
العالم والسلطان العادل سنة و چون عبد الله مبارک این بشنید
برخاست و سر سفیان بوسید و سفیان گفت من یحسن هذا غیرک

یعنی که نیکو گوید این را اینو در کیمیای سعادت میگوید بزرگان دین را
بوسه دادن بر دست سنت است زیرا که ابو عبیدة جراح رضی الله عنه
بر دست امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بوسه داد. مسئله اگر
قومی قرآن را از مصحف میخوانند و مردی در مصحف می دید و قرآن
میخواند پس یکی از اشراف در گرد مجلس در آید قاری نشاید که پیش او برخیزد
بایستی جواب اگر آن مرد عالم است و یا پدر قاری است و یا استاد او
که او را علم شریعت آموخته باتفاق علماء شاید و اگر آن مرد جز ایشان
کسی دیگر باشد اگرچه کبیری و شریفی باشد قاری را نشاید که پیش او
برخیزد و این روایت نیز از فتاوی خانی است و در کیمیای سعادت
آورده انس میگوید یاران از رسول پرسیدند که چون یکدیگر را
بینیم و سلام گوییم منحنی شویم یعنی پشت را خم کنیم گفت نی گفتند
بر یکدیگر بوسه دهیم گفت نی گفتند مصافحه کنیم گفت آری
و بر پای خواستن از برای کسی رسول دوست نداشته است انس میگوید
که عبادله ثلاثه هیچکس را از رسول دوستتر نداشتند و از برای او بر
پای نخاستندی اما اگر کسی از برای اکرام کسی بر پای استد جایی
که عادت شده باشد باکی نبود فصل سیوم در آنکه مستحب است در نماز
خواندن آیت انی وجهت تا آخر نزدیک امام اعظم و محمد پیش از تکبیر اول

این
مستحب است و نزدیک امام ابویوسف بعد از تکبیر پیش از ثنا و
روایت در منظومه درباب اوست وَنُسَبِّحُ قَبْلَهُ إِذْ كَبَّرَا
وَجَّهْتُ وَجْهِيَ فِي الأَمَالِي ذُكِرَا وهم در منظومه درباب شافعی
میگوید که نزدیک او بعد از تکبیر اول خواندن وجهت وجهی
سنت است و روایت منظومه اینست وَسُنَّةٌ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بَعْدَ
اما معمول قول امام ابوحنیفه و محمد نیست و مستحب است قرائت
بیشتر از سه آیت در دو رکعت اولین و گفتن تسبیحات رکوع و سجود زیاده
از سه بار و خواندن دعاهای ماثوره در قعدهٔ اخیره اما باید که
بعد از تشهد و درود رسول علیه السلام دعائی خواند که مشابه
الفاظ قرآن باشد نه مشابه کلام مردمان در منقول است که مستحب
است که مصلی در قعدهٔ اخیره بعد از تشهد درود رسول گوید
و دعا گوید خود را و مادر و پدر خود را و جملهٔ مومنان را روایت منظومه
اینست وَلْيَتَشَهَّدْ فِيهِ وَلْيُصَلِّ عَقِيبَهُ عَلَى النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ
فِي الْقَعْدَةِ الأُخْرَى وَيَدْعُو بَعْدُ لِلنَّفْسِ وَالْوَالِدَيْنِ وَالْوَرَى
در هدایه میگوید اصل آنست در مذهب هر چیزی که خواستن
آن از آدمیان مستحیل بود از کلام آدمیان نباشد چنانکه گوید عبادم
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ و هر چیزی که چو

خواستن از عباد مستحیل نباشد آن کلام آدمیان باشد چنانک
گوید اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي فُلَانَةَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فُلَانَةَ و این دعا
مستحیل نیست زیرا که گفته اند رَزَقَ الأَمِيرُ الْجَيْشَ یعنی امیر رزق
داد لشکر را پس دعائی که مشابه کلام مردمان باشد خواستن
آن در نماز نزدیک علماء ما رحمهم الله روا نباشد و نزدیک امام
شافعی رحمه الله روا باشد و درین باب بر مذهب امام شافعی نیز
اصل است و آن اینست که هر چیزی که خواستن آن در بیرون نماز
روا باشد در رکعت نماز نیز روا باشد خواستن کنیزکان در بیرون نماز
از حضرت الله تعالی خواستن املاک و زوجات درست است پس در نماز
هم درست بود و این در منظومه آمده درباب وی و آن اینست
وَجَازَ أَنْ يَسْأَلَ رَبَّهُ فِي الصَّلَاةِ مِنْ رَبِّهِ الأَمْلَاكَ وَالزَّوْجَاتِ
در کافی میگوید که ادعیهٔ ماثوره اینست اللهم اغفر لنا ولوالدینا
ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الأحیاء منهم و
الأموات رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ
لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
در مجموع مسعودی می آرد که بعد از تشهد این دعا باید خواند

که
از انک امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ابو هریره روایت میکنند که
رسول صلی الله علیه وسلم ما را این دعا بیاموخت که رَبِّ ظلمت نفسی
ظلما کثیرا وعملت سوءً فاغفر لی مغفرةً من عندک فانه لا یغفر
الذنوب الا انت و وصیت کرد که در قعدهٔ اخیر بعد از تشهد
در هر نمازی این بخوانند تا هر مهمی که باشد خداوند تعالی آنرا کفایت
کند در مشارق الانوار میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم بعد از تشهد
این دعا خواندی که اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم ومن عذاب
القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال در اسباب
المغفره می آرد که رسول علیه السلام در نماز بعد از قرات تشهد در قعده
اخیره تعوذ بدین کلمات کردی و بگفتی اللهم اعوذ بک من البخل
واعوذ بک من الجبن واعوذ بک من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ
بک من فتنة الدنیا وعذاب الآخرة القبر برحمتک یا ارحم الراحمین
در نماز در آخر آن این دعاها شاید گفت و مثل این دعاها زیرا که بعض
لفظ قرآنست و بعض مشابه لفظ قرآن فصل بیست و چهارم در
اداب نماز در مفتاح العلوم و در کنز می گوید که در نماز هشت ادب
است اول آنست که چون موذن در قامت حی علی الصلوة گوید امام
وقوم بایستند و این قول علماء ثلاثه است و قول زفر آنست که چون موذن

قد قامت

قد قامت الصلوة اول بار بگوید امام وقوم برخیزند و بایستند
وچون دوم بار بگوید امام شروع کند در نماز و این روایت در باب
وی در منظومه آمده قد قامت الصلوة للقیام وثانیا مفتتح للامام
وعلماء ثلاثه را در هنگام قیام اختلاف نیست و در هنگام شروع
اختلاف است نزدیک امام ابو حنیفه و محمد آن هنگام که موذن
قد قامت الصلوة بگوید امام شروع کند و نزدیک امام ابو یوسف
شروع نکند امام آن هنگام موذن قد قامت الصلوة گوید
بل که آن هنگام که فارغ شود از قامت شروع کند و این روایت
در منظومه در باب وی است ویشرع الامام لا حین بلغ
فقد قامت الصلوة بل حین فرغ در شرح علائی آورده که قول امام
مالک آنست که وقتی شروع کند در نماز که موذن قامت تمام کند ولا
کند که قد استوت الصفوف و این روایت در منظومه در باب مالک
است ویشرع الامام اذا اقیما وقیل ان الصف قد اقیما اما قول زفر
بر قول امام ابو حنیفه و محمد است که چون موذن حی علی الفلاح
گوید امام وقوم بر پای ایستند و چون قد قامت الصلوة گوید
در نماز شروع کند و ادب دوم در تکبیر اول هر دو انگشت ابهام
را برابر نرمهٔ گوش بدارد و نزدیک امام شافعی برابر هر دو کتف

مطلب ادب اول و دوم و تکبیر اول

ونزدیک مالک هر دو دست تا سر برداردن اما بهتر قول علما
ماست از انکه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده خیر الامور اوسطها
وخیر اینجا یعنی بهترست و آداب سیم در قیام مقدار یک بدستی
فرجه که میان دو قدم بعد و آداب چهارم بوشیدن دهان است
بلب چون فاژه آید و آداب پنجم بیرون آوردن دستها
از آستین نزدیک تکبیر اول و آداب ششم دفع سعال
است بقدر امکان یعنی دفع سرفه و آداب هفتم نهادن
زانو پس ازان دو دست پس ازان روی بر زمین نهادن
در هنگام سجود آداب هشتم برداشتن روی پس ازان
دو دست پس ازان دو زانو هنگام برخاستن از سجود مسلما
بقعده نشسته است و کفهای پای وی برهنه می نماید دست
پس کند و بپوشد پای بعضی از مشایخ گفته اند که دست پس کند
وبپوشد که بی ادبی باشد کفهای پای برهنه بسوی روی
مومنان داشتن در مجمع الامثال آمده که حسن الادب ستر
قبح النسب یعنی نیکوئی ادب بپوشد زشتیهای نسب را
اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که دست پس
نباید کردن و پای برهنه را نباید پوشیدن زیرا که اورا در

قعده دست بر ران نهادن سنت است و آنرا که در عقب وی است
چشم در کنار خود داشتن سنت است باید که هر دوی ایشان سنت
عمل کنند تا هیچ باکی شان نباشد در بستان فقیه ابو اللیث می
آرد و در مشکوة مسعودی که در نماز آداب و سنن است آن را
نیکو نگاه باید داشت که ادب دیگر سنت است و سنت دیگر
واجب و واجب دیگر فریضه و فریضه دیگر ایمان چنانچه امام ابو القاسم
حکیم گفته باید که مصلی ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنت وی
نکند و سنت نگاه دارد تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب
نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا
ابلیس قصد ایمان وی نکند در محیط آورده اگر کسی قبا و بارانی پوشیده
نماز کند باید که دست در آرد در آستین و میانه قبا را و بندهای
بارانی را ببندد تا ادب بجای آورده باشد و احتراز کرده
از مثلی که سدل است و در فقیه ابو جعفر هندوانی گفته هر که نماز
گزارد با قبا و فرجی و نه بندد او مسیء باشد یعنی بی ادب و بدکردار
باشد در نصاب الفقه و در خلاصه الفتاوی آورده اگر شقه یا قبا
پوشیده نماز میکند و آستین پوشیده باشد در اینجا اختلاف
کرده اند متاخران در کراهت آن اما مختار آنست که نماز مکروه نبوده

ولکن خوف آنست که در کراهیت آید قال الفقیه یخاف أن یدخل فی
الکراهیة لأنّ غلبة سکوننا فی الأقبیة وهی غیر مشدودة الوسط

فصل بیست و پنجم در بیان آنچ قتل او مباح است در نماز

مباح در نماز کشتن هفت چیز یکی مار دوم کژدم سیم کروش — است چ
چهارم کیک پنجم کنه ششم شپش هفتم زنبور بکشتن این هفت
چیز نماز تباه نشود و در صلوة مسعودی آورده که کشتن مار — یکی مار دوم
و کژدم در نماز مباح است لکن بمجرد ظاهر شدن نشاید کشتن
یا فی بعض از مشایخ میگویند که نشاید کشتن تا قصد نیش کنند
روایت صحیح آنست که بمجرد ظاهر شدن بباید کشت که حدیث
مطلق است قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوا المؤذیات
یعنی بکشید رنج رسانندگانرا و در حدیث دیگر آمده قال علیه
السلام اقتلوا الأسودین ولو کنتم فی الصلوة یعنی
بکشید آن دو سیاه را اگرچه در نماز باشید و مراد از این اسودین
مار و کژدم است اشکال گویند که کژدم سفید است ویرا
چرا سیاه خواند جواب بر دو وجه است یکی آنک مار سیاه
است وی را بتبع مار سیاه گفت و دوم آنک کژدمان عرب سیاه
بوند و در حدیث دیگر آمده از رسول علیه السلام لعن الله العقرب

واین حدیث

واین حدیث آن روز فرمود که بر انگشت مبارک رسول علیه السلام
زخم زد در صلوة خوله امام شمس الائمه سرخسی آورده که امام ابوحنیفه
رحمه الله در مسجد نماز میگزارد ماری از سقف فرود آمد کل جمع نماز
بر خود تباه کردند الا امام ابوحنیفه که آن مار را به نعلین متفرق
نزد در سینه لکن مار نیست شد چون نماز گزارد مار را تمام کرد
آن مار را بر کشیدند سیزده من بود و در صلوة خوله امام
بکر خواهرزاده آورده که آن مار را بر کشیدند هفصد من آمد
بسنگ ری و هر یکمن از آن ششصد درم سنگ است پس معلوم
شد که بمجرد ظاهر شدن کشتن روا است و از اینجاست که با موزه
نماز گزاردن اولیست و نعلین در پیش نهادن سنت تا اگر کژدمی بیرون
آید قدم با موزه بروی زند و هلاک کند یا نعلین بروی زند و هلاک
کند اما در زدن زخمهای پیاپی زند یا نی در اختلاف است نزد
بعضی تباه نشود اگرچه پیاپی زند اما اگر زخمهای متفرق زند
چنانک در هر رکنی زخمی زند باتفاق نماز او تباه نشود و این در
منتقی آمده وفی الصلوة الأسودین لو قتل لا تفسد الصلوة لو قتل — عمل عمل
یعنی در هر رکنی اگر زخمی فرود آرد آن عمل قلیل بود نماز بدان تباه نشود
در هدایه میگوید بعضی از علما گفته اند که مار سپید و آنک — رفتن راست رود نشاید کشت م

إما بروایت أصح آنست که جمیع انواع کاران برابرند در کشتن زنبور در
میگوید که کشتن شپش در نماز رواست ولیکن ازین وجهل یعنی بعقد نه
بعدد در صلوة مسعودی میگوید اگر میان نماز کژدم را بگرفت خال
کُنَک و کُنَه و زنبور و شپش آنرا چه کند امام محمد گفته که بکشد و
امام ابو یوسف گفته نمالد و شیخ الاسلام برهان الدین گفته ازین تا جهل
بر شاند اما امام اعظم گفته در هر رکنی که باشد تاخیر کند تا چند لحظه که
بسجده رود و چون بسجده رود بزیر خاکش نهان که عبد الله مسعود
همچنین کردی واین آیت برخواندی قوله تعالی الم نجعل الارض کفاتا
أحیاء وأمواتا در جامع صغیر خانی آورده اگر میان نماز میکند
پس میخواهد تا پیش او بگذرد اگر پیش مصلی ستره نبوده باشد و
لیکن گذرنده میخواهد که میان مصلی و ستره بگذرد مصلی باید که اورا
دفع کند باشارت که همچنین کرده رسول صلی الله علیه وسلم با دو فرزند ام سلمه
زینب و عمر روایت کنند که رسول علیه السلام نماز میگزارد فرزندان
ام سلمه خواستند که پیش رسول علیه السلام بگذرند رسول علیه السلام
اشارت کرد عمر بایستاد و زینب بگذشت چون رسول علیه السلام
نماز تمام کرد فرمود یَغلِبنَ الکِرامَ ویَغلِبُهُنَّ اللِئامُ یعنی غلبه کنند
زنان بر مردان که کریم واصیل باشند وغلبه کنند بر زنان مردان

که لئیم

لئیم وخسیس باشند و رسول علیه السلام برای دفع گذرنده در پیش نماز
گزار این حدیث فرموده ادرؤوا ما استطعتم یعنی دفع کنید کسی را که
خواهد که پیش شما بگذرد در نماز و در زمان دفع کردن باشارت
و هم در جامع الصغیر خانی آورده ومن الناس من قال بقاتله یعنی
قول بعض از مردمان اینست که اگر گذرنده بعد از منع باشارت نه
ایستد اورا قتل باید بنا برین حدیث که روایت میکند ابو سعید خدری
رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم من اراد ان یمر بین یدی المصلی
فلیدرءه فان ابی فلیقاتله فانه شیطان یعنی هر که خواهد که بگذرد
پیش نماز گزار پس نماز گزار گو دفع کن اورا باشارت اگر باز نایستد
پس نماز گزار گو بکش اورا بدرستی که شیطانست علماء متاخر میگویند
که این حکم در ابتدای اسلام بوده که عمل در آن وقت مباح بوده در نماز
اکنون منسوخ شده است در منتقی میگوید که هر که در صحرا نماز گزارد
باید که پیش خود ستره کند اگر خط کشد سنت باشد اما عرض خط
از عرض ستره کند مکروه بود روایت متفق اینست ومن یصلی فی الفضاء یجعل
بین یدیه ستره لا یفعل والخط فی الارض لیس بستره
وما سوی الخط فلیس بکره. در تاج الاسامی آورده السنه
آنست که بایستاند مصلی در پیش خود از چوب در ارتفاع میگوید که ستره

کمتر از یک گز و بارکیتر از انگشت نباید زیرا که هرچه کمتر ازین باشد
در نظر نیاید پس فائده ندهد چنانک خط اما آنچ بیرون باشد
قتل او مباح است در منافع و هدایه آورده که حرام است مر محرم
را صید بری کشتن صید بری موجب غرامت است کقوله تعالی
حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا و قوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوا
الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ
یعنی که حرام کرده شد بر شما صید بری را مادام که شما محرم باشید
و معنی این آیت دوم آنست که مکشید صید را در حالی که شما محرم باشید
و هر که بکشد از شما آن صید را برو واجب آید جزاء مثل آنچ کشته است
و جزاء آن باشد که صدقه دهد قیمت مثل آنرا که بکشته است و روایت
بر نیست یَحْرُمُ لِلْمُحْرِمِ صَیْدُ الْبَرِّ وَقَتْلُهُ یُوجِبُ غُرْمًا فادب
در منافع میگوید الصَّیْدُ هو الممتنع المتوحش فی اصل الخلقة
یعنی صید گویند چیزی را که ممتنع بود در اصل خلقت و ممتنع
بود گرفتن او و این بر دو نوع است صید بری است و صید بحری است
بری آن بود که تولد او و بودن او بر خشک باشد و بحری آنست که تولد او
و بودن او در آب باشد پس بدانک صید بحری بهمه حال حلال است
مر محرم و غیر محرم را لقوله تعالی اُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ و اما صید بری

حرام

حرام است بر محرم بنابرین نص است وَلَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ
پس بکشتن و دلالت کردن بران پس غرامت واجب آید مگر کشتن
چند چیز که رسول علیه السلام استثنا کرده. و هی الکلب العقور
والذئب والحدأة والغراب والحیة والعقرب فانها مبتدیات
بالایذاء یعنی مباح است در حق محرم کشتن سگ گزنده و گرگ و غلیواژ
و زاغ و مار و کژدم زیرا که اینها آغازکننده اند بیدی و مراد از زاغ
آنست که نجاست و مردار خورده غراب زرع یعنی آن زاغ که از
دانه خورد در منفعه و کنز آورده بر محرم از کشتن مار و کژدم و غلیواژ و
زاغ و گرگ و موش و مورچه و کنک و پشه و کنه و باخه و سگ گزنده چیزی
واجب نشود اما اگر شپش یا ملخ بکشد یک کف طعام دهد یا یک خرما
صدقه دهد و این روایت در ینابیع است اما در منفعه آورده که برای
شپش آنچ خواهد صدقه دهد و یک خرما بهتر از یک ملخ است
ولم یحرم قاتل الحیات وقاتل الغراب والحدأة والذئب والعقرب والفارات
والنمل والبرغوث والبقات یعطی لقتل القمل ما اراده و تمرة خیر من الجراد
در تجنیس ملتقط و رقاوی صغری آورده که در واقعات ناطفی
میگوید اگر مردی با زن خویش یا زنی از محارم خویش چنانک مادر و خواهر
و دختر یا با کنیزک خویش مردی را دید که با این زن زنا کند و این زن

مطلب کشتن زانی زنا

ک

راضیه نیست و فرمان بود او نیست بل که بزور و اکراه میخواهد که با وی
آن فعل کند روا بود او را که این مرد زانی را بکشد و اگر با محرمهٔ خویش
بیگانه را دید و این محرمهٔ او مکرهه نیست بل که راضیه است بدان جهت که
مراد آن مرد است درین صورت هر دو را بکشد هم آن مرد را و هم محرمهٔ
خود را در فتاوی حجه میگوید اگر مردی دید اجنبی که غیر محرم است با زن
خود در خلوت روا بود مرین مرد را که بکشد آن هر دو را اما بهتر آن
بود که زن خود را بزند و بکشد یعنی بزهر نه بتیغ و همچنین اگر مرد زن
خود را سه طلاق کرده و با او زنا میکند روا بود مر آن زن را که شوهر
زانی را بکشد بزهر در فتاوی صغری می آرد که اگر مردی را در صحرا شخصی
پیش آید و میخواهد که مال بستاند اگر مال ده درم شرعی بود یا بیش آمد
روا بود مرین مرد را که بکشد آن شخص را و اگر مال کم از ده درم شرعی
بود بمحاربه و مقاتله کند با او اما نکشد یعنی بحمل پیش آید مجروح
و بیکار کند اما تمامش نکشد همچنین ناطقی در واقعات آورده و اگر نکرده اند
این مرد در آن محاربه از دست آن دزد کشته شود شهید باشد
زیرا که رسول علیه السلام فرمود مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ
یعنی هر که پیش مال خود کشته شود او شهید باشد و این حدیث در مشارق
الانوار آورده و در تجنیس ملتقط می آرد که اگر شخص را در سرای خود

کشته

مطلب کشتن دزد

کشته یابد مالک سرای میگوید که این را من کشته ام بدزدی اندر
سرای من در آمده بود میخواست که مال من بدزدد و مقتول
بسیمای دزد آن دارد از امام اعظم روایتیست که بر مالک سرای
هیچ واجب نیاید و در موضع دیگر آورده علیه الدیة دون القصاص
یعنی بر قاتل دیت بود نه قصاص اگر مردی مردی را دید که خانهٔ او را
سوراخ میکند پس مالک سنگی بینداخت و او را بکشت همین حکم دارد
و هم در فتاوی تجنیس آورده اگر مردی اکراه میکند غلامی یا کنیزکی را
بر فاحشه یعنی میخواهد که ناشایستی بوی براند و او دفع میکند و او
باز نمی ایستد و چون استطاعت دفع نبود مگر بکشتن پس او مرین
مرد را که مکره است بکشت خون مکره هدر و ناچیز باشد

مطلب کشتن لواطه کننده

و بر کشنده چیزی واجب نیاید در فتاوی اوزجندی میگوید اگر خواجه
بر غلام خویش میخواست که لواطه کند پس این غلام او را بکشت خون
خواجه هدر باشد و بر غلام چیزی واجب نیاید در فتاوی مسعودی
در باب نهم آورده در فصل غسل که در عهد خلافت امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه دو کودک بمجلس وی آمدند و غلامی در زنجیر با خود بیاوردند
در مقام دعوی بایستادند و گفتند یا امیر المؤمنین این غلام شیخ پدر ما
بعلاج پدر ما را بکشته فرمای تا او را قصاص کنند عمر رضی الله عنه از غلام پرسید که

ای غلام تو خواجه خود را بکشتی غلام گفت آری بر من لواطت میخواست من او را
بکشتم زیرا که بمن رسیده از پیغامبر صلی الله علیه وسلم که هر که خواهد که لواطت
کند بر کسی خون او هدر باشد عمر رضی الله عنه گفت گواه داری غلام گفت که
آنجا کسی نبود ای وضع بر من فعل چنین نتوانستی که بکند عمر رضی الله عنه و موقف
تو اقرار کردی بقتل او و ترا بینه نه بر آنچه میگویی هر آینه ترا قصاص باید
کند حکم فرمود بکشتن این غلام غلام گفت جانم فدای شرع مصطفی
باد عبد الله مسعود رضی الله عنه حاضر بود گفت مهلت ده ای امیر
المومنین من از رسول شنودم هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه میرد
او را در گور نگذارند در آتش دوزخ بیاندازند پس عبد الله از ان مقتول جان
پرسید که حال پدر شما کجاست ایشان نشان دادند که در فلان گورستان
است عبد الله بنشان در آن گورستان رفت و گور پدر ایشان بکشاد انو
عذاب دید در گور مرده را ندید از آنجا باز گشت و نزدیک عمر رضی
الله عنه آمد و گفت غلام را بگذار بدانچه گفته صادق است که من اثر عذاب
در گور خواجه وی دیدم و او را ندیدم عمر رضی الله عنه چون این خبر بشنید
عبد الله را در کنار گرفت و عذر خواست و گفت خدای مزدت
دهاد ای ابن مسعود که عمر را از هلاکت نگاه داشتی که بسبب قتل این
غلام عمر هلاک شدی فرمان داد تا آن غلام را رها کردند در شرح علائی

آورده

آورده که بلواطت کردن با غلام و با کنیزک و با زن خود و یا با زن بیگانه
نزدیک امام اعظم حد زنا واجب نباید و نزدیک صاحبین واجب آید
یعنی اگر فاعل محصن باشد رجم کنند و اگر محصن نباشد صد
تازیانه زنند در ملتقی الابحار آورده اجماع صحابه است که در لواطت
حد هست و لیکن اختلاف در وجوه حد ست قول بعضی اینست که
یُهدَم عَلَیه الجُدُر یعنی دیوار بر ایشان افکنند و قول بعضی آنست که یحبسان
فی انتن المواضع حتی یموتان یعنی فاعل و مفعول را حبس کنند در گندیده
ترین مواضع تا بمیرند و قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه اینست که یحرقان بالنار
یعنی فاعل و مفعول را در آتش اندازند و بسوزند و قول ابن عباس اینست که
ینکسان من مکان مرتفع یعنی فاعل و مفعول را از جایگاه بلند سر
نگون اندازند و قول امیر المومنین علی کرم الله وجهه اینست که حد احد
الزنا یعنی بر هر دو تن حد زنا اقامت کنند و این جمله شرع این
است که در منظومه در باب ابو حنیفه آمده ولیس فی اللواطة من حد
در زنا والفقهاء مع ایه نقول امام ابو حنیفه در لواطت حد زنا نیست
واضح قول اوست در کنز در تفصیل تعزیر آورده که در لواطت بر قول
امام ابو حنیفه تعزیر واجب آید در ملتقی الابحار میگوید التعزیر مفوض
الی رأی الامام العادل یعنی تعزیر مفوض بر رأی امام عادل است وجه

مصلحت بیند آن کند در منتقی عین این روایت است و تعزیر مفوض الی الامام
یقضی بقدر الذنب و الآثام حاصل اگر سلطان سیاست فاعل و مفعول
کشتن فرماید روا باشد باتفاق زیرا که متمسک صاحبین درین مسئله
این حدیث است قال علیه السلام اقتلوا الفاعل و المفعول و امام
اعظم می گوید هذا الحدیث محمول علی السیاسة در ملتقط آورده که بیشتر
علماء متاخر فتوی برین داده اند که فاعل و مفعول را حبس کنند
تا بمیرند یا توبه کنند چون سیمای صالحان در روی ایشان پدید آید
آزادشان کنند در کنز و در منتقی آورده که هر که تیغ کشد بر قصد کشتن
مسلمانی کشتن او روا باشد و هر که سلاح کشد بر کسی و قصد کند بکشتن
او در شب یا در روز یا در شهر یا در صحرا یا خود عصا برگیرد و حمله کند یا در غیر شهر
بر کسی برای زدن و کشتن او شبی در شهر یا روز یا شبی در غیر شهر یعنی در
بیابان پس آنکس که برو سلاح کشیده باشد این کس را که سلاح کشیده
یا عصا کشیده بکشد و دفع شر او کند از خود بروی هیچ واجب نباید و این
در منتقی است من شهر السلاح نحو الانسان للقتل فی ای زمان و مکان
او صال بالعصا فی غیر البلدان • او بالعصا فی اللیل بین العمران
و اتلفه المشهور الذی شهر • فی دفعه عن نفسه فهو هدر
درین جمله که تقریر افتاد اتفاق علماست اما اختلاف درین است که

اگر

اگر در شهر در روز شخصی عصا برداشت و حمله کرد سوی شخصی
برای زدن او پس آن شخص که برو حمله کرده است این حمله کننده
را بکشد نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد بران دفع کند هیچ واجب
نباید و نزدیک امام ابو حنیفه قصاص واجب آید و این در منظومه
در باب وی است • و قاتل الشاهر فی المصر العصا •
یقتل ان کان نهارا ما عصی • در شرح علائی دلیل صاحبین
این نوشته که مقصود مر قاصد را بکشتن دفعا و اضطرارا
فصار کما لو قصد بالسیف و بالعصا لیلا و فی المفازة لیلا او
نهارا و دلیل امام ابو حنیفه رحمه الله این نوشته که مقصود مر قاصد را
عمدا کشتن زیرا که قتل بعصا بر سبیل تعجیل نشود و الغوث یلحقه
غالبا یعنی غالب آنست که در شهر در روز و یاری در رسیدی
پس او عامد باشد در قتل و هر که عمدا کسی را بکشد بروی قصاص
واجب آید بخلاف سیف زیرا که در قتل بسیف درنگ نباشد و
بخلاف شب و بیابان زیرا که غالب در شب و در بیابان آنست که
فریاد رسی حاصل نشود در مصفی میگوید که ابو حفص عمر نسفی صاحب
منظومه رحمه الله درین بیت ضد قید کرده از غایت غزارت
دقایق و کثرت مهارت حقایق که او را بود تا از هر قیدی فایده

حاصل آید مضر قید کرده تا مغازه بیرون آید زیرا که در معان
لیل و نهار با جماع قصاص واجب نباید بر مشهور علیه اگر ساحر را
بکشند و تقیید نهار کرده تا شب بیرون رود اگر کسی در شب قصد
کند و عصا بردارد بسوی کسی باتفاق قصاص واجب نباید بر
مقصود اگر قاصد را بکشد بدفع کردن قاصد را از نفس خود
در فتاوی کبری آورده که ساحر را کشتن روا باشد در اثرست
که امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسوی عمال خویش مکتوب فرستاد
و در آن یاد کرده که اقتلوا الساحر والساحرة یعنی بکشید مرد و
زنی را که جادوگر باشند و جادوئی کنند والذی یتخذ لعبة
للناس و یفرق بین المرء و زوجها بتلک اللعبة فهو ساحر یعنی آنکس
جادوئی کند لعبتی سازد و بدان لعبت میان زن و شوی فرقت
اندازد او ساحر باشد حکم کند بکشتن او و هم در فتاوی کبری آورده
که ساحر بر سه نوع است یکی آنست که دعوی سحر کند و خود را خالق
سحر خواند اگر توبه کند از آن و بگوید که خالق هر چیزی خدای است
عز و جل و بیزار شود از سحر توبه او قبول کنند و او را نکشند
دوم ساحریست که سحر میکند برای تجربه و امتحان و اعتقاد آن
ندارد این کفر نباشد چون توبه کند از سحر توبه او قبول باید
کرد

کرد و سیم ساحریست که سحر کرده اقرار کند منکر شود و دانسته
نشود که او سحر میکند فهذا لا یستتاب و یقتل اذا اخذ و ثبت منه
ذلک یعنی از چنین کسی توبه طلب نکنند چون گرفته شود بعد از
ثبوت سحر او را بکشند اگر خناق و ساحر توبه کنند توبه ایشان نباید
و ایشان را بکشند لانهما یسعیان فی الارض بالفساد و کذا قطاع الطریق
یعنی راه زنان همین حکم دارند اگر کسی را نکشته باشند و مال نگرفته دارند
ایشان را سیاست باید کردن و آنکس که توبهٔ ساحران قبول می کند
بعید نیست لان القتل جزاء وجب علیه بفعله و هو السحر بن ساقط
نشود کالقتل فی حق الذمی اذا قتل مسلما و فقیه ابو اللیث میگوید
اگر ساحر و خناق و قطاع طریق پیش از گرفتار شدن توبه کنند
توبه ایشان قبول نباید و حکم باید فرمود بکشتن ایشان در تعیین
کامل آورده السحر تخییل الشیء علی خلاف ما هو به کما قال الله تعالی
یخیل الیه من سحرهم انها تسعی پس معلوم شد که سحر تمویه و تخییل
یعنی کسی را در خیال و ظن افکندن است و نمودن چیزیست بر خلاف
آنکه آن چیز بر آنست و بنا برین حلی که مموه بود باطن آهن و ظاهر
نقره و زر او را حلی مموه گویند اما قوله علیه السلام ان من البیان
لسحرا ای ان من الکلام ما یدق حتی یکون کالسحر یعنی سخن خوب بیان کند

نزدیک شوند کان برخلاف آنکه آن سخن بود در نفس خود چنانکه
بیحد در ذخیره در آخر شرح لفظ آورده اذا سعی بها الی السلطان
بغیر ذنب اضله فهو ضامن یعنی ساعی ضامنست شرعا آن مقدار
مال را که بسبب سعایت او بی گناهی را زیان شود اما این قید
که بغیر ذنب گفته از آنک اگر گناهی کرده باشد که بسبب آن گناه
سلطان او را مصادره کند زجرا له از برای زجر و منع او اگر مجید
ساعی باشد ضامن نشود لان التعزیر مفوض الی رای الامام تا اگر سلطانی
کسی را مصادره مال تعزیر کند روا باشد در فتاوی نسفی آورده از امام
زفر سوال کردند از سعایت که بغیر ذنب کند جواب فرمود که
ساعی ضامن شود آن مقدار که بسبب سعایت او زیان شود و برین
فعل بیشتری از مشایخ فتوی داده اند و هم در فتاوی نسفی آورده که
اگر بنزد شخصی مسلمانی را سعایت کند بدان سبب سلطان او را مصادره
فرمود و از وی مال گرفت آن نمام ضامن شود ولکن از وی مطالبه
نکنند الا بعد از عتق در فتاوی صغری آورده در جلد دوم آنکه
غمازی یکی را غمز کند و بسبب غمز او مظلومی را چیزی زیان شد مظلوم
بغماز بدان او را زیان شد نتواند که رجوع کند یا نه جواب بقول
امام ابوحنیفه و ابو یوسف نتواند و بقول محمد تواند و مشایخ فتوی

برقول

برقول امام محمد داده اند از برای زجر غمازان روایت کرده اند از سلف
که هر که مسلمانی را بسبب غمز او دانگی زیان شود بقیامت خداوند
تعالی آن دانگی را در قعر دوزخ پدید آرد و روی غماز بسوی بهشت
کند و پشتش بسوی دوزخ تا نعمتهای بهشت را می بیند و از آرزوی
آن می کاهد و از آتش ضرری بوی می رسد و خصم بر لب دوزخ چنگ
در وی زده که چرا مرا غمز کردی خداوند تعالی غماز را بینایی دهد که
آن دانگی را در قعر دوزخ می بیند فرمان رسد که فرو رو و آن
دانگی را بردار و بخصم خود بسپار تا نجات یابی هزار سال باید تا
فرو رود و آن دانگی را بردارد تا بخصم دهد چون تمام بر آید آن دانگ
از دستش بیفتد و باز بقعر دوزخ رود و آن غماز باز فرو رود و آن
دانگ را باز بردارد همچنین تا سه کرت از دستش افتد و بقعر
دوزخ می رود و او فرو می رود و باز بر می آید سه هزار سال بباید
تا آن دانگی را بردارد و بخصم سپارد و نجات یابد این جای است که آن
عمدا گناه دانسته باشد و با ایمان از دنیا رفته و اگر گناه ندانسته باشد
و بی ایمان از دنیا رفته باشد نعوذ بالله منها ابدا در دوزخ بماند در
محیط در کتاب الکراهیه آورده قتل السعاة والاعونة والظلمة
فی زمان الفترة مباح یعنی در ایام فترت کشتن ساعیان و عوانان و ظالمان

زن روایت

مباح است

وبیشتری از مشایخ در زمانهٔ ما فتوی داده اند باباحت قتل ایشان
واز شیخ الامام زاهد صفار بلخی حکایت کرده اند که او گفتی ان
مَنْ ضرب الضرائب علی الناس حلّ دمُهُ یعنی هر که پدید آرد
ضریبها بر مردمان کشتن او حلال است و شیخ الاسلام
ابو شجاع سمرقندی رحمه الله گفته که تُثابُ قاتلهم وکان یفتی بکفرهم
یعنی کشندهٔ باجداران و عوانان و ظالمان را ثواب دهند و او فتوی
داده بکفر این گروه. در احیاء علوم آورده که رسول صلی الله علیه وسلم
میفرماید که این امت همیشه در کنف حفظ خدای تعالی باشند تا آنگاه
که علماء ایشان با امراء ایشان موافقت نکنند در جمله فساد رعیت
از فساد ملوک است و فساد ملوک از فساد علماء که ایشانرا اصلاح
نکنند بامر معروف و نهی منکر در تفسیر زواجر و در تیسیر اتم المعا
درین آیت آورده قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم قول بیشتر از مفسران آنست که مراد از اولوا الامر علما اند زیرا که
خلفاء دین دار و سلاطین نیکو کردار همه آن کار کنند که علما ایشانرا
فرمایند و فتوی دهند تا فردای قیامت ایشانرا آن فتوی حجت باشد
امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت روا نباشد این کاریست که خداو[ند]
تعالی و سبب نجات ایشان کرده و هر مسلمانی که هست باید که

اقتدا

باشدهم

اقتداء بصحابهٔ کرام کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و قصهٔ امیر المومنین عمر رضی الله عنه معروف است
که روزی بر سر منبر بود با یاران مشاورت کرد و از ایشان پرسید که
اگر امام بچشم خود منکری بیند که بر آن حد بود روا بود که حد زند
بعضی گفتند باشد امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت روا نباشد
این کاریست که خداوند تعالی بدو گواه باز بسته بیک تن کفایت
نبود پس نشاید که امام بعلم خویش درین کاری کند امیر المومنین عمر رضی
الله عنه با آن عقل که او را بود با صحابه مشاورت کرد و فتوی از ایشان
خواست تا برای خود کاری کرده نشود پس معلوم شد که بر پادشاهان
دنیاست که هر چه کنند بفتوی علما و مشاورت ایشان کنند نه برای
خود و رای ظالمان و عوانان در فتاوی مسعودی آورده قول بعضی آنست که
اگر سلطان ظالم بود بروی چیست نشاید کرد که خدای تعالی میفرماید
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و امام محمد رحمه الله گفته که ایشان معنی
این آیت ندانسته اند خود را در تهلکه افکندن آن بود که مسلمانی
را ظلم بکنند با او و او شرع بکنند اما آنکه امر معروف کند بر سلطان
ظالم اگر کشته شود افضل شهدا او بود که در خبر آمده است از رسول
صلی الله علیه وسلم که هیچ شهیدی فاضلتر از آن نبود که بر سلطان ظالم

مطلب شریف

حبسش کند و آن سلطان او را بکشد در کتاب انوار در اخبار
آورده افضل الشهداء عند الله حمزة بن عبد المطلب و رجل
قام الى امام جائر فأمره ونهاه ثم حسین بن علی یعنی فاضلتر
شهداء نزد خدای تعالی حمزة بن عبد المطلب است و دیگر مردی
که پادشاه ظالم را امر معروف و نهی منکر کند پس آن پادشاه او را
بکشد بعد از و حسین بن علی رضی الله عنهما در کیمیاء سعادت شیخ آورده
ولایت داشتن و سلطانی کردن کاری بزرگ است و خلافت خدای
عز و جل چون بر سبیل عدل بود و چون از عدل و شفقت بر رعیت
خالی بود خلافت ابلیس است که هیچ سببی مر فساد را عظیم‌تر از ظلم
والی نیست و اصل ولایت داشتن علم و عمل است و آن بدو کلمه باز
بسته که الطاعة لأمر الله والشفقة على خلق الله و حقیقت علم و عمل
شفقت کردن است بر رعیت و نیکو داشتن بندگان خدای
را و ناشنیدن سخن ظالمان و عوانان و ساعیان در حق ایشان
و حق بار شناسی و شکر سلطنت آن بود که پادشاه صبر کند
از شهوت و آرزوهای خود و بولایت داشتن مشغول شود
و ترک ظلم و هوا راندن کند که هیچ عبادتی نزد خدای تعالی بزرگتر
از ولایت داشتن بعدل نیست که رسول علیه السلام فرموده عدل

ابلغهم للسلاطین والامرا والحکام کلهم

ساعة

ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی عدل یک ساعت سلطان
بهتر از عبادت شصت ساله و آن هفت کس که در حدیث است که روز
قیامت در ظل خدای تعالی باشند اول سلطان عادل است که رسول
علیه السلام گفته است که هر که یک ساعت روز عدل کند عبادت شصت
صدیق مجتهد در نامه اعمال وی نویسند و باسمان برند و دوستترین
و نزدیکترین بندگان بحضرت خدای تعالی سلطان عادل است و
دشمن‌ترین ایشان نزدیک وی سلطان ظالم است و گفت بدان
خدای که جان محمد بفرمان اوست که در هر روز سلطان عادل را چندان
عمل نیک بآسمان برند که اگر با عمل جمله رعیت او مقابله کنند برابر
افتد و هر یک نماز وی برابر هفتاد نماز آید پس هیچ کاری که چنین باشد
کدام دولت بهتر از ولایت داشتن و در ولایت داشتن بعدل
علما چند قاعده نهاده اند اول آنکه هر واقعه و حادثه
که پیش آید تقدیر کند که وی رعیت است و دیگری والی هر چه خود را
نپسندد هیچ مسلمانی را نپسندد و اگر بپسندد خیانت در دین
و ولایت خود کرده باشد نقل است که روز بدر رسول علیه السلام
در سایه نشسته بود و یاران در آفتاب جبرئیل علیه السلام برسید و گفت
ای محمد خداوند تعالی میفرماید تو در سایه و یاران تو در آفتاب این قدر

در حرمت که رود دعا

رخصت نداد و ویرا و باوی عتاب کرد قاعده دوم انکه انتظار صاحبان
حاجات بدرگاه خویش حقیر و خوار نداره و از خطر آن حذر کند
تا مسلمانانرا حاجت باشد بهیچ عبادت نفل مشغول نشود که بر
آوردن حاجت مسلمانان فاضلتر از عبادتهای نفل است حکایت
روزی عمر عبد العزیز که یکی از خلفای متدین بود نماز پیشین بکار خلق
مشغول بماند چون در خانه آمد نماز پیشین بگزارد پس سر بر بالین نهاد
تا یک ساعت بیاساید پسر وی گفت می ترسم یا امیر المومنین از انکه
این ساعت مرگ در رسد و کسی بر درگاه بحاجتی منتظر باشد و تو
مقصر باشی در حق وی گفت راست میگوئی برخاست و در حال بیرون
آمد قاعده سیوم انکه خویشتن را عادت نکند که بشهوت
مشغول شود چنانکه جامه نیکوتر پوشد و طعام خوشتر خورد بلکه
در همه آن میانه اختیار کند که بی این عدل ممکن نشود و امیر المومنین
عمر رضی الله عنه از یکی از یاران پرسید که مرا خلق چه میگویند گفت شنودم
که عمر دو پیراهن داره یکی از برای روز و یکی از برای شب گفت
جز این چیزی میگویند گفت نه گفت بعد از این بر یکی بسازم قاعده
چهارم آنست که تا همه کارها تا تواند برفق و نرمی کند نه بعنف و درشتی
که رسول علیه السلام فرموده هر والی که با رعیت رفق کند فردای قیامت

حکایت عمر بن عبد العزیز

نشود و خلایق

باوی رفق کند هشام بن عبد الملک روزی از ابو حازم که از جمله کبار
علما بود در ان وقت پرسید که چیست تدبیر نجات در کار ولایت گفت
انکه عدل نگاه داری و از ظلم دور باشی هر درمی بستانی از جای بستانی
که حلال بود و جایی نهی که بحق بود خلیفه گفت این چنین که تواند گفت
انکه طاقت دوزخ نداره و بهشت را دوست داره عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما روایت میکند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که
میان دو کس حکم کند بظلم نه بعدل لعنت خدای و فرشتگان و جمله
آدمیان بروی بود پیغمبر فرموده سه گروه اند که خدای تعالی بقیامت بویشان
نظر رحمت نکند یکی سلطان دروغ زن دوم پیر زناکار سیم درویش
متکبر قاعده پنجم انکه سلطان بدان قناعت نکند که دست
از ظلم بداره بلکه نایبان و چاکران و عاملان خود را چنان داره که
ایشان ظلم نکنند که فردا ویرا از ان ظلم بپرسند اما ایشانرا از ظلم حاکم
نپرسند قاعده ششم انکه رضای خلق نجوید برخلاف شرع
که ناخشنودی مخالف شرع ملک را زیان نداره و او نیز باید که هیچ
کس را کار نامشروع نفرماید تا اگر خلق را کاری غیر مشروع فرماید باید که
او را فرمان برداری نکنند زیرا که رسول علیه السلام فرموده لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق در متفق آورده لطاعة الامیر واجب علی اتباعه سوی المعاصی

ودر اصول جیانی آورده. ولا رخصة في القتل والجرح والزنا بعذر
الاكراه اصلا یعنی رخصت نیست در شرع فرمان برداری سلطان کردن
بکشتن بی گناهی ومجروح کردن بی گناهی وزنا کردن اگر چه سلطان
بیم کند وگوید که تراخواهم کشتن اگر فرمان من نخواهی بردن باید که خودرا
فدا کند اگر وی را بکشند بهشت رود و فرمان او نبرد که بدوزخ
رود در فتاوی سراجی آورده. اگر جماعتی از اهل قبله از فرمان امام یعنی
بادشاه بیرون آمدند و موضعی را باز گرفتند از امام اگر بیرون آمدن
ایشان از طاعت امام بسبب ظلم امام است واجب است بران امام
که ترک آن ظلم کند و اگر از ظلم باز نه ایستد و آن جماعت بقتال
مشغول شوند وبا امام محاربت کنند مردمانرا باید که ایشانرا یاری کنند
نه امام ظالم را اما اگر امام عادل بود و بر ایشان ظلم نکند اگر ایشان بنیاد
ظلم نهادند و دعوی ولایت و سلطنت آغاز کردند و بشمشیر بر سلطان
بیرون آمدند درین صورت ایشان اهل بغی باشند بر سلطان
واجب باشد که با ایشان محاربه و مقاتله کند چنانک با کفار و بر
رعیت واجب بود که سلطانرا یاری دهند بنفس و مال بدفع آن
باغیان و اگر ایشان منهزم شوند و بگریزند سلطان باید که در
پی ایشان برود مگر آنک ایشانرا قوتی و شوکتی باشد انگاه از

طالب کشتن عاطفه باغیانرا

پی

پی ایشان برود و مجروحان ایشانرا بکشند و تمام کند و جامیان و پناه
دهندگان ایشانرا نیز بکشند و اگر ایشانرا قوتی و جمعیتی نبود از پی
ایشان نرود در منتقی آورده. که سلطانرا روا بود که باغیانرا بکشند
چنانک کافرانرا اما روا نبود که زن و فرزندان ایشانرا اسیر
کنند و بنده گیرد و روا نبود که مال ایشانرا غنیمت سازد باید که مال
ایشان را جمع کند و نگاه دارد و اگر ایشان توبه کنند توبهٔ ایشان قبول
کند و مال ایشان باز دهد و هم در منتقی آورده. آنچ در حالت
مقاتله و جنگ از هر دو جانب تلف شود از نفس و مال آن همه هدر
و ناچیز باشد و سلطانرا نشاید که سرهای باغیانرا باطراف بفرستند
و سرهای کافران اهل حرب همین حکم دارد و اگر اهل ذمه
اهل بغی را یاری دهند حکم ایشان چون حکم باغیان باشد و در روایت
منقول است و قوتل البغاة كالكفار سوى اغتنام المال والاسار
فانهم يؤخذ ثم يجمع ويعد ما تابوا اليهم تدفع
وقتل ذميين عاونوهم يهم وعهدهم منتحكم
لا تبعث الرؤوس في الاطراف والله حسبنا ونعم الكافي

فصل بیست و ششم در آنچ مفسد نماز است و آنچ نیست در هدایه
و در کنز آورده که بناه کند نماز را سخن گفتن مطلقا اندک باشد یا بسیار

کرده اند

[illegible]

بقصد باشد یا بفراموشی ونزدیک امام شافعی رحمه الله سخن گفتن اندک
بفراموشی ونسیان تباه نکند نماز را واین روایت در منظومه
درباب وی است وما قلیل من کلام الناسی بموجب قطع صلوة
الناسی ودر هدایه آورد اما سلام بسهو نماز را تباه نکند زیراکه
سلام از اذکار است ویعتبر ذکرا فی حال النسیان
وکلاما فی حال التعمد از انکه در سلام کاف خطاب
است ودعائی که مشابه کلام مردمان باشد تباه کند
نماز را ودرین نیز خلاف شافعی است در کنز می گوید تباه
کند نماز را نالیدن در نماز یعنی آه وواه واف در کافی آمده
که علما را دران خلاف است که سخن چند حرفی باشد که نماز را تباه کند
بقول ابو یوسف سخن سه حرفی نماز را تباه کند وبقول امام ابو حنیفه
و محمد دو حرفی نیز نماز را تباه کند وفتوی بر قول ایشانست
ودر عرب سخن دو حرفی بسیار آمده چنانکه صه ومه وقل
وکل ومانند اینها ودر پارسی کح وتف ودر عرف است که سح
گویند در حالت جفا تف بر تو باد پس دو حرفی سخن باشد
واز کلام الناس باشد وتباه کننده نماز بود وهمچنین
خلاف است در دمیدن مسموع مهجی نزدیک امام ابو یوسف

نالیدن در نماز

تباه

تباه نکند نماز را واین درباب وی است در منظومه لا یقطع الصلوة نفخ یسمع
ونزدیک امام ابو حنیفه و محمد تباه کند نماز را از انکه رسول علیه السلام
فرموده است النفخ فی الصلوة کلام اما دمیدن
که شنوند باتفاق تباه نکند نماز را چنانکه در موضع سجود خاک
باشد بدمد تا دور شود در هدایه آورده است باواز گریستن
در نماز از درد ویا از مصیبت تباه کند نماز را زیراکه گریستن
باواز اظهار جزع وناشکیبایست چنان بود که میگوید من مصیبت
رسیده ام مرا تعزیت گویید واین کلام آدمیانست از روی
معنی اما گریستن از ذکر بهشت یا دوزخ نماز تباه نشود
چنانکه امام آیت عذاب خواند مقتدی از بیم آن آه کرد یا یا رب
گفت یا باواز بلند گریست نماز او تباه نشود ویا امام آیت رحمت
خواند مقتدی بامید وعشق که بشنید بگریست یا گفت اللهم
ارزقنا هم باجماع نماز تباه نشود زیراکه گریستن او از وعد و وعید
دلالت کند بر زیادتی خشوع و خضوع پس چنان بود که کرسنح
می گوید اللهم انی اسألک الجنة واعوذ بک من النار وسوال
از حضرت خداوند تعالی اظهار رجاست وپناه گرفتن بدو از
آتش اظهار خوفست وصلوة مشروع برای خوف ورجاست

مطلب نفخ فی الصلوة

باشد

یعنی برای ترسیدن و امید در هدایه و در کنز میگویند که تباه کند
نماز را تنحنح نه عذر و جواب دادن عاطس را یرحمک الله از
آنک در وی کاف خطابست پس از کلام آدمیان باشد
بخلاف آنک عطسه زننده یا شنونده گوید الحمد لله زیرا که این
متعارف نیست بجواب پس تباه نکند نماز را اما سلام و جواب
گفتن بزبان تباه کند نماز را و همچنین تباه کند نماز را فتح کردن
بر کسی [که] امام خویش جز [او] بسته شود یعنی جماعتی با امام در نماز باشند
و مردی در بیرون نماز قرآن می خواند فرو ماند در قرآن یکی از آن
جماعت آن کس را باز دهد که فرو مانده در قرآن خواندن نماز آن
باز دهنده تباه شود زیرا که این تعلیم است پس از کلام
مردمان بود اما فتح کردن بر امام خود چون فرو ماند امام
در قرآن خواندن روا باشد باتفاق اگرچه امام مقدار جواز نماز
از قرآن خوانده بود و این اصح روایات است در منتقی آورده
والفتح بعد ما تلا ما یجوز به الصلوة صح فاعرف اما
باید که هنگام فتح نیت فتح کند بر امام نه نیت قرائت زیرا که
مر ورا رخصت است در فتح برای اصلاح نماز او و از قرائت ممنوع است
اما اگر امام نقل کرد بآیتی دیگر یا سورتی دیگر پس از آن مقتدی

مطلب فتح کردن امام خویش را
غیره

فتح کند

فتح کند نماز فاتح تباه شود و اگر امام بعد از انتقال قول فاتح
بگیرد نماز امام هم تباه شود نه با وجود تلقین و تلقن نه خروج
در منتقی و در عروق نیسابوری میگوید که تباه کند نماز را عمل
کثیر چنانک رفتن و خوردن و آشامیدن و شانه کردن
و جامه بیختن و موزه پوشیدن و لگام کردن و جوز کره
بستن و بیختن گوردستان چون باز شود و روایت منتقی
است کالاکل والشرب وطی الثوب والمشط والمنی وعقد الجنب
اما عمل قلیل نماز را تباه نکند چنانک لگام کشیدن و جوز کره
گشادن در صلوة مسعودی می گوید که بعضی مشایخ اصل
کار را اعتبار کرده اند چنانک هر کاری که بیرون نماز بیک دست
توان کرد و در نماز بدو دست کند نماز تباه شود چنانک تکه سر فر
افکندن و میان گشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند اینها
و اگر کاریست که بیرون نماز بدو دست باید کرد اگرچه در
نماز جهد کند و بیک دست کند نماز تباه شود چنانک دستار
بستن و میان و تکه در افکندن و مانند اینها و بعضی مشایخ
گفته اند اگر کسی در یک رکن سه جای متفرق بخارد نماز تباه
شود و بعضی گفته اند که تباه نشود بشرط آنک بخارد دست

تمبان از ار
مطلب خاریدن

ودست بجای خود باز نهد هرچند همچنین چارد نماز تباه نشود
واگر در نماز سنگ بر صید زند نماز تباه شود یا نی در عیون المسایل
ودر فتاوی صدر الشهید حسام الدین آمده است که نماز تباه
نشود خواصا امام زاهد فخر الدین گفته که این را تاویل است و
تاویل وی آنست که چون بسجده رود سنگ برگیرد و چون بقیام
آید بر صید زند نماز تباه نشود و هم در عیون المسائل از امام
محمد روایت آمده است اگر کسی در نماز پیراهن پوشد ویا بیرون
کند نماز وی تباه نشود چگونه باشد این مسئله را نیز تاویل است
زیرا که اگر برهنه بود بی پیراهن باید که نماز روا نبود واگر پیراهن
بیرون کند برهنه شود نماز تباه شود اما تاویل انکه در عیون
گفته است که تباه نشود آنست که اگر برهنه نبود وبه بیرون کردن پیراهن
برهنه نشود باید که در رکنی عملی بجای آرد چنانکه در یک رکن پیراهن
در سر انداخته و در رکن دیگر یکدست بیرون کند و در دیگر رکن
دیگر دست و برای کشیدن نیز همچنین کند روا بود اگر مردی در نماز
است عورتش بعیبه داد نمازش تباه شود بایی اگر او تمکین کند
نماز او تباه شود واگر تمکین نکند یا ربوده بوسه دهد نماز تباه نشود
اگر بچه در نماز پستان مادر را چهار یکی گشاد و مادرش همچنان گشاده

رکنی

مطلب پیراهن پوشیدن در نماز

مطلب [illegible] عورة در نماز

مطلب شیر دادن بچه

رکنی گزارد نمازش تباه شود اگر زنی در نماز است بچه او آمد واز پستان
وی شیر خورد نمازش تباه شود برای انکه اگر این شیر بچه دیگر خوردی
حکم رضاع ثابت شدی چون حکمی از احکام ثابت شود نمازش
تباه شود که شیر دادن عمل کثیر است امام شمس الائمه سرخسی گفته است
هر فعلی که از نماز گزارنده در وجود آید و بیننده چنان گمان برد که
وی در نماز نیست آن فعل کثیر است و نماز بدان تباه شود در هدایه
میگوید اگر کسی در نماز حدث کند یا قهقهه خندد یا قرآن از
مصحف خواند نماز تباه شود مصحف برگرفته باشد یا نهاده یک حکم
دارد و درین خلاف ابو یوسف و محمد است اما فتوی بر قول امام
ابو حنیفه است واین روایت در منظومه است در باب امام اعظم
وَتَفْسُدُ الصَّلوٰةُ بِالقِرَاءَةْ مِنْ مُصْحَفٍ وَأَوْجَبَا إِسَاءَةْ
در محیط ودر فواید جامع الصغیر میگوید که نماز آنکس تباه شود که
جواب گوید در نماز بلا اله الا الله چنانکه در نماز شخصی را بپرسید
هَلْ مَعَ اللهِ اِلٰهٌ آخَر او گوید لا اله الا الله یا اگر مردی صفت کند
خدای را بصنع که منزه است ازان واین مرد در نماز بشنود جواب
گوید سبحان الله ویا خبر مسافری بدو رسانند چنانکه گویند
فلانی از سفر باز آمد ویا از فلان کس تو خبر رسید او جواب

مطلب لا اله الا الله گفتن در نماز

گوید الحمد لله م

باخبر بدو رسانند که فلان دشمن تو فوتی حال شد جواب کویند
لا حول ولا قوة الا بالله درین صورت نزدیک امام ابو حنیفه
و محمد نماز تباه شود و نزدیک امام ابو یوسف نشود
لو ذکر الله مفصل بخبر بما یسر و یسوء یعتدّ در مضفی
آورده که وجه قول امام ابو یوسف اینست که این نوع از کلام مردمان
نیست زیرا که لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله بصیغه خویش
است پس متغیر نشود بعزیمت او وجه قول امام ابو حنیفه و محمد
آنست که این نوع جواب از روی معنی کلام مردمانست از انکه در
جواب باز کردانیدن آن چیزیست که در سوال است پس چنان
بود که میکوید الحمد لله بر باز رسیدن فلان و لا حول و لا قوة الا
بالله برین خبر بیم ناک در فتاوی مسعودی میکوید اگر نغرامونی
مسبوق با امام سلام داد در جمع فاتحه در خواستند وی فاتحه — مطلب سلام کفتن مسبوق
خواند بعد از ان یادش آمد که چیزی از نماز بروی باقیست بر
قول امام ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف نشود
تواند که باقی مسبوقانه را تمام کند و اگر سلام نغرامونی داد و الحمد لله
علی التوفیق کفت و آیة الکرسی خواند بعد از ان یادش آمد که
از فریضه چیزی باقیست بروی باجماع تواند که باقی را تمام کند و اگر

سلام

سلام نغرامونی داد و دعاء آخرت کفت ربنا یا ربّ و لیکن نماز درست
کفت و چیزی خواست که جز از حق نتوان خواست چنانکه کفت
خدایا مرا بیامرز و مادر و پدر مرا چون باقی نماز را یاد کرد باجماع
تواند که تمام کند و اگر در دعاء آن خواست که از غیر خدای توان خواست
چنانکه کفت خداوندا مرا زن خوب روزی ده و کنیزک و غلام نیکو ده
و اسباب و مال بسیار ببخش نزدیک علماء ثلثه رحمهم الله نماز او تباه شود
نتواند که باقی نماز را تمام کند اما نزدیک امام شافعی رحمه الله تباه نشود
تواند که باقی نماز را تمام کند و این روایت در منظومه در باب وی است
وَجَائِزٌ أَنْ يَسْأَلَ نَفْعَ الْفَلْتَةِ مِنْ رَبِّهِ الْأَمْلَاكَ وَالزَّوْجَاتِ
و اگر سلام نغرامونی داد و دعائی که معهود است خواند و بر خود دمید — مطلب نغرامونی سلام کفتی
یادش آمد نزدیک امام ابو حنیفه و محمد نمازش تباه شود و نزدیک
ابو یوسف نشود اما اگر بر دست دمید و دست بر سینه یا بر روی
فرو مالید باتفاق نماز تباه شود از انکه عمل کثیر است اگر کسی در نماز
نام خدای شنید کفت جلّ جلاله نماز تباه نشود و اگر نام رسول
علیه السلام شنید کفت صلی الله علیه و سلم اگر مراد او جواب است نزد
امام ابو حنیفه و محمد نمازش تباه شود و نزد ابو یوسف نشود — بک
اگر یکی نماز می کزارد دیگری او را رنجه کرد او لا حول و لا قوة الا بالله — م

کفت بقول امام ابو حنیفه و محمد نماز وی تباه شود چون مراد وی جواب
آن شخص بود که ویرا رنجه می دارد و بقول ابو یوسف تباه نشود اما
اگر امام در قرأت خواند الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی
مقتدی کفت بلی فاند درین اختلاف مشایخ است نزدیک بعضی
نماز تباه نشود و نزدیک بعضی شود اما اگر امام کفت یا ایها الذین
آمنوا مقتدی کفت لبیک اللهم لبیک مختار صدر الامام زاهد
محیی الدین آنست که نماز روا بود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین آنست که
نماز وی تباه شود اگر در مجلس مردی یحیی نام نشسته و کتابی نهاده اند نماز
گزار گفت یا یحیی خذ الکتاب بقوة و مراد وی آن مرد بود نماز وی
تباه شود باتفاق و استرجاع یعنی انا لله و انا الیه راجعون گفتن
در نماز بخبر مرگ کسی بروایت صحیح از امام ابو حنیفه و محمد نماز وی تباه
شود و بقول امام ابو یوسف نماز وی تباه نشود و این خلاف در جائی
است که مراد او جواب بود اما اگر مراد او جواب نباشد بلکه
اعلام حال باشد که در نماز است نماز وی تباه نشود باتفاق و معتمد صح م
درین باب نیت است هرچه مراد وی امر و نهی است یعنی فرمودن
و باز داشتن نماز تباه شود چنانکه گربه گوشت می برد او قرأت
بلند تر میخواند تا آن گربه را منع کند تا گوشت نبرد یا بچه بسوی

آتش

مطلب اعلام کردن در نماز

آتش می رود او قرأت بلند تر میخواند تا ویرا باز دارد از رفتن بسوی
آتش یا کسی او را آوازی دهد او بدین نیت قرأت بلند تر می خواند
درین جمله نماز تباه شود اما اگر مراد او اخبار حال خود باشد چنانکه
کسی او را آوازی دهد او بنیت آنکه من در نمازم قرأت بلند میخواند
نماز وی تباه نشود از آنکه در مسجدهای جوامع مکبران تکبیرات
را بلند میگویند از برای اعلام قوم را پس معلوم شد هرچه مراد اخبار است
نماز تباه نشود و هرچه مراد او امر و نهی است نماز تباه شود و در
حدیث آمده قال علیه السلام اذا نابت احدکم نائبة فی الصلوة
فلیسبح یعنی اگر پیش آید یکی از شما را حادثه در نماز پس گو تسبیح گوی
اگر امام فاتحه را بفراموشی بلند خواند مقتدی تسبیح گوید برای
اعلام را این تسبیح مفسد نماز نباشد بنابرین حدیث که گفتیم وجه
تمسک بدین حدیث آنست که در حاشیهٔ هدایه آورده قوله فلیسبح
د امر است در نماز پس تسبیح در نماز مفسد نباشد و الا این امر بود بافساد
صلوة و آن ابطال عمل است و از ابطال عمل نهی آمده قال الله تعالی
ولا تبطلوا اعمالکم پس تناقض لازم آید در دلائل شرعیه و تناقض
ممتنع است پس ملزوم که فساد صلوة است ممتنع بود در منظومه
در مقالات ابو یوسف بر خلاف قول محمد آمده اگر بر جای مصلی نجاست

جامع م

مطلب نجاست افتادن در مصلی

افتد ویا در موضع نجاست ایستد ویا بسبب انبوهی در صف زنان
افتد ویا عورت او برهنه شود چنانک میزر بسته باشد وفرو افتد
ویا نجاست از جامه بیفشاند واز موضع نجاست دور شود ویا
از صف زنان بیشتر رود ویا ستر عورت در زمان نکند وتاخیر
کند مقداری که ادای رکن ممکن بود بنزدیک امام ابو یوسف نماز تباه
شود که نزدیک وی شرط امکان اداست نه ادا روایت منظومه
اینست کان التراخي للصلوة مفسدًا والشرط امکان الاداء له
ونزدیک امام محمد تباه نشود مادام که رکنی هم بران حال ادا نکند و
فتوی بر قول محمد است بیشتر روایات این فصل از هدایه ومنظومه
ومنفق آورده شد فصل بیست وهفتم در بیان خلل در قرآن
در محیط آورده هر که قرآن خواند باید که اداء حروف ومراعات وقوف
بجای آرد تا بدین آیت عمل کرده باشد قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا
از امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت است که مراد ازین اداء حروف
ومراعات وقوف است اما امام ابو حنیفه ومحمد از قرآن معنی را
می کنند وابو یوسف مثل ونظیر را اعتبار میکند در صلوة مسعودی
می گوید که از امام شافعی رحمه الله روایت است که هر که در نماز فاتحه خطا
خواند نماز تباه شود واگر سوره خطا خواند نماز تباه نشود

ودرقو

ودر قول علماء ما رحمهم الله فاتحه ویا سوره هر کدام که خطا خواند
چنانچ منفصل خواهد شد نماز تباه شود در محیط می آرد بعضی از
مشایخ گفته اند هر سینی که بعد از وی طا بود اگر آن سین را صاد
خواند نماز تباه نشود چنانک ولئن بسطت الي وچنانک
الله یبسط الرزق وچنانک وکلبهم باسط ذراعیه ومانند
اینها اگر این سین را صاد خواند نماز تباه نشود وبعضی از علما
قرب مخرج را اعتبار کنند تا اگر میخواست که حرفی گوید بر زبانش
حرفی دیگر رفت ومخرج هر دو حرف یکیست ویا دو نیست قریب
یکدیگرند ویکی بدل دیگری باشد مستوی چنانک فلا تقهر
فلا تکهر خواند نمازش درست باشد وفتوی برین است وقول امام
خلیل بن احمد مخرج حروف تهجی بعربیه ساخته است واین ضعیف
آن را با ادب نوشته است درین کتاب بدانک همزه متحرکه است
بر صورت الف ویا الف بیاکن منضغط همزه است که الف
همیشه ساکن باشد نه ضغطه چون ما ولا وحاصل انک همزه
وحا وها وعین از یک مخرجیست وبا وفا ومیم از یک مخرج وتا
وطا ودال از یک مخرج وثا وظا وذال از یک مخرج وواو ولام الف
ویا از یک مخرج وحروف تهجی بیست ونه است ومخارج اینست

که گفتیم اما ازین مخارج جای معین نه شود که از کدام جای خیزند
از آن مشکل می آید و مخارج حروف تهجی برین ترتیب است الهمزة
والالف والهاء والعین والغین والحاء والخاء فهذه السبعة
حلقیة یعنی این هفت حرف از حلق خیزد القاف والکاف
لهویتان یعنی این دو حرف از بن زبان خیزد بمعونت لهات
الجیم والشین والیاء والضاد شجریة یعنی این چهار حرف از میان
زبان خیزد اللام والراء والنون ذولقیة یعنی این سه حرف از گوژ
زبان خیزند الطاء والدال والتاء نطعیة یعنی این سه حرف از کام خیزد
الصاد والزاء والسین اسلیة یعنی این سه حرف از سر زبان خیزد
الظاء والثاء والذال لثویة یعنی این سه حرف از بن دندان خیزد
الفاء والباء والمیم والواو شفهیة یعنی این چهار حرف از لبها خیزد
چون این مخارج حروف شناختی پس بدانک اگر نماز گزارنده حرفی
را بجای حرفی خواند که لفظ قرآن متغیر میشود اما معنی او با
لفظ موافق بود چنانک فلا تکهر بجای فلا تقهر نزدیک امام ابو حنیفه
و محمد نماز روا بود از انک ایشان معنی را اعتبار کنند و معنی الکهر
القهر غلبه کردن است و نزدیک امام ابو یوسف نماز روا نباشد
از انک مثل و نظیر را ابو یوسف اعتبار میکند نه معنی را بتنهایی و هم

شود

ازیجا

ازیجاست که بعضی از مشایخ گفته اند که توریه و انجیل و زبور در نماز بخواند
درست باشد اگر چیزی خواند که معنی او با معنی قرآن موافق بود
بر قیاس قول امام ابو حنیفه و محمد که ایشان معنی را اعتبار میکنند
و همچنین اگر این آیت میخواند که فیهما فاکهة و نخل و رمان بجای رمان
تفاح گوید بقول امام ابو حنیفه و محمد نماز روا باشد که معنی تفاح
با معنی رمان موافق است و بقول ابو یوسف نماز روا نباشد که لفظ
تفاح در قرآن نیست اما اگر حرفی را بجای حرفی خواند لفظ قرآن با
معنی متغیر شود چنانک عفص بجای عصف و عافص بجای عاصف
و شعیر بجای سعیر و قوسرة بجای قسورة باتفاق علما نماز روا نباشد
و این روایت در فتاوی ملتقط است اما در متفق آمده که درست
نباشد بالخطاء المغیر المعانی و ذلک لا یوجد فی القرآن
کالعفص والعافص والشعیر اعوذ بالله بذال است اگر بدال
گوید نماز روا بود من الشیطان بطاست تا گوید نماز تباه شود
الحمد لله اگر بها گوید نزدیک بعضی مشایخ نماز تباه نشود زیرا که مخرج
حا و ها یکیست الحمد لله بها گوید نماز فاسد شود لکن بایستی که
نماز تباه نشدی زیرا که مخرج ها و حا یکیست و نیز در عرب حا را بدل
کرده اند ها آنجا که گفته اند مدحته و مدهته سبحانک اللهم بسین است

اگر در نماز بجای ضاد گوید نماز تباه شود و تعالی جدک جنک گوید
نماز تباه شود ولا الضالین ظالین گوید اختلاف کرده اند در آن
ظاهر روایت آنست که نماز تباه نشود مختار شیخ الاسلام برهان الدین
و شیخ الاسلام علی بزدوی و شیخ الاسلام علاء الدین رحمهم الله آنست
نماز تباه نشود ایاک نعبد و ایاک نستعین بر هر دو یا تشدید اصل
اگر این تشدیدها را ترک کند یا تشدید بر نون نعبد و نستعین
نهد نماز تباه شود اهدنا الصراط اگر این صاد را سین یا زا گوید
چنانکه سراط یا زراط گوید نماز روا بود الذین ذال است اگر دال
بی نقطه گوید نماز تباه شود اگر عین انعمت را غین گوید ظاهر
نماز تباه شود اما خواجه امام خلیل بن احمد بصری گفته که نماز روا
ولا الضالین بدال گوید اختلاف است ظاهر روایت آنست
نماز باز گردانند و اگر بظا گوید هم اختلاف مشایخ است محمد بن
گفته است که نماز روا بود و خواجه امام ابو مطیع بلخی گفته که نماز
شود شیخ الاسلام برهان الدین گفته که صدر شهید حسام الدین
فتوی وی آنست که نماز روا بود و در حدیث آمده قال علیه السلام
انا من اهل الضاد یعنی من از اهل ضادم چنانکه
من توانم گفتن در محیط می گوید در آنجا بلوی وی عام باشد
فسا

مشایخ
گزاید

فساد صلاة نباشد چنانکه در ضاد ذال یا زای یا ظا خواند نماز
تباه نشود چنانکه بجای ذال زای و یا بجای ظا ضاد خواند نماز تباه
نشود و بروایتی دیگر تباه شود آمین بتشدید آمین گوید روایت
اصح آنست که نماز تباه نشود از آنکه وی را مثل و نظیر در قرآن آمده
قوله تعالی ولا آمین البیت الحرام قل اعوذ برب الفلق ذال است
اگر دال گوید نماز روا بود هر سینی که در قل اعوذ برب الناس است
اگر یکی را صاد گوید نماز تباه شود فی صدور الناس اگر این سین را
صاد خواند نماز تباه شود والناس بنون است اگر تا خواند نماز
تباه شود قل اعوذ برب الفلق اگر برب العلق خواند نماز تباه شود
و من شر اگر شین را تا خواند نماز تباه شود همچنین اگر سین حاسد را
یا سین حسد را صاد خواند و همچنین دال حسد یا حاسد را تا
خواند نماز تباه و هرکجا من را منَ خواند نماز تباه شود قل هو
الله احد اگر دال احد را تا خواند نماز تباه شود و هر دالی که
در قل هو الله احد است همین حکم دارد یعنی اگر تا گوید نماز تباه شود
و اگر صمد را بسین گوید نماز تباه شود و روایت معوذتین و قل هو
الله احد در مشکوة مبسوطی آمده در محیط میگوید که مختار شیخ الاسلام
نجم الدین نسفی و قاضی القضاة ابو بکر زرنجری آنست که اگر الصمد را

بیبین گوید نماز تباه نشود زیراکه معنی هر دو یکیست و هو السید [illegible]
[illegible] گوید [illegible] السید
یا کل ولا تشرب اگر [illegible] بت می خواند در نماز را بدال
و یا سین سیفلی را بصاد و یا ذال ذات لهب را بدال و یا طا حطب
را بتا یا سین من مسد را بصاد درین همه نماز تباه شود در
محیط می آرد اذا جاء نصر الله را در نماز می خواند اگر ذال اذا
جاء را بدال و یا صاد نصر الله را بسین خواند و یا دال یدخلون
را بتا و یا تا تو ابا را طا خواند درین همه نماز تباه شود و استغفر
الرحمن را خا گوید چنانکه و استخفر درین اختلاف مشایخ است
نزدیک بعضی تباه نشود زیراکه مخرج غین و خا یکیست و میان
ایشان قرب معنی است زیراکه معنی استخفار طلب امان است
و معنی استغفار طلب مغفرت است پس هر کرا امان دادند
مغفرت روزی کردند و هر کرا مغفرت روزی کردند امان دادند
و همچنین در دعاء قنوت اگر بجای و نستغفرک و نستخفرک بخا خواند
بقول بعضی از مشایخ نماز تباه نشود و این اصح اقوال است اگر در
تکبیر بر الف اکبر یا بر بای اکبر مد کند نماز تباه شود و نزد یک
بعضی خطر کفر باشد سبحان ربی العظیم اگر سین را صاد و یا ظا

عظم

١٠٣

العظیم را ذال و یا زا گوید نماز روا باشد و اگر سبحان ربی العظیم [illegible]
و یا سبحان ربی الاعلی گفتن خواند سبحان ربی الکریم گوید روا
باشد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة می
بایست خواند اصحاب النار خواند نماز تباه شود و اگر زیادتی حرف
خواند چنانکه یس و القرآن الحکیم وانک لمن المرسلین بقول مشایخ
اینست که فاید شود نماز و باید که تباه نشود اگر رحلة الشتاء
و الصیف رحلة الشطاء و الصیف خواند نماز تباه شود و بر
قیاس قولی که تباه میکند در مخارج حروف تباه نشود و صحیح
آنست که تباه نشود و اگر در نماز و السماء ذات الصدع و الارض
ذات الرجع خواند شمس الائمه حلوانی رحمه الله میگوید نماز تباه شود
و قاضی امام حسین میگوید تباه نشود و اگر ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریه می بایست خواند اولئک هم شر البریه خواند
درین خلاف است نزد بعضی تباه شود و نزد بعضی نشود اگر
الخبائث بثه تا را طا و یا دال گوید نماز روا بود اما اگر طا و الطیبات
را تا یا دال گوید نماز روا بود یا صاد و الصلوات را سین و یا صاد
الصالحین را سین گوید درین جمله نماز تباه شود بنابر تغیر معنی زیراکه
سل لفظ بود مهمل که آنرا هیچ معنی نبود و همچنین اگر در دعاء قنوت

ولا الضالين … كلمه تغيير شود چنانك
نستعينك ونستغفرك … ونبجد را صاد كويد نماز
تباه شود وهمچنين اكر تا … را سين كويد يا دال نجعلنا را ذال
ويا ذال انّ عذابك را دال كويد امّا ملتحي را ملتجك كويد نماز روا
بود كه در عرب بسيار جا كاف را بجاي قاف نهند در فتاوي
ملتقط ميكويد كه قطع كلمه بقول قرّاء مفسد نيست وبقول فقهاء
نيست چنانك الحمد مي خواند ال كفت نفس او منقطع شد در كلمه
قطع افتاد پس كفت حمد لله ويا التحيات مي خواند ات كفت
منقطع افتاد پس كفت حيات لله نماز درست باشد وقول بعضي
مشايخ آنست كه اكر كسي همه قرآن را حرف حرف وكلمه كلمه در نماز بخواند
نماز درست باشد امّا اكر وصل كند كاف اياك بنون نعبد يا بنون
نستعين چنانك كويد اياكنعبد واياكنستعين ويا وصل كند باء
مغضوب را بعين عليهم چنانك كويد مغضوبعليهم اين نوع
خطا باشد واكر مدّي را ترك كند ويا تشديدي را كه اصلي باشد
نماز تباه نشود تغيير معني شود يا نشود انتقال كردن از سوره بسوره
ديكر پيش از تمام آن سوره كه آغاز كرده مكروه بود در زلة القاري امام
ابو الخير بخاري آورده اكر كسي در نماز وقف را در غير موضع وقف كند نماز

بنا نشود

وقف كردن قرآن

تباه شود چنانك وقالت اليهود كفت وقف كرد وعزير ابن الله آغاز كرد
وقالت النصاري كفت وقف كرد والمسيح ابن الله آغاز كرد
نماز تباه شود وهمچنين لا يعلم تأويله الّا الله وقف نيابت كرد ديكر
ور والراسخون في العلم وقف كرد نماز تباه شود امّا در منتقي از
جمله مكروهات نه شمرد وروايت اينست ومن يقف لا موضع الوقوف
در ملتقط آورده كه ولا اعتبار الوقف في جواز الصلوة يعني وقف را
اعتباري نيست در جواز نماز تا اكر وقف را ترك كيرد نماز روا باشد وهم در
فتاوي ملتقط ميكويد كه قاضي امام ابو ذر بخاري را امامي بود روزي
امامت مي كرد اينجا رسيد يخرجون الرسول وقف كرد پس از آن آغاز
كرد كه واياكم ان تؤمنوا بالله قاضي ابو ذر امام را از براي آنكه وقف
در غير موضع كرد از امامت معزول كرد لكن نفرمود كه نماز باز
كزارند وامّا لحن وخطائي كه از روي اعراب باشد در فتاوي
ملتقط ودر محيط ودر ذخيره ميكويد كه آن لحن بر دو وجه است
اكر لحني است كه بدان معني نه كردد نماز تباه نشود باجماع چنانك
الرحمن على العرش استوي الرحمن بنصب خواند واكر معني مي كردد
چنانك وعصى آدم ربّه آدم را بنصب وربّه را برفع خواند يا و
اذ ابتلى ابرهيم ربّه مي خواند ابراهيم را برفع وربّه را بنصب

نخوانند یا انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی خواند الله را برفع و
علما را بنصب خواند یا وخشی الرحمن بالغیب یعنی خواند الرحمن را برفع خوا
یا هو الخالق البارئ المصوِّر یعنی خواند المصوَّر بنصب واو و خواند یا و
هو یُطعِم ولا یُطعَم و سو یَطعَم ولا یُطعِم خواند بفتح عین در اول و
کسر عین در دوم درین جمله اختلاف مشائخ است بعضی میگویند که نماز تباه
نشود که در اعتبار لحن در اعراب در حرج انداختن بود و حرج
برداشته است در شرع اما تاویل انک ابرهیم را برفع خواند و ربه
بنصب امام ابو یوسف میگوید معنی چنان باشد که سأل ابرهیم ربه
عن حاجته یعنی ابراهیم سوال کرد از پروردگار خود و اجابت
کرد سوال ابرهیم را و تاویل انک الله برفع خواند و علما را بنصب
در آیت انما یخشی معنی چنان بود که انما یجازی الله علی خشیته العلماء
و تاویل انک ربه را برفع خواند و آدم را بنصب در آیت وعصی
آدم معنی چنان بود که عفی ربه عصیانه و تاویل انک الرحمن
برفع خواند در آیت وخشی الرحمن بالغیب در فتاوی ظهیری
آورده که اگر قاری در نماز خطا کرد بنگرند که آن خطاء فاحش است
یا نیست اگر خطاء فاحش نبود نزدیک همه علماء نماز تباه
نشود چنانک ان المسلمین والمسلمات بنصب تا خوانند ‌ مطلب خطاء فاحش

واگر

واگر خطاء فاحش باشد نماز تباه شود چنانک اگر کسی خواند [illegible]
الله الخالق البارئ المصوَّر بنصب واو و نزدیک بعضی از متأخرین
درین همه نماز تباه نشود اما احوط آن بود و بهتر آن بود که نماز را اعادت
کند و از شیخ ابو القاسم صفار بلخی رحمه الله نقل کرده اند که او فتوی
چنین داده که اگر نماز از یک وجه فاسد باشد و بوجوه صحیح بفساد
حکم کنند احتیاطا مگر در باب قرآن که حکم نکنند بفساد از آنک
دران عموم بلوی است در ذخیره آورده که اگر مصلی را خطائی خواندن
شود از جهت اعراب که بجزوی دلالت کند بر فساد باز و دیگر جزو
دلالت کند بر صلاح نماز آنرا بر صلاح حکم کنند نه بر فساد و علا الفتوی
نعم فتوی بر آن است بیشتر روایات این فصل از ذخیره و محیط
و فتاوی ملتقط آورده شده است

فصل بیست و هشتم در بیان آنچه مکروه است در نماز

در هدایه و در کنز الدقایق در کتاب الکراهیة
آورده که علما را سخن است در معنی مکروه امام ابو حنیفه و ابو یوسف ‌ ازو
میگویند المکروه الی الحرام اقرب و امام محمد میگوید ان کل مکروه
حرام بر قول امام ابو حنیفه و ابو یوسف هر چه مکروه است آن نزدیک
حرام است و بر قول امام محمد هر مکروهی حرام است در مبسوط
میگوید مکروه است در نماز فرض خواندن بسوره معین که

مطلب خواندن سوره معین در فرض

مطلب واژگون خواندن

که نخواند جز آن سورتی بکند و مکروه است خواندن بسورتی
در رکعت دوم که آن سوره بالاتر از آن سوره بود که در رکعت اول
خوانده است و آیت همین حکم دارد لقوله علیه السلام من قرأ
القرآن معکوسا انقی یه النار منکوسا یعنی انکه در رکعت اول
بسورتی فروتر خواند و در رکعت دوم بسورتی بالاتر او را در
آتش اندازند سر نگون و این وعید کسی راست بعمد خواند اما
اگر بفراموشی خواند کراهیت نبود و اگر بفراموشی آغاز کند و در
میان خواندن یاد کند که این سوره بالاتر است از آن سوره که در
رکعت اول خوانده است باید که همین را تمام کند و ترک نکند و
همچنین مکروه است در فرض از سوره بسوره رفتن و یک سوره در
میان گذاشتن یا از آیتی بآیتی دیگر رفتن و آیتی در میان ماندن
این در یک رکعت باشد یا در دو رکعت اما گذاشتن دو سوره (گذاشتن)
یا بیشتر در میان مکروه نبود و اگر کسی در رکعت اول قل اعوذ برب
الناس خواند باید که در دوم همین سوره خواند زیرا که خواندن یک سوره
در دو رکعت مکروه نیست در فتاوی عتابیه آورده ۰ اگر در نماز فرض
در رکعت دوم سورتی درازتر از آن سوره که در رکعت اول خوانده بخواند
اگر بسه آیت درازتر باشد مکروه باشد و اگر بقدر یک آیت یا دو آیت

درازتر

درازتر باشد مکروه نبود اما آنکه رسول علیه السلام گاه گاه در نماز جمعه
در رکعت اول سبح اسم ربک خواندی و در دوم هل اتیک و سوره
هل اتیک چیزی درازتر از سوره سبح اسم ربک است و اگر در سنت
در رکعت دوم قرآت بیشتر از رکعت اول خواند بقدر سه آیت
مکروه بود ولیکن سجده سهو لازم نیاید اما نفل مکروه نبود بهمه حال
در فتاوی برهانی آورده که صدر الاسلام برهان الدین عبد العزیز میگوید
این جمله که گفتیم که مکروه باشد در فرایض است اما در نوافل هیچ
ازینها مکروه نبود در منتقی و جامع صغیر خانی می گوید مکروه
م است در نماز دستها بالاتر از گوش بردن در تکبیر اول و مکروه
م است چشم پیش کردن در نماز و مکروه است دهان نا پوشیدن در نماز
م چون خمیازه آید اما چگونه پوشد از امام ابوحنیفه دو روایت
است روایت صحیح آنست که بدندان زبرین لب زیرین را
بگیرد و مکروه است پیچیدن اندام در نماز و مکروه است
سجده سهو پیش از سلام کردن و مکروه است شکم بر ران نهادن
در سجده مردان را و مکروه است نشستن بعد از فریضه که پس از
سنت است و اولی آن بود که امام و قوم بیشتر و پستر شوند از
جای فرض برای گزاردن سنت و این روایت در منتقی است

مطلب سجده سهو کردن پیش از سلام

مطلب نشستن بعد از فرض

ویکره للامام ... بنقل مکانه فرضه محتوم
والافضل النقل لاصل النقل للمقتدی وللمقتدی بالنفل
ومکروه است ایستادن امام تنها بر دکان و ایستادن قوم
بر زمین و مکروه است ایستادن امام در محراب و سجده کردن
هم در محراب اما اگر بایستد خارج محراب و سجده کند در محراب
مکروه نبود در مناقب العلوم می گوید ویکره ان یصلی وهو ملوی الکم
یعنی مکروه است با آستین پیچیده نماز گزاردن در فتاوی ملتقط میگوید
امام را ایستادن بعد توقف کردن برای آمدن در رکوع و در ارکان
حرکات برای مردمان از بهر دریافتن نماز مکروه است و حرام اه
در صلوة مسعودی آورده هر نمازی که بر اثر وی سنت است باید که
مصلی زود برخیزد بگزاردن سنت و اگر نشسته بماند مکروه
بود که مادر مومنان عائشه رضی الله عنها روایت میکند که رسول
علیه السلام آن مقدار تاخیر کردی که بگفتی اللهم انت السلام
ومنک السلام والیک یعود السلام حینا بالسلام یا ذا الجلال
والاکرام و آنگاه روی بگردانیدی عبد الله عباس رضی الله عنهما
میگوید اگر کسی زیادت ازین تاخیر کند بدعتی در دین کرده باشد
و هر نمازی که بر اثر وی سنت نیست زود روی بگردانیدی و دست

بدعا

بدعا بردارد ... صلی الله علیه وسلم ...
مستجابه خواهد بود امام ابرهیم بن یحیی ... حسن بصری روایت میکند
که اگر امام پس از فریضه که بعد از آن سنت نیست روی نگرداند
او را بسنگ بیا کاهانند تا روی بگرداند و چون روی بگرداند چگونه
گرداند و چگونه نشیند خوله امام شمس الائمه سرخسی گفته پشت بمحراب
نهد و بنشیند و خوله امام بکر خواهرزاده گفته منحرف نشیند خوله
امام زاهد فخر الدین گفته اگر علی یمان کند پشت بمحراب نهد و بنشیند
و اگر نه خواهد کرد منحرف نشیند در هدایه و در کافی و در جامع
صغیر خانیه گوید که مکروه است که بر سر مصلی در سقف و یا در
پیش و یا برابر و یا راست و یا چپ وی صورتی باشد بحدیث جبرئیل
انا لا ندخل بیتا فیه کلب او صورة و این چنان بود که روزی جبرئیل
علیه السلام بدر حجرهٔ رسول علیه السلام آمد و پیش در ایستاد و آواز
داد یا رسول الله رسول علیه السلام گفت یا اخی چرا در نمی آیی گفت یا
رسول الله در حجرهٔ شما صورت است چگونه در آیم بعضی از علما میگویند
که بجائی سپری برای رسول فرستاده بود بر آن سپر صورت است و مردی
بود یک روایت آنست که این هر دو صورت بخود پاک شد و دیگر روایت
آنست که رسول علیه السلام پاک کرد و بعضی از علما میگویند که بجای پرده

اگر علی یمان خواهد کرد

مطلب

هدیه کرده بود بخانهٔ او پس از آن بود صورتیه بود رسول علیه السلام
خواست تا آن صورت را ببندد جبرئیل گفت یا رسول الله علیه السلام
بگو تا زیر قدم افکنند تا در محل اهانت شود آنگاه جبرئیل درآمد
وگفت یا رسول الله در خانهٔ که سگ باشد یا صورتیه باشد من در
نیایم و هیچ یاران من در نیاید معلوم شد که آنجا که صورتها بود آن جایگاه
محبوب نباشد بلکه مبغوض باشد از برای آنکه فرشتگان از آنجا نفرت
میگیرند و نماز در موضع غیر محبوب مکروه بود و در روایتی آمده که آنجا که
صورت باشد فرشتگان رحمت در نیایند اما آن موضع از فرشتگان
عذاب خالی نباشد و بعضی از مشایخ گفته اند که اگر صورتیه خرد
بود چنانکه از دور در نظر نیاید کراهیت نبود در جامع صغیر خانی
و در بستان ابی اللیث آورده که بر انگشتری دانیال پیغامبر علیه السلام
صورت ماده شیری بود و بر انگشتری انس بن مالک رضی الله عنه صورت
مکس بود و بر انگشتری ابو هریره صورت زنبور بود پس معلوم شد
که صورت خرد مکروه نباشد اما جامه که برو صورت بود پوشیدن
آن مکروه بود در نماز و غیر آن در ملتقط مسعودی آورده که صورت
بچه صفت باید تا کراهت بود صورتیه باید که اگر جان در تن وی
درآید تصور زیستن بود او را اما در صورتیه که تصور زیستن ندارد

باشد

کراهت

کراهت نبود چنانکه سر نبود تن یا تن بی سر ولیکن اگر صورت یا دست و
پای و چشم باشد کراهت بود اگر جان در تن او آید تصور زیستن دارد
در کتاب ینابیع می گوید مکروه نیست نماز در خانهٔ که در آن خانه صورت
باشد که آنرا روح نبود چنانکه صورت درخت و یا کشتی و یا مسجد و یا
مناره و آنچه بدین ماند در مختلف فقیه ابو اللیث آورده که مکروه است
نمودن آنها و سورتها و تکبیرها بدست بقول امام ابو حنیفه و بقول
صاحبیه مکروه نبود و این روایت در منظومه در باب امام ابو حنیفه است
ونکرهٔ التعدید فی الصلوة بالید للتسبیح والآیات اما
نمودن این جمله بدل مکروه نیست باتفاق در کتر و در جامع صغیر خانیه
آورده است که مکروه است اگر پیش نماز گزار تیغ آتش افروخته بود اما
مکروه نیست که پیش او مصحف معلق یا تیغ یا شمع یا چراغ یا قندیل یا
مشعله باشد و باکی نیست بگزاردن نماز در پس پشت کسی که سخن میگوید
خواه آن کس ایستاده باشد و خواه نشسته که سخن میگوید در فواید جامع صغیر
بیاورده که تیغ معلق بر سر مصلی و یا برابر او مکروه است بنا بر مشابهت
پرستیدن لیکن وقتی که آن تیغ برهنه باشد اما اگر تیغ برهنه نباشد
مکروه نباشد اگرچه برابر مصلی ایستانیده یا بر سر مصلی در سقف خانه
معلق بود و اگر تیغ پیش مصلی افکنده بود بر زمین اگرچه برهنه باشد مکروه نبود

در خبر آمده که اگر صورتی بالای سر بود که آن بالشت افکنده
بود و یا بر بساطی انداخته در زیر قدم مکروه نبود زیرا که دران خواری
صورتهاست مگر آنکه بالشت ایستاده باشد و یا صورت بر پرده
باشد فرو گذاشته بر روی دیوار آنگاه مکروه بود زیرا که
دران تعظیم صورت باشد نه اهانت و خواری آن اما نماز بر بساطی که
دران صورتهاست نشاید یعنی اگر در موضع سجود باشد نشاید
زیرا که مشابه بت پرستیدن بود اما در مبسوط می آرد که نماز بر بساطی که
دران صورتهاست مکروه است مطلقا چه در موضع قدم بود صورت
و چه در موضع سجود لان المصلی معظمة فیلزم تعظیمها مگر آنکه بر آن
بساط جامهٔ دیگر اندازد آن هنگام نماز گزار بر جامه بود نه بر
بساط در خبر آمده باسناد درست از رسول علیه السلام ده موضع
است که نماز گزاردن آنجا مکروه است یکی منحر قصابان دوم
جای خوفتن شتران سیم جای بستن گوسفندان چهارم باکاه
پنجم مزبله ششم طشت خانه متوضا درین شش موضع مکروه
بنابر نجاست که قریب نجاست است اما در حمام مکروه است
برای آنکه خانهٔ شیطانست در گورستان مکروه است برای آنکه
تشبه بجهودان است در راه عام مکروه است برای آنکه گذر مسلمانان

مطلب موضع نماز که مکروه است

است

است لغا بر بام کعبه مکروه است برای تعظیم خانه در صلوة مسعودی
میگوید در محلی که پیش محراب وی کلخی بود دران مسجد نماز گزار دن
مکروه بود و بعضی از بزرگان سلف چنین گفته اند که دران خانه
که خمر بود و یا آلات عیاشی و قمار بود چنانکه نرد و شطرنج و مزامیر
دران خانه فرشته در نیاید و دران جای نماز مکروه بود و جرس
همین حکم دارد در نصاب الاخبار آمده قال النبی صلی الله علیه وسلم
لا یدخل الملائکة بیتا فیه خمر او دف او طنبور او نرد ولا یستجاب
دعاؤهم و یرفع عنهم البرکة یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت در خانه
که می بود یا دف یا طنبور یا نرد فرشته دران خانه در نیاید و دعای
اهل خانه مستجاب نشود و برکت از ان خانه برگیرند و قال آدم
علیه السلام الجرس من مزامیر الشیطان یعنی جرس مزمار شیطان
خواجه امام زاهد محمد حدیثی روایت میکند باسناد درست از رسول
علیه السلام که در هر کاروانی که جرس باشد دران کاروان هیچ برکه
نباشد از آنکه ملائکه با آن کاروان مصاحب نباشند قال علیه السلام
لا تصحب الملائکة رفقة فیها جرس در مشکوة مسعودی در باب ادب
نماز آورده است اگر مسلمانی نماز میگزارد و تارک سر او برهنه
است نماز مکروه بود و قول امام بکر خواهرزاده میگوید که این

مطلب ستردن سر

روایت [illegible] تارک سنت شود و کرد بر کرد
موی گذاشتن مکروه بود و بالای گرد سر ستردن و برتارک سر موی
گذاشتن مکروه بود و دستار بر گرد سر بستن و تارک سر برهنه گذاشتن
مکروه بود زیرا که این تشبه برافضیان است و تشبه بایشان در بود
نماز مکروه بود پس در نماز بطریق اولی که مکروه بود و این جا که کراهت
بود که تمام دستار در سر نبندد و تمام تارک سر برهنه گذارد اما
اگر اندکی بود یا فرض باکی نبود که دستار دارد از اندکی چاره نبود و
سنیان سمرقند کلاه را ازبرای آن ساخته اند تا کراهت برخیزد به — ساخته بوده اند
ازبرای سرفه دستار را در هدایه آورده که هر نمازی که گزارده شود
با کراهت درست باشد اما اولی آن بود که آن نماز را باز گزارند تا اداء — حاصل آید
آن نماز بر وجه غیر مکروه بود و روایت هدایه اینست وتعاد لیقع
الاداء علی وجه غیر مکروه وهو الحکم فی صلوة اُدّیت مع الکراهة
در صلوة مسعودی می آید که دستار سفید باید داشت و دراز از
برای اقامت سنت را نه برای تکبر را قال علیه السلم رکعتان بعمامة
خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة یعنی دو رکعت نماز که با دستار گزارده — دستار بستن
شود بهتر از هفتاد رکعت که بی دستار بود و در مناقب رسول علیه
السلام می آید که ما جاوز عمامة رسول الله صلی الله علیه وسلم اثنی عشر ذراعا

بعض

بعض بوده دستار رسول علیه السلم [illegible] دوازده گز در مغازی
واقدی میگوید قال علیه السلم اعتموا فان الملائکة یعتمون وقال علیه السلم
اعتموا تزدادوا حلما معنی حدیث اول دستار ببندید که فرشتگان همه
دستار می بندند و معنی دوم آنست که دستار ببندید تا حلم یعنی بردباری
شما زیادت شود و از بعضی از مجتهدان بسماع شده که دستاری که رسول
علیه السلم هر روز بستی هفت گز بوده و دستاری که روز جمعه و عید
بستی دوازده گز بوده و در اسپیجانی شرح میگوید در باب عمامه که
چون دستار بر بستن شود باید که گوز گوز یعنی پیچ پیچ او باز کند و این
افضل واحسن است از برکشیدن و بر زمین انداختن باید که بحرمت
بنهد و پیچ پیچ باز کند و بهتر در سر بندد و مستحب است فرو گذاشتن
دنبالهٔ دستار میان دو کتف و اختلاف مشایخ است در مقدار
آن بعضی گفته اند که مقدار یک بدست باید و بعضی گفته اند تا میان
پشت باید اما اصح آنست که دنبالهٔ دستار تا موضع جلوس
باشد و این سنت گذاشتن میان دو کتف و امام محمد رحمه الله در کتاب
السیر در باب عمائم آورده دستار نشسته نشاید بستن که در خبر
آمده قال علیه السلم انّ من موجبات الفقر تکویر العمامة جالسا
یعنی از چیزهایی که درویشی آرد بستن دستار نشسته و جامع

مطلب

دستار [illegible] بوشند
از انک [illegible] آمده [illegible] رسول
فانما [illegible] فاعلموا ان الله تعالی [illegible] لا دواء له یعنی هرکه
پای ایستاده بوشد و دستار نشسته بندد خدای تعالی اورا
مبتلا کرداند ببلائی که آنرا هیچ دوا نباشد و آمده که وقتی امیر
علی کرم الله وجهه اندیشه مند شده بود با خود تامل کرد و گفت که این
از کجاست من ازار ایستاده بوشیدم و دستار نشسته بستم بس
معلوم شد که دستار نشسته نباید بستن در منتقی آمده که اگر
دستار از زر یا از ابریشم مقدار چهار انگشت کشاده بود حرام
نبود و ان یکن الاعلام فی العمائم اصابعا اربعة لم تحرم در صلوة
مسعودی در جلد اول در باب نماز آورده که دستار طیلسان کردن
کراهیت است امام محمد گفته که رسول علیه السلام دستار طیلسان
نکرده و صحابه نکرده اند مگر جاهلان عرب معنی طیلسان آن بود
که دستار زیر کرداند و بر جانب دیکر برآرد و بر سر اندازد در معنی
شرح روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی عن الاعتجار یعنی [illegible]
از اعتجار و فرموده که بدترین مردان آنست که خود را بزنان ماننده کند
چنانک جامه ابریشم بوشد و پیراهن پیش چیب بوشد و یا از ازار

پای بوشند

منع

طیلسان کردن دستار

بیجه بوشد و آمده از رسول علیه السلام که خدای تعالی بر پنج کروه لعنت کرده
یک مردی که خود را بزنان مانند کند دیکر زنی که خود را بمردان مانند
کند و دیکر بزرکی وعده خلاف کند دیکر کسی نابینا را بیم کند دیکر
کسی نکاح نکند و اورا قدرت بود و مراد ازان آن بود که فرزند نزاید در صلوة
مسعودی آورده که مرد را ازار بند ابریشم بوشیدن حرام است در حدیث
آمده از رسول علیه السلام که هران مردی که ازار بند ابریشم بوشد و بیش
توبه از دنیا برود چون در خاکش نهند آتشی بیاید و بروی بپیچد و اورا
عقوبت می کند و ازار بند فرین همین حکم دارد در منظومه می آید که بر
بالست و نهالین ابریشمین شاید خوفت بقول امام ابو حنیفه و بقول
صاحبیه همین حکم دارد یعنی استعمال کردن اینها حرام است مردان
و زنان را و این روایت در منتقی آمده آنیة الفضة والعقیان تکره للرجال والنسوان
کالکاس والمقلم والمجامر والمیل والمکحل والمجامر اما بوشیدن
زر و ابریشم باتفاق حلال است مر زنان را بنا برین حدیث قال علیه
السلام هذان محرمان علی ذکور امتی حلال لاناثهم در صلوة مسعودی
می کوید اگر مردی جامه ابریشمی بوشیده دارد و می تواند که از خود جدا
کند ودع کند کناه کبیره در دیوان وی بنویسند که دوام بر فعل حکم ابتدا
دارد تا اگر مردی سوکند بطلاق خورد که بیش این جامه را نبوشد

بوشیدن ابریشم

وآن جامه را پوشیده باشد سنگ باید که آن جامه بیرون کند
اگر چند اینی تاخیر کند آن جامه را از خود جدا کند سه طلاق
شود که دوام بر فعل حکم ابتداء دارد و اگر مردی در نشسته بود
اگر هرگز درین خانه باشد زن وی سه طلاق سنگ باید که بیرون
آید اگر دران خانه چند اینی تاخیر کند که بیرون توانستی آمدن زن
وی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتداء دارد در منتقی آورده
که حرام است مردانرا خضاب کردن در دست و پای و موی
غازیانرا که شاید یعنی رنگ کردن سر و ریش بحنا و بوسمه غازیانرا
حرام نیست برای ترسانیدن دشمنان دین اما رنگ کردن دست و پای
مر غازیان و غیر ایشانرا حرام است و این روایت کتاب الحظر والاباحة
از منتقی آورده وَيُكْرَهُ الْخِضَابُ لِلذُّكُورِ
فِي الْيَدِ وَالرِّجْلِ وَفِي الشُّعُورِ اِلَّا لِأَهْلِ الْحَرْبِ وَالْغَزْوِ
در ینابیع آورده که خضاب کردن دست و پای کودکی نرینه را نشاید
مگر از برای ضرورت اما زنانرا و دخترانرا روا باشد و نیز در ینابیع
آورده که کم کردن ریش چون دراز شود روا باشد و باکی نیست بچیدن
موی سفید اما سیاه کردن موی سفید مکروه است در روایت
آمده است ویکره تغییره بالسواد در هدایه می گوید که در دعای [?]

توانستی کرد [?]

مطلب رنگ کردن دست و پا

مطلب رنگ کردن موی سپید [?]

نشاید گفتن چنانک الهی بحق انبیاء تو و رسل تو زیراک مخلوق را
بر خالق هیچ حقی نیست اما اگر بحرمت مصطفی و اهل بیت مصطفی
گوید نشاید چه در دعاء استفتاح بحرمة الشهر الحرام والمشاعر العظام
و قبر نبیک محمد علیه السلام آمده است و این ما تورثت [?]
در هدایه فقه می گوید که حرام است بازی نرد و شطرنج و اربعة عشر
و هر لعبی که باشد اگر بکرو بازند قمار باشد و آن حرام است بنص و اگر
بکرو نباشد حرام است بخبر قال علیه السلام لهو المومن
باطل الا ثلاث تادیبه لفرسه ومناضلته من قوسه وملاعبته
مع اهله یعنی هر بازی که مومن کند باطل است مگر سه بازی تاختن
اسب و تیر انداختن و بازی کردن با عیال خویش در فتاوی کبری
آورده رجل قال بالفارسیة اگر این بازی که تو می کنی و حال آنک او
شطرنج می بازد حرام است از کتاب یا از خبر یا از قیاس درست
زن وی به طلاق واقع شود سه طلاق از آنک بازی شطرنج حرام
است بآثار صحابه و بقیاس صحیح و این روایت بدین عبارت
فتاوی آورده و کس [?] در هدایه بر کراهیت نرد و شطرنج تمسک بدین
حدیث کرده که قال علیه السلام من لعب بالشطرنج و
النردشیر فکانما غمس یده في دم خنزیر معنی حدیث چنان بود که هرکه

مطلب بازیدن قمار و نرد و شطرنج

شطرنج و نرد بازد چنانست که او دست خود در خون خوک فرو برد
در منتقی می گوید که حرام است بازی نرد و شطرنج و سایر قمار و ملاهی
نزدیک علماء ثلاثه و آن اینست در باب نرد و یکره اللعب بنردشیر
و در باب سایر ملاهی این روایت است و سایر القمار والملاهی
اما امام شافعی میگوید که باکی نیست بلعب شطرنج و این روایت در منظو
در باب وی است واللعب بالشطرنج لا بأس به و در کتب امام شافعی
آمده که نزدیک او باکی نیست بدان وقتی که چهار شرط موجود باشد
یکی آنکه زمان باختن وقت نماز نباشد دوم آنکه گرو نباشد سیم
آنکه دشنام نباشد چهارم آنکه موضع لعب آن ممر مردمان نباشد
آنگاه بدان باکی نبود دلیل امام شافعی آنست که در باختن شطرنج
تشحید خاطر و تذکیه افهام حاصل می آید پس اگر برای آن بازد نزدیک
شافعی باکی نبود بدان شرائط که بیان کرده و اگر آن شرایط مذکور را
رعایت نکند آنگاه نزدیک شافعی نیز حرام بود در نصاب الاخبار
آورده قال علیه السلام کل شیء من اللعب فهو منتن حتی لعب
الصبیان بالخزف والکعاب یعنی هر بازی که هست آن قمار است
تا بازی کودکان که میکنند بسفال و شتالنگ در تفسیر اوحدی
می گوید هر بازی که بود با قمار و غیر آن علی الاطلاق حرام است لقوله تعالی

افحسبتم انما خلقناکم عبثا این استفهام بر سبیل توبیخ است یعنی
پنداشتید شما چنان بود که ای بندگان که شما را برای بازی آفریده اند
در بستان فقیه ابو اللیث و در منتقی آمده که گرو بستن در سایر قمار و
ملاهی حرام است مگر در سه چیز در اسب تاختن و تیر انداختن و
شتر دوانیدن اگر شرط گرو از یک جانب باشد و اگر از هر دو جانب
باشد روا نبود مگر آنکه سیم کین باشد و مراد بسیم کین شرط کرده
باشد که اگر تو سابق شوی ترا هیچ نبود روایت منتقی لسبق
الا فی الخف والحافر والنصال من جانب ان یکن شرط المال
وان یکن من جانبین لا یحل الا اذا الثالث فیه ادخل
در مناقب العلوم و در بوستان فقیه می آرد پنج موضع است که سخن
گفتن در آن مکروه است و پنج موضع است که خندیدن در آن مکروه
است و پنج موضع است که نگریستن در آن مکروه است و پنج چیز است که
شنیدن و گوش فرا آن داشتن مکروه است و در پنج مواضع آخر
مردان را کراهت تحریم است نه کراهت تنزیه اما آن پنج موضع که
سخن گفتن در وی مکروه است یکی پیش جنازه باید که در پیش جنازه ترسان
و لرزان باشند و درود و استغفار گویان روند و در پنج تفکر و اندیشه
باشند که هر آینه این روز ایشان را در پیش است و دویم شک این نوبت

محل موضع که سخن گفتن مکروه است

بدیشان خواهد رسید دوم بوقت قرآن خواندن سخن گفتن مکروه است
چون خواند یا کسی دیگر زیراکه خواننده را بهر حرفی ده ثواب است و شنونده
را یکی باید که این هر دو ثواب خود تاخیر نکنند سیم در مجلس علم سخن گفتن
مکروه است و آن کمین ابلیس است علیه اللعنه که مردم را بسخن گفتن مشغول کند
تا آن کلمهٔ علم که از شنیدن آن رستگاری او باشد از وی فوت شود
و چهارم چون صبح بدمد و روشن شود تا نماز بامداد نگزارد سخن گفتن مکروه است
و پنجم بعد از نماز خفتن افسانه گفتن مکروه است و این روایت در هدایه
نیز آورده که افسانه گفتن بعد از نماز خفتن مکروه است اما آن پنج
موضع که خندیدن در آن مکروه است اول در گورستان خندیدن زیرا که
آن جایگاه ترس است و عبرت نه جایگاه لهو و عشرت و دیگر پیش
مصیبت رسیده خندیدن مکروه است زیراکه او غمگین است
و چون پیش او کسی بخندد در آن حالت او پندارد که مگر بغم او خوش
دلی میکند دلش آزرده شود و این نزدیک مسلمانان پاک دل گناهی
بزرگی است سیم بوقت یاد کردن خدای تعالی خندیدن مکروه است
زیراکه خدای تعالی در کلام خویش میفرماید که انما المومنون الذین اذا ذکر
الله وجلت قلوبهم یعنی جز این نیست که مومنان بحقیقت آن کسان
اند که چون ذکر خدای تعالی شنوند دلهای ایشان بترسید از هیبت او

عل موضع که خندیدن مکروه است

وخند

وخندیدن در وقت یاد کردن خدای تعالی علامت منافقان است و چهارم
چون کسی هزل گوید خندیدن بران مکروه است زیراکه خندیدن بر هزل
رضا باشد بران و شریک او گشتن بر بزه کاری پنجم خندیدن در نماز مکروه است
زیراکه آن هنگام تضرع و زاریست نه وقت خندیدن و بدکاری در کتاب
المناهی آورده که قال علیه السلام من تکلم بکلمة یضحک بها الناس اهل
المجلس یخلق الله تعالی تحتها یه ملکا یلعنون علیهم الی یوم القیمة یعنی هر که
کلمهٔ گوید که اهل مجلس بخندند خدای تعالی سیصد فرشته ازان بیافریند
که لعنت میکنند بر شان تا روز قیامت در رفقا وی سراجی آورده
اگر مردی در مجلس شراب بر جایگاه بلند بنشیند یاد می کند چیزها
که بدان بخندند از برای استهزا با مذکور و اهل مجلس بخندند
هم یاد کننده و هم خندندگان کافر شوند و همچنین نزدیک
نماز گزارندگان خندیدن مکروه بود زیراکه آن تشبیه مانند کسی با جهود کافر
است که در ابتداء اسلام چون رسول علیه السلام نماز گزاردی کافران
بخندیدندی و اشتلک زدندی اما آن پنج موضع که نگریستن
در آن مکروه است اول در نماز از چپ و راست و طرف بالا نگریستن
مکروه است زیراکه پیغامبر علیه السلام فرموده لو علم المصلی من
یناجی ما التفت یعنی اگر بداند نماز گزارنده که با که راز می گوید بهیچ چیز

مواضع که نگریستن مکروه است

التفات نکند دران حال و دیگر درخانهٔ مردمان نگریستن از در و بام
بی دستوری ایشان مکروه است در حدیث آمده از پیغامبر علیه السلام
که هرکه بنگرد در خانهای مردمان بی دستوری ایشان حلال است
صاحب خانه را که دو چشم بیننده را کور کند و این حدیث در مشارق الانوار
آمده در شرعة الاسلام آمده که اگر مسلمانی را حاجتی افتد که برسر بام
خویش برآید بجهت آن یا مصلحتی دیگر باید که همسایگان را خبر دهد
تا در حجاب شوند از نظر او و سیم مردانرا از زیر ناف و زنانرا از زیر
ناف تا زیر زانو نگریستن مکروه است در گرمابه و غیر آن چنانکه در
اول کتاب گفته شده و چهارم نگریستن در بالاتر از خود در کار
دنیا مکروه است چنان باید که مؤمن در کار دنیا بفروتر خود نگرد
بکسانیکه درویش ترند از وی و کار ایشان ناساخته تر بود تا شکر نعمت
خدای تعالی بجای آرد و اندر کار دین به بزرگتر و بهتر و برتر از خود نگرد
تا خود را در خدمت خداوند خویش مقصر بیند و پنجم زنانرا در مردان
بیگانه نگریستن مکروه است چنانکه مردانرا در زنان بیگانه
و هر آن زنی که نظر کند بحرام در مرد بیگانه بقیامت هر دو چشم اورا
پر از آتش کنند و در حدیث دیگر آمده از رسول علیه السلام که زنای چشمها
نگریستن است در زنان بیگانه و زنای گوشها شنیدن سخن زنان

بیگانه است

مطلب موضع سر گوش نهادن ...

بیگانه است و زنای دل اندیشیدن است آن زنان بیگانه و هرکه سخن گوید
با زن بیگانه باز دارند اورا بهر حرفی از آن سخن بیاپها اما آن پنج
چیز که شنودن و گوش داشتن آن حرام است اول سرود حرام است
در فتاوی کبری آورده قال علیه السلام استماع التغنی معصیة و
الجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر یعنی گوش داشتن سرود معصیت
است و نشستن بران فسق است و لذت گرفتن ازان کفر عبدالله مسعود
گفت شنودن سرود حرام است و در دل نفاق رویاند چنانکه آب
باران گیاه رویاند در زمین در منفوع آمده زدن مزامیر حرام است
و نیز کاری فعلی غیر طبل حرب که در روز جنگ زنند که شنیدن
آن نیز کار نیست و روایت است ضرب المزامیر کذا استماعها
و نیز سوی طبل الحراب فی الوغا دوم نوحه کردن است و شنودن
هردو حرام است پیغامبر علیه السلام می فرماید دو آواز است که خوش
پروردگار را لعنت کرده یکی آواز سرود دوم آواز نوحه وقت مصیبت
و در حدیث دیگر آمده از پیغامبر علیه السلام النایحة ومن حولها فی
النار یوم القیامة یعنی که نوحه گر و آن کسان که گرد برگرد او باشند
از شنوندگان و یاری دهندگان خداوند تعالی ایشانرا عذاب فرماید در
دوزخ روز قیامت و سیم سخن هزل و بیهوده گفتن و شنیدن و گوش داشتن

بدان و علماء دین داد چنین گفته اند هر آنکس که سختی بیند در دل خود و
پستی بیند در دین خود و طاعتها و تنگی بیند در روزی خود
گو یقین بدان که سخن بیهوده و هزل گفته و یا سخن هزل و بیهوده شنوده
و چهارم چند و کس سخن تنها گویند گوش داشتن بدان حرام است در حدیث
آمده از پیغامبر علیه السلام هر که گوش دارد سخن مردمان را که از وی
نهان دارند فرماید خدای تعالی تا سرب گداخته در گوشهای او ریزند
روز قیامت و این حدیث در مشارق الانوار است قال النبی صلی الله علیه و
سلم مَن اِستَمَعَ اِلی حَدیثِ قَومٍ وَهُم لَهُ کارِهُونَ صُبَّ فی اُذُنَیهِ
الآنُکُ یَومَ القِیمَةِ و پنجم گوش داشتن و شنیدن عیب برادر مسلمان
حرام است چنانکه یعنی غیبت حرام است شنیدن نیز حرام است
زیرا که شنونده شریک گوینده است و غیبت کردن حرام است پس شنیدن
نیز حرام بود و در خبر دیگر آمده از رسول علیه السلام مَن اِغتابَ مُسلِماً
لَم تُرفَع صَلوتُهُ اِلی السَّماءِ اَربَعینَ یَوماً یعنی هر که غیبت کند مسلمانی
را تا چهل روز بر ندارند نماز او را بآسمان یعنی قبول نشود در صحیحین عه
آورده بروایت ابو هریره که روزی رسول علیه السلام از یاران پرسید که
اَتَدرُونَ مَا الغِیبَةُ ذِکرُکَ اَخاکَ بِما یَکرَهُ یعنی شما می دانید که غیبت
چه باشد یاران گفتند خدا و رسول او داناترست پس رسول علیه السلام

گفت

گفت که غیبت یاد کردن است برادر مسلمان را بچیزی که مکروه دارد یاران
گفتند یا رسول الله اگر آن چیز دروی باشد گوییم غیبت بود رسول علیه السلام
گفت غیبت همین است اگر آن چیز دروی نباشد گویید آن بهتان باشد
در فتاوی سراجیه آورده آنکه غیبت کند اهل شهری را یا دیهی را غیبت
نباشد تا نام نبرد قوم معروف را و نیز هم در آنجا می گوید اگر مردی یاد کند
بدیهای مردمانرا بروجه عملی شغف بدان باکی نبود اما اگر مراد وی
نقصان و دشنام ایشان بود مکروه بود یاد کردن بدیهای فاجر
غیبت نبود از برای قول رسول علیه السلام مَن اَلقی جِلبابَ الحَیاءِ
فَلا غِیبَةَ لَهُ یعنی فی ذکره و عنه علیه السلام اُذکُرُوا الفاجِرَ بِما فیهِ فصل
بیست و نهم در بیان آنچه منهی است در نماز در صلوة مسعودی و شامل بیهقی
و نافع و هدایه می آید که مقتدی در قفای امام قرآن نخواند که قرات
در قفای امام منهی است بقول علماء ثلثه از آنکه رسول علیه السلام
فرموده مَن کانَ لَهُ اِمامٌ فَقِراءَةُ الاِمامِ لَهُ قِراءَةٌ یعنی آنکس که نماز در
پس امام می گزارد قراءت امام قراءت او بود و اجماع صحابه بر انست که
قراءة امام نائب شود از قراءت مقتدی امام شافعی می گوید که مقتدی
در قفای امام فاتحه خواند که خواندن امام نائب مقتدی نشود وجه
قول او اینست که قرات رکنی است از ارکان نماز و هر رکنی که امام می آید

بنزدیک
مقتدی می آید پس رکن قرات نیز باشد چنانک ارکان دیگر پس نزدیک
ما مقتدی در پس امام نخواند همین که سمع الله لمن حمده گوید امام
مقتدی نگوید و نزد امام شافعی هم بخواند و هم سمع الله لمن حمده گوید
و این روایت در منظومه در باب اوست ولم تثبت قراءة الامام
عنه ولا التسمیع للقیام خولع امام تیمیه الائمة رضی در صکوک خویش آورده
چهل کس از صحابه کرام روایت کرده اند ایشان فرموده اند که آتش در دهان دو
ازان دارم که در قفای امام قرات خوانم و صولع امام بکر خواهر زاده در
صکوک خویش آورده که هشتاد کس از صحابه کرام روایت کرده اند هر آنکس
در قفای امام قرآن خواند عدالتش ساقط شود یعنی شایسته قضا
و امامت و شهادت نباشد و از سعد وقاص روایت آمده که هر که در
قفای امام قرآن خواند نماز تباه شود در جامع آورده قال علیه السلام
من قرا خلف الامام ففی فیه الجمرة معنی حدیث آن بود که هر که در قفای
امام بخواند در دهان او ریگ باد در فتاوی ظهیری آورده من قرا خلف
الامام تفسد صلاته یعنی هر که در پس امام بخواند نماز او را تباه کند
پس حاصل آنکه منهی است خواندن در پس امام و چنانک خواندن در پس
امام منهی است مخالفت با امام هم منهی است در مستغنی و در کافی و در مفتاح
العلوم می آرد که منهی است سر از رکوع برآوردن پیش از امام و منهی

سجده کردن

سجده کردن چنانک مرغ دانه چیند و منهی است گزاردن نماز برابر روی
کسی و منهی است خواندن قرآن بتعجیل و منهی است پشت در رکوع بسیار
فرو بردن و منهی است در قعود کردن زانو نشستن مگر بعذر اما
بیرون نماز مربع نشستن مکروه نیست چه در کافی آورده آنگه که
مربع نشستن جلوس جبابره است صحیح نیست از آنک رسول
علیه السلام مربع نشسته در بعض احوال و نیز روایت آمده که بیشتر
جلوس عمر رضی الله عنه در مسجد رسول علیه السلام مربع بوده و دیگر
منهی است گستردن آرنج در سجود و منهی است نشستن در قعود
چون سگ یعنی نهادن هر دو سرین بر زمین و ایستانیدن هر
دو زانو و منهی است در نماز نگریستن بجانب راست و بالا و
منهی است بازی کردن با تن و جامه خود و منهی است خاریدن
اندام و منهی است گردانیدن سنگ ریزه که در زیر مصلی باشد
مگر آنک سجده ممکن نباشد آنگاه بگرداند آن سنگ ریزه را یکبار
و منهی است در نماز شکستن انگشتان و منهی است برگرفتن جامه
وقت سجود از پیش یا از پس و منهی است نهادن دست بر تهیگاه و منهی
است خاره کردن در نماز و اندام شکستن در نماز و این روایت منقول است از
وفی المشکوة یکره التثاوب والمطواء هکذا بجانب منهی است

فرو گذاشتن جامه چنانکه بر سر یا کتف اندازد و اطراف فرو گذارد
و منهی است یا جواب باشارت دست یا باشارت چشم کردن و منهی
است موی بسته نماز گزاردن یعنی بر میان سر بسته یا گرد بر گرد سر
بسته روایت کرده اند که روزی حسین علی رضی الله عنهما هر دو گیسوی
مبارک را گره زده بود و بجانان در نماز شروع کرد ابو هریره بیامد
و هر دو گیسوی او را بگشاد حسین رضی الله عنه بدنباله چشم بغضب در
وی نگریست بعد از آن که او از نماز فارغ شد ابو هریره گفت
ای مهتر و مهتر زادهٔ مخلوقان در من بغضب نگاه مکن که من از جد
تو محمد رسول الله شنیده‌ام که هر که موی در قفا گره زند نشستنگاه
شیطان شود من روا نداشتم که چون تو مهتر و مهتر زادهٔ در نماز بود
و دیو بر قفای تو باشد فصل سیوم در بیان حدثی که در نماز حادث شود
در هدایه میگوید هر که را حدث رسید در نماز چنانکه قی آید و یا از
بینی خون آید باز گردد و وضو سازد و نماز را بنا کند تا مادام که سخن
نگفته اما امام شافعی میگوید که بنا نکند بلکه از سر گیرد و این روایت
در منظومه در باب اوست فلا بناءَ بعدَ سَبقِ الحَدَثِ
امام شافعی بنا بعد از رسیدن حدث روا نه داند بقیاس و علمای
ما رحمهم الله روا میدارند باستحسان و اگر حدث امام را رسید

خلیفه

خلیفه کند کسی را بعمل اندک و بعضی گفته اند اگر منفرد باشد افضل آنست که
از سر گیرد اما اگر مقتدی باشد امام از سر نگیرد برای ادراک
فضیلت جماعت و اگر منفرد بنا خواهد کرد مختیر است اگر خواهد
تمام کند در منزل خود و اگر خواهد باز آید و تمام کند در مکانی
که آغاز کرده تا ادا حاصل آید در یک مکان و اگر مقتدی باشد
هر آینه باز آید زیرا که لازم است بر مقتدی متابعت مگر آنکه امام
نماز تمام کرده باشد آن هنگام متابعت باخر رسیده باشد
و او منفرد گشته و اگر مصلی بیرون آید بگمان چنانکه از بینی وی
آب آمد چون گمان برد و یا دیوانه شد و یا بیهوش شد و یا در
سجده در خواب شد احتلام افتاد درین صورتها نماز بنا نشود
از سر گیرد و اگر باز گشت از نماز بپنداشت حدث مادام که
درون مسجد بود نماز بنا نشود بنا تواند کرد و این روایت در منظومت است
لو ظَنَّ المرءُ علی ظَنِّ الحَدَثِ من مسجدٍ فلیستأنِ فقد نکث
وإن یکن نَومٌ و سَقطٌ وما خرج فهو علی صلوته ولا حرج
مَن جُنَّ أو أُغمی أو قَهقَهَ لم یَبنِ کذا مَن نام فاحتلم
و اگر در تشهد حدث رسیده باشد وضو سازد و سلام
دهد و اگر بعد از تشهد عمدا حدث کرد یا سخن گفت یا عملی کرد

مطلب بعد از تشهد عمدا حدث کردن

که منافی صلوة بود نماز او بآن تمام باشد حاصل آنکه حدث در نماز چهار
وجه است وجهی که طهارت تباه شود و نماز نه و وجهی که نماز تباه شود
و طهارت نه و وجهی هم نماز و هم طهارت تباه شود و وجهی که نه طهارت
تباه شود و نه نماز اما وجهی که طهارت تباه شود و نماز نه چون
قی و فتق بری دهان و حدثی که ناگهان است و اما وجهی که نماز
تباه شود و طهارت نه خوردن و آشامیدن و سخن گفتن عمدا یا
بفراموشی اما وجهی که هر دو تباه شود احتلام و خفتن قریبه
و بیهوشی انجام هم طهارت و هم نماز تباه شود اما وجهی که نه نماز تباه شود
و نه طهارت تبسم است و در خواب شدن در سجود از آنکه حضرت رسول
قال علیه السلام اذا نام العبد فی سجوده یباهی الله تعالی ملائکته
فیقول انظروا الی عبدی روحه عندی وجسده فی طاعتی
معنی چنان بود که چون بنده در سجده در خواب شود خداوند تعالی
مباهات کند بآن بنده با فرشتگان و بگوید ای فرشتگان بنگرید بنده
مرا که روح او نزدیک من است و جسد او در طاعت من پس معلوم
شد که بخواب در سجده طهارت تباه نشود که اگر تباه شود او در
طاعت نباشد لکن خواب در سجده وقتی طهارت را تباه نکند که سجده
بر طریق سنت باشد نه بدعت تا اگر در سجده آرنج بر زمین نهاده

مطلب خواب کردن در سجود

باشد

باشد و حکم بر آن اگر بخواب شود طهارت تباه شود از آنکه در معنی
اضطجاع بود و خواب مضطجع طهارت را تباه کند قال علیه السلام
لا وضوء علی من نام قائما او قاعدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا
یعنی وضو نیست بر کسی که بخسپد ایستاده یا نشسته متکی و وضو بر کسی است
که در خواب شود بر پهلو و در نوم مضطجع وضو تباه شود بسبب
استرخاء مفاصل پس هر جا که استرخاء مفاصل شود وضو
تباه شود و نوم متکی و متساند و متورک حکم نوم مضطجع دارد
اما تبسم از جریر رضی الله عنه روایت کرده اند که او گفت ما رآنی رسول
الله الا و تبسم فی وجهی و ان کان فی الصلوة روزی از رسول علیه السلام
سوال کردم گفتم یا رسول الله چگونه است که در نماز هم بروی من تبسم
می فرمایی رسول علیه السلام فرمود من تبسم فی الصلوة فلا شیء علیه
بدانکه خنده بر سه نوع است یکی قهقهه و دوم ضحک و سیم تبسم خنده
آواز خنده را کسی که پهلوی او بود بشنود آنرا قهقهه گویند و بدین خنده
هم وضو تباه شود و هم نماز از آنکه رسول علیه السلام فرمود
الا من ضحک منکم قهقهة فلیعد الصلوة والوضوء جمیعا آورده اند
که سبب این حدیث چنان بود که رسول علیه السلام بجماعت نماز میگزارد
اعرابی نابینا برای جماعت بمسجد در آمد پیش در مسجد چاهی بود آن اعرابی

دران جاه افتاد بعضی از کر جماعت که در نماز بودند بخندیدند بقهقهه رسول
علیه السلام نماز تمام کرد این حدیث فرمود و دوم نوع آنست که آواز آن همین
خندنده شنود و دیگری نه و آنرا ضحک گویند و بدین نوع نماز تباه شود
و طهارت نه زیراکه فروتر از قهقهه است سیم نوع آنست که آواز آن نه
خندنده شنود و نه دیگری آنرا تبسم گویند و بدین نه وضو تباه شود
و نه نماز تباه بران حدیث که پیش نقل در شامل بیهقی و مختصر کافی آورده
اگر جماعتی نماز می گزارند نخست امام قهقهه بخندید آنگاه مقتدیان نماز همه
تباه شود یا نه طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان نه و اگر نخست
مقتدیان خندیدند آنگاه امام نماز و طهارت همه تباه شود و اگر بعد از آنک
امام عبده و رسوله گفت در آخر التحیات امام خندید آنگاه مقتدیان نماز
همه روا بود ولیکن طهارت امام تباه شود نزدیک علماء ثلثه و نزدیک
امام زفر طهارت امام نیز تباه نشود و این روایت در منظومه در باب اوست
وضحكه في موضع السلام لا يوجب الوضوء كالكلام اما طهارت
مقتدیان باتفاق باقی بود مقتدیان توانند که سنت گزارند و امام
نتواند تا وضو تازه نکند اما اگر مقتدیان خندیدند آنگاه امام درین مسئله
نماز همه روا بود و طهارت ایشان همه تباه شود اما اگر امام بعده و رسوله
رسید و بقهقهه خندید یا بعمد احدث کرد و در عقب او لاحق است و مسبوق

برقول

قهقهه طاعلم

قهقهه امام

برقول امام ابو یوسف و محمد نماز همه روا بود و برقول امام ابو حنیفه نماز
مسبوقان تباه شود و این روایت مبسوط است و در منظومه آمده
در باب امام ابو حنیفه ويمنع المسبوق عن اتمامه ضحك الامام لدى اختتامه
اما اگر امام از مسجد بیرون آید و یا سلام دهد و یا سخن گوید نماز مسبوقان
تباه نشود باتفاق اما در فصل اول بعض مختلف وجه قول امام ابو یوسف
و محمد آنست که نماز مقتدیان و مسبوقان متعلق بنماز امام است
چون نماز امام روا بود ازان مسبوقان نیز روا بود اما وجه قول امام
اعظم آنست که قهقهه موجب فساد صلوة است و جزوی که قهقهه
ملاقی آن جزو شده فاسد شد پس متعذر بود بنا بر آن جزو از آنک
بنا بر فاسد فاسد بود الا آنست که امام جائی خندیده که نماز او
تمام شد و او را بنا حاجت نیست اما مسبوق را نماز تمام نیست و او را
بنا حاجت است پس نماز مسبوق تباه شود اما حکم لاحق در صلوة
مسبوقی میگوید که خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است که
لاحق نماز را جائی رساند که امام خندید نه بفعل خود از نماز بیرون آید
و ابو سلیمان جوزجانی رحمه الله گفته که لاحق چون مسبوق است
و چون مسبوق را برقول امام ابو حنیفه نماز تباه می شود لاحق را نیز باید که
تباه شود اما ظاهر روایت آنست که بقول علماء ثلثه لاحق را نماز تباه نشود

در مبسوط میگوید که صحیح اینست وفتوی برین است که نماز لاحق بنا نشود
زیراکه لاحق چنانست که در عقب امام و از برای آنست که بر وی قرات نیست
پس حکم نماز او چون نماز امام باشد و نماز امام درست است ازان او نیز
درست باشد اگر امام سلام نماز داد مقتدیان پیش از سلام خود
قهقهه خندیدند نماز ایشان روا بود اما طهارت بنا شود بایع اگر واجبی از
واجبات نماز برایشان باقی بود بقول امام ابوحنیفه و ابو یوسف طهارت بنا
شود و بقول محمد و زفر بنا نشود و این بنا بران اصل است که مقتدی سلام
خویش از نماز بیرون آید یا بسلام امام اگر واجبی بروی باقی بود بعض سلام امام
اتفاق است که بسلام خویش و اگر واجبی بروی باقی بود غیر سلام بقول
ابوحنیفه و ابو یوسف بسلام خویش و بقول محمد بسلام امام و این روایت
در منظومه در باب امام محمد آمده است ویخرج القوم التحریمه ٥
تحلل الامام بالتسلیم پس آن قوم که بعد از سلام امام پیش از سلام خود
بقهقهه خندیدند طهارت ایشان بقول امام ابوحنیفه و ابو یوسف
شود و بقول امام محمد و زفر نشود و در قول امام ابوحنیفه و ابو یوسف
بنا شود آنست که مقتدیان از نماز بسلام خویش آیند و ما دام که
سلام نگفته اند در نماز اند و ضحک قهقهه در نماز طهارت را بنا کند اما
امام محمد و زفر می گویند که مقتدیان از نماز بسلام امام بیرون آمده اند

و قهقهه ایشان بیرون نماز افتاد . و قهقهه بیرون نماز طهارت را
بنا نکند و اگر مصلی در نماز بخواب رفت و بقهقهه خندید بعضی
از مشایخ گفته اند که نه نماز بنا شود و نه طهارت و بعضی گفته اند که
نماز بنا شود و طهارت نه و این روایت در اصول بزدوی آورده .
و اگر مصلی بعد از عین و رسوله بخواب رود و با قهقهه خندد
هم نماز روا بود و هم طهارت باقی بود در عیون المسائل آورده نماز روا
بود و طهارت بنا شود و فتوی برین است که طهارت بنا شود مسلمان
را در نماز حدث رسید برای طهارت بیرون رفت تا بنا کند در راه قهقهه
خندید اجماع است که طهارت بشکند و نماز از سر گیرد و اگر طهارت
ساخت و باز گشت در راه بقهقهه خندید ظاهر روایت آنست که
طهارت باز کند و نماز از سر گیرد اما شیخ امام علی بزدوی در جامع
کبیر خویش آورده که طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد و اگر طهارت
بار دوم بساخته بود و باز برای بنا بقهقهه خندید بعد از ان باز پس
آمد که در طهارت دوم مسح بسر نیاورد . در فروق ناطفی آورده که
طهارت بشکند و نماز از سر گیرد و اگر طهارت بار دوم ساخت و باز
گشت و در کسی کرد و اکنون بخندید یادش آمد که درین طهارت مسح سر نیاورده
اجماع است که مسح سر بیاورد و نماز از سر گیرد زیراکه در فصل اول در

آید

نماز ست جماع و قهقهه در نماز مبطل طهارت است اما در فصل ثانی
چون کسی از نماز گزارده و در صلوة حکمی نماند نظر بصلوة جمیع و این صلوة
جمیع درست نیست زیرا که طهارت بترک مسح درست نیست پس آن
خنثی قهقهه در نماز شود پس مبطل طهارت شود مسح کند و نماز او
بسر گیرد و اگر طهارت بار دوم بساخت و باز گشت و مقتدی از کسی
تاخیر کرد و لکن نگزارد آنگاه بقهقهه بخندید پس ازان یاد آمد که
در طهارت دوم مسح سر نیاورده بر قول ابو یوسف مسح سر آرد و نماز
از سر گیرد و بقول امام ابو حنیفه و محمد طهارت سازد و نماز از سر گیرد
زیرا که او حکما در نماز ست و در بعض کتابها بر عکس این آمده که بر قول
ابو یوسف طهارت سازد و نماز از سر گیرد اگر در نماز جنازه قهقهه
خندید طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد و اگر در سجده تلاوت قهقهه
خندید طهارت باقی بود سجده باز آرد یا نی بقول ابو یوسف باز نیارد
و بقول محمد باز آرد و بنا بران اصل که سجده نهادن پس تمام میشود
بقول ابو یوسف و بقول محمد بسر داشتن سر از سجده و این روایت
در منظومه در مقالات ابو یوسف بر خلاف محمد آمده بیت مسئله اگر
وسجدة الصلوة بالوضع يتم والرفع يشترط حتى يختم
وضو یا غسل در نماز شروع کرد پس در اثنای آن بقهقهه خندید طهارت او

میکو:

میکوید که نه نماز باطل شود و نه وضو و خواجه امام ابو بکر سعید بلخی گفته که
هم نماز باطل شود و هم وضو و اما ظاهر روایت آنست که نماز باطل شود
و وضو باقی بود مسئله در تهجد بر مرکبی سوار بنماز نفل شروع کرده
بود بقهقهه خندید بقول ابو یوسف طهارت باطل شود و بقول امام
ابو حنیفه و محمد طهارت باقی بود و این بنا بران اصل است که در تهجد ماند
نفل سوار مشروع هست یا نی نزد امام اعظم و محمد مشروع نیست
و نزد ابو یوسف مشروع است و این روایت در منظومه در باب او ست
والنفل للراكب في البلدان يجوز ذاك قال يا سبحان پس آن خنده
نزدیک ابو یوسف در نماز بود و بخنده قهقهه در نماز طهارت باطل شود
و نزد امام ابو حنیفه قرآن خنده خارج نماز بود و بخنده خارج نماز طهارت
باطل نشود مسئله سلام کسی که بروی سجدهٔ سهو است از نماز بیرون آرد
یا نی نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف آرد و نزد امام محمد نیارد
و این در منظومه در باب او ست سلام من عليه سهو لا
يخرج عن الصلوة فاعقله و اثر این اختلاف در چند مسئله ظاهر
شد ازان اینست که شخصی سهو سلام داده پیش ازانکه سجدهٔ سهو باز کند
شخص آمده و بوی اقتدا کند بقول امام ابو حنیفه و ابو یوسف درست نیاید
و بقول محمد درست آید اما اگر سهو باز گشت بعد از آن اقتدا کند

علاء ش

با اقتدا کرد بعد از آن او بسهو باز گشت اینجا باتفاق درست آید در شرح
و در هدایه میگوید اگر مصلی فریضه بامداد می گزارد بعد از آن که مقدار
تشهد نشسته بیش از سلام آفتاب بر آمد و یا متیمم بود بعد از تشهد
آب دید و یا در نماز جمعه بود بعد از تشهد وقت ظهر بیرون رفت
و یا ماسح خف بود بعد از تشهد مدت مسح او تمام شد و یا موزه
که بروی مسح کرده بود فراخ بود بعد از تشهد بعمل اندک از پای
بیرون آمد و یا امی بود بعد از تشهد سوره آموخت و یا برهنه
بود بعد از تشهد سوره آموخت جامه یافت و یا بیمار نماز باشاره
می گزارد بعد از تشهد قادر شد بر رکوع و سجود و یا وقتی میگزارد
بعد از تشهد فائته که بروی بود یاد کرد و یا امام قاری را بعد از
تشهد حدث رسید امی را خلیفه ساخت و یا ماسح جبیره بعد از
تشهد جبیره بیفتاد از به شدگی و یا صاحب عذر را بعد از تشهد
عذر منقطع شد چنانکه مستحاضه وضو ساخت با سیلان دم و شروع
کرد در نماز پیشین و چون بقعده آخر بنشست مقدار تشهد منقطع
شد خون او و آن انقطاع دائم ماند تا فرو شدن آفتاب درین دوازده
مسئله نزدیک امام ابو حنیفه نماز باطل شود و نزدیک امام ابو یوسف و محمد
نشود و همچنین اگر جماعتی در کشتی نماز می گزارند قومی از بیرون کشتی اقتدا

کرده اند

کرده اند بعد از فوات تشهد پیش از سلام کشتی روان شد نماز آن قوم که بیرون
کشتی اقتدا کرده بودند نزدیک ابو حنیفه تباه شود و نزد صاحبین نشود و
اصل درین جمله که گفتیم آنست که خروج از نماز بفعل مصلی نزدیک امام ابو حنیفه
فرض است و نزدیک امام ابو یوسف و محمد فرض نیست و این اصل در مطوله
در باب امام ابو حنیفه است ثم خروج المرء من صلوته بفعله فرض
پس حالتی که درین وقت حادث شود نزدیک امام ابو حنیفه همچون حادثه
است که حادث شود در میان نماز و نزدیک صاحبین همچون حادثه است که
حادث شود بیرون نماز بعد از سلام و برین اصل بر امام اعظم شبهه می آید
زیرا که او نفی قول شافعی کرده که لفظ سلام فریضه نیست و تمسک کرده
بدین حدیث که قال علیه السلام اذا رفعت رأسک من السجدة الآخرة
وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک ان شئت ان تقوم فقم و
ان شئت ان تقعد فاقعد رسول علیه السلام مخیر کرده اند
پس چون مقدار تشهد نشستی نماز تو تمام شد اگر خواهی بنشین
و اگر خواهی برو و تخییر منافی فرض است و بعد از تشهد بروی هیچ
فریضه نباشد بدلالت این حدیث پس هم بنا برین باید که خروج
بفعل مصلی فرض نباشد و امام ابو حنیفه میگوید فرض است در هدایه
میگوید که خروج از نماز بفعل مصلی فرض است نزدیک امام ابو حنیفه

اعظم م

علی حاله به

مطلب بیرون آمدن مصلی بفعل خود

که تکرار افطار

و نزد یکی صاحبیه فرض نیست دلیل صاحبیه همین حدیث است که تکرار افتاد
از روایت ابن مسعود اما دلیل امام ابو حنیفه آنست که ادای نمازی دیگر
ممکن نبود متصل را مگر به بیرون آمدن از حرمت نماز اول از آنکه
تحریمه فرض است و اصل اینست که هرگاه نتوان پیوستن بفعلی مگر
مگر بدان چیز آن چیز هم فرض باشد چون آن چیز در هدایه آورده
وما لا یتوصل بالفرض الا به یکون فرضا و تحریمهٔ نمازی دیگر پیوستن
نتوان مگر بخروج از نماز اول پس خروج فرض باشد چنانکه تحریمه فرض است
جواب هم
و نیز بی فرض نماز تباه نشود اما انکه صاحبیه بدان تمسک کرده اند
از حدیث که قعد تمت صلوته معنی اینست که قریب التمام شد یعنی نزدیک
شد نماز تمام شدن در صلوة مسعودی میگوید خواجه امام شمس الائمه
سرخسی در صلوة خویش آورده که خروج بفعل مصلی شرط روای
نماز گوییم نه فریضه که فریضه چیزی بود که بنفس خود عبادت باشد
آید هم
اما خروج از نماز بحدث عمدا و بخندهٔ قهقهه حاصل میشود و
خندهٔ قهقهه بنفس خود معصیت است آن فریضه چگونه بود فامی
امام احمد زاهد و بعضی دیگر از مشایخ گفته اند که احتمال دارد که در
تعدد دو وصف بود یکی جایز و یکی غیر جایز چنانکه در یک شخص دو صفت
هم باشد چنانکه یکی را هم مطیع توان گفت و هم عاصی چنانکه مومنی در

زمین

زمین غصبی و یا در جامهٔ غصبی نمازی گزارد از آن روی که در زمین غصبی و یا در
جامهٔ غصبی نمازی گزارد از آن روی که در زمین غصبی و یا در جامهٔ غصبی است
عاصی [illegible] بود و از [illegible] روی نماز گزاردن مطیع پس این مرد را هم مطیع
توان گفت و هم عاصی و یکی را هم محدث توان گفت و هم با طهارت صورت
مسئله چنان بود که مردی با طهارت باشد دست بر اندام نهانی خود
نهد و یا زنی را بساید که عقد او با وی روا بود فی الجمله بر قول علمای ما
رحمهم طهارت او تباه نشود و بقول امام شافعی تباه شود پس این مرد
را محدث توان گفت و با طهارت توان بقول علمای ما رحمهم الله و یکی
هم جنب توان گفت و هم پاک چنانکه مردی از بالا فرو جهد یا بر کرانه
در نشسته و یا چیزی بر پشت وی زنند که از وی منی بی شهوت
آب هم
ظاهر شود بر قول شافعی بر وی غسل واجب آید و بر قول علمای ما
نه ما دام که انزال منی بدفق و شهوت نبود پس این مرد را هم جنب توان
گفت و هم پاک در هدایه و در محیطی گوید اگر امام را حدث شد مسبوق را
خلیفه کرد روا بود لکن اولی آن بود که پیش فرستد مدرکی را غیر مسبوق را که
نماز وی تمام دریافته باشد تا بدینجا که امام را حدث رسید و چون مسبوق
را خلیفه کند اولی آن باشد که مسبوق پیش نرود و اگر پیش رود باید که
آغاز کند از آنجا که امام را حدث رسید و آن رکن را تمامی بیارد و چون

مسئله خلیفه کردن مسبوق را

تمام کند نماز امام را بسلام نکوید ولکن اگر مقتدی پیش کند و خلیفه بماند
تا بسلام دهد و اگر این مسبوق پیش از آنکه کسی را خلیفه کند بعد احدث کند
ویا بقهقهه بخندد یا سخن گوید یا سلام دهد یا از مسجد بیرون رود
نماز او فاسد شود و نماز قوم تمام باشد نزد امام ابو حنیفه و محمد
زیرا که مفسد نماز در حق مسبوق در میان نماز یافته شد و در حق قوم
بعد از تمام شدن نماز اما نزد امام ابو یوسف نماز مسبوق و قوم فاسد
شود و این روایت املائی است ولیکن در منظومه آمده از جانب امام ابو یوسف
لو ضحک المستخلف المسبوق اذ تمموا استقبلوا حینئذ
در هدایه میکوید اگر امام اول فارغ شده باشد از قضاء آنچه از وی فوت
شده نماز او فاسد نشود بقهقهه امام دوم بعضی مسبوق فارغ نشده
باشد درین دو روایت است اصح آنست که نماز او فاسد شود در فتاوی
ظهیری آورده الاستخلاف یکون بالاشارة یعنی مستخلف خلیفه را باشارت
کند اگر یک رکعت مانده باشد یک انگشت اشارت کند و اگر دو رکعت مانده
باشد بدو انگشت اشارت کند و این جائی بود که خلیفه را معلوم نبود
اما اگر معلوم باشد بدان حاجت نبود و اگر بر امام سجدهٔ سهو باشد
خلیفه را اعلام کند باشارت اول دست بر پیشانی نهد پس از آن
بر دل و اگر سجدهٔ تلاوت باشد اول دست بر پیشانی نهد بعد از آن بر زبان

وبعض

وبعض گفته اند که برای سجدهٔ سهو تحریک انگشت کند در یمین و یسار و اگر بر امام
هم سجدهٔ سهو باشد و هم سجدهٔ تلاوت چگونه اعلام دهد جمع کند میان
دو اشارت برای سجدهٔ سهو دست بر پیشانی و بر دل نهد و برای تلاوت
دست بر پیشانی و بر زبان نهد و انگشت بدو نماید یعنی بر من هم سجدهٔ
سهو است و هم سجدهٔ تلاوت در کتب آورده . اگر مصلی را حدث رسید
در رکوع و یا در سجود وضو بیاید و بنا کند و باز گرداند آن رکوع و سجود
را که دران حدث رسیده باشد و اگر در رکوع و یا در سجود یاد کند
سجدهٔ صلبیه را یعنی سجدهٔ نماز را باید که نیت کند و آن سجده را قضاء
کند در حال و باز نگرداند رکوع و سجود را که دران یاد کرده است
سجده را بقول علمائنا رحمهم الله و این روایت در منظومه آمده است و آن
اینست ولو تهی عن سجدة صلبية • يقضي متى يذكرها بالنية •
اما بقول زفر و شافعی باز گرداند آن رکوع و سجود را که در وی یاد کرده
سجدهٔ صلبیه را در منیه میکوید اگر مردی سجدهٔ صلبیه را و سجدهٔ تلاوت را
سهو کرد چنانکه در رکعت اول خواند فراموش کرد و بعد از قعود ثانی
یاد آمد نیت کند و آن سجده را قضا کند و قعود باز گرداند باتفاق
زیرا که این هر دو سجده رافض قعود آخرند و روایت منظومه اینست ٥
وانها و سجدة القرآن • رافضتان للقعود الثانية وچون سجدهٔ نماز

مطلب سجدهٔ سهو

الرفض برانداخ

بس از سلام
وتلاوه و آنچ سهو باشد بجای آرد و قعود آخر را باز کرداند باید که پس از سلام
سجدهٔ سهو آرد زیرا که دو سجده بیک جای کردن در نماز واجب است و
سجدهٔ تلاوه نیز واجب است و بتاخیر کردن واجب سجدهٔ سهو واجب آید
در طحاوی آورده هر که تاخیر کند سجدهٔ تلاوه را از موضع سجده بروی
دو سجدهٔ سهو لازم آید روایت طحاوی اینست مَن أخّر سجدةَ التلاوة
عن موضعها یجب علیه سجدتا السهو مسئله تاخیر کردن سجدهٔ تلاوه
از موضع سجده مکروه بود یا نه در محیط آورده که در کنز اختلاف است
قول بعض آنست که تاخیر کردن سجدهٔ تلاوه مکروه بود مطلقا در نماز
وغیر نماز و هم در محیط میکوید اگر سجدهٔ تلاوه را تاخیر کند چون بجای
آرد آن ادا بود نه قضاء در تحفة الفقهاء میکوید انک علماء [illegible] واجب
سجدهٔ سهو میکویند آن واجب اصلی است چنانک واجبات نماز که بتحریمه
واجب میشود اما اگر واجب اصلی نباشد بل که از افعال نماز بعارضی
کشته باشد چنانک سجدهٔ تلاوه در نماز بتاخیر وی سجدهٔ سهو لازم
نباید و هم در تحفه میکوید اگر مقتدی سجدهٔ تلاوه خواند فراموش کرد
و یادش نیامد و همچنان بفراموشی سلام داد سجدهٔ سهو بروی لازم
نباید زیرا که آن سجده اصلی نیست از انک واجب شده بتحریمهٔ نماز در کنز
و در منتقی آورده اگر امام را حدث رسید و مقتدی یک تن بیش نبود

آن مقتدی

نفس خویش
آن مقتدی امام شود نه آنک او را خلیفه کند و نیت امامت
کند روایت اینست وَالمُقتَدي اِذا یکون واحدًا فاحدث الامامُ صار [illegible] مقتدا
واگر کسی بدین مقتدی که شنیده اقتدا کند و با امام اول طهارت بیاید و بدو اقتداء
کند روا باشد مدرک کسی بود که از اول نماز با امام دریابد و مسبوق کسی بود
که آخر نماز دریابد و لاحق کسی است که میانهٔ نماز یا آخر نماز در نیابد در رسائل بیهقی
آورده که مسبوق را باید که زیادت نکند در تشهد بر اشهد ان محمدا عبده و
رسوله چیزی را و از ابن شجاع روایت است که تشهد مکرر کند تا آن زمان
که امام سلام کوید زیرا که مسبوق ممنوع است از زیادت خواندن
وفتوی بر آنست ح — اما اصح آنست که مسبوق درود و دعاء ماثور جمله بخواند
فصل سی و یکم در بیان ادراک فریضه در کنز و در هدایه آورده
اگر مردی یک رکعت فریضهٔ نماز پیشین کزارد پس قامت شنید یک رکعت
دیگر بکزارد و سلام کوید و اگر رکعت اول را بسجده مقید نکرده
قطع کند آنرا و با امام شروع کند و اگر سه رکعت نماز پیشین کزارده
باشد تمام کند و بنفل اقتداء کند با امام برای دریافتن ثواب جماعت
اما اگر رکعت سیم هنوز مقید نکرده باشد بسجده قطع کند و
شروع کند با امام و بعضی کفته اند اگر سه رکعت نماز از فریضهٔ چهار — از مشایخ ح
کانه کزارده باشد بعد از آن قامت شنید باید که رکعت چهارم را

بیرون آمدن مسجد بعد از اذان

نشسته گزارد تا نفل شود و بفرض اقتدا کند و اگر یک رکعت نماز از
فرض بامداد گزارده و یا یک رکعت نماز شام گزارده پس قامت
شنید درین هر دو نماز رکعت دیگر ضم نکند بل که قطع کند و در
جماعت در آید و اگر در سنت ظهر باشد و یا سنت جمعه قامت شنید
یا خطبه آغاز شد بر سر دو رکعت قطع کند یعنی سلام گوید و این
روایت از امام ابو یوسف است و بعض از علما گفته اند که تمام کند و مکروه
است بیرون آمدن از مسجد بعد از بانگ نماز پیش از گزاردن نماز
از آنک رسول علیه السلام فرموده لا یَخرُجُ مِنَ المَسجِدِ بعدَ النداءِ الا
مُنافِقٌ یعنی بیرون نیاید از مسجد بعد از بانگ نماز مگر منافق اما
اگر برای طهارت بیرون آید یا نماز گزارده بعد بیرون آید مکروه نباشد
و اگر نماز پیشین یا نماز خفتن گزارد و هنوز در مسجد بود قامت بر آمد
باید که بنفل در جماعت در آید که مستحب است و این روایت در منظومات
و نَستَحِبُّ لَوْ اُقیمَ لِلعِشاءِ   وَالظُّهرِ اَنْ نَشرَعَها تَنَفُّلا اگر نماز
بامداد یا نماز دیگر یا نماز شام گزارده باشد بعد از آن قامت شود
درین هر سه نماز بنیت نفل در جماعت در نیاید بل که از مسجد بیرون
آید و هیچ کراهتی نباشد اگر مردی در مسجد در آمد امام را دید
در نماز فرض بامداد شروع کرده و او می ترسید از فوت شدن فرض

بامداد

مسئله قضای سنت بامداد

بامداد بجماعت یعنی امام بجا ایستد که اگر این مرد سنت گزارد رکعتی از فریضه
بجماعت در نیابد ترک سنت کند و اقتدا با امام کند زیرا که ثواب جماعت
اعظم است از ثواب سنت شیخ الاسلام برهان الدین در هدایه
آورده که لان ثواب الجماعة اعظم والوعید بالترک الزم اما اگر یک رکعت
از فریضه بامداد بجماعت در خواهد یافت سنت را ترک نکند در پیش در
مسجد یعنی دهلیز و یا بگوشه مسجد که آنجا امام را تشویش نبود بگزارد
پس از آن بجماعت در آید تا هر دو فضیلت را دریافته باشد در کنز الدقائق
میگوید که سنت بامداد قضا نکنند مگر بر سبیل تبعیت یعنی اگر سنت
با فرض فوت شده باشد هر دو را قضا کند تا وقت زوال و در بعد زوال
اختلاف است بعضی میگویند هر دو را قضا کند و بعض میگویند که فرض
را قضا کند سنت را نی اما اگر سنت تنها فوت شده باشد نزدیک
امام ابو حنیفه و ابو یوسف اصلا قضا نکند و نزدیک امام محمد قضا
کند بعد از طلوع آفتاب و این روایت در منظومه در باب امام محمد است
وسُنَّةُ الفَجرِ لَها قَضاءٌ   مِنْ بَعدِ ما یَنتَشِرُ الضِّیاءُ وسنت
نماز پیشین که پیش از فریضه است اگر سنت تنها فوت شود در وی
اتفاق است که بعد از فرض قضا کند اما اختلاف در آن است که پیش
از دوگانی گزارد یا بعد از آن نزدیک امام محمد بعد از دوگانه و نزدیک ابو یوسف

منظومه

بیش از دوگانه و قول امام ابو یوسف اصح است و این روایت در
درباب امام ابو یوسف آمده و سنة الاولى من الظهر اذا
فاتت قبل شفعها لها القضاء در فتاوی حجت آورده که اولی
آنست که سنت بامداد را قضا کند تا وقت زوال اگر تنها فوت شده
باشد و همچنین اگر سنت نماز پیشین تنها فوت شده باشد قضا
کند مادام که وقت ظهر باقی بود زیرا که این هردو سنت از زیادت
مرتبه است بر سایر پیشین ازانکه در حق سنت بامداد پیغامبر علیه السلام
فرموده صلوها وان طردتکم الخیل و در حق سنت ظهر فرموده
من ترک الاربع قبل الظهر لم تنله شفاعتی در هدایه میگوید
هر سنت که هست جز بامداد قضا نکنند بعد از بیرون رفتن
وقت اگر سنت تنها فوت شده باشد و اگر با فریضه فوت شده
باشد دران اختلافست بعضی میگویند که فریضه را قضا کند و
بس اما در محیط آورده و سایر السنن لو فاتت عن وقتها
لا تقضى بالاجماع سواء فاتت مع الفرض او بدون الفرض هذا
هو المذکور فی ظاهر الروایة یعنی جمله سنتها چون فوت شوند از
وقت خود با فریضه فوت شود یا تنها قضا نکنند باجماع لاختصاص
القضاء بالواجب دون السنن در محیط میگوید که اهل سمرقند

شده باشد

میگویند

میگویند مردی سنتهای پنج نماز را ترک میکند روایت صحیح آنست که آثم
شود بترک آن در نوازل میگوید اگر مردی جمله سنتها را ترک میکند
اگر بعذر ترک میکند معذور بود و اگر نه بعذر ترک میکند معاقب
بود خداوند تعالی روز قیامت او را از ترک آن بپرسد در هدایه
آورده هر که یک رکعت نماز از چهارگانه بجماعت دریابد بجماعت
نگزارده باشد اما ثواب جماعت دریافته باشد ازانکه پیغامبر
علیه السلام فرموده من ادرک رکعة مع الامام فقد ادرکها یعنی
ادرک فضلها و هم ازینجاست که امام محمد درین باب در جامع کبیر
خود اصل وضع کرده اگر مردی سوگند خورد که بنده آن مرد آزاد
اگر امروز نماز پیشین بجماعت گزارده پس یک رکعت بجماعت گزارده حانث
شود ازانکه نماز پیشین چهار رکعت است و او نه کل گزارده بجماعت
و نه اکثر که قائم مقام کل باشد و اگر سوگند خورد که بنده آن مرد
آزاد اگر ظهر بجماعت دریافته است و او یک رکعت دریافته حانث شود
زیرا که او نماز پیشین بجماعت یافته است چون او از نماز پیشین یک رکعت
دریافته بجماعت درین صورت حانث شود زیرا که آخر نماز دریافته
ومن ادرک آخر الشیء فقد ادرکها اگر مقتدی امام را در رکوع در
یافته تکبیر گفت و بایستاد تا امام سر از رکوع برداشت بعد از ان برکوع —

رفت صحیح علمای ثلاثه رحمهم الله معتد آن رکعت نباشد صح

ونزدیک زفر مدرک آن رکعت بود واین روایت در منظومه درباب او
آمده وَالْمُقْتَدِي يَرْكَعُ ثُمَّ الْمُقْتَدِي يَلْحَقُهُ لَمْ يُجْزِهِ بَلْ فَسَدْ

فصل

باب سی ودوم دربیان قضاء فوائت

در قدوری وهدایه وکنز درباب الاذان آورده انکه اگر یک نماز فوت شده باشد
چون قضا کند بانگ نماز وقامت گوید واگر نمازها فوت شده برای
نماز اول بانگ نماز وقامت گوید ودرباقی نمازها مخیر است اگر خواهد
بانگ نماز وقامت گوید واگر خواهد بر قامت اقتصار کند ودر صلوة
مسعودی میگوید انکه اگر نمازها فوت شده باشد چون قضا کند
بقول علماء ما رحمهم الله یک نماز را بانگ نماز وقامت گوید باقی را همین قامت
گوید بسنده باشد ونزدیک امام مالک رحمه الله برای جمع فوائت
یکبار قامت گوید نه بانگ نماز واین روایت در منظومه درباب مالک
وَمَرَّةً تُقَامُ لِلْفَوَائِتِ بِلَا أَذَانٍ فَهْوَ غَيْرُ ثَابِتٍ
فعل امام مالک آنست که رسول را علیه السلام در وادی شیطان یک
نماز فوت شده بود بانگ نماز فرمود وقامت نفرمود وعلماء ما
رحمهم الله گفته اند که در غزوه خندق چهار نماز از رسول علیه السلام واز یاران
فوت شده بود بعد نجم در آمد آن چهار نماز را رسول علیه السلام بترتیب بانگ
نماز وقامت فرمود وجماعت قضا کرد ونجم را در وقت بگزارد پس معلوم شد که

مخیر باشد

برای

برای هر نماز فوت شده را بانگ نماز وقامت باید گفت واز امام محمد آمده است
هر که نماز را قضا کند باید که چنان قضا کند که ادا خواند گفتی یعنی با بانگ نماز
وقامت ودر خبر آمده است مَنْ صَلَّى بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ صَلَّى مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ
وَمَنْ صَلَّى بِغَيْرِ أَذَانٍ وَإِقَامَةٍ مَا صَلَّى مَعَهُ إِلَّا مَلَكَاهُ یعنی هر که
نماز کند نه بانگ نماز وقامت همان دو فرشته که کاتبان اعمال وی
اند بوی اقتداء کنند واگر با بانگ نماز وقامت گزارد خدای تعالی
مثل کوهها فرشتگان فرستد تا بدو اقتداء کنند فرشتگان گویند که
پروردگارا ما از فضل تو معصوم ایم از صغیره وکبیره واین بنده
بگناه آلوده است ما بوی چگونه اقتداء کنیم خطاب رسد از حضرت عزت
که ای فرشتگان بار گناه از گردن این بنده برگیرید چون برگیرند فرمان
رسد که ای فرشتگان بنده من پاک شد وشما باید بوی اقتداء کنید و
چون نماز گزارند آن فرشتگان مناجات کنند که پروردگارا فرمان چیست
باز این بار گناه بر گردن او نهیم فرمان آید که کریم مطلق مایم وکرم بی
نهایت صفت ذات ماست از کرم ما نسزد که بار گناه از گردن ضعیفی برگیریم
وباز بر گردن او نهیم گناهش بدوزخ اندازید تا بسوزد بنده من بقیامت
پاک بحضرت آید تنبیه جماعت را چندین ثواب است اما اگر جماعت
فوت شد ووقت باقی است قامت بسنده بود دلیل بران که عبد الله

مسعود را با علقمه و
اسود جماعت فوت
شده بود در حجره جماعت
کرد

میگزارند از عبد الله مسعود سوال کردند که بانگ نماز کـ
نی ممین قامت بسنت است و فرموده أذانُ الحيّ يكفينا
نماز قبیله بسنت است مارا در هدایه و در کنز میگوید که
میان فائته و وقتی واجبست نزدیک علماء ما رحمهم الله و نزدیک
شافعی رحمه الله واجب نیست زیراکه هر فرضی اصلیست در نفس خو
ادای دیگری شرط نباشد برای جواز او تا اگر کسی ترتیب نکا
نزدیک او روا باشد و این روایت در منظومه در باب امام شا
وتركه الترتيب في الفوائت يجوز والإتيان بغير نائبه
مذهب علماء ما رحمهم الله آنست هر کرا فوت شود نمازی
اول آنرا قضا کند بعد از آن وقتی را بگزارد تا اگر بریاد دا
فوت شده وقتی گزارد آن وقتی روا نباشد از آنکه رسول علیه ا
فرموده مَن نامَ عن صلوةٍ او نسيها فلم يذكرها الّا وهو
فليصلّ التي هو فيها ثم ليصلّ التي ذكرها ثم ليعيد التي صلّى
رسول علیه السلام امر کرد بمقدم داشتن فائته و با عادت
با امام بگزارد بریاد داشت فائته و امر عادی از اوامر صادر
تقاضا کند پس معلوم شد که ترتیب میان فائته و وقتی واجـ
که اگر واجب نبودی رسول علیه السلام امر نکردی با عادت آن

ترتیب فائته و وقتی

فا

بابا دآن در شرح علائیه آورده که نزدیک امام مالک
ترتیب بهیچ وجه ساقط نشود نه بنسیان و نه بضیق
نه بکثرت فوائت و این روایت در منظومه آمده در باب
لا يسقط الترتيب بالنسيان ولا بضيق الوقت والزمان
ما بچه چیز ترتیب ساقط شود یکی بضیق وقت یعنی
تا انگ اگر فائته را قضا بکند وقتی قضا میشود دوم کثرت
شش نماز فوت شده باشد سیم نسیان یعنی فراموش
را و وقتی گزارد وقتی روا بود در نافع آورده که روزی رسول علیه
نماز شام را گزارد و نماز دیگر قضا داشت پس از آنکه نماز
برآمدش نماز شام باز نگردانید معلوم شد که نسیان مسقط
و سیم در نافع میگوید که کثرت فوائت در معنی ضیق وقت
شود وقت نیابد خوف فوت وقتی است و در کثرت فوائت آن
موجود است که اگر بقضاء فوائت مشغول شود خوف آن بود که
شود پس کثرت فوائت هم در معنی ضیق وقت بود و در ضیق
ترتیب ساقط میشود در کثرت فوائت نیز ترتیب ساقط شود
آورده که کثرت فوائت نزدیک امام زفر نماز یک ماهه است و فوات
ويلزم الترتيب في الفوائت شهرًا وقيل الفضل غير ثابت

در شامل بیهقی آورده. کثرت فوائت نزدیک ابن ابی لیلی نماز یکی …
در جامع صغیر حسامی آورده که در حد کثرت از علماء ثلثه دو روایت
یک روایت پنج نماز ست دخول وقت ششمین و بروایت دوم …
دخول وقت هفتمین و فتوی بر روایت دوم است هرگاه که شش …
شود ترتیب ساقط شود نماز هفتمین بر یاد داشت آن روا …
شرح علائیه می آید اگر مسلمانرا یک نماز فوت شد بر یاد دا …
پنج نماز دیگر گزارد نزدیک امام ابو حنیفه همان یک نماز فوت شد …
قضاء کند و بس و نزد امام ابو یوسف و محمد این نماز فوت شد …
کند و آن پنج نماز که بر یاد داشت آن گزارد. نیز قضاء کند و ان …
در منظومه در باب امام ابو حنیفه است وَمَن یُصَلِّ صَلَواتٍ …
بِفَوتِ فَرضٍ کانَ حَتماً لازِماً عَلَیهِ أن یَقضِیَ ذاکَ وَجَب …
وَأوجَبا ذاکَ وَقَضا بَعضُهُ در شرح علائیه و در هدایه …
اگر مردی بر یاد داشت نماز وتر فرض بامداد گزارد نزدیک امام …
فرض بامداد فاسد باشد و نزد صاحبینه درست باشد و …
بران اصل است که وتر نزدیک امام ابو حنیفه فرض است و نزدیک …
ایشان سنت است و ترتیب میان سنت و فریضه نیست پس …
بامداد بر یاد داشت وتر تباه نشود اما صحیح قول امام …

مطلب فاسد شدن فرض صبح

ه

وفتوی

و فتوی بر انست که بر یاد داشت وتر فرض بامداد تباه شود از انکه وتر
فرض است و همچنین اختلاف است که اگر مردی نماز خفتن گزارد بعد از آن
الوضو ساخت سنت و وتر را ادا کرد پس از آن ظاهر شد که نماز
خفتن بی وضو گزارده. نزدیک امام ابو حنیفه نماز خفتن باز گرداند
و سنت نیز از انکه سنت تبع فرض است اما وتر را باز نگرداند از انکه
فرض است و بنفس خود اصل است و نزدیک صاحبینه نماز خفتن باز گرداند
و سنت و وتر را نیز باز گزارد از انکه وتر نزدیک ایشان سنت است
و سنت تبع فرض است و این در منظومه در باب امام ابو حنیفه اوقع
ولا یُعادُ الوِترُ إذ یُعادُ عِشاؤُهُ لَو ظَهَرَ الفَسادُ اگر مردی
بنسیان نماز پیشین گزارد بعد از سلام یاد آمدش که نماز بامداد نگزارده
نماز پیشین درست باشد و همچنین درست باشد اگر ضیق وقت باشد
و بپرسید که اگر فائته قضا کند وقتی فوت میشود مگر انکه وقت
فراخ بود آنگاه. وفی روایة اگر پیش از فائته گزارد فوت جمعه
… هست برای سقوط ترتیب یابند بقول امام ابو حنیفه اما
نزدیک امام محمد جمعه افضل است نه ظهر مسئله ذکر فجر در نماز
… مبطل جمعه هست یا نه نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف هست
و نزدیک امام محمد نه و این در منظومه در باب امام محمد است رحمه الله

مطلب باز گردانیدن عشا و سنن

مطلب فوت صلوة جمعه

لا يبطل الجمعة ذكر الفجر • في حال فوت بعج لا الظهر اگر
در نماز جمعه یاد کرد که نماز بامداد نگزارده و اگر نماز بامداد قضا کند
جمعه فوت میشود نزدیک امام محمد جمعه را تمام کند بعد از آن نماز بامداد
قضا کند از آنک فوت جمعه عذرست نزدیک او که ترتیب بدان
ساقط شود و نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف جمعه را قطع کند
نماز بامداد را قضا کند از آنک فوت جمعه عذر نیست نزدیک
و اگر جانست که اگر بامداد را قضا کند یک رکعت جمعه را در
جمعه را قطع کند و نماز بامداد را قضا کند در فتاوی محمد آ
أن يتم الجمعة ثم يقضي الفجر ثم يقضي الظهر وعليه الفتوى يعني
که جمعه را تمام کند پس از آن بامداد را قضاء کند پس از آن ظهر را ادا
منظومه و در کنز آورده اگر مسلمانی دیوانه شد و یا بیهوش
که درین حالت از وی فوت شد قضاء آن بعد از صحت
اگر آنچ فوت شده پنج نماز باشد یا کمتر نزدیک علماء ثلثه
و اگر زیادت از پنج بود که فوت شده باشد قضاء واجب
امام شافعی اگر یک وقت کامل بگذرد که بیهوش ماند
و این در منظومه در باب اوست • والوقت يشرع عند
فليس في صلوته القضاء • در هدایه میگوید اگر مسلمانی را نماز

مطلب قضاء کردن بیهوش و دیوانه
صلوة

١٣٢

مطلب قضا کردن با ترتیب
گزاردم

باید که بترتیب قضا کند چنانک واجب شده که رسول علیه السلام را از غزو
خندق چهار نماز فوت شده بعد بترتیب قضا کرد پس این حدیث فرمود
قال عليه السلام صلوا كما رأيتموني أصلي يعني نماز چنان گزارید که می بینید
مرا که می گزارم پس بفعل و قول رسول علیه السلام معلوم شد که ترتیب
میان فوائت واجب است مگر آنک شش نماز فوت شده باشد
آنگاه ترتیب ساقط شود میان فوائت در محیط آورده اگر مردی
را نماز یک ماهه فوت شده باشد پس قضا کند سه بامداد و سه پیشین
سه نماز دیگر و همچنین سه گان سه گان تا آخر درست باشد از برای
سقوط ترتیب میان ایشان فانها در کثرة می آید اگر مردی را شش
نماز فوت شد ترتیب ساقط گشت بدر آمدن وقت هفتمین پس
پنج را قضا کرد تا اندکی باقی ماند ترتیب باز گردد یا نی درین اختلاف
است نزدیک بعضی باز نگردد و نزدیک بعضی باز گردد و این
حکایت است که فوائت بر دو نوع است یکی قدیمه و دیگری حدیثه
و فوائت حدیثه یعنی نو مسقط ترتیب است باتفاق و در فوائت
قدیمه اختلاف است چنانک مردی را یک ماه نماز فوت شد پیش از آنک
قضا کند یک نماز گزارد و باز یک نماز فوت کرد پس دیگر نماز را بر
وداشت آن یک نماز فائته حدیثه گزارد نزدیک بعضی روا باشد

ونزد یکی بعضی روا نباشد وفتوی بر آنست که روا باشد لان العدة
ابطلت الترتیب لکثرتها وبالحدیثة تزید الکثرة فیبا کذا السقوط
در شامل بیهقی آورده اگر مردی را شک افتاد در نمازی که فوت شده است
از دو روز مثلا ظهر یکروز وعصر یک روز ولکن نمی داند که اول ظهر
فوت شده است یا عصر چگونه قضا کند باید که اول تحری کند و
اجتهاد کند در نماز تا یقین حاصل آید واگر یقین حاصل نشود [illegible]
امام ابو حنیفه اول ظهر قضا کند پس از آن عصر وپس از عصر ظهر را قضا
کند ونزد یکی صاحبیه ظهر وعصر قضا کند اما ظهر را باز اعاده نکنند
واین روایت در منظومه در باب امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله است
ظُهْرٌ وعَصْرٌ فاتَتا مِنْ يَوْمَيْن ✽ ولَيْسَ يَدْرِي أَوَّلَ المَتْرُوكَيْن
قَضاهُما ثُمَّ قَضا أُولَيهِما ✽ ولا نُعِيدُ تِلْكَ فِي قَوْلِهِما در
فتاوی عتابیه ودر خلاصة الفتاوی آورده که بر قول صاحبیه ظهر و
عصر قضا کند باز ظهر قضا نکند وفتوی بر قول ایشانست وهم در
شامل بیهقی آورده اگر مردی را شک افتاد در سه نماز سه روز
مثلا ظهر از روزی وعصر از روزی ومغرب از روزی فوت شده
ونمی داند که اول کدام فوت شده چگونه قضا کند چهار ظهر و دو
عصر ویک مغرب اما برین طریق اول ظهر قضا کند پس عصر قضا کند

باز ظهر

باز ظهر قضا کند پس مغرب قضا کند پس باز ظهر قضا کند پس باز عصر قضا کند
پس از آن باز ظهر قضا کند این قول بعضی است وقول بعضی دیگر آنست و
فتوی بر قول ایشان است که ترتیب ساقط است بکثرت از آنکه فوائت
بر سه زیادت شده همان سه نماز را پیش قضا نکند اول ظهر پس از آن
عصر پس از آن مغرب در شامل بیهقی واز منثوره ودر مصنع می آرد اگر مرد
یک نماز از شبا روزی فراموش کرد یک نماز یعنی از نماز شبا روزی فراموش
کرد ونمی داند که کدام نماز است چه کند از امام محمد رحمه الله روایت آمده
است نماز آن روز باز گرداند تا از عهده یقین بیرون آید واگر مردی
پنج نماز از پنج روز فراموش کرد ونمی داند که از هر روزی کدام نماز
فوت شده همین حکم دارد یعنی پنج روزه نماز باز گرداند تا از عهده
یقین بیرون آید واگر ده نماز از ده روز فراموش کرده ونداند که
هر روزی کدام نماز فوت شده همین حکم دارد یعنی نماز ده روزه باز
گرداند از عهده یقین بیرون آید در منتقی میگوید مقیم را در
حضر نمازها فوت شده باشد اگر در سفر قضا کند اتفاقست که چهار گانه
را چهار گانه قضا کند واگر مسافر را در سفر نمازها فوت شده باشد
ودر حضر قضا کند اتفاقست که چهار گانه را دوگانه قضا کند
چنانچه فوت شده روایت اینست فی فوائت المقام والسفر

همان ام

مطلب قضا در سفر وحضر

حَالُ الفَوَاتِ لَا الأَدَاءِ يُعْتَبَرُ در شرح علائی آورده اگر شخصی در آخر وقت
نماز از اهل نماز گشت چنانکه کافر بود مسلمان شد یا بچه بود بالغ
شد یا حایض بود پاک شد یا دیوانه یا مغمی علیه بود بهوش آمد نزدیک
علماء ثلثه رحمهم الله قضاء آن نماز بروی لازم آید و نزدیک امام
شافعی رحمه الله لازم نیاید و این همه شرح این بیت است
وَمَنْ يَصِرْ آخِرَ وَقْتِ الفَرْضِ • أَهْلًا فَلَا فَرْضَ عَلَيْهِ يَقْضِي و این بنا
بران اصل است که إِنَّ الوُجُوبَ يَتَأَكَّدُ بِأَوَّلِ الوَقْتِ عِنْدَهُ
وعِنْدَنَا بِآخِرِ الوَقْتِ در جامع الاصول آورده که در قضاء نماز
اعتبار وقت وجوب راست و در کفارت اعتبار وقت اداء
راست فائده این اصل جائی پدید آید که درویش و توانگر
هردو سوگند بخدای خورند و بشکنند کفارت توانگر یکی از
سه چیز است یا بنده آزاد کند و یا ده مسکین را جامه کند چنانکه
بدان نماز درست بود و یا ده مسکین را طعام دهد هر یکی را
نیم صاع از گندم و آن دو من است و کفارت درویش سه روز روزه
متصل داشتن و این هردو کس کفارت را تاخیر کردند تا درویش
توانگر شد و توانگر درویش شد اینجا کفارت نیز بر عکس شود از آنکه
معتبر در کفارت وقت اداست نه وقت وجوب در منظومه

... کفاره ... درویشی و توانگری

درباب

درباب شافعی آمده اگر مسلمانی نماز فریضه در وقت گزارد پس از آن مرتد شد
نعوذ بالله پس بعد از آن مسلمان شد هنوز وقت نماز بیرون نرفته آن نماز
گزارده را باز گزارد نزدیک علماء ثلثه رحمهم الله چون وقت باقی است
و نزدیک امام شافعی رحمه الله باز نگزارد روایت اینست
وَمَنْ يُصَلِّ الفَرْضَ ثُمَّ يَرْتَدُّ فِي وَقْتِهِ وَفِيهِ تَابَ لَمْ يُعِدْ
اما اگر مسلمانی نعوذ بالله مرتد شد و بعد از مدتی باز
مسلمان شد نمازهای که در ایام ردت از وی فوت شده نزدیک
علماء ما قضای آن بروی نبود و نزدیک شافعی قضای آن نمازها
بروی بود روایت اینست وَقَضَوْا إِذَا أَسْلَمَ بَعْدَ الرِّدَّةِ
فَلْيَقْضِ مَتْرُوكَاتِ تِلْكَ المُدَّةِ در منظومه درباب امام زفر
آورده اگر مردی نسیان نماز پیشین بی وضو گزارد پس دانست که نماز
پیشین بی وضو گزارده چون وقت نماز دیگر شد و ضو بیاد
داشت آن نماز نماز دیگر بگزارد باید که هردو نماز باز گزارد هم نماز
پیشین و هم نماز دیگر و اگر نماز پیشین باز گرداند نماز دیگر نه و بیاد
داشت نماز دیگر نماز شام گزارد درین صورت نماز شام روا باشد
یا نه نزد علماء ثلثه رحمهم الله روا باشد و نزد امام زفر روا نبود
و روایت منظومه اینست وَمَنْ يُصَلِّ الظُّهْرَ لَا بِالطُّهْرِ وَالعَصْرَ بِالطُّهْرِ وَكَانَ يَدْرِي بعد

مطلب قضاء مرتد

ثُمَّ أَعَادَ الظُّهْرَ دُونَ الْعَصْرِ   لَمْ يَجُزِ الْمَغْرِبُ حَالَ الذِّكْرِ
أمّا اگر نماز پیشین بی وضو گزارد و نماز دیگر با وضو و گمان او آنست
که نماز دیگر درست است ازان روی که با وضو ادا شده نزدیک علماء
ثلثه رحمهم الله هم نماز پیشین باز کرده اند و هم نماز دیگر و نزدیک امام زفر
همان نماز پیشین تنها باز کرده اند و این روایت در منظومه در بیان زفر
وَظَنَّهُ يُجْزِي فَرْضَ الظُّهْرِ   فی قوله يُعَادُ دُونَ الْعَصْرِ و هم در
منظومه در باب امام زفر آمده اگر حربی در دار حرب مسلمان شد
و ندانست که نماز و روزه بر مسلمان فرض است تا همچنان روزگاری بر آمد
پس از آن دانست که بر وی فرض بوده آن مقدار نماز و روزه که از وی فوت
شده است قضاء آن بر وی لازم آید یا نه نزدیک علماء ثلثه رحمهم الله
قضای آن بر وی لازم نباید و نزدیک امام زفر بر وی لازم آید و این در
منظومه آورده در باب او   وَجَهْلُ مَنْ فِي دَارِ حَرْبٍ أَسْلَمَا
بِالْفَرْضِ لَا يَنْفِي الْوُجُوبَ فَاعْلَمَا   امام زفر میگوید که جهل بشرایع
مانع نبود وجوب را آن مقدار که فوت شده باشد ادای قضا واجب آید
و اگر در دار اسلام مسلمان شود و نداند بشرایع مانع وجوب
نبود باتفاق أمّا علماء ثلثه رحمهم الله گویند که شرایع واجب
نشود مگر بسماع و آن در حق او یافته نشده است پس قضا آن بر وی

واجب

مطلب قضا حربی از دار الحرب

واجب نشود بخلاف دار اسلام از آنکه آن دار علم است و فاش شدن
احکام پس آن مقدار از شرایع که در دار اسلام بعد از اسلام
از وی فوت شده بود قضاء آن واجب آید در فتاوی ظهیری نیز
آورده که مردی قضا میکند نمازهای عمر خود را احتیاطا با آنکه از وی
فوت نشده چیزی از نمازها بعضی از مشایخ گفته اند که مکروه بود و بعضی
گفته اند که مکروه نبود لیکن قضا نکند بعد از نماز بامداد و بعد از نماز
دیگر أمّا باید که در همه رکعتها یعنی با فاتحه سوره نیز بخواند در فتاوی عتابیه
می گوید از ابی نصر رحمه الله روایت آمده اگر مردی قضا کند نمازهای
عمر خود را از برای احتیاط نه آنکه از وی چیزی فوت شده باشد
اگر از برای شبهه نقصان و کراهیت بود بگزارد که مستحب است و اگر
بشبهه نقصان و کراهیت نبود نگزارد أمّا روایت صحیح آنست که
بگزارد مگر بعد از نماز بامداد و بعد از نماز دیگر نقل است که بسیاری از
علماء سلف نمازهای عمر خود را قضا کرده اند برای دفع شبهه فساد و از
امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله حکایت کرده اند که خلال انگشتان پای
بخنصر چپ کردی أمّا انگشت از جانب بالا فرو بردی تا او را
معلوم شد که رسول صلی الله علیه و سلم خلال انگشتان پای بخنصر دست
چپ کند ولیکن انگشت خنصر از جانب کف پای بالا برده است

مطلب قضای نماز حیات عمر

از بهر این کر خلال او بر بهی مسنون است بماز بیست ساله باز کرد
والله اعلم **فصل سی و سیم در فضیلت نماز جمعه وحضور آن** در تعهد
در فضل جمعه چهل حدیث آورده‌اند و ابن ضعیف رحمه الله چند حدیث
از آنجا درین مختصر آورده که اگر جمله آوردی این کتاب دراز شدی پس چند
حدیث امیدوار اختیار کرد که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم وفیه
أدخل الجنة وفیه اهبط علی الأرض وفیه تقوم الساعة
وفیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا الا اتاه
الله تعالی ایاه یعنی بهترین روزی که آفتاب در روی بر آید روز آدینه
در روز آدینه آدم علیه السلام آفریده شد و در روز آدینه بهشت
در آورده شد و در روز آدینه بدنیا فرستاده شد و قیامت روز
آدینه باشد و در روز آدینه ساعتی است که هیچ بنده مسلمان در آن
ساعت از پروردگار نیکی نخواهد مگر که بدهد او را وقال علیه
السلام التمسوا الساعة فی الجمعة بعد العصر الی غیبوبة
الشمس یعنی بجویید آن ساعت را که هرچه بخواهید بیابید در روز
جمعه بعد از نماز دیگر تا بوقت فرو شدن آفتاب وقال علیه السلام
سید الایام یوم الجمعة وهو اعظم من یوم الفطر ویوم الاضحی ویوم عرفة

بیوم ح

ویوم

ویوم عاشورا والصدقة فیه افضل العمل والاثم فیه اعظم الاثم یعنی
بهتر روزها روز آدینه است واو بزرگتر از روز فطر وروز اضحی وروز
عرفه وروز عاشورا است وصدقه درین روز دهند فاضلترین صدقها است
وعملی که درین روز کنند فاضلترین عملها است ومعصیتی که درین روز
کنند بزرگترین معصیتها است وقال علیه السلام لا یعذب الله
عز وجل فی القبر المؤذن والشهید والمتوفی یوم الجمعة یعنی
عذاب نکند خدای عز وجل در گور مؤذن وشهید وکسی که روز
آدینه وفات یابد وقال علیه السلام من مات یوم الجمعة
وقی فتنة القبر یعنی هر که بمیرد روز جمعه نگاه دارند او را از عذاب
گور وقال علیه السلام من صلی علی یوم الجمعة اربعین مرة محی الله
عنه ذنوب اربعین سنة پیغامبر علیه السلام گفت هر که درود
فرستد بر من روز آدینه چهل بار پاک گرداند خدای تعالی از وی گناه
چهل ساله وقال علیه السلام من صلی رکعتین لیلة الجمعة یقرأ
فی احدیهما بفاتحة الکتاب وقل هو الله احد سبعین مرة وفی
الاخیرة مثل ذلک فاذا فرغ من الصلوة یستغفر الله سبعین
مرة قالوا یا رسول الله ما ثواب هاتین الرکعتین قال والذی
بعثنی بالحق نبیا لا ان جمیع امتی ماتوا علی الکبایر فشفعا لهم بعد المصلی

مطلب نماز شب جمعه

بهذه الصلوة وبهذا الاستغفار لا دخلهم الله الجنة بشفاعته یعنی هر که
بگزارد شب جمعه دو رکعت نماز در یکی از آن فاتحه یکبار و قل هو الله احد
هفتاد بار و در دوم مثل آن و چون از نماز فارغ شود هفتاد بار استغفار
گوید یاران گفتند یا رسول الله چیست ثواب این دو رکعت نماز رسول علیه
السلام گفت بدان خدائی که مرا برانگیخت بحق به پیغامبری که اگر جمله
امت من بر گناه کبیره مرده باشند پس دعا کند ایشان را این نمازگزار او
بدین نماز و بدین استغفار خدای تعالی در آرد ایشان را بهشت بشفاعت
وقال علیه السلام من قال صبیحة یوم الجمعة قبل الغداة استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه ثلاث مرات
غفر الله له ولو الدیه ولو کانت ذنوبه مثل زبد البحر
یعنی هر که روز آدینه بوقت صبح پیش از نماز بامداد سه بار این کلمه
استغفار بگوید چنانچه نوشته شد خدای تعالی بیامرزد مر ورا و
مادر و پدر او را اگرچه گناه او مثل کف دریا باشد یعنی بسیار باشد
وقال علیه السلام اغتسلوا یوم الجمعة ولو کاس بدینار یعنی
غسل کنید روز آدینه اگرچه قدحی از آب بدیناری باشد وقال
علیه السلام من اغتسل یوم الجمعة ولبس احسن ثیابه ومس من طیب
ان کان عنده ثم خرج حتی یاتی المسجد ولم یتخط رقاب الناس

[illegible] غسل جمعه

ثم رکع

ثم رکع ما شاء الله ان یرکع وانصت اذا خرج الامام کان کفارة
بینها وبین الجمعة التی کانت قبلها یعنی هر که غسل کند روز جمعه و بپوشد
نیکوترین جامها و خوش بوی کند خود را اگر بوی خوش بود پس بمسجد
جمعه آید و پای بر گردن مردمان ننهد پس بگزارد آنچه خدای تعالی خواسته
باشد و خاموش باشد چون امام بیرون آید برای خطبه باشد آن
کفارت گناه تمام هفته از آدینه گذشته تا این آدینه وقال علیه السلام
من تخطی رقاب المسلمین یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم یعنی
هر که چون در مسجد جمعه در آید پای بر گردن مسلمانان نهد روز قیامت
او را پلی گردانند بسوی دوزخ که خلق بر ان بگذرند وقال علیه
السلام من مس الحصی فقد لغا ومن لغا فلا جمعة له یعنی پیغامبر
علیه السلام گفت هر که مس کند سنگ ریزه در مسجد در وقت خطبه
بدرستی لغو یعنی بیهوده کرد و هر که لغو کند مر ورا ثواب جمعه
نباشد وقال علیه السلام من توضأ فاحسن الوضوء
ثم اتی الجمعة فاستمع وانصت غفر له ما بینه وبین الجمعة
وزیادة ثلاثة ایام ومن مس الحصی فقد لغا یعنی هر که وضو کند
و نیکو کند وضو را پس بیاید بنماز جمعه و بشنود خطبه را و خاموش باشد
آمرزیده شود مر ورا آنچه میان اوست و میان جمعه و سه روز دیگر

و هر که میس کند سنگ ریزه را در حال خطبه بدرستی که لغو کرده باشد و قال
علیه السلام من قرأ یوم الجمعة مرة قل هو الله احد فقد لقی
حق الجمعة کما لقی حملة العرش ومن قرأها فی لیلة الجمعة فکانما
وافق لیلة القدر یعنی هر که بخواند در روز جمعه یکبار قل هو الله احد
بدرستی که گزارده باشد حق جمعه را آنچنان که گزارده اند حملهٔ عرش و هر که
در شب جمعه بخواند چنان بود که شب قدر دریافته باشد و قال علیه السلام
من ادرک الجمعة فله اجر الف شهید یعنی هر که نماز جمعه را دریابد
مر او را ثواب هزار شهید بود و قال علیه السلام ایما عبد او امة
ترک الصلوة فی الجاهلیة ثم تاب وندم علی فعله فلیصل یوم
الجمعة ما بین الظهر والعصر اثنتا عشرة رکعة یقرأ فی کل رکعة
بفاتحة الکتاب وقل هو الله احد خمس عشرة مرة غفر الله له
کل خطیئة عملها فی الجاهلیة وجعل الله هذه الصلوة کفارة
للصلوات التی ترکها فی الجاهلیة ولو ترک صلوة ستین سنة
وکتب الله له بکل رکعة عبادة سنة وبنی الله له بکل حرف
قرأها فی صلوته مدینة واعطاه الله بکل آیة قرأها فی
صلوته ثواب شهید یعنی هر زنی از زن و مرد که گذاشته باشد
نمازها در زمان جاهلیت و نگزارده باشد پس پشیمان شود و توبه کند بعد از آن

کرده

کرده باشد یعنی آنچه شرط توبه است و علما نوشته اند شرط توبه از کسی که
چگونه است در نماز نوشته اند که روز بروز جمیع گذاشته قضا کند پس از
توبه تمام کرده بگزارد روز آدینه میان نماز پیشین و نماز دیگر دوازده رکعت
نماز و بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد پانزده بار
بیامرزد خداوند تعالی هر گناهی که در جاهلیت کرده و این نماز کفارت
آن نمازها گرداند که ترک کرده اگرچه ترک کرده باشد پنجاه سال و بنویسد
خدای تعالی مر او را بهر رکعتی عبادت یک ساله و بنا کند برای او در بهشت شهری
و بدهد او را بهر سوره که در آن نماز خوانده باشد ثواب شهیدی
و قال علیه السلام من ترک الجمعة بغیر عذر فلیتصدق بدینار و من
لم یجد فبنصف دینار یعنی هر که ترک کند نماز جمعه بی عذری پس
گو صدقه ده یک دینار و اگر نیابد گو صدقه ده نیم دینار فصل
سی و چهارم در کیفیت نماز جمعه در تهذیب آورده که نماز جمعه
فرض عین است بهیچ وجه ترک او روا نباشد و هر که چهار جمعه ترک کند
بی عذری فاسق گردد و عدل نماند در منتقی در کتاب الشهادات
آورده هر که چهار جمعه نماز ترک کند شهادت او باطل باشد روایت است
و تارک الجمعة ثلثا من غیر عذر او الجماعات یعزر بالنهی در فتاوی
کبری می آید که در اقضیه خصاف آورده هر که سه جمعه را پیاپی ترک

یعنی پس از توبه شرط هم

اختلف العلماء فی التطوع بعد الجمعة فعن ابن مسعود [illegible] انه یصلی اربع
وبه اخذ ابو حنیفة ومحمد رحمهما الله وعن [illegible] رکعتان

[illegible]

کنند فاسق گردد و شهادت وی قبول نکنند و این قول اختیار شمس الائمه
سرخسی است بلکه گفته است هر که جمعه را ترک کند بی عذری و بی تاویلی
شهادت وی جایز نباشد و این قول شمس الائمه حلوانی است و فتوی
برین است اما اگر جمعه را ترک کند بنا بر بیماری یا دوری شهر یا
بنا بر فسق امام یا از نزدیک ظالم آنگاه مردود الشهاده نشود و هم در
فتاوی کبری می گوید هر فرضی که وقتی معین باشد چنانک نماز و روزه
اگر تاخیر کند بی عذری عدالت او ساقط شود و هر فرضی که وقتی
معین نباشد چنانک زکوة و حج بتاخیر او عدالت بی ساقط نشود
اما صدر الاسلام فخر الدین رحمه الله می فرماید که امروز فتوی برین
است که بتاخیر زکوة عدالت ساقط شود از انک در تاخیر او حق
فقرا را تاخیر کرده است و بتاخیر حج عدالت ساقط نشود خصوصا
در زمان ما که امن طریق نیست در فتاوی ظهیری می آید که شیخ ابو القاسم
صفار بلخی رحمه الله چنین گفته که لا اری الحج فرضا منذ عشرین سنة
حین خرجت القرامطة یعنی نمی بینم حج را فرض از بیست سال
باز از آن وقت که قرامطه بیرون آمدند و شیخ الاسلام ابو بکر محمد بن الفضل
در سنه و عشرین و ثلثمایه همچنین گفته است و ابن مقتدایان که چنین
از ان گفته اند که در زمان ایشان امن راه نبوده است و امن طریق شرط

ادای

مطلب حج بر کسی واجب است

ادای حج است و امن طریق از ان جهت نبود که حاجیان بحج نرسیدند
مگر بدادن رشوت مر ان طائفه را که در راه بودند فیکون الطاعة
سببا للمعصیة و متی آل الامر الی هذا ترتفع الطاعة یعنی پس طاعت
سبب معصیت شود و هرگاه که کار بدان باز گردد طاعت برداشته شود
و طاعت نماند در منتقی میگوید که حج واجب است بر مردان و زنان که
عاقل و بالغ باشند و ایشانرا توانائی باشد و راه ایمن بود تا اگر زاد
و راحله باشد و راه حج ایمن نباشد واجب نباید روایت منقول است
و آزاد و حر
الحج واجب علی الاحرار المستطیعین من الکبار و هو علی الاناث و الذکور
لو امن الطریق فی المرور در فتاوی ظهیری آورده و لو کان بینه
و بین مکة بحر فهو کخوف الطریق لا یجب الحج علیه یعنی اگر میان او
و مکه دریا بود چون خوف طریق است واجب نشود بروح در جامع
صغیر جانی عین این روایت آورده یعنی و بعضی مشایخ بر کسی که میان او
و مکه دریا بود که دریا عذر است چنانک خوف طریق اما بدانک
جیحون و سیحون و دجله و فرات انهار است یعنی جویهاند نه دریا
در فتاوی کبری میگوید عقل کسی است که او از کارهای که شنیع است دور
باشد و فاسق کسی است که فسق آشکارا آمد شهادت او شرعا
مردود بود اما کسی که کارهای شنیع بپوشیده می دارد و مردمان از ورا

فاسق ندانند روایت صحیح آنست که او مستور بود و گواهی او
فصل بیست و پنجم در شرائط جمعه در کنز و در کافی و در منافع
جمعه را دوازده شرطست شش از آن شرط وجوب است و
ادا اما آن شش که شرط وجوب است یکی اقامت و دوم
و سیم صحت و چهارم حریت و پنجم سلامتی عین و ششم
رجل اما آن شش که شرط اداست اول مصر دوم سلطان
سیم وقت ظهر چهارم خطبه پیش از نماز پنجم جماعت ششم
و این شرط در منبع آورده است و آن اینست ومن شروط الجمعة
والوقت والخطبة والجماعة والمصر والشهرة والامام ثمت شروط
در تهذیب و شامل بیهقی و منبع میگوید که فرضیت
بر حریت و مقیم باشند و چشم و پای ایشان سلامت باشد
نیست نماز جمعه بر بندگان و مسافران و بیماران و رنجوران و نا
و لنگان و زنان اینان روایت اینست لیس علی المسافرین وال
والعمی والمرضى كذا الارقا والمخنثين والذي به عذر ان يحضروا
و اگر این طائفه حاضر شوند و جمعه را ادا کنند روا باشد و از وقت
مجزی شود و این روایت در منبع آمده فلو اقاموها فعنهم
من فرض الوقت ذا اصوب در کنز میگوید اگر بنده یا مسافر

یا مریض امامت جمعه کند روا باشد و جمعه منعقد شود بدیشان و در شرح
میگوید واجب نیست حضور جمعه بر مقعد یعنی بر جای مانده و بر شیخ
و بر مفلوج و واجب نیست بر ایشان حضور جماعت در تحفة الفقهاء
اگر نابینا قاید نیابد بالاجماع بروی واجب نیاید اما اگر عصاکش
یابد این مختلفاتست نزدیک امام ابوحنیفه حضور جمعه بروی لازم نیاید
بلکه صاحبین لازم آید و این در منظومه در باب امام ابوحنیفه آمده
الاعمى حضور الجمعة وان اصاب قائدا يعني معه در شرح
میگوید این خلاف که علماء ثلثه راست در حضور جمعه است در حضور جماعت
اگر نابینا عصاکش نیابد باتفاق حضور جماعت بروی لازم نیاید
امام اعظم اگر عصاکش یابد هم لازم نیاید در جامع صغیر جاید
نزدیک علماء ثلثه بر مفلوج جمعه لازم نیاید اگر عصاکش یابد
عیون المسائل میگوید قال ابوحنیفة رضی الله عنه لیس علی الاعمی الجمعة والجماعة
وان كان له الف قائد وعشرة الاف درهم یعنی بر نابینا حج و جمعه و جماعت
بر حضور اگر عصاکش و ده هزار درم باشد و در آنکه کدام
شهری را مصر جامع گویند اختلاف مشایخ است در محیط گوید شهری
اگر در وی سلطان و قاضی و طبیب حاذق و مفتی و نقد رایج
آن جمعه آنرا مصر جامع گویند در شرح طحاوی آورده مصر جامع آنرا گویند

دروی هر پیشه وری به پیشهٔ خود روزگار نتواند گذرانیدن از پیاله تا بسیار
نی آنک محتاج شود به پیشهٔ دیگر در منتقی چنین یاد از امام ابو حنیفه
روایت میکند هر جاکه صد مرد کس جمع آیند حکم مصر دارد و آنجا نماز آدینه
گزارند در هدایه میگوید هر موضع که مر وی را امیر و قاضی باشد که
تنفید احکام و اقامت حدود کند آن موضع مصر جامع بود و این
نقل از امام ابو یوسف است و هم از امام ابو یوسف روایت کرده اند که
مصر جامع آنرا گویند که اگر اهل آن در بزرگترین مساجد آن جمع
نگنجد بمسجد دیگر حاجت آید درین چنین شهر نماز جمعه روا بود و
اختیار امام کرخی است و آن ظاهر روایت است و فتوی برانست
در هدایه می گوید اقامت جمعه روا نبود مگر مر سلطان را یا مر آن کس را
او را سلطان فرموده باشد و اقامت جمعه در دیهها روا نبود
رسول علیه السلام فرموده لا جمعة ولا تشریق ولا فطر ولا اضحی
الا فی مصر جامع معنی آنست که جمعه و تشریق و عید فطر و اضحی
روا نباشد مگر در مصر جامع و مراد از تشریق تکبیر تشریق است
در ملتقط میگوید که سلطان اول آن باشد که آزاد
و اگر بنده باشد روا باشد که از دست وی خطاب
اما قضا روا نبود چنانکه امامت بنده روا بود و گواهی

مطلب در بیان که جمعه و عید فطر و اضحی نباشد روا

نبود اگر پادشاه نارسیده و یا زن و یا کافر باشد نماز آدینه روا نبود
از امام اعظم روایت کرده اند اگر پادشاه کودک باشد اتابک خود را
ولی عهد خود کند و اگر زن باشد شوی خود را ولی عهد خود کند و اگر
کافر باشد حاجب مسلمان را ولی عهد خود سازد نماز آدینه و باقی شغل
از دست آن ولی عهد روا باشد بموت سلطان نایبان او معزول
نشوند چنانکه بموت خلیفه پادشاهانی که از دست او باشند
معزول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون کنند و نماز آدینه
گزارند روا بود که سلطان وکیل است و عامه اصیل اگر اصیل
بی وکیل کاری کند درست باشد از امام محمد پرسیدند که والی
را از شهر دوانیدند و بی وی نماز گزاردند روا باشد یا نی
گفت روا باشد از امیر المومنین عثمان پرسیدند که والی بصره را
بیرون کردند و بی وی نماز آدینه گزاردند چگونه بود گفت روا
بود اگر سلطان محبوس شود نماز آدینه روا بود دلیل بر آنک روز
غوغای امیر المومنین عثمان رضی الله عنه صحابه کرام نماز آدینه گزاردند
در حکایات آورده که آن لحظه که بر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
با صد کس در حجره او در رفت و او را بگرفت تا بکشد امیر
المومنین عثمان ضفنه الله بالرحمة والرضوان بزبان سوال بکشاد که ای

مردمان جرا مرا می کشید از من کدام گناه و بی انصافی در وجود آمد
جواب دادند طال مکثک فینا یعنی که بودن تو دراز شد میان ما
و آن دوازده سال بود در مغرب آورده‌اند که مدت خلافت خلفاء
راشدین و ائمه مهتدین ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم سی سال بود
کم شش ماه خلافت ابوبکر رضی الله عنه دو سال و سه ماه و نه شب بود
و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال و شش ماه بیع بود و خلافت
عثمان رضی الله عنه دوازده سال کم دوازده شب و خلافت علی کرم
الله وجهه پنج سال کم سه ماه بود در صکوک مسعودی آورده
سلطان را سلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه درست آید و لیکن در آنکه
در ابتداء اسلام صحابه اندک بودند و سلطنة سلطان ایشان
ظاهر نبود نماز آدینه مشروع نبود چون صحابه بسیار شدند و سلطنت
او ظاهر شد نماز آدینه مشروع شد یکی از شرایط جمعه اذن
عام است اذن عام آن بود که سلطان با رعیت و رعیت با سلطان
نماز گزارند تا اگر سلطان با حشم خود اندر سرای خود نماز آدینه
گزارد و در سرای گشاده باشد چنانکه عام اندر می آیند و بیرون
می روند نماز روا بود و اگر در سرای بسته اند و عام را نگذارند
در روند و بیرون آیند روا نبود اما اگر عام نیز پیش سلطان نماز

گزارند

[illegible]

مطلب بیان خطبه جمعه

گزارند روا بود و یک شرط از شرایط جمعه خطبه است پیش از نماز چنانکه
گفتیم باید که خطیب خطبه کند و فصل کند میان دو خطبه بجلسه خفیفه
که فصل میان دو خطبه سنت است نزدیک علماء ما رحمهم الله و این روایت
در منقول است و سن ان یخطب خطبتین یجلس فیهما بقومتین امام
شافعی رحمه الله می گوید که فصل میان دو خطبه فرض است و این روایت
در منظومه در باب امام شافعی آمده است والفصل بین الخطبتین فرض
بجلسة فلا یجوز الرفض در شرح تهذیب میگوید که خطیب خطبه را ایستاده
ادا کند بر طهارت سنت است نزدیک ما و شرط است نزدیک امام
شافعی و این روایت در منقول آمده است یخطب قائما علی اغتسال
مستدلا بتحمید ذی الجلال در هدایه آورده اگر خطبه را نشسته
یا بی طهارت ادا کند روا باشد لیکن مکروه بود کیفیت خطبه
اول آغاز بحمد و ثنا خداوند تعالی و درود مصطفی صلی الله علیه و سلم
کند بعد از آن مردمان را پند دهد و نصیحت کند پس بنشیند مقداری
که اعضاء او قرار گیرد در موضع جلوس پس برخیزد و بایستد
و خطبه دوم را آغاز کند بحمد و ثنا حضرت خداوند تعالی و درود مصطفی
علیه السلام اما بجای وعظ و نصیحت دعا صالحه گوید یعنی خلفا را ذکر
کند گوید بدعاء خیر و هیچکس را از صحابه و تابعین به بدی یاد نکند و لعنت

نگوید بلکه همچنین گوید اللّهمّ ارحم من یستحقّ الرّحمة والعن من یستحقّ
اللّعنة پس ازان سلطان عهد را وپادشاه وقت را دعا کند بمزید دین و
دولت وجاه وتمکّنت بتوفیق عدل واحسان وباطاعت امر دین امّا
باید که در مدح ووصف او از حدّ نگذرد والفاظی که در نعت آن خطبه
ونماز در قیل وقال افتد نگوید در اصول صفاری آورده خطبا
که خطبه بر منابر اسلام روز جمعه میگویند ودر القاب سلاطین
مبالغت مینمایند ومی گویند السّلطان العادل الاعظم شاهنشاه
المعظّم مالک رقاب الامم سلطان ارض الله مالک بلاد الله ناصر عباد
الله معین خلیفة الله این نوع وصف کردن روا باشد یا نی شیخ
ابو القاسم صفار میگوید این نوع الفاظ گفتن روا نباشد زیرا که بعضی
ازین اقوال کفرست وبعضی کذب ودروغ شیخ الاسلام ابو منصور
ماتریدی رحمه الله که ماحی بدعت وضلالت است ورئیس اهل سنت
وجماعت بود چنین گفته هرکه مر سلطانی را که بعضی از احوال او جور
بود وبعضی عدل مطلقا عادل گوید کافر گردد امّا شاهنشاه بی
نی وصف اعظم از خصائص اسماء خداوند تعالی است روا نباشد وصف
کردن مخلوق بدین اسم امّا مالک رقاب الامم روا نباشد زیرا که رقاب
جمع است وامم جمع امّت ورقاب امم متناول انس وجن وملائکه

وشر

روا باشد باتفاق امّا تشمیت عاطس ورد سلام اگر کند روا بود وعلیه الفتوی
وبعض از مشایخ گفته اند چون خطیب در خطبه آیت صلّوا علیه بخواند
شنونده باید که در دل خویش بر رسول علیه السلام درود فرستند
برای امتثال امر صلّوا علیه در جامع صغیر اوزجندی میگوید چون
خطیب در خطبه بگوید یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه وسلّموا تسلیما
اصحّ آنست که شنونده ساکت باشد وبعید از منبر همچون قریب است
یعنی او را نیز سکوت اولی است وقت خطبه چنانکه قریب را
در فتاوی حجّة می آورد. در حالت خطبه سکوت اولی است
بهمه حال بنا برین نصّ قوله تعالی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له
وانصتوا واینجا مراد از قران خطبه است پس واضح آن شد که
چون خطبه خوانده شود بشنوید آنرا وخاموش باشید وهرکه
از منبر بعید است اگر او را استماع ممکن نیست انصات ممکن است
پس باید که خاموش باشد تا امتثال امر وانصتوا کرده باشد در
نصاب الفقه میگوید درس ادب در فقه ونظر در فقه در حالت
خطبه نزدیک بعض از مشایخ مکروه است ونزدیک بعضی
لا بأس است ومیگوید اگر در حالت خطبه یکی منکری بکند
ودیگری باشارت نهی می کند او را از آن منکر یعنی بازمی دارد

کتاب

شیخ الاسلام

بیتر یا بخشم یا بدست مکروه بود بانی شمس الائمه حلوانی رحمه الله میکوید
درین نیز اختلاف مشایخ است بعضی مکروه میکیرند و میان
اشارت و کلام فرق میکنند و بعضی لا باس میکویند و در حجه
و خلاصه آورده والصحیح انه لا باس بالاشارة زیراکه ابن مسعود
روایت کرده که او سلام کفت بر رسول علیه السلام بوقت خطبه
پس رسول علیه السلام در وقت اداء خطبه تو سلام کرد باشارت
در فتاوی حسامی می آرد که در وقت خطبه مردم مختیرست در نشستن
اگر خواهد محتبی نشیند یعنی هر دو زانو در کنار گیرد و بنشیند
و اگر خواهد مربع نشیند یا چنانکه اورا آسان تر باشد زیراکه
خطبه نماز نیست اما چون خطیب بیرون آید بجهت خطبه تا آن زمان
که افتتاح خطبه کند مکروه است مر حاضران را سخن گفتن و نماز
ولکن اگر کسی در سنت جمعه باشد سنت تمام کند پس با ستماع خطبه مشغول
شود و همچنین چون فارغ شود از خطبه تا آن زمان که آغاز نماز کند مکروه است
حاضران را نماز گزاردن و سخن گفتن هر نمازی که باشد چون نماز یاد آمد
آن روز بینه که آنرا از برای ترتیب بگذارد تا شروع در جمعه درست
آید درین هر دو وقت که گفتیم سخن گفتن و نماز کردن مکروه است از بهر آن
آن هر دو وقت را حکم صلوة است در کافی می آرد لا یسمع آن

بعد

یعنی الجمعة غیر الخطیب یعنی نشاید که امامت کند جمعه را غیر خطیب زیراکه
نماز جمعه با خطبه چون یک چیزست و نماز که قصر شده از بهر خطبه است
پس نشاید که یک چیز را دو کس اقامت کند در محیط می گوید که چون امام
در خطبه باشد مردمان را سخن گفتن و خوردن و آشامیدن چیزی نشاید
لان صلوة الجمعة مع الخطبة کشیء واحد یعنی نماز جمعه با خطبه یک چیز
پس خطبه در حکم صلوة است و در حالت صلوة خوردن و آشامیدن
نشاید پس همچنین در حال خطبه و هم در محیط آورده و فی بعض الکتب
ما یحرم فی الصلوة یحرم فی الخطبة یعنی آنچه حرام است در نماز
حرام است در خطبه و در نماز کارهای دنیا چون خوردن و آشامیدن
و سخن گفتن حرام است پس در خطبه هم حرام بود زیراکه خطبه
در حکم صلوة است و در جامع المضمرات والمشکلات بغیة
السلف بقیة الخلف وارث علوم الاولین جمال الحق والدین اطال
الله بقاءه و رحم جده و آباءه آورده که در فتاوی حجة البلخی میکوید
طایفه عوام که بمسجد جامع حلقها میکنند و حکایتها و قصها میگویند
ایشانرا منع باید کرد و از مسجد بیرون باید کرد در صلوة مسعودی
که در کتاب الاسبیجان آورده که فقیه امام حسن بصری رحمه الله فرموده
میکوید اگر گدای وقت خطبه چیزی سوال کند ویرا نشاید دادن

مطلب حکایتها و قصها خواندن در مسجد نشد

مطلب در خطبه بگدایان چیزی دادن

که اگر کسی سائل را وقت خطبه یک درم صدقه دهد هفتاد درم از حلال
صدقه باید داد تا کفارت آن یک درم شود که در حال خطبه صدقه
داده. اما اگر مستحق بود در گوشهٔ مسجد که از کسی سوال نکند
او را صدقه نشاید دادن و لکن سخن نشاید گفتن حکایت آورده‌اند
که روز جمعه خلف ایوب رحمه الله آواز زدن تازیانه شنید گفت
این چه آوازست که می آید گفتند ای امام مسلمانان گدایان
گدایان را می زنند و از پیش مقصوره دور میکنند چون امام خلف این
بشنود گفت خدای تعالی این خبر را از ایشان ببرد پس معلوم
گدایانی که روز آدینه در صفهای نماز میگردند و پای بر گردن
مسلمانان می نهند و سوال میکنند بیرون کردن ایشان و زدن
ایشان عدل است که اگر ظلم بودی امام خلف ایوب آنرا
و نگفتی که خدای تعالی این خبر را از ایشان ببرد در کفایهٔ شعبی
در فصل نهی از تصدق بر سایلان مسجد جامع قاضی امام شعبی
کردند که صدقه در وقت خطبه یا پیش از آن بر سایلان مسجد جامع روا
باشد یا نه جواب فرموده که در وقت خطبه صدقه دادن روا
نیست جای از جایها و اگرچه از هلاک شدن سائل بترسد زیرا که وقت
روا نیست تسبیح و تهلیل و قرائت قرآن اما صدقه پیش از خطبه

است

است اگر سائل در مکانی نشسته بود و آرام گرفته و نمی گردد از ضعف
و پای بر گردن مردمان نمی نهد صدقه چنین سائلی را روا باشد و ثواب
بود اما اگر سائل پای بر گردن مردمان می نهد صدقه دادن بدو
حرام بود و آن کس که صدقه دهد چنین سائل را او شریک بود در
گناه و وبال که آن سائل را حاصل می آید از سبب گذشتن پیش نمازگزاران
و مشغول کردن ایشان را از قرائت و هر که پای بر گردن مردمان می نهد
او ملعون است و صدقه دادن او را حرام است و در روایت گفته شد
باسنادی درست از رسول علیه السلام اذا کان یوم القیمة نادی مناد
الا لیقم اعداء الله لا یقوم الا سؤال المسجد یعنی منادی ندا کند برخیزند
دشمنان خدای تعالی برخیزند مگر سایلان مسجد زیرا که مساجد ساخته‌اند
برای نماز و ذکر نه از برای کسب و شکایت از خدای تعالی و خدای تعالی
می فرماید و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا

فصل سی و دوم

در کیفیت نماز عیدین و احکام آن

در منافع می گوید که اصل عید
آنست که هر کفار را دو روز بوده که ایشان در آن دو روز شادی و لعب
می کردند مصطفی صلی الله علیه و سلم می فرماید ان الله بدلکم بهما
خیرا منهما الفطر و الاضحی یعنی حضرت عزت بدل از دو روز مر شما را
بهتر از آن دو روز داد عید فطر و عید اضحی و هم در منافع میگوید که

در عید اقوال است که از چه معنی او را عید نام کرده‌اند بعضی میگویند سمّی
العید عیدًا لاجتماع الخلائق فیه یعنی عید میگویند از برای جمع شدن خلایق
در وی و بعضی میگویند عید نام کردند لانّ لله تعالی فیه عوائد بالاحسان
الی العباد و بعضی گفته‌اند این روز را عید از آن نام کردند که انّ الله
تعالی یعود لعباده بالتجاوز والمغفرة فیه و بعضی میگویند این روز را
از آن گویند که یعود فیه السرور والفرح و بعضی گفته‌اند سمّی به لانّ کلّ انسان
یعود فیه الی قدره ومنزلته آما صاحب مغرب میگوید که
مشتق از عود است و معنی عود باز گشتن بعد پس این روز
نام کردند لانّه یعود فی کلّ سنة عید در اصل عود بوده است
یا را کردند زیرا که هر واوی که ساکن باشد و ماقبل او مکسور آن واو
یا کنند کالمیزان والمیعاد والمیقات در نماز عید از امام ابو حنیفه دو روایت
است بروایتی سنت است و بروایتی فرض کفایت و بروایتی واجب
در منتخب جامع الاصول قاضی امام قطب الدین کاشانی رحمه الله آورده
فرض کفایت است و در جامع صغیر جایی آورده که سنت است
و در ذخیره میگوید که عید در اصح اقوال واجب است و این هر سه روایت
در منتقی آورده • فرض کفایة سنة العید
وقیل سنة علی التوکید • وقیل بل واجبة وکلّ ذا • رووا عن الصدر الامام
الفقها

الفقها در هدایه آورده که نماز عید واجب است بر کسی که بروی نماز جمعه واجب است
و هر چه شرط است در جمعه شرط است در عید جز خطبه که آن در جمعه شرط است
و در عید سنت است بعد از نماز و در منتقی آورده و من علی التی علیه الجمعة
وخطبة بعد الصلوة سنة در منظومه آورده که نزدیک امام ابو حنیفه
در عید فطر در راه نمازگاه تکبیر آهسته باید گفت نه بلند چنانکه
صاحبین میگویند و روایت است وعنده تکبیر عید الفطر
یؤتی علی الاخفاء دون الجهر در شرح علاقه آورده که نزدیک
علماء ثلثه رحمهم الله پیش از نماز عید نفل نشاید گزارد نه در نمازگاه
و نه در جای دیگر و نزدیک امام شافعی شاید و این در منظومه در باب
او سنّة التنفّل قبل العید نوع قربة در منتقی میگوید که وقت نماز عید
از بلند شدن آفتاب یک نیزه بالاست تا وقت زوال و چون وقت
زوال شد نماز عید نشاید گزارد روایت است و با ارتفاع الشمس حلّ وقتها
الی زوال الشمس یعنی قلنا در قدوری و کنز و وافی و کلیه و نافع و هدایه
و سایر کتب فقه می گوید که امام در نماز عید در رکعت اول تکبیر
افتتاح گوید و بعد از آن ثنا گوید و بعد از ثنا سه تکبیر عید گوید
و پس از آن فاتحه و سوره بخواند پس تکبیر رکوع گوید و برکوع رود
و در رکعت دوم آغاز از قرات کند و چون از قرات فارغ شود

مطلب نفل پیش از نماز عیدین

مطلب وقت نماز عید

مطلب تکبیرات عیدین

سه تکبیر عید گوید و تکبیر چهارم از برای رکوع بگوید و برکوع رود و در تکبیرات
دستها بر آرد و تا آن وقت که امام بقرائت مشغول نشود دست نکند
بل که آویخته دارد و این جمله قول ابن مسعود است و مدار مذهب امام
ابو حنیفه بر قول اوست و چون از نماز فارغ شود خطبه گوید و بنشیند
میان دو خطبه و اگر عید فطر باشد در خطبه بیان احکام صدقه فطر کند و قول
ابن عباس رضی الله عنهما آنست که در رکعت اول بعد از تحریمه هفت تکبیر
گوید و در رکعت دوم پنج تکبیر گوید و لیکن در هر دو رکعت آغاز از تکبیر کند
بعد از آن خواند و امام شافعی رحمه الله قول ابن عباس گرفته و مذهب اوست
و این روایت در منظومه در باب شافعی آمده والعید تکبیراته في الاولی
سبع وخمس في ابتداء الاخری بر مذهب امام شافعی تکبیرات زاید در
رکعت اول هفت است و در دوم پنج چون سه تکبیر اصل را با این
تکبیرات ضم کنی پانزده شود در رکعت اول تکبیر افتتاح و هفت زاید
و یک تکبیر رکوع و در رکعت دوم پنج زاید و یک تکبیر رکوع و عمل عامه
امروز بر قول ابن عباس است بنا بر آنکه خلافت در خانه دان او بوده و
خلفاء بدین فرموده اند اما مذهب علماء ما آنست که بر قول ابن مسعود
گفته شود زیرا که تکبیر و رفع یدین خلاف معهود است پس گرفتن اقل
اولی بعد از آنکه در ینابیع میگوید که در تکبیرات عید اختلاف صحابه است

روایت

در رکعت اول ۷ ... در دوم پنج

روایت کرده اند از ابن عمر و از ابن مسعود و از ابو موسی الاشعری و از
حذیفه یمانی که امام روز عید نه تکبیر گوید سه تکبیر اصل و شش زاید و اما
آن سه تکبیر اصل یک تکبیر افتتاح و دو تکبیر رکوع و زاید شش در هر رکعتی سه
تکبیر و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که در عید فطر یازده
تکبیر است سه اصل و هشت زاید در هر رکعتی چهار و در عید اضحی تکبیر
زواید ده است در هر رکعتی پنج و از ابن عباس دو روایت است بروایتی
زواید سیزده است و بروایتی دوازده چون سه تکبیر اصل ضم کنی
شانزده شود و روایت کرده اند که هرون الرشید از محمد حسن شیبانی
را از کیفیت تکبیرات سوال کرد امام محمد در رکعت اول پنج تکبیر است
و در دوم چهار هرون الرشید حجت طلبید امام محمد گفت که بما رسیده
از ابن عمر که پیغامبر برای نماز عید اضحی بیرون آمده بود و حسن علی رضی
الله عنهما بیمار بود اما خفقی داشت بر موافقت رسول علیه السلام
بیرون آمد پیغامبر نیم نیزه در دست داشت آنرا بر زمین زد و بایستاد
و بایستاد و حسین علی رضی الله عنهما در عقب پیغامبر بایستاد پس پیغامبر علیه
السلام تکبیر گفت و حسین بر موافقت رسول علیه السلام تکبیر گفت پیغامبر
بار دیگر گفت حسین نیز بار دیگر گفت پیغامبر را علیه السلام آن تکبیر گفتن
خوش آمد همچنان تکبیر میگفت و حسین نیز میگفت تا در رکعت اول پنج

تکبیر گفت و در دوم چهار تکبیر چون از نماز فارغ شد صح

جبرئیل رسید و گفت یا رسول الله خدای تعالی ترا سلام میگوید وی
فرماید که ببرکت فرزند تو این نماز همچنین که گزارد بدست کردم
بر تو و امت تو و از معاذ جبل رضی الله عنه از رسول علیه السلام روایت
می کنند که هیچ بنده در هیچ عیدی از اعیاد مسلمانان حاضر نشود
که نا آمرزیده باز گردد بفضل خدای تعالی در انفع میگوید که تکبیر
رکوع در نماز عید واجب است از انکه آن از تکبیرات عید است
و تکبیرات عید واجب است و نیز می گوید اگر کسی سؤال کند که سهو
آید یا نی جواب گوید اگر تکبیر رکوع از نماز عید ترک کند سهو
سهو واجب شود زیرا که تکبیر نماز عید واجب است و بترک واجب
سهو واجب شود در منافع می گوید و رعایت لفظ تکبیر در افتتاح
نماز عید واجب است تا اگر در افتتاح نماز عید بجای الله اکبر الله اجل
یا الله اعظم گوید سهو سجده سهو واجب آید در نصاب الفقه و در جامع
کبیر اوحدی آورده انکس که در نماز عید امام را در رکوع دریابد نماز عید
بگزارد درین هیچ نیست و روایتیست لو ادرک فی حال الرکوع امامه
یؤدی صلوة العید امامه اما تکبیرات عید در رکوع
یا نی نزدیک امام ابو حنیفه و محمد در رکوع گوید و نزدیک امام ابو یوسف
تکبیرات عید نگوید بل که تسبیحات رکوع گوید و این روایت

منظومه آمده

تکبیر رکوع بسهو سجده سهو

منظومه آمده در باب امام ابو یوسف ومن اتی رکوع عید سبحا
ولم یکبر و تعلیق صرحا و روایت جامع کبیر اوحدی اینست
و یأمر بالتسبیح یعقوب وحده بزوم اتباعا ما اعز مرامه
در شرح نظمین آورده که دلیل امام ابو یوسف اینست که تکبیرات
عید از محل خود فوت شد و تسبیحات در محل خود شد
پس آوردن تسبیح اولی بود و دلیل امام ابو حنیفه و محمد اینست که
تکبیرات واجبست و تسبیح سنت و واجب اولی بود باوردن
از سنت و چون ثابت شد که در رکوع تکبیرات عید گوید برای خویش
یا برای امام در جامع کبیر آورده که برای خویش گوید روایت اینست
یکبر فیه ما شاء برأیه ویترک ما یبتغی ویتلو امامه
یعنی تکبیر برای خویش گوید بر مذهب امام ابو حنیفه چنانکه
قول ابن مسعود است نه برای امام چنانکه گفته بر مذهب ابن عباس
و چون امام پیش از رکوع برآید آنچه باقی بود از تکبیرات ترک کند
امام را متابعت کند و همچنین اگر امام را در رکعت دوم در رکوع
یابد تکبیر برای خویش گوید و اگر مسبوق بود برکعتی نیز رای خود را حکم
یابد و این روایت نیز در جامع کبیر است فان کان مسبوقا وفاته رکعة
یحکم رأیه واقتدی امامه در منابع آورده اگر مقتدی مسبوق بعد

مطلب مسبوق نماز عید

تکبیرات عید گوید بخلاف نه چیزی دیگر درین صورت تکبیر برای امام
گوید نه برای خود مگر آنکه امام تکبیرات چیزی گوید که آن مأخوذ هیچ کس
از علما نباشد در مختصر کافی می آرد که اگر مقتدی نماز عید
مسبوق بود بیک رکعت بعد از آنکه امام سلام دهد برخیزد و
قضا کند آن یک رکعت را و چون برخیزد فاتحه و سوره بخواند
پس از آن تکبیرات عید گوید چهار تکبیر و در آخر تکبیر برکوع رود چنانکه
مذهب امام ابو حنیفه است و آنکس که امام را در نماز عید در تشهد
یابد نماز بگذارد و تکبیرها برای خود گوید و در رکعت اول قرائت
بعد از تکبیرها خواند و در رکعت دوم قرائت پیش از تکبیرها تا مو آن
حاصل آید میان قرائت دو رکعت در جامع کبیر اوصدی آورده
امام تکبیرات عید فراموش کرد و در محل تکبیر تا فاتحه تمام خواند
بعد از آن یاد آمد تکبیرات عید گوید و فاتحه را باز گرداند پس از آن
سوره بخواند و برکوع رود روایت اینست فَانْ لَمْ یُکَبِّرْ حَتّی
وَقَدْ قَرَأَ السَّبْعَ الْمَثانی بِتَمامِهِ ٭ یَعُودُ اِلَی التَّکْبیرِ ثُمَّ یُعیدُ
تِلاوَةً ضَمَّ ثُمَّ یَبْنی قِوامَهُ ٭ در فتاوی حجه بلخی می آرد که اگر
امام در نماز عید تکبیرات عید فراموش کرد و بقرائت مشغول شد
و فاتحه و سوره بخواند تکبیرات گوید یا نی درین اختلاف علماست

نزدیک

مطلب سر کردن تکبیرات

نزدیک امام ابو حنیفه بگوید بعد از آن برکوع رود و اگر در رکوع یاد آید
هم در رکوع گوید مادام که سر از رکوع برنیاورده و اگر بر آورده بعد از آن
یاد آمد تکبیرات نگوید و نزدیک ابو یوسف مادام که برکوع نرفته بگوید
و اگر برکوع رفت نگوید و نزدیک حسن زیاد مادام که قرائت آغاز نکرده
بگوید و اگر قرائت آغاز کرده باشد نگوید و نزدیک ابن ابی لیلی مادام که
در سجده نیست بگوید و اگر سر از سجده برداشت نگوید اما اصح
قول امام ابو حنیفه است که مادام که سر از رکوع برنداشته بگوید در
نصاب الفقه آورده آنکس که در نماز عید امام را در رکوع دریابد برکوع
رود و تکبیرات عید در رکوع گوید اما اتفاق علماست که اصح اقوال آنست
که دست برنیارد در تکبیرات عید که در رکوع گوید اگرچه دست بر آوردن سنت
است لکن چون در محل خود نیست و دست بر زانو نهادن سنت است و آن در محل
خود نیست بر سنتی که در محل خود باشد آوردن آن اولی بود در فتاوی و
کنز و هدایه و منتفع میگوید که مستحب است در عید فطر غسل کردن و
مسواک کردن و خود را خوشبوی کردن و نیکوترین جامها پوشیدن
و پیش از رفتن نمازگاه طعام خوردن بعد از نماز بامداد و پیش از رفتن
نمازگاه عید صدقه فطر دادن بدرویشان و روایت متفق است
اَکُلُّ مُسْلِمٍ غَنِیٍّ حُرٍّ ٭ فِطْرَتُهُ یُخْرِجُ یَوْمَ الْفِطْرِ قَبْلَ صَلوةِ الْعیدِ بَعْدَ الْفَجْرِ
تَهْیِئَةَ الْقُوتِ بِاَهْلِ الْفَقْرِ

م م

در هدایه می گوید اگر هلال عید فطر پوشیده شد بر مردمان در شب دیده نشد
بعد از زوال گواهی دادند برؤیت هلال امام دوم روز نماز گزارد
و اگر دوم روز نیز چادثه افتاد که نماز عید گزارده نشد بعد از آن
نگزارد که سیم روز فطر روا نبود و در عید اضحی در سیم روز روا بود
در شرح علائی می آید که اگر ماه نو را در روز دیدند نزدیک امام ابو یوسف
معتبر بود نظر کنند اگر پیش از زوال است یا بعد از زوال اگر پیش از زوال
است ماه شب گذشته گیرند زیرا که نزدیکتر است بشب گذشته
اگر هلال ماه رمضان بود روزه دارند و اگر شوال بود افطار کنند اما
اگر بعد از زوال است ماه شب آینده گیرند زیرا که اقرب است
بشب آینده و امام محمد اعتبار نکند رؤیت هلال بروز اصلا
و این جمله که بگفتیم شرح این بیت است که در منظومه در باب امام ابو یوسف
خلاف محمد آمد ن وبالنهار اذ رأوا هلالا فليفطروا ان سبق الزوالا

فصل بیست و هفتم در بیان صدقه فطر بدانکه علما را در صدقه
فطر در چند موضع سخن است در آن که واجب است و بر که واجب است
و چه مقدار واجب است و چه وقت واجب است اما آنکه واجب
است باجماع است و مراد ازین واجب ظنی است نه واجب قطعی
در هدایه و کنز و سایر کتب فقه می گوید که صدقه فطر نزدیک

علماء

مطلب ماه دیدن روز عید فطر

علماء ثلثه رحمهم الله بر مسلمان آزاد توانگر واجب است چون مالک مقدار نصاب
باشد زاید بر حاجت وی و متاع خانه و جامه پوشیدنی و مرکب سواری
و سلاح استعمال و عبید خدمت زیرا که این چیزها مروضه شرط از آنکه
احتیاج است بدینها و در فروختن حرج بود روایت کنز بدین عبارت است
تجب على حر مسلم ذي نصاب فضل عن مسكنه وثيابه واثاثه و
فرسه وسلاحه وعبيده للخدمة ونزدیک امام شافعی رحمه الله
صدقه فطر واجب است بر کسی که او را زیادت از قوت یک روزه باشد
و این روایت در منظومه در باب او است وهي على من نال فوق القوت
عن كل من يمون في البيوت اما آنکه واجب است از نفس خویش
و از فرزندان خرد خویش و از بندگان کافر و مؤمن خویش که از بهر
خدمت باشند نه برای تجارت این روایت در قدوری و کنز و منقول عنه
روایت منقول است عنه وعن اولاده الصغار وعن رقيق ليس للتجار
در کنز میگوید که بر پدر واجب است که بدهد صدقه فطر اطفال فقیر خویش
در شرح وافی و در مختصر کافی ابو الفضل آورده اگر اطفال فقیر باشند
بر پدر صدقه ایشان از مال خود دهد و اگر فقیر نباشند و ایشان را مال
باشد پدر فطر ایشان را از مال ایشان دهد نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف
و امام محمد می گوید اگر چه طفل را مال بود پدر فطر ایشان را از مال خود دهد

مطلب واجب شدن فطر

نه از مال ایشان تا اگر از مال ایشان دهد ضامن شود زیرا که آن محض عبادت است
و اطفال اهل عبادت نیستند در شامل بیهقی میگوید صدقهٔ فطر بر صبی
و مجنون واجب آید اگر ایشان را مال باشد نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف
و نزدیک امام محمد و زفر بر ایشان واجب نباید بر پدر ایشان واجب آید چون
توانگر باشد و از محمد آمده که اگر مجنون بالغ شد فطر او بر پدر واجب آید
لانه استمرت الولایة علیه و اگر هشیار بود بعد از آن دیوانه شد نه بر پدر
واجب آید فطر او و نه بر ذمهٔ او از آنکه بهوش آمدن او سبب زایل شدن
ولایت پدر است برو و بآنکه بعد از آن دیوانه شد باز نیاید ولایت پدر
در مختصر کافی میگوید بر پدر واجب نیست فطرهٔ ممالیک پسر صغیر از مال
خود بدهد بل که از مال طفل دهد اگر او را مال باشد و معتوه بر قول
امام ابوحنیفه و ابو یوسف همین حکم دارد و امام محمد میگوید که پدر
اصلا ندهد نه از مال خویش و نه از مال پسر معتوه در شرح منظومه
میگوید که نزدیک امام شافعی از بندهٔ که از برای تجارت بود و از بندهٔ که گریخته
واجب آید و نزدیک ما واجب نباید اما از بندهٔ کافر نزدیک او
واجب نباید و این جمله شرح این بیت است که در باب او ست در منظومه
وعبده اشتراه للتجار والعبد الآبق لا الكفار در شامل بیهقی
آورده که صدقهٔ فطر بنده که او را بنزد دوری دکان و بنده که ماذون تجارت

اگرچه مدیون باشد و مستغرق بدین بر مالک واجب آید از آنکه ولایت
بالغ است و فطر بندهٔ که کسی را او وصیت کرده برقبهٔ او بر مالک واجب
آید اگرچه موصی له بخدمت دیگری باشد و فطر بندهٔ مرهون بر مالک
راهن واجب آید اگر مرو را وفا بود بدین از آنکه او غنی است و
ولایت او کامل است اما اگر بندهٔ گریخته باشد یا کسی ورا بستم
ستده باشد که منع باشد یا اسیر شده باشد فطرهٔ او بر مالک
واجب نباید نزدیک ما از آنکه بیرون است از دست او و تصرف او
چون مکاتب در کافی و والجی میگوید بر مولی واجب نیست که
بدهد فطره مدبر و ام ولد و فطرهٔ بندهٔ بندهٔ خویش نه مکاتب که
نه مولا دهد از وی و نه او دهد از نفس خود در منظومه میگوید که نزدیک
امام مالک صدقهٔ فطر بندهٔ بنده بر مولی واجب نیست و نزدیک ما
واجب است و این در باب او ست وهو یؤدی الفطر عن مکاتبه
ولیس عبد عبده حیث واجبه در شرح علائی و شامل بیهقی آورده که
نزدیک علمای ثلثه رحمهم الله بر شوهر فطر زن و بر پدر فطر اولاد
کبار واجب نیست اگرچه ایشان در عیال وی باشند و بمحض فطرهٔ توانگان
بروی واجب نیست اگرچه در پرورش او باشند و امام محمد روایت میکند
از امام ابوحنیفه الجد یخرج الفطرة عن ابن ابنه و ذکر فی الاصل لا یخرج

مطلب فطر بندهٔ بنده و بندهٔ گریخته

مطلب فطر مدبر و ام ولد و بنده

مطلب فطر زن و پدر اولاد کبار

یعنی جد بیرون کند صدقهٔ فطر پسر پسر خود و در مبسوط یاد کرده که
بیرون نکند و نزدیک امام شافعی واجب است بر شوی فطرهٔ زن و بر
پدر فطرهٔ اولاد کبار و این جمله که گفتیم شرح این بیت است که در منظومه در باب
اوست یلزمه عن نسوة یعنی عرسه ومن یعول من کبار ولدها
مختصر کافی می آرد که فطرهٔ پدر و مادر بر پسر واجب نباید اگرچه ایشان
در مؤنت او باشند در کافی آورده نزدیک علمائنا رحمهم الله صدقهٔ فطر بندهٔ
و بندهٔ مغصوب و بندهٔ آبق و بندهٔ مجحود و ماسور بر مالک واجب نباید
و نزدیک امام زفر و شافعی واجب آید و وجوب زکوة هم برین خلاف است
چه این نوع از قبیل مال ضمار است و در مال ضمار نزدیک علمائنا رحمهم
الله زکوة واجب نیست و نزدیک امام شافعی و زفر واجب است و این روایت
منظومه آمده در باب امام زفر وتلزم الزکوة فی المجحود والغصب
دلیل ایشان این است که سبب وجوب زکوة ملک نصاب است و آن متحقق است
اما بعارض ازالت ید حاصل شده است نه ازالت ملک پس مانع نیست
وجوب را و دلیل ما اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم لا زکوة فی مال الضمار
یعنی زکوة نیست در مال ضمار و مال ضمار مالی را گویند که ملک باشد
و قدرت نباشد بر تصرف در آن چنانکه مال مجحود و مال مغصوب و مال
مدفون در صحرا و مال ساقط در دریا و مالی که بر کسی ودیعت بوده و آن کس
نشاید

نشاید این نوع از جملهٔ ضمار است و هم در کافی آورده که نزدیک علمائنا
رحمهم الله بر مولی فطرهٔ مکاتب و فطرهٔ بندهٔ مشترک واجب نباید
در مکاتب خلاف مالک است و بقول مالک فطرهٔ مکاتب بر مولی واجب آید
و این در منظومه در باب اوست وسنوی الفطر عن مکاتبه
و در بندهٔ مشترک خلاف امام شافعی و مالک است بقول او بندهٔ
میان دو کس باشد بر هر کسی بهره واجب آید و این روایت در منظومه
در باب اوست وواجب فی العبد بین اثنین یعطیانه علی التنصیف
در شرح علائیه آورده بندگانی که میان دو کس مشترک باشند
نزدیک امام ابوحنیفه فطر ایشان بر هیچ کدام واجب نباید و نزدیک
صاحبینه بر هر دو بعدد رؤس واجب آید دون اشقاص و این در منظومه
آورده لا فطر فی العبدین اثنین واوجبا علیهما تنصیف صور
این مسئله چنانست که اگر میان دو کس پنج غلام باشند مشترک
بر هر یکی ازین دو کس صدقهٔ فطر از دو غلام واجب آید نزدیک صاحبینه
و نزدیک امام ابوحنیفه بر هر دو کس صدقهٔ فطر از هیچ غلامی واجب
نباید در کافی آورده که قول بعض از مشایخ آنست که صدقهٔ فطر
بندگان مشترک باجماع علما واجب نباید لانه لا یجمع النصیب
قبل القسمة در کنز میگوید که توقف کنند در بندهٔ فروخته شود

بشرط خیار یعنی اگر شخصی بنده خرید و مر بایع یا مشتری را خیار بود
و در مدت خیار عید فطر آمد و گذشت نزدیک علمای ما رحمهم الله
حکم کنند بوجوب فطر بر کسی که او را ملک مقرر شود و نزدیک زفر او
بر کسی واجب آید که او را خیار بوده باشد و این در منظومه آمده نزد
امام زفر رحمه الله وفطر عبد بیع بالخیار • علی الذی له الخیار جار
در نافع و هدایه میگوید که خیار شرط مرضی بایع را و فروشنده را تا سه
روز باتفاق علماء رواست اما زاید بر سه روز نزدیک امام ابو حنیفه روا
نبود و نزدیک صاحبین روا بود چون مدت معلوم باشد در منافع
آورده اگر خیار شرط مر بایع را باشد مبیع از ملک بایع بیرون نرود
روایت اینست لو کان ذو الخیار من یبیع • عن ملکه لا یخرج المبیع
اما خیار المشتری المتاعا • یخرجه من ملک من قد باعا
در منظومه در باب دو فتویا آورده اگر یک پسر را دو پدر باشد صدقه
فطر آن پسر بر هر دو پدر واجب آید اما نزدیک ابو یوسف بر هر یکی
نصف صاع حنطه واجب آید و نزدیک محمد بر هر دو نصف صاع حنطه
واجب آید روایت اینست والابن بین الأبوین فطره • یلزم کلا کمله
لا شطره • دلیل محمد آنست که آنکس که از او ادا می کنند یکی است
و سبب وجوب صدقه فطر رأس اوست و از هر رأسی نصف صاع واجب آید

پس

محل بیع بالخیار

پس بر هر دو پدر نصف صاع واجب آید دلیل امام ابو یوسف آنست که
دو مرد دعوی کردند بر یک پسر که پسر ماست بر هر دو پدر صدقه
فطر واجب آید از برای آنکه پسری که مؤنت آن بروی واجب است
با فرض منصوص بنا بر آنکه هر یکی از ایشان اقرار کند بر نفس خود پسره
کامل و بر پدر از هر پسری نصف صاع حنطه واجب است پس هر یکی
از ایشان صدقه این کامل واجب آید و آن نصف صاع است صورت مسئله
چنان بود که کنیزکی میان دو شریک پسری آورد پس هر یک از این دو شریک
آن پسر را دعوی کردند که پسر من است نسب از این هر دو شریک ثابت شود
و این پسر از آن هر دو باشد اگر پسر بمیرد ایشان هر دو از و میراث
یک پدر برند میان ایشان مناصفه و اگر ایشان هر دو بمیرند این پسر
از هر یکی از ایشان میراث یک پسر کامل برد از برای حدیث عمر رضی الله
عنه لبسوا انه ابنهما یرثهما و یرثانه اما بیان آنکه صدقه فطر
چه مقدار واجب میشود از گندم نیم صاع و از آرد گندم و سویق او
نیز نیم صاع و این روایت در کنز الدقائق آمده اما در قدوری میگوید که
صدقه فطر واجب است از گندم نصف صاع و از خرما و از مویز و از
شعیر یک صاع در شرح منظومه نسفی میگوید که در مویز از امام
ابو حنیفه دو روایت است بیک روایت نصف صاع و بدیگر روایت

محل فطر پسر میان دو پدر و میراث او

محل تعدار فطر دادن

صاع تمام و این روایت در منظومه در باب امام ابوحنیفه رضی الله عنه آمده است
وَنِصْفُ مِنَ الزَّبِيبِ نِصْفُ صَاعٍ ، وَجَاءَ قَدْرُ الصَّاعِ بِالإِجْمَاعِ در منظومه
میگوید که صدقه فطر نزدیک امام شافعی از حنطه یک صاع تمام است
وَفِي زَكَوةِ الفِطْرِ صَاعُ البُرِّ در کافی آورده و قال الشافعي من
جَمِيعِ ذَلِكَ صَاعٌ یعنی نزدیک امام شافعی از گندم و آرد و شعیر و پست
او از جمله یک صاع است و این خلاف مذهب علماء ثلثه است در
شامل بیهقی می گوید آرد و پست حنطه چون حنطه است از هر جهت دهد
نصف صاع دهد و همچنین آرد و پست شعیر چون عین شعیر است از عین
که دهد صاع تمام دهد در قدوری میگوید که صاع نزدیک امام ابوحنیفه
و محمد پیمانه را گویند که هشت رطل باشد بوزن عراقی و در
ابو یوسف است و او می گوید که صاع پیمانه را گویند که پنج رطل و ثلث رطل
باشد و این روایت در منظومه در باب او است وَالتَّقْدِيرُ فِي الصَّاعِ
خَمْسَةُ أَرْطَالٍ وَثُلُثُ رَطْلٍ در کافی آورده که صاع نزدیک امام ابوحنیفه
و محمد هشت رطل است و هر رطلی بیست سیر و هر سیری شش و نیم
درم است و نزدیک امام ابو یوسف و شافعی صاع پنج رطل است
و ثلث رطلی و هر رطلی سی سیر است و هر سیری شش و نیم درم است
و بعضی گفته اند میان ایشان هم خلاف است نزدیک امام شافعی رطل
سیراست

نام باید

سیراست و نزدیک امام ابو یوسف سی سیر در کشف حساب میگوید که
در وقت خلافت هرون الرشید محاسبان که در آن عصر و در آن زمان
بودند هر درمی را شش حبه انگ و هر دانگی را چهار تسو و هر تسوی را سه
جو وضع کرده اند در حساب برای تسهیل و تیسیر را در شرح فقه
میگوید که در صاع فتوی بر قول امام ابوحنیفه است و محمد رحمهما الله
پس حاصل آنکه صاع هشت رطل است و آن چهار من مکه بود
نصف صاع دو من مکه بود و دو من مکه با احتیاط هفت سیر دهلی
میشود پس از هر جنس هفت سیر لازم آید و اگر از خرما و یا مویز یا
از جو دهد چهارده سیر لازم آید نقلست که کهنسایت وزن کرده اند
وزن صاع مکه و درم بسکه امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه آورده اند
نقل از تاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه اثنی عشر وسبعمائة یک من سنگ
بعضی از تجار که یک من مکه بود آورده بودند وزن کرده آمد یک من
مکه به سیر و نیم بوزن دهلی چه از ثقات یک صاع مکه که
در آن حنطه کیل کرده اند دو صد و چهل و هشت تنکه نقره است
بسکه دهلی نصف صاع صد و بیست و چهار تنکه نقره است یک درم
کامل که آن درم امیرالمومنین عمر است از آن چهار درم یک تنکه نقره
دهلی میشود کم دو حبه در روضه زندویسی می گوید را چهار

و ترتیب وی باید که نزدیک
علماء ثلثة رحمهم الله حنطه
۲۲

در جمیع مواضع مقدار نصف صاع است چنانکه در صدقهٔ فطر و کفارت
یمین و ظهار نصف صاع دو من مکه است و آن مقدار طعام یک شبانه روز
آدمی است یک من بامداد و یک من شبانگاه. اگر کم ازین تناول کند
روا باشد و اگر بیشتر تناول کند روا نباشد اما آنکس که بدین مقدار
سیر نشود و زیادت کند آثم نشود و اگر سیر شده باشد زیادت کند
آثم شود اگرچه یک لقمه زیادت خورده روا آن در کتاب الله تعالی آمده
قوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا نهی کند از اسراف و سو
الأکل بعد الشبع یعنی اسراف پس از سیری خوردن است و آن
حرام است بدین آیت در فتاوی خانیه می آید من قال بان الأکل
فوق الشبع حلال یکفر یعنی هرکه گوید طعام خوردن بر سر سیری
حلال است کافر شود نعوذ بالله منها و اگر ازان خود
خود و ازان نیتکان خود جمع کند چنانکه ده صاع شود و آن
صاع بیک درویش دهد روا باشد و اگر یک صاع بده درویش
هم روا باشد اما افضل آن بود که هر درویشی را مقدار
دهد و آن مقدارست نصف صاع اگر صدقهٔ فطر یک صاع
نزدیک علمای بلخ رحمهم الله روا بود باعتبار قیمت بخلاف
روایت در منظومه در باب مالک است روایت اینست

وزیادت

یک شبانروز

وجائز في ذاك صاع من أقط بلا اعتبار قيمته فيه شرط در مختصر
کافی می آید و اگر در صدقهٔ فطر جز حنطه و شعیر حبوب دیگر
دهد چنانکه ماش و برنج و سایر حبوب بقیمت حنطه روا بود
و اگر قیمت گندم درم دهد نزدیک علمای بلخ رحمهم الله روا بود و در
هدایه آورده و يجوز دفع القيمة في الزكوة عندنا وكذا في الكفارة
وصدقة الفطر والعشر والنذر در شرح منظومه میگوید روا بود
دادن قیمت در زکوة و صدقهٔ فطر نزدیک علمای ما رحمهم الله و نزدیک
امام شافعی روا نباشد و این در منظومه در باب او ست وفي الزكوة باطل
در فتاوی حجه می آید که روا بود دادن قیمت در صدقهٔ فطر اما اگر عین
آن چیز دهد که در نص آمده فاضلتر بود امام ابن سلمه میگوید اگر ایام تنگی بود
گندم اولی بود و در ایام فراخی درم اولی بود زیرا که صدقه برای حاجت
فقیر آمده پس هرچه منفعت آن زودتر بفقیر رسد اولی بود و از برای
آنست که نان دادن بقیمت گندم در صدقهٔ فطر روا داشته اند زیرا که
منفعت آن زودتر می رسد اما شهر مؤدی صدقهٔ فطر یا شهر
مؤدی لأجله کدام یک معتبرست درین مسئله خلافست امام
محمد رحمه الله میگوید شهر مؤدی معتبرست یعنی شهر آن کس که ادا
میکند و امام ابو یوسف رحمه الله میگوید شهر آنکس که ازبرای او می دهد

مطلب قیمت گندم دادن

دفع القیمة

معتبرست یعنی در شهری که غلامان او باشند برای فقرا آن شهر
فرستد واین روایت در منظومه در باب دو قولی است وَدَفْعُ فطرٍ
عَبِیدٍ سَکَنُوا مِصْرًا سِوَی حَیْثُ هُم لا حَیْثُ هُو در شامل
بیهقی می گوید که نزدیک امام ابو یوسف زکوة مال و صدقه فطر
عبید برای فقراء آن موضع فرستد که مال وعبید وی در آن موضع
باشند نه در موضعی که خود هست و فتوی برین است اما
صدقه فطر وقت واجب شود نزدیک امام شافعی در شب عید
بمجرد غروب واجب میشود واین در منظومه در باب او بیت
وَفِی زَکَوةِ الفِطْرِ ضَاعَ البَرِّ وَوَقْتُهَا اَوَّلُ لَیْلِ الفِطْرِ ونزدیک
علماء ما رحمهم الله وقت بر آمدن صبح روز عید واجب میشود
در مختصر قدوری آورده وَوُجُوبُ الفِطْرَةِ یَتَعَلَّقُ بِطُلُوعِ
الفَجْرِ یَوْمَ الفِطْرِ در کافی آورده فائده این اختلاف در دو مسئله
ظاهر شود مسئله اول کسی که در شب عید فطر پیش از صبح صادق
اسلام آورد یا زاده شد فطره او نزدیک علماء ما و نزدیک امام
شافعی واجب نباید مسئله دوم کسی که در شب عید بمرد پیش از صبح
صادق فطره او نزدیک ما واجب نباید و نزدیک امام شافعی واجب
آید در کنز آورده است اگر صدقه پیش از آن دهد یا تاخیر داد بعد از

واجب آید

دهد درست بعد روایت اینست وَصَحَّ لَوْ قَدَّمَ اَوْ اَخَّرَ در کافی آورده که
نزدیک خلف ایوب اگر در صدقه فطر تعجیل کند بعد از در آمدن رمضان
روا باشد و پیش از ماه رمضان روا نباشد و نزدیک بعضی روا بود تعجیل
آن در نصف آخر رمضان و نزدیک بعضی در دهه آخر رمضان اما
حسن زیاد میگوید که تعجیل در صدقه فطر اصلا روا نباشد چون
تعجیل در قربانی اما نزدیک علماء ثلثه رحمهم الله اگر روز عید فطر
بدهد ساقط نشود تا خیر اگر چه روزها یا ماهها بگذرد ادا درست
آید و نزدیک حسن زیاد ساقط شود بگذشتن روز عید زیرا که این
قربتی است خاص روز عید فطر پس بگذشتن روز فطر ساقط شود و علماء
ما رحمهم الله میگویند که صدقه فطر قربتی است مالی پس ساقط نشود بعد از
وجوب مگر با دا چنانکه زکوة در نافع آورده شیخ فانی یعنی پیری که قادر
نبود بر داشتن روزه ماه رمضان افطار کند و از برای هر روزی نصف
صاع حنطه بدرویش دهد چنانکه کفارت و بروز عید صدقه فطر نیز
بدهد در تجنیس و در شامل بیهقی آورده کسی که از وی روزه ماه رمضان
ساقط شود بنا بر پیری یا مرض یا سفر صدقه فطر از وی ساقط نشود
روز عید صدقه فطر بروی واجب آید زیرا که صدقه فطر را تعلقی نیست
بصوم و از برای اینست که صدقه فطر بر صغار که توانگر بود واجب است و بر ایشان

مطلب ساقط شدن فطر

مطلب شیخ فانی که روزه نتواند گرفتن

روزه نیست اصلا در محیط و در مختصر کافی آورده چنانکه زکوة مر بنی
هاشم و مر کافر را اگرچه با امان باشد و مر زنی که در عقد وی است و مر
شوی را و مر توانگر را و مر طفل و مملوک توانگر را و مر والد و والده
و اجداد و جدات را و اولاد و اولاد اولاد را و جمع اصول و فروع
خود را روا نباشد و همچنین صدقاتی که واجبست مثل نذر مطلق و کفارت
ظهار و کفارت یمین و صدقه فطر و صدقه جنایات حج بدین افراد که ذکر
کردیم روا نباشد و همچنانکه از وجه زکوة روا نباشد که مسجدی بنا کنند
یا مرده را کفن کنند یا بنده از آن بخرند و آزاد کنند یا قضاء دین مرده
کنند یا پلی یا چاهی یا حوضی یا رباطی عمارت کنند و مثل آن پس همچنین
روا نباشد از صدقه فطر و کفارت یمین و باقی آنکه برشمردیم از آنکه
تملیک حاصل نمی‌شود در شرح هدایه و مختصر کافی آورده اگر
زکوة یا صدقه فطر بمردی داد بگمان آنکه او فقیرست پس از آن معلوم
شد که او توانگرست یا هاشمی یا کافر یا در شب تاریک بکسی داد پس
از آن معلوم شد که او پدر اوست یا پسر اوست درست باشد و ادای
آن دیگر بار حاجت نباشد نزدیک امام ابوحنیفه و محمد و نزدیک امام ابو یوسف
درست نباشد و اعادت آن واجب آید و این در منظومه آورده در باب ابو یوسف
و دافع الزکوة بالتحری یعید ان بان غنیا فاد در شرح هدایه دلیل

ابو یوسف

شوهر را

ابو یوسف اینست لانه ظهر خطاؤه بیقین ... دلیل امام ابو حنیفه و محمد
حدیث معن بن یزید است و آن چنانست که پدر معن بخشی را وکیل کرد برای
دادن زکوة وکیل بمعن داد که پسر موکل بود چون روشن شد معن و
یزید هر دو بخدمت رسول علیه السلام آمدند رسول علیه السلام این حدیث
فرمود یا معن لک ما اخذت و یا یزید لک ما نویت یعنی ای معن مر تراست
آنچ گرفتی و ای یزید مر تراست آنچ نیت کردی و اگر مسلمان زکوة یا صدقه
فطر بکسی داد پس از آن معلوم شد که بنده اوست یا مکاتب اوست
باتفاق روا نباشد و اعادت واجب آید از آنکه رکن زکوة تملیکست
بغیر و نیافتند آنرا در مختصر کافی می‌آرد که زکوة و صدقات واجبات
روا باشد مر جمله اقارب را جز اصول و فروع چون برادر و خواهر و عمه
و خاله و اعمام و اخوال و اولاد ایشان بشرط آنکه فقیر باشند در عمدة
الفتاوی میگوید اگر مردی زکوة مال یا صدقه فطر بخواهر خویش داد
اگر مهر او کم از دویست درم است روا باشد و اگر زیادت است روا نباشد
و مراد از این مهر معجل است و اگر موجل است اگرچه زیادت است از دویست
درم زکوة دادن بوی روا بود و این نیز در عمدة آورده اگر مردی برادر یا
خواهر را در پرورش دارد و چیزی بایشان صرف میکند بنیت زکوة داند
اگر قاضی نفقه ایشان بر وی فرض نکرده روا باشد و اگر فرض کرده
روا نباشد ه

بیان رکن زکاة فطر و زکاة تملیک است

مطلب کسی که بوی فطر و زکات

صدقهٔ کفارات و صدقهٔ فطر همین حکم دارد و زکوة و جمیع صدقات واجبات
بر بنی هاشم و بر موالی ایشان روا نباشد و بنی هاشم آل امیر المومنین علی اند
و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث بن عبد المطلب در هدایه
آورده که بنی هاشم را بحدیث که فرمود علیه السلام یا بنی هاشم ان الله تعالی
حرم علیکم اوساخ الناس و عوضکم منها بخمس الخمس من الغنیمة در عمدة الفتاوی
آورده که صدقات واجبه مر هاشمی را روا نباشد اما صدقهٔ تطوع روا
باشد در هدایه می آرد که بخلاف التطوع لان المال ههنا کالماء یتدنس
باسقاط الفرض اما التطوع فبمنزلة التبرد بالماء یعنی در فصل صدقات
واجبات مال بمثابه آبیست که استعمال کنند و آلوده و ملوث شود
بسبب اسقاط فرض و در صدقات تطوع بمنزلهٔ خنک شدن است بآب
پس در فصل اول پلید بود و در فصل دوم پاک پس مر هاشمی را صدقهٔ
تطوع روا بود و صدقهٔ واجب روا نبود در فتاوی او ضدی آورده که
مادر و پدر و فرزندان و نواسگان خود را صدقهٔ فطر و باقی صدقات
واجبات روا نبود از انک آن ادا نبود بهمه وجوه یعنی قطع منفعت
نیست از آنکس کم داری کند بهمه وجوه و شوهر را روا نیست که صدقهٔ فطر
زن خود را دهد و نه زن را که شوهر خود دهد نزدیک امام ابو حنیفه
و نزدیک صاحبین زن بشوهر از انک مالها مشترک است میان هر دو از

پلید

برای

برای آنست که گواهی یکی در حق دیگری قبول نبود و حدیثی که صاحبین
بدان تمسک میکنند آنست که پیغامبر فرمود مران زن را که سوال
کرد از صدقه دادن بشوهر خود لکِ اجرانِ اجرُ الصدقةِ و اجرُ الصلةِ
امام ابو حنیفه میگوید احتمال دارد که این در صدقهٔ تطوع بود. باشد
در منظومه در باب ابو یوسف آورده که نزدیک امام ابو حنیفه و محمد روا نبود
که صدقهٔ واجب بذمی دهند و نزدیک امام ابو یوسف روا نبود روایت منظومه
اینست لا تصلح الذمی فقط مفترقا للصدقات الواجبات فاعرفا
در مصفی میگوید که قید ذمی از بهر آنست تا حربی بیرون رود که اگر
حربی را دهد روا نبود باتفاق اگرچه مستامن بود از برای قول
خداوند تعالی انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین
و قید واجبات از بهر آنست که تا صدقه مفروضه و آن زکوة است
بیرون رود که باتفاق روا نبود که بذمی دهند و تا صدقهٔ تطوع
بیرون رود که باتفاق رواست که باهل ذمه دهند و هم در مصفی
میگوید که صدقهٔ واجب صدقهٔ فطر و کفارات ظهار و کفارات
یمین و نذور مطلقه است در هدایه آورده که و یدفع ما سوی
الزکوة من الصدقة الی الذمی یعنی از صدقات که جز زکوة است از
صدقات واجبه ذمی را شاید که بدهند و امام ابو یوسف و امام شافعی

مطلب صدقهٔ واجبه بذمی دادن بغیر زکاة

می گویند نشاید دلیل فقها بر نه زکوة دلیل امام ابو حنیفه و محمد این حدیث است
قال النبي عليه السلام تصدقوا على أهل الأديان كلها و اگر حدیث
معاذ بعضی از رسول صلی الله علیه و سلم خذها من اغنيائهم
وردها الى فقرائهم دادن زکوة باهل ذمه روا نبودی چنانکه
صدقات واجبه رواست فقیه ابو اللیث آورده در مختلف که صدقه
فطر مر جهود و ترسا را روا باشد در ملتقی البحار میگوید که نزدیک امام
ابو حنیفه و محمد صدقه فطر و هر صدقه که واجب بود مر ذمیان را اداء
روا بود و امام ابو یوسف میگوید روا نبود زیرا که محل صدقه مطلق نص
قوله تعالى انما الصدقات للفقراء والمساكين و زکوة مخصوص شده بنص
خاص و آن حدیث معاذ است پس باقی ماند غیر زکوة بر قضیه دلیل
در فتاوی حجه می آید که صدقه فطر باهل ذمه دادن روا بود و اما
افضل و اولی آن باشد که بفقراء اهل اسلام دهند لیکونوا سبب
للفقير الى اكتساب الحسنات در منافع میگوید که فقیر کیست و مسکین
کیست فقیر کسی است که او را هیچ نباشد از دنیاوی و مسکین کسی است که
او را چیزی باشد و قیل على العكس در شرح نافع می آید دادن زکوة و صدقه
فطر و کفارت ظهار و یمین روا نباشد کسی را که مالک نصاب باشد از هر مال
باشد زیرا که او غنی است و صدقه مر غنی را حرام است لقوله عليه السلام

لا یحل

لا يحل الصدقة لغني اما اگر کم از نصاب دارد اما لکن بود صدقه مر و را روا بود و اگر چه
کسبی داشته باشد در عمدة الفتاوی آورده هر که مالک بود نصاب را مر و را
صدقه گرفتن روا نباشد و چون صدقه روا نبود جایزه سلطان او را شاید
بگیرد از آنکه آن شبه صدقه است در کنز میگوید و لا یسأل من له قوت یومه
یعنی سوال و گدائی نشاید کردن کسی را که قوت یک روزه باشد در بستان ابو اللیث
میگوید چیزی نه آنکه بخواهد اگر بدو دهند آن را قبول نشاید کرد که آن روزی
که خدای تعالی او را روزی کرده قال عليه السلام من اعطى شيئا من غير مسألة
فليأخذ فانما هو رزق رزقه الله تعالى و هم در بستان آورده که قبول
کردن جایزه و عطیه سلطان نزدیک ما بر دو وجه است اگر غالب مال رشوت
و مصادره باشد عطیه او قبول کردن و جایزه او ستدن روا نباشد مگر
آنکه معلوم شود که آن از وجه حلال فرستاده و اگر مال سلطان غالب از تجارت
و با میراث است که از وجه حلال بدو رسیده باکی نبود بقبول آن عطاء
مادام که نداند که از وجه حرام یا شبهه است آنچه بسوی او فرستاده و از هر
دو وجه قبول ناکردن آن افضل است در منافع آورده از شیخ حسن بصری رحمه
الله روایت کرده اند که او گفت طلب زکوة بکسی که او را ده هزار درم ملک بود
روا بود از و سوال کردند که چگونه باشد فرمود مسلمانی را خانه با متاع خانه
است قیمت ده هزار درم و لیکن همه مشغول است بحاجت اصلی همه معدوم است

ازانکه شده اند فروختن پیش از زکوة او روا بود و صدقات واجبات نیز روا
بود در حاشیه اصول خیائی آورده که سبب تعیین وجوب صدقه فطر
بر هر مسلم غنی یسری است که مؤنت او می کشد بولایت بود و سبب
وجوب اداء صدقه فطر خطاب است اما شرط وجوب او اسلام و حریت
است و یسار بمقدار نصاب فارغ از حاجت اصلی و شرط وجوب اداء
اسلام و حریت و یسار مذکور و ادراک صبح روز عید است و شرط صحت
اداء نیت است وقت اداء یا وقت اخراج حق فقراء و رکن صدقه فطر
تملیک کردن فطره است مر مسلمان فقیر را که او از بنی هاشم نباشد
و موالی بنی هاشم نباشد و قطع منفعت از موهوب صدقه له وجوه
و حکم صدقه فطر سقوط واجب است از ذمه در دنیا و حصول
ثواب در عقبی بفضل خداوند تعالی در متفق علیه هرچه مستحب است در عید فطر
مستحب است در عید اضحی چنانکه غسل کردن و بوی بر خود کردن و نیکو
ترین جامها پوشیدن و نفقه بر اهل و عیال خویش فراخ کردن روا
است وَیُسْتَحَبُّ الْغُسْلُ وَالتَّطَیُّبُ وَلُبْسُ اَحْسَنِ الثِّیَابِ بندب
وَالْمُسْتَحَبُّ فِیهِمَا التَّوَسُّعُ انّ توسّع فِی النَّفَقَاتِ اِذْ هُوَ الْمَشْرُوعُ
در کنز و در کافی میگوید هرچه احکام فطر گفته شد احکام اضحی همان
لیکن در فطر تکبیر در راه نمازگاه آهسته گفتن سنت است و در عید اضحی

باتفاق

باتفاق بلند گفتن سنت است و در عید فطر اگر حادثه شود اول روز و دوم
روز گزارده شود و سیم روا نبود و در اضحی سیم روز روا بود اگر سببی اول
و دوم فوت شود و در عید فطر در خطبه احکام فطر بیان کردن سنت است
و در عید اضحی احکام قربانی و تشریق بیان کردن سنت است و دیگر در عید
فطر طعام خوردن پیش از بیرون آمدن بمصلی مستحب و در عید اضحی امساک از
خوردنی مستحب است بنا برین حدیث قال علیه السلام مَنْ صَامَ یَوْمَ
النَّحْرِ اِلَی اَنْ یُصَلِّیَ صَلٰوةَ الْعِیدِ فَکَاَنَّمَا عَبَدَ اللّٰهَ سِتِّینَ اَلْفَ سَنَةٍ
یعنی هرکه روزه دارد روز عید قربان تا آن زمان که امام از نماز عید فارغ شود
چنانست که شصت هزار سال خداوند تعالی را پرستیده باشد و این امساک
را در لغت صوم گویند اما شرعا نیست و انتظار خوانند چنانکه فخر الاسلام
علی بزدوی در اصول فقه آورده که امساک کردن در اول روز عید فطر
نحر مشروع نیست از برای صوم لکن آن امساک از بهر آنست که تا اول
چیزی که خورد از قربانی باشد زیرا که در خبر آمده است از رسول علیه السلام
النَّاسُ اَضْیَافُ اللّٰهِ فِی هٰذَا الْیَوْمِ پس مکروه بود که ضیف یعنی مهمان
پیش از تناول طعام مهمانی که گوشت قربانیست بطعامی دیگر مشغول
شود و از برای اینست که چون در حق سواد قربانی بعد از طلوع فجر تا
میشود در حق ایشان امساک نیست و نیز در عید فطر چون تضحیه نیست

شدن

تناول کنندم

مستحب است که پیش از بیرون آمدن بجانب مصلی چیزی تناول کند
فصل سی و هشتم در بیان قربانی در کتاب الاضاحی آورده
دران م
که علما را در قربانی سخن در چند موضع است یکی واجب است و بر که واجب است
و از برای که واجب است و از چه واجب است و چه وقت واجب است اما آنکه
واجب است بر مذهب امام ابو حنیفه رضی الله عنه در شرح علائی آورده
که قربانی نزدیک علمای ثلثه رحمهم الله واجب است و نزدیک شافعی سنت
است و این روایت در منظومه در باب شافعی است و عنده لا تجب الاضحیة
في الشرع وهي سنة مرضية در هدایه میگوید دلیل علمای ما اینست
قال النبي صلی الله علیه وسلم من وجد سعة ولم يضح فلا يقربن
مصلانا یعنی هر که فراخی بود در مال و او قربانی نکند پس گو بنمازگاه
ما نزدیک مشو و مثل این وعید بانکه نکند پس که غیر واجب نباشد
در شرح هدایه میگوید آنچه واجب است اراقت دم است و قربان قوله
واجب شده است قال الله تعالی وفديناه بذبح عظيم و فدا آن
دم بود نه آن لحم و باید که اراقت آن دم بنفس خود کند و در دور
و متفق آمده که مستحب آنست که قربان بدست خود کند اگر تواند و اگر
نتواند بر سر قربانی بایستد و دیگری را فرماید تا ذبح کند روا
اینست وليذبح بنفسه وان جهل قام لكن يذبحها اذا اهل

در نافع

در نافع آورده است آنکس که ذبح کردن نداند او را باید که بر سر قربانی بایستند
و دیگری را فرماید تا ذبح کند تا ثواب فراوان یابد زیرا که رسول علیه
السلام مر فاطمه را چنین فرموده گفت ای فاطمه قومي الی اضحيتك
یعنی برخیز و بر قربانی بایست ای فاطمه و اگر کسی ذبح کردن قربانی خود
کسانی فرماید مکروه بود در قدوری می گوید که مستحب در اشتر
نحر است نه ذبح مجرد و در گاو و گوسفند ذبح است نه نحر تا اشتر
را ذبح کند و گاو و گوسفند را نحر کند مکروه بود در قدوری میگوید
که چون ذبح کند قربانی را چیزی خود خورد و چیزی بدرویشان دهد
و چیزی بتوانگران رساند و چیزی ذخیره کند در ملتقط میگوید آنکس
قربانی بخرد مستحب آنست که قربانی فربه تر و کلان تر خرد و چون
ذبح کند مستحب آنست که او گوشت قربانی را سه بخش کند یکی بدر
درویشان را دهد و دیگری بتوانگران فرستد و دیگری برای اهل
و عیال خود نگاه دارد روایت اینست وثلثها يتصدق في التصدق
وللثاني ثلثها وما بقي يتصرف في عياله والاولی ان لا ينقص من الثلث
در قدوری و ملتقط آورده که پوست قربانی را صدقه کنند یا چیزی سازد
از بهر خانه خود چون مشک یا نطع یا دلو و آنچه بدان ماند و اگر
آن پوست را بفروشد و بهاء آن کالای دیگر خرد روا باشد روا

مطلب [illegible] بریدن [illegible]
مطلب خوردن [illegible] قربانی
الاکلا لم
متفق اینست

وليتنفع بعين جلدها كذا لو باع واشترى بها غنيا لها
منفعة بعينها واستعمله مثل الشغاء والرشاء والدلو
در مختصر کافی و شامل بیهقی آورده اگر ماده گاوی یا گوسفندی
را برای قربانی بخرید پیش از آنکه اورا قربان کند بچه زاید چون
اورا قربان کند بچه را نیز قربان کند و اگر قربان نکرد و وقت قربان
گذشت باید که آن بچهٔ آن قربانی را بفروشد در ایام نحر و ثمن آنرا
صدقه کند و اگر ذبح کند و خود بخورد روا بود و چون ایام نحر بگذرد
قیمت اورا صدقه دهد و چیزی دیگر نشاید در فروق نیسابوری
می گوید مردی گوسفندی خرید برای قربانی پس آن گوسفند بچه آورد
اگر آن مرد درویش بود لازم آید بروی قربان کردن گوسفند با بچه هم
و اگر توانگر باشد قربان کردن بچهٔ آن گوسفند لازم نیاید زیرا که
بر ذمهٔ درویش قربانی بود او واجب گردانید و آن گوسفند را خرید
بنیت قربانی پس سرایت کند بولد او و بر ذمهٔ توانگر قربانی
واجب بود در گوسفند سرایت نکند بولد او در شامل بیهقی آورده
اگر قربانی آبستن بود چون آن قربانی را ذبح کند بچهٔ او مرده
بیرون آید نزدیک صاحبین آن بچه را شاید خوردن بنا بر آنکه رسول
علیه السلام فرموده ذکوة الجنین ذکوة امه یعنی ذبح کردن بچه که در شکم
است

است ذبح کردن مادر اوست و نزدیک امام ابوحنیفه آنرا نشاید خوردن
و این روایت در منظومه در باب امام ابوحنیفه آمده است
انّ الجنین منفرد بحکمه لا یتذکّی بذکوة امّه و از امام ابو یوسف و
محمد آمده است که اگر خلقت آن بچه تمام بود شاید خوردن موی بر آورده
بود یا نه و اگر خلقت او تمام نبود نشاید خوردن در زلة الفقهاء
آورده که صحیح قول امام ابوحنیفه است و فتوی بر آنست که اگر تمام
خلقت بود و موی بر آورده باشد نشاید خوردن و در مضمرات آورده که
این اختلاف جایی است که آن بچه مرده بیرون آید اما اگر زنده بیرون
آید و آن مقدار زنده ماند که ممکن بود که ذبح کنند و بمرد باتفاق آنرا نشاید
خوردن در مختصر کافی آورده اگر قربانی موی دارد یا شیر دارد باید که
موی اورا نبرد و شیر اورا ندوشد و اگر چنان کند باید که آنرا بدل و ثمن
دهد و چیزی از قربانی بدل مزد قصاب بوی ندهد بلکه مزد وی
از چیزی دیگر دهد در منتقی آورده و در کتاب الاضاحی آورده که
مستحب است که روی قربانی بسوی قبله کند در حال ذبح و پیش از تسمیه
و یا بعد از تسمیه گوید قل انّ صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله ربّ
العالمین اللّهمّ تقبّل منّی هذه الاضحیة واجعلها قربانا
لوجهک الکریم خالصا وعظّم اجری علیها واگر این دعا یا غیر

این دعا میان تسمیه و ذبح گوید مکروه بود امّا واجب است بر ذابح که
وقت ذبح بگوید لا اله الّا الله والله اکبر یا بگوید والله اکبر و اگر
بسم الله الرحمن الرحیم یا الحمد لله یا سبحان الله یا لا اله الّا الله گوید
و مراد او تسمیه بود بر ذبیحه یا بفارسی یا بزبان دیگر گوید روا باشد
امّا اگر بجای تسمیه در عوض تسمیه شکر گوید یا دعا چنانکه اللّهم
اغفر لی و تقبّل منّی و مراد او از آن تسمیه بود ذبیحه حرام باشد
و اگر بسم الله گفت بر نیّت آغاز کاری نه بر نیّت ذبیحه خوردن آن ذبیحه
حرام بود و اگر تسمیه گفت و او را هیچ نیّت بود خوردن ذبیحه حلال باشد
در منظومه آورده اگر مسلمانی جانوری را ذبح کرد و بعمدا تسمیه نگفت
نزدیک علمای ثلثه رحمهم الله خوردن آن حرام بود و نزد شافعی حلال بود
متروک ذکر الله عند النحر عمدا حلال و ضیوف النبی و اگر
در وقت ذبح تسمیه فراموش کند خوردن آن نزدیک علمای ثلثه رحمهم الله
حلال بود و نزد مالک حرام و همچنین اگر گاو یا گوسفند را یکجا
و یا شتر را ذبح کند نزدیک علمای ثلثه رحمهم الله حلال بود و نزد
مالک حرام بود و این روایت در منظومه در باب اوست و آن این است
والسّهو عن تسمیة الله لوا ذکی و ذبح ماله النحر کذا در علم الفتاوی
آورده اگر شتری یا گاوی در شهر برمید و گرفتن او ممکن نشود

کروهی

کروهی روا باشد تا کس آنرا که تیر زند بنیّت قربانی حلال و گوسفند که او حیله
نتواند کرد و نتواند نه در عین المفتی می آرد اگر گوسفندی برمید پس
مالک او را تیر زد بنیّت قربانی روا بود در کتاب الاضاحی میگوید اگر
ذبح کننده تسمیه گفت پس مشغول شد بتیز کردن کارد و دراز کشید
یا بعد از تسمیه بخورد و آشامیدن چیزی مشغول شد تسمیه منقطع شد
باز باید گفت زیرا که عمل کثیر کرد و اگر عمل اندک کرد چنانکه کارد یکبار یا دو بار
بر سنگ مالید بعد از تسمیه یا کارد در دست داشت بعد از تسمیه بر زمین
نهاد و کارد دیگر گرفت یا یک کلمه بر زبان راند و یا یک لقمه و یا یک شربت
بعد از تسمیه آن تسمیه منقطع نشود و آن تسمیه بود استحسانا و اگر ذابح تسمیه گفت
پس گوسفند را پای بکشید تا به پهلو گشت پس باز هم بر گرفت بپهلو گردانید باید که
تسمیه باز گوید و اگر هم بر آن تسمیه اول ذبح کرد حلال نباشد اگر ذابح
چند گوسفند را ذبح کرد و اقتصار کرد بر همان یک تسمیه که بر گوسفند
اول گفته بود حلال نبود مگر همان گوسفند اول که بروی تسمیه گفته
خواه ذبح بیاپی کرد خواه متفرق و اگر سه گوسفند بر روی یکدیگر بخوابانید
و بر هر سه یکبار تسمیه گفت و بیک دفعه بر هر سه کارد کشید و هر سه کشته شدند
در این صورت آن یک تسمیه بسنده بود و هر سه حلال بود در فتاوی کبری
و از فروع نیسابوری و در کتاب الاضاحی میگوید اگر مسلمانی گوسفند را

مطلب ... گاو و گوسفند

نبود

مطلب چند گوسفند را یک تسمیه

ذبح کند و گوید بسم الله و باسم محمد رسول الله آن گوسفند مردار بود و
خوردن آن حرام بود و اگر گوید بسم الله و محمد رسول الله بکسر دال
محمد ذبیحه حرام بود امّا اگر گوید بسم الله و محمدٌ رسول الله برفع
دال درین صورت ذبیحه حرام نشود و اگر از ذابح سوال کنند که این
دو اسم چرا بر ذبیحه گفتی گوید این دو اسم را ضم کردم و کشتن را بنام خدای
و مصطفی کردم کافر شود برابرست که محمد را برفع گوید یا بخفض
و اگر گوید مرادم من از نام رسول علیه السلام گواهی بود بنبوت او و نیت
من بنام خدای تسمیه بود درین صورت کافر نشود و لیکن اگر دال محمد را
بخفض گفته باشد ذبیحه حرام بود و اگر برفع گفته باشد ذبیحه حلال بود
و اگر ذابح گوید هر دو را بهم گفتم و مراجمع بین بود اگر بفتح دال گفته باشد
ذبیحه مکروه بود و اگر بکسر دال گفته باشد ذبیحه حرام بود در فرق میان اول
میان خفض دال و رفع دال فرق میکنند و میگویند در کسر صورت که بسم الله و
محمدٍ رسول الله بخفض دال نام محمد عطف باشد بر نام خدای تعالی و من
معطوف را حکم معطوف علیه است پس شریک کرده با نام خدای نام غیر را
پس روا نبود و هر چیزی را که بغیر نام خدای تعالی ذبح کنند خوردن آن حرام
بود بنص قرآن که حرمت علیکم المیتة تا آنجا که و ما اهل لغیر الله به یعنی
که حرام کرده شد بر شما خوردن مردار و خون و گوشت خوک و خوردن آنچه ذبح

مطلب تسمیه بر ذبیحه کردن

خوردن

کرده شود

کرده شود بجز نام خدای تعالی امّا درین صورت بسم الله و محمدٌ رسول
الله گفته برفع دال محمد مبتداء دال باشد نه عطف و چون عطف نبود
مشارکت ثابت نشود پس خوردن ذبیحه حلال باشد در منفق می گوید
که ذبح کردن بهر آلتی که قاطع اوداج است یعنی برنده رگهاست
روا است و روایت متفق اینست وَالذَّبْحُ جَائِزٌ بِكُلِّ آلَةٍ
قَاطِعَةِ الْأَوْدَاجِ لَا مَحَالَةَ در قدوری و کنز و تهذیب جمع آمده که ذبح
کردن بکارد و بداس در مغ کارد دست رواست چنانک
پوست نی تیز و سنگ تیز و سفال تیز و بیخوی تیز و هر چیزی
چون براند ذبح کردن بدان روا باشد در منظومه می آید اگر مرد
جانوری را ذبح کند بناخن یا بدندان اگر بدو متصل باشد روا نباشد
و اگر از وی جدا بود نزدیک علمای ثلاثه روا بود و نزد امام شافعی روا نبود
و این در باب اوست وَيَجُوزُ الذَّبْحُ بِالظُّفُرِ وَلَا بِالسِّنِّ بَعْدَ النَّزْعِ اتِّفَاقًا
در تهذیب می گوید مستحب است که ذابح کارد را نیک تیز کند تا زود بریده
شود و مران حیوان را رنج کمتر باشد و سر ذبیحه جدا کردن حال ذبح
کردن مکروه بود امّا خوردن آن نیز روا باشد و هم در تهذیب
می گوید اگر مردی گوسفندی از قفا ذبح کند اگر زنده ماند تا رگهای
حلق را ببرید خوردن او شاید و اگر بیش از آنکه رگهای حلق ببرد بمیرد

مطلب ذبح کردن بهر چیزی که تیز باشد

مطلب ذبح از قفا کردن و ذبیحه جدا کردن

خوردن او نشاید در قدوری آورده که موضع ذبح حلق است و میان دو
و رگهائی که بریدن آن شرط است وقت ذبح چهار است حلقوم و مری
و ودجان در شرح علاء آورده که جایگاه ذبح چهار رگ است باتفاق
علماء ثلاثه یکی مری یعنی آنکه راه گذر طعام و شراب است و دوم
یعنی نای گلو از انجاکه نفس بر می آید و دیگر ودجان یعنی دو شاه رگ
که خون در میان روند اما نزدیک امام ابو حنیفه اگر ازین چهار سه بریده
هر کدام که باشد خوردن آن حلال باشد و از امام ابو یوسف سه روایت
آمده یکی آنکه امام ابو حنیفه گفت و یکی آنکه از ان سه رگ که برید اگر یکی حلقوم
بود خوردن آن روا بود و اگر حلقوم بریده نشود روا نبود و دیگری
آنست که چون شاه رگ بریده شد اگر حلقوم و یکی از ودجان با آن بریده
شد خوردن آن حلال بود و اگر نه حرام بود و نزدیک امام محمد اگر
بیشتری از هر رگ بریده شده است ازین چهار حلال بود و اگر نه حرام
بود و این در منظومه در باب سه قول است • وَالْمَذْبَحُ الْمَرِيُّ وَالْحُلْقُومُ
وَالْوَدَجَانِ عِلَّةٌ مَعْلُومُ • وَبِالثَّلَاثِ يَكْتَفِي الشَّيْخُ وَعَنْ
يَعْقُوبَ أَيْضًا ذَاكَ يُرْوَى فَاعْلَمَنْ • وَشَرْطُهُ الْحُلْقُومُ فِيمَا يَرْوُونْ
أَيْضًا وَيَرْوُونَ عَنْهُ فِيهِ أُخْرَيَيْنْ • أَنْ يَقْطَعَ الْحُلْقُومَ وَالْمَرِيَّ
وَالْوَدَجَانِ تُؤْكَلُ الذَّكِيُّ • وَالشَّرْطُ فِي الْأَكْثَرِ كُلُّ مُفْرَدِ

اکرم

من کل الاربع عن محمد در زاد الفقهاء می آرد اگر از ان چهار رگ سه رگ
هر کدام که باشد بریده شود خوردن آن نزدیک امام ابو حنیفه حلال است
و صحیح قول امام ابو حنیفه است از آنکه در شرع مر اکثر را حکم کل است
در ذخیره آورده که امام محمد اکثر را اعتبار میکند و ازو درین دو روایت
یکی آنکه اگر ازین چهار رگ بیشتری بریده شده یعنی از هر رگی زیادت
از نیمه بریده شده حلال بود و اگر نه نی و روایت دیگر آنست و آن
اصح است که اگر حلقوم و مری تمام و بیشتر از ودجین یعنی از دو شاه
رگ بریده شده است حلال بود و اگر نه حرام بود و از ذخیره آورده
که مشایخ ما رحمهم الله گفته اند که این اصح روایات است و در کنز و تهذیب و
کتاب الاضاحی آورده که حلال است ذبیحه مسلمان و ذبیحه اهل کتاب
لقوله تعالی وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ و اهل کتاب جهود
و ترسایانند و همچنین ذبیحه صبی و مجنون و بیگران و معتوه اگر
شرط ذبح کنند و همچنین حلال است ذبیحه اقلف یعنی ختنه ناکرده
و ذبیحه اخرس یعنی گنگ و ذبیحه زن و خصی و جنب و عنین و مخنث
و نیز اما حلال نبود ذبیحه مغ و بت پرست و مرتد و همچنین
حلال نباشد ذبیحه محرم یعنی آنکه احرام حج یا عمره بسته بود و ذبیحه
آنکه بعمد و قصد ترک تسمیه کند اما ذبیحه صابی یعنی از کیش بگشته

مطلب خوردن ذبیحه اهل کتاب

نزدیک امام ابوحنیفه چنان بود که ذبیحهٔ اهل کتاب ونزدیک صاحبین
روا نباشد واین در منظومه در باب امام ابوحنیفه آمده است
والقصابیات کالضابیات. بیع جنکم حل العقد والاکوی
ابوشجاع در کتاب اضاحی آورده که امام زعفرانی قول صاحبین کرد
اما بیان آنکه قربانی برکه واجب است در هدایه میگوید که قربانی
واجب است بر مسلمان آزاد توانگر مقیم در روز عید قربان در شرح
میگوید خاص کرده با سلم تا بر کافر لازم نباید زانکه آن قربت است
وخاص کرده بآزاد تا بر مکاتب وماذون لازم نباید زیراکه این وظیفه
مالی است ادا نشود مگر بملک ومالک مال آزاد است وخاص کرده
بتوانگر ازانکه در حدیث شیعه شرط کرده وآن توانگریست وخاص کرده
بمقیم تا بر مسافر لازم نباید ازانکه دشوار بود مسافر را وخاص کرده
آن وآن روز عید است اضحی در کتاب الاضاحی آورده که حد توانگری
در وجوب زکوة دویست درم نقره است یا بیست دینار زر دوون
مالک بود یکی ازین دو نقد را وبران یک سال بگذرد زکوة بروی واجب
شود اگر مالک دویست درم بود پنج درم نقره بروی واجب شود واگر
مالک بیست دینار زر بود نیم دینار بروی واجب شود بدان شرط که گفته
وحد توانگری در وجوب اضحیه وصدقهٔ فطر دویست درم نقره یا بیست

دینار

دینار زر یا آنچه قیمت آن برسد یکی ازین دو نقد ولکن حولان حول
شرط نیست وازبرای این در کتاب الاضاحی میگوید اگر درویشی قربانی
خرید ودر روز عید نحر قربان کرد پس هم در ایام نحر توانگر شد
واجب بود بروی قربانی دیگر وهمچنین اگر کافری مسلمان شود
در ایام نحر وتوانگر باشد ویا صبی بود ونیز بود توانگر شد در ایام
نحر اضحیه بروی واجب شود بلوغ شرط نیست برای وجوب
اضحیه نزدیک امام ابوحنیفه وابویوسف وهمچنین اگر توانگری
را فرزندی زاده شود در ایام نحر اضحیه از برای آن فرزند بروی واجب
شود وهرگاه که مسلمانی را فاضل از خانهٔ نشستن وجامهٔ پوشیدنی
وبندگان خدمت واز متاع خانه بقدر حاجت واز اسبان
سواری واز آلت پیشه وری وکتبی که محتاج است بدان وسلاح
استعمال وآن مسلمان مالک نصاب باشد یعنی پنجاه وچهار توله
نقره وپنج ماشه ودو جو را مالک باشد یا چیزی را که قیمت آن بدین
مقدار باشد مالک بود زیادت از حاجت اصلی قربانی بروی واجب
شود پس حاصل آنست که هرگاه که مالک شود زیادت از آنچه یاد
کردیم از چیزهایی که مستحق است بحاجت اصلی مقدار نصاب را از
خانه که بسکنی مشغول نباشد واز مستغلات دکان ویا از زمین

وبابغ ویا از عروض تجارت ویا از اسب تجاریه ویا از شتر تجاری
وگوسفند ویا از کتب تجاریه باتفاق علماء ثلثه رحمهم الله اضحیه
صدقهٔ فطر بروی لازم آید وزکوة وعشر بروی حرام بود در هدایه
میگوید که ومتعلق میشود بدین نصاب حرام شدن صدقه و
وجوب قربانی وصدقهٔ فطر در کتاب الاضاحی آورده که قربانی
واجبست بر مسلمانان یعنی بر مردان وزنان مسلمان آزاد
توانگر مقیم در شهر یا در غیر شهر و واجب نیست قربانی بر درویشان
زیرا که عاجز اند و واجب نیست بر بندگان زیرا که مالک چیزی نیستند
و واجب نیست بر مسافران زیرا که در سفر دشوار بود بروی حاصل
کردن آن و آلات او ولیکن ذبح آن اگر مسلمانی مقدار نصاب دین
دارد در ذمهٔ شخص و آن شخص توانگرست لازم آید بروی قربانی
واگر زنی را مهر بالغ است بر شوهر وی وشوهر وی توانگرست
نزدیک امام ابوحنیفه بر آن زن قربانی واجب نباید ونزدیک صاحبین
واجب آید ومراد از آن مهر معجل است یعنی دستپیمان واگر
موجل بود باتفاق واجب نباید اگر مسلمانی دویست درم نقره
داشت وجز آن مال دیگر نداشت سال تمام شد پنج درم زکوة
بداد ایام نحر در آمد واز نصاب پنج درم کم است بقول زعفرانی

[illegible]

بروی

یعنی مالک دویست
درم

بروی واجب نشود لان الذاهب فی وجه الزکوة کالباقی واز برای اینست که
امام محمد در جامع صغیر آورده که اگر تعجیل کند و پنج درم دیگر بدهد
بوجه زکوة برای یک سال دیگر آن کس که پنج درم داده برای سال گذشته و
مرور سال دیگر نبوده جز آن تعجیل زکوة روا باشد درین صورت مسئله
واگر صاحب نصاب که زیادت از آن ندارد به پنج درم گوسفندی
خرید برای قربانی و نصاب نقصان پذیرفت بسبب آن پس آن گوسفند
کم شد بدل آن گوسفند بروی واجب نباید زیرا که قربانی بر توانگر
واجبست نه بر فقیر واگر نصاب بالغ بود بعد از گم شدن
گوسفند بدل آن بروی واجب آید از امام محمد بن سلمه آمده که آنکس
دو اضحیه را قربان کند اضحیه یکی بهتر باشد وحسن زیاد روایت میکند از
امام ابوحنیفه که آن هر دو گوسفند اضحیه باشند واز شیخ ابو القاسم
حکیم روایت کرده اند که گفته هر که واجب کرده اند بر خود ده اضحیه در
روز عید قربان بروی دو اضحیه بیشتر واجب نشود از آنکه مرویست
از رسول صلی الله علیه وسلم اَنَّهُ ضَحَّى بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ یعنی پیغامبر علیه السلام
قربان کرد دو قوچ اَمْلَح را در روز عید پس زائد بر آن مرویست و
ماثور لازم نباید اما در عمدة الاضاحی آورده توانگری در ایام نحر نذر
کند و گوید لله علیّ ان اُضحّی شاة یعنی گفت خدا را بر منست که گوسفند

قربان کنم واجب شود بروی چون توانگر ست که دو گوسفند قربان کند یکی
آنکه بروی واجب بود بایجاب خدای تعالی دوم آنکه او بر خود واجب
گردانید بنذر مگر آنکه مراد او ازین نذر همان اضحیه بود که بروی واجب
است بایجاب خدای تعالی و اگر مسلمانی نذر کند و گوید خدایرا بر من
که گوسفندی قربان کنم پس شتری یا گاوی قربان کند بسنده باشد او را
از نذر اگر فقیری گوسفندی خرید و واجب گردانید بر خود که قربان
کند آنرا روز عید لازم آید بروی قربان کردن آن پس اگر گم شود آن
گوسفند ازوی بروی چیزی دیگر لازم نیاید اما اگر آن گوسفند را
بفروشد یا ببخشد یا بصدقه دهد زنده آن هنگام بروی بدل آن
لازم آید و اگر گوسفندی خرد بدل آن که بقیمت از آن فروتر بود و قربان کند
آنچه باقی بود از قیمت گوسفند پیشین بروی لازم بود که صدقه دهد و در کتاب
الاضاحی می آید اگر مسلمانی در ایام نحر توانگر بود مال او هلاک شد و یا
در وجهی نفقه کرد و مالک نصاب نماند بیشتر از بیرون رفتن وقت
بیاعتی با بمرد قربانی ساقط شود ازوی از آنکه وجوب اضحیه متعلق
باخر وقت است چنانکه وجوب صلوة بخلاف صدقه فطر و اگر
وقت قربانی گذشت و او توانگر بود پس از آن بمرد یا پس از آن درویش
شد یعنی صاحب نصاب نماند درین صورت اضحیه ازوی ساقط نشود و واجب بود

بروی که قیمت

بروی که قیمت گوسفندی صدقه دهد و یا در وقت مردن وصیت کند
بدان و اگر گوسفندی خرید برای قربانی در ایام نحر و آن را قربان نکرد
تا وقت آن بگذشت واجب بود بروی که آن گوسفند زنده صدقه دهد
و ذبح نکند و اگر ذبح کند و صدقه دهد آنچه کم شود از قیمت وی بسبب ذبح آن را
صدقه دهد و اگر چیزی از آن گوسفند بخورد قیمت آن مقدار که خورده صدقه
دهد اما قربان از که واجب است در قدوری و مستصفی آورده که واجب است
از نفس خود و از فرزندان خرد سال خود روایت مستصفی این است عنه و عن اولاده الصغار
بدون ولده الکبار اما از زن واجب است در هدایه و نافع می
آید الاضحیة من الابل والبقر والغنم یعنی قربانی از اشتر و گاو و گوسفند
در مستصفی آورده که گوسفند از یک کس و شتر یا گاو از هفت کس بسنده است
و هی علی الواحد یجزئ کل سبعة شاة وللسبعة یکفی بدنة در شرح وقایه
میگوید که الشاة عن واحد والبدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة
فصله الشاة عن واحد الشاة اسم جنس است پس از هر نوع که قربان کند روا
باشد نر یا ماده نر یا میش اما در مستصفی می آید که والضان کالمعز
فی الاحکام یعنی میش چون بز است در احکام شریعت و در کتاب الاضاحی
می آید از شتر و گاو قربان کردن ماده افضل است و مختار آنست که کبش
اقرن املح را قربان کند یعنی خوچی که شاخ آور نر باشد و نیز آورده که قربان

بیان آنکه قربانی از که واجب است

بسنده بود

بیان آنکه قربان از چه واجب است

کردن ماده. گاو فاضلتر از شتر و گوسفند و هفت گوسفند
فاضلتر از یک ماده گاو است و یک گوسفند از هفتیک گاو
ماده. اگر درین قیمت معتدل گوشت برابر باشد اگر هفتیک ماده گاو
زاید بود از یک گوسفند بقیمت یا بوزن آن هنگام هفتیک گاو
فاضلتر بود از یک گوسفند و اگر برابر باشد در قیمت و وزن پس گوشت
هرچه بهتر بود آن فاضلتر و اگر گوسفند و سبع گاو متفاوت
باشد در قیمت و قدر آنکه زاید بود بهتر و قیمتی‌تر افضل و اولی
بود چنانکه مسلمانی گوسفندی قربان کرد که قیمت او هفتاد درم است
و مسلمانی دیگر گاوی قربان کند که قیمت او نیز هفتاد درم است پس قربانی
صاحب گوسفند بهتر و فاضلتر زیراکه واجب در گاو سبع بیش نیست
و باقی تطوع است و قیمت سبع ده درم است اما گوسفند کل او
از واجب واقع است و عمر او زیادت ابتدا رحصه واجب از گاو پس
درین صورت گوسفند از سبع گاو فاضلتر بود و اولی بود و سنت
است که مضحی جهد کند در فربه کردن و نیکو داشتن اضحیه و سنت
که جل و قلائد اضحیه را صدقه دهد در هدایه میگوید که قربانی از شتر
و گاو و گوسفند بسن شود ثنی و آنچه بالاتر بود از ثنی و ثنی
از بز یک ساله و از گاو دو ساله و از اشتر پنج ساله در نافع میگوید

قال

قال علیه السلام ضحوا بالثنیان ولا تضحوا بالجذعان الا الضان
فان الجذع یجزی منه در هدایه میگوید که جذع از میش شش ماهه
را گویند و نه ماهه را نیز گویند و جذع از میش وقتی روا بود که بزرگ
باشد چنان که در میان یک سالگان باشد چنانکه از دور مشتبه
شود و در اسباب المغفرة آورده قربانی هرچند بزرگتر و فربه‌تر بود آن
فاضلتر لقوله علیه السلام عظموا وقیل سمنوا ضحایاکم فانها علی الصراط
مطایاکم یعنی بهترین و فربه‌ترین قربان کنید که روز قیامت مرکب شما خواهد
بود بر صراط در هدایه آورده که قربانی از چهار روا نباشد یکی کوری که پیدا
بود کوری او دوم لنگی که پیدا بود لنگی او یعنی قادر نبود بر نیکو رفتن در راه
سیم بیماری که پیدا بود بیماری او یعنی بچرا نتواند رفت و چرا نتواند چهارم
لاغری که در استخوانهای او مغز نبود و در ملتقط و سایر کتب فقه آورده
بیاید که قربانی تن درست بود و نحور و معیوب نبود اگر بیمار باشد
یا سخت لاغر بود یا سخت پیر بود چنانکه بچه خود را شیر نتواند داد یا
کور باشد هر دو چشم یا یک چشم یا لنگ یا دم بریده باشد یا گوش بریده باشد
قربان کردن او روا نباشد در کتاب الاضاحی میگوید که نقصان در گوش و
چشم و دم بر دو وجه است خلقی و غیر خلقی خلقی آن بود که در اصل معیوب بود
و غیر آن بود که ببرند یا مثل آن اگر پستان قربانی بریده باشد یا خشک

بستان باشد باید نگریست اگر باقی بیش از فائت بود و صحیح بیش از باقی
درست باشد والّا نباشد و همچنین اگر در چشم سپیدی پیدا بود اگر بیشتر
بیناییٔ او شیوع باشد بسبب آن قربانی روا نباشد و اصل در این باب است
که نقصان بهر وجه که باشد و بهر عضوی که باشد بنگرند اگر بیشتر عضو بود
نقصان بود روا نباشد و اگر ربع یا ثلث بود روا باشد در شرح منظومه
آورده اگر قربانی دم بریده باشد یا گوش یا دنبه بنگرند اگر نصف یا
زیادت بریده باشد باتفاق روا نباشد اما اگر ثلث یا ربع بریده باشد
نزدیک امام ابوحنیفه روا نباشد و نزدیک صاحبین روا باشد و این در منظومه
در باب امام ابوحنیفه آمده است وَفَوْتُ ثُلْثِ الْكُلِّ فَوْتُ الْكُلِّ
وَجَوَّزَا فِي فَائِتِ الأَقَلِّ و در هدایه میگوید اگر ثلثی از دم و یا از گوش و
یا از دنبه و یا از چشم قربانی رفته باشد روا باشد لیکن مکروه بود زیرا که
مستحب آنست که سالم و کامل بود اگر عضوی از قربانی بیشتر از ثلث
رفته باشد روا نباشد مقدار نصف و ثلث و ربع در گوش و دم آسان آید
اما در چشم معرفت آن چگونه بود در هدایه میگوید که گوسفندی را یک
روز گرسنه دارد و علف ندهد پس آن چشم را که معیوب است بربندد
پس ازان علف بدو نماید و از آنجا که علف را ببیند آن موضع را
نشان کند پس چشم درست را بربندد و چشم معیب را بگشاید و از

دور علف بدو نماید و چون علف را ببیند آن موضع را علامت کند
پس بنگرد که میان آن موضع و میان این موضع چه مقدار تفاوت است
اگر نصف باشد نصف بینایی رفته باشد قربانی روا نباشد و اگر ثلث تفاوت
باشد ثلث بینایی رفته باشد قربانی آن روا باشد زیرا که ثلث قلیل است و
قلیل عفو است در فتاوی خانی آورده که فتوی بر آنست که ثلث و آنچه کم از آن
قلیل است و آنچه زیادت از ثلث است کثیر است اگر گوسفندی گوش یک است
ولیکن او یخته است و جدا نشده قربانی کردن او روا بود و آن بمنزلهٔ گوش
پاره است و اگر دندانها افتاده است نظر کنند که علف می تواند خورد
یانی اگر می تواند خورد قربانی کردن او روا بود و اگر نمی تواند خورد روا
نبود و از امام ابویوسف آمده که اگر از دندانها آنچه بدان علف خورد باقی
اگرچه کم از نصف بود روا باشد در ملتقط از امام ابوحنیفه آورده اگر از دندانها
او رفته باشد بسبب کبر سن یا بسبب صغر و آن نقص دندانها از علف
خوردن باز نمی دارد قربانی کردنش روا بود و اگر از موضعی بلند افتاد به
سبب آن دندانهاش رفته است قربانی کردن او روا نبود اما روایت
صحیح آنست که دندانها چون گوش است اگر بیشتر آن باقی است قربانی روا
بود و اگر بیشتر باقی نیست روا نبود در کتاب الاضاحی می آید اگر مردی
گوسفندی خرید برای قربانی پس آن گوسفند سخت لاغر شد یا بیمار گشت

آنرا ح

بالاغر وبیمار خرید اگر مرد توانگر باشد روانباشد واورا قربان کیفن ومحتاج اگر
در ذمهٔ خود واجب کرده اندیش کوسفندی خرید تا آورا قربان کند آن
کوسفند بیمار شد یالاغر شد قربان کردن آن روانباشد
اگر قربانی تن درست بود در وقت ذبح معیوب شد چنانکه از ابه
ذابح بجنبش رسید کور شد یا بوقت انداختن وی لنگ شد اگر
سم در آن حال قربان کند روا باشد واگر یکبار ازوی پس از ذبح
کند در ایام ذبح امام زعفرانی رحمه الله میکوید که بقول بعض
روانباشد وفقیه ابو اللیث میکوید که از امام ابو یوسف آمده
اگر در روز دوم معیوب شد قربان کند روا باشد چون در
معالجت ذبح معیوب کشته در فتاوی کبری آورده مردی در معالجه
ذبح پای ضحیه شکست یا چشم او کور شد اگر بر فور ذبح کند یا روز
دوم از وقت معیوب شدن روا باشد ونیز آورده اگر مسلمانی
کوسفندی خرید بنیت قربانی و آن کوسفند کم شد پس کوسفند
دیگر بنیت قربانی خرید پس از آن آن کوسفند را که کم کرده بود
یافت درین صورت حکم آن چگونه بود جواب این مسئله
آنست که اگر آن مرد درویش است واجب بود بروی که هر دو را
قربان کند واگر توانگرست یکی ازین دو که بهترست قربان کند

زیراکه

زیراکه بر توانگر یکی بیش واجب نبود بایجاب شارع اما بر درویش هیچ
واجب نبود او بر خود واجب کرده اند بنیت پس واجبست بروی
که هر دورا قربان کند اما اگر کوسفندی دیگر بدل آن کم شده
خرید پس آن کم شده باز یافت درین صورت باید که همان کوسفند
اول قربان کند که معین کرده در وقت خریدن در عقدة المغنی می
کوید اگر مردی کوسفندی خرید برای قربانی پس آن کوسفند را بدزدد بدزدند
اگر مشتری فقیرست لازم نباید بروی بدل آن واگر توانگرست
لازم آید زیراکه وجوب بر فقیر بخریدن آن کوسفند واجب شده بود
وچون عین وی هلاک شد وجوب ساقط شد اما بر توانگر
واجب بایجاب شرع است وشرع عین آن کوسفند نیست در شرح
منظومه آورده که قربان کردن شتر یا کاو از هفت کس نزد
علمای ما رحمهم الله روا باشد وزیادت از هفت روانباشد واین هفت
کس از یک خانه باشند یا از هفت متفرق ونزدیک امام مالک اگر از
اهل یک خانه باشند ماده کاوی از هفت کس وشتر از هفت روا باشد
از هفت کس واگر از اهل یک خانه نباشند متفرق باشند روانباشد
واین در منظومه درباب امام مالک است والسبع والاكثر نجزیهم
در کتاب الاضاحی میکوید اگر هفت کس در شتر یا کاوی شریک شوند

مطلب دزدیدن قربانی ح

مطلب قربان کردن کاو از هفت کس

بنفری اهل بیت واحد فیه لانفس

باید که هر یکی از شرکا را نصیب سُبعی بود تا اگر یکی را کم از سبع
بود از جمله روا نباشد نظیر مسئله اگر قیمت شتری مثلا بیست و
یک درم نقره بود قسم هر شریکی سه درم بود اگر یک شریک یکی درم
و نیم دهد و نصف سبع بخرد قربانی از جمله روا نبود زیرا که نصیب
یکی کم از سبع باشد و اصل آنست که نصیب هر شریکی باید کم از سبع
نباشد اگر هفت کس شریک شدند در شتری و یا در گاوی و نیت
هر یکی قربتی دیگر بود چنانکه نیت یکی اضحیه و دوم نذر و سیم عقیقه
و چهارم قربانی از متعه یا از اتمام و لد و نیت پنجم جزاء صید و ششم
هَدْیی و هفتم تطوع چون همه را نیت قربت است اگرچه وجه
قربت مختلف است از هر هفت روا بود نزدیک علماء ثلثه رحمهم الله
و نزدیک زفر از همه روا نباشد اگرچه آن هفت از اهل یک خانه باشند
اما اگر همه را نیت اضحیه باشد بعضی را از نفس خود و بعضی را از
نفس فرزندان خرد خویش بالاجماع از جمله روا باشد و از امام ابویوسف
روایت کرده اند اگر یکی کس از هفت شریک از جای مرده قربانی
کند از جمله قربانی نشود و اما اگر از هفت شریک یکی نیت گوشت
باشد نه قربانی و یا یکی مرتد بود یا جهود یا ترسا یا نصیب یکی از این هفت
شریک کم از سبع باشد قربانی از همه تباه شود باتفاق و در مختصر کافی

و در کتاب

و در کتاب الاضاحی می آید که قربانی کردن گاو و گوسفند که او را
شاخ نباشد در خلقت یا شکسته باشد یکی یا هر دو یا خرد گوش باشد
یا دیوانه یا خصی باشد یا گرگین باشد روا بود چون فربه باشد از آنکه گوشت
و خون و سایر مقاصد تمام است در فتاوی ظهیری آورده روا نباشد
قربانی کردن خنثی زیرا که پختن و بریان کردن گوشت او ممکن نبود و در
شرح منظومه و ملتقط البحار آورده اگر گوسفندی را غصب کرد و آنرا
قربانی کرد از نفس خویش و مالک آمد قیمت آن گوسفند داد نزدیک علماء
ثلثه قربانی از وی بسنده بود و نزدیک زفر نبود و اگر مالک قیمت را از
غاصب قبول نکرد و گوسفند را قربانی کند باتفاق از قربانی غاصب محسوب
نباشد اگر مودع گوسفندی را که امانت بود نزدیک او قربانی کرد از نفس خود
و مالک را بهای آن گوسفند رسانید نزدیک بعضی از مشایخ روا باشد
و نزدیک بعضی نباشد اما اصح از مذهب علماء ما رحمهم الله آنست که در صورت
غصب روا باشد و در صورت امانت روا نباشد و این معنی در منظومه آمده
در باب امام زفر • وَلَوْ بِشَاةِ الْغَصْبِ ضَحَّى وَدَفَعْ • قِيمَتَهَا لَمْ تُجْزِهِ مَا قَدْ صَنَعْ •
اگر قربانی را بعد از ذبح بدزدیدند یا بسوخت یا بوجهی دیگر تلف شد
بر قربانی کننده چیزی دیگر نباشد زیرا که سقوط واجب از ذمهٔ او باراقت
دم حاصل شده است در هدایه میگوید اگر دو کس دو گوسفند خریدند

وایشانرا غلط افتاد هر یکی از ایشان گوسفند دیگری قربان کند روا باشد
آن قربانیه ایشان محسوب باشد از برای وجود اذن در ظاهر و بر ایشان
ضمان نباشد در عتق المغنی بی آید اگر چهار یار چهار گوسفند خریدند
مانند یکدیگر در فربهی و رنگ و بهی و در جلیه نگاه داشتند چون
بامداد شد یکی را مرده یافتند و ندانند که گوسفند کدام است از یاران
که مرده. امام ابوحفص نسفی می گوید که حیله آنست که آن هر سه گوسفند
را بفروشند و از آن بهای چهار گوسفند بخرند و آن چهار یار هر یکی دیگر را وکیل
کنند تا هر کسی گوسفند خود قربانیه از همه روا بود و اگر سه کس سه گوسفند
خریدند برای قربانی و آن هر سه گوسفند آمیخته شدند پس هر یکی گوسفند
دیگری قربانیه کند و هر یکی از ایشان راضی شدند بران ولیکن این هر سه تن
خود واجب کردانیده بودند قیمت یکی گوسفندی ده درم بود و قیمت دیگری
بیست درم و قیمت دیگری سی درم بود صاحب ده درم بیست درم دیگر صدقه
دهد و صاحب بیست درم ده درم دیگر صدقه دهد و صاحب سی درم
چیزی دیگر ندهد و اگر هفت کس گوسفندان خریدند برای قربانیه و هر یکی
معین نکرد گوسفند خود را پس همچنان قربان کردند روا باشد بعضی
ائمه استحسانا روا نباشد و از امام ابویوسف آمده که ایشان گوسفند
را میان خود قسمت کنند و این در کتاب الاضاحی آورده و نیز اوراق اگر

مسلمانه

فصل در وکیل کردن برای قربانی کردن

مسلمانه وکیل کرده شخصی را بدانکه بخرد برای او قربانیه بده دینار یا بصد درم
پس وکیل قربانیه خرید گوسفندی دیگر غیر آنچه بدان فرموده شده بود قربانیه
موکل را لازم آید نه وکیل را و اگر قربانی را بکالائی خرید
درین صورت وکیل را لازم آید نه موکل را و اگر وکیل کرده تا بخرد
ماده گاوی و وکیل نر گاوی خرید بر وکیل لازم آید روا
باشد موکل را که از وی بستاند اما اگر وکیل بخریدن ماده گاوی
سیاه سفید یا سرخ خرید موکل را لازم آید نه وکیل را و اگر وکیل
مرد و در کرفت قصابه را تا آن قربانیه که خریده موکل برساند
اجر آن قصاب بر وکیل لازم آید نه بر موکل و اگر وکیل آن قربانیه را که
مامور بود بخریدن آن بخرید و قربان کرد از برای موکل خویش بی امر وی
روا باشد استحسانا و از موکل حساب شود مگر آنکه آن وکیل را
تضمین کند آن هنگام محسوب نباشد موکل را روا باشد که تضمین کند
وکیل را از آنکه او امر نکرده بود بقربان کردن و اگر مسلمانه یکی را وکیل
کرد بخریدن ثنی یعنی یک ساله از گوسفند او کم از یک ساله خرید بر موکل
لازم نباید وکیل را بود در کنز و در کتاب الاضاحی میگوید هر چه در قربانیه
روا باشد در هدی و در نذر روا باشد و آنچه در قربانیه روا نباشد
در هدی و نذر روا نبود و در قربانیه روا نیست مگر این هشت نوع

نبود

آز میش نر و ماده و از بز نر و ماده و از شتر نر و ماده و از گاو
و ماده. و بدانکه قربان کردن اسب و استر و آهو و خرگوش و گاو
دشتی و گورخر و بز کوهی و جز صید است اگرچه الفت پذیرفته
باشد روا نباشد در هدایه و منتقی آورده که قربان کردن گاومیش
روا باشد از انکه او از جنس گاو است روایت منتقی اینست
اَمَّا الجوامیس نظیر البقر فی الحکم جاء هکذا فی الاثر
در ینابیع آورده که روا نباشد قربان کردن گوساله و شتربچه و گوسفندبچه
بره و بزغاله در هدایه میگوید آنچه زاده شده میان اهلی و وحشی
اگر مادرش اهلی بود قربان کردن او روا بود زیرا که اصل مادر است
و از برای اینست که اگر گرگی بر گوسفند رود و گوسفند بچه زاید
و آن بره یکساله شود قربان کردن او روا بود از انکه اصل مادر است
در ینابیع می آید که زاده میان میش و آهو اگر مادر میش بود روا بود
در عیون المسائل می آید اگر بچه گوسفند را شیر خوک پرورده باشند
خوردن آن بره شاید و امام محمد میگوید که من کراهیتی دارم
آنرا اما اگر شیر خر پرورده باشند خوردن آن باتفاق مکروه بود
در تهذیب آورده اگر گاو یا گوسفند یا شتر علف حرام خورده باشند
خوردن آن در حال مکروه بود باید که گوسفند را ده روز بسته علف

دهند

دهند بعد ازان ذبح کنند و گاو و شتر را یکماه بسته علف حلال دهند
بعد ازان ذبح کنند و از جنس مرغان سه روز بسته علف دهند و حکم
جلاله همین است و جلاله گویند گاو و گوسفند و شتر را که نجاست
خورند گوشت و شیر جلاله خوردن مکروه بود نشاید خوردن تا چند ایام که
بیان کرده بسته علف دهند پاکی بچرانند و این در منتقی آورده
لا یؤکل الجلالة الا ان علف بالعلف الطاهر حینا و عرف
بغالب الظنون انه صفا و کان لحمه و جنته عفا
اما قربان چه وقت واجب شود در کنز و در وافی و در هدایه آورده که
وقت قربان کردن بدمیدن صبح روز نحر در می آید لکن اهل شهر را
روا نیست که قربان کنند تا آن انگاه که امام از نماز عید فارغ شود
بنا برین حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم من ضحی قبل الصلوة فلیعد
یعنی هر که قربان کند پیش از نماز عید گو باز کند از آن قربانی را این معلوم
شد که شهریان را قربان کردن پیش از نماز عید روا نیست که اگر روا
بودی رسول علیه السلام امر نکردی با عادت آن اما اهل سواد
یعنی بیرونیان را رواست که قربان کنند بعد از دمیدن صبح روز عید
زیرا که در حق ایشان نماز عید نیست و این روایت در منتقی آمده است
قبل صلوة العید لم یصح فی المصر اما فی القری یصح در اضاحی

تا آن زمان که
۲

تا طفلی میکوید جون صبح روز عید بجز طالع شود اهل سواد را قربان
کردن روا بود و اهل مصر را روا نبود تا نماز روز عید گزارده نشود
و این مذهب امام ابو حنیفه است امّا امام شافعی میکوید هرچه بعد از
بر آمدن آفتاب بکذرد از وقت آن مقدار که دو رکعت نماز در وی
توان گزاردن و دو خطبه کوتاه توان کرد ذبح کردن قربانی روا
بود در قدوری میکوید وقت قربان کردن سه روز است روز عید و دو روز دوم
پس از آن در متفق آورده که قربان کردن روز عید و دو روز پس از آن
روا بود امّا افضل روز اول است بروایت انس افضل ایام الاضاحی
اولها و اوسط فاخر [illegible] در کتاب الاضاحی آورده که وقت مستحب
برای قربان کردن مر اهل شهر را بعد از نماز و خطبه عید است
اگر ذبح کند بعد از نماز پیش از خطبه روا بود ولیکن مکروه بود
اگر قربانی را ذبح کند بعد از تشهد امام پیش از سلام دادن او
بعضی از مشایخ آنست که روا باشد امّا قول بیشتر آنست که روا
لیکن ذبح فی باشد یعنی بد کرده باشد اگر امام نماز عید بی وضو
گزارده و او را معلوم شود پیش از آن معلوم شد او را که نماز امام
بود و بعضی از مردمان بعد از نماز قربانها کردند قربانهای ایشان
روا باشد پیش از متفرق شدن از نماز گاه باشد یا بعد از آن

نماز

مطلب نماز عید بی وضو گزاردن و اعاده کردن آن

نماز عید اگر معلوم شود این حال پیش از پراکنده شدن مردمان از نمازگاه
اعادت نماز بر ایشان واجب بود و اگر کسی بعد از ظاهر شدن این حال
پیش از آنکه نماز باز کرداند قربان کند روا باشد امّا اگر این حال
معلوم شود بعد از تفرقه شدن مردمان از نمازگاه اعادت نماز
بر ایشان واجب شود و امام زعفرانی رحمه الله می کوید اگر این حال
امام را بعد از متفرق شدن مردمان ظاهر شد اعادت نماز نه
بر وی باشد و نه بر مردمان و ابن سماعه میکوید اعادت نماز بر ایشان واجب
آید امام را باید که ندا فرماید تا قوم باز جمع آیند برای اعادت نماز پیش
هر که قربانی را ذبح کند پیش از آنکه این حال نداند قربانی او روا بود و هر که بداند
آن حال را و قربان کند اگر ذبح او پیش از زوال روز اول بود روا باشد
و اگر بعد از زوال بود روا باشد اگر غلط کردند روز عرفه نماز عید گزارند
و مردمان قربانها کردند ظاهر شد که این روز عرفه است بر ایشان واجب
آید اعادت نماز و قربانها جمله اگر گواهان گواهی دادند بر دیدن ماه هلال
ذی الحجه و مردمان در روز دهم از آن قربانها کردند پس از آن روز عرفه
ظاهر شد قربانها جمله روا بود و اعادت آن لازم نباید امّا اگر امام نماز
عید را بقصد ترک کند یا فتنه شد که بدان سبب نماز نگزاردند روا نبود
قربان کردن تا آفتاب زوال نبیند چون وقت زوال گشت وقت نماز عید

مطلب روز عرفه نماز عید گزاردن و قربان کردن

مطلب گذشتن وقت نماز عید

بگذشت ذبح قربانی بعد از ان روا بود الی وقت که باشد چه شب و چه روز
تا وقت غروب شدن آفتاب از روز سیم لیکن تاخیر کردن تا آن وقت مکروه
بود لقوله علیه السلام أَيَّامُ النَّحْرِ ثَلَاثَةٌ أَوَّلُهَا أَفْضَلُهَا اگر شهری
که مرآنرا نه سلطانست و نه نائب او دران شهر ذبح کردن قربانی روا
نباشد تا وقت زوال امام زعفرانی می گوید که این استحسانست اما
قیاس آنست که در شهری که سلطان یا نائب او نباشد دران شهر ذبح کردن
قربانی بعد از دمیدن صبح روا بود چنانک اهل سواد را روا بود در فتاوی
العتابی میگوید که در شهری حادثه واقع شد امیر و والی نماند که نماز عید
گزارند دران شهر ذبح قربانی بعد از دمیدن صبح روا بود لانها بمنزلة
الرستاق قربانی در ده باشد و قربان کننده در شهر در ده قربان کنند
روا باشد اعتبار در مکان مضحی است یا اضحیه را چنین زیاد از امام
ابو یوسف روایت میکند که اعتبار مکان مضحی است تا اگر مضحی در ده
باشد و اضحیه در شهر ذبح کردن آن بعد از صبح روا باشد و اگر برعکس این
روا نباشد اما روایت صحیح آنست که اعتبار مکان اضحیه راست نه مکان
مضحی را و فتوی برین است در هدایه آورده المعتبر فی ذلک مکان الاضحیه
وهم در هدایه میگوید که شهری خواهد که تعجیل کند حیله آنست که قربانی
را بخارج مصر فرستد پس از دمیدن صبح قربان کنند در فتاوی میگوید

نماز عید

نماز عید در شهر در دو موضع گزاردن روا باشد و قربانی کردن مر اهل شهر را
روا بود اگر یکی ازین دو موضع نماز گزارده باشند و یکی امام از نماز فارغ
شده باشد در فتاوی حجت آورده که واجبست مر سلطان را که بفرماید
مر کسی را تا در شهر نماز عید بگزارد برای ضعیفان و رنجوران و کسانی
که بنماز گاه نتوانند رفتن و این از سنت قدیمه خلفا و سلاطین ماضیه است
حاصل آنک هرکدام موضع که نماز عید گزارده شود یا در شهر یا در نماز
گاه ذبح قربانی بعد از ان شهری را روا بود

فصل سوم در بیان تکبیر تشریق

در جامع کبیر آورده که در تکبیرات تشریق واجبست آغاز تکبیرات روز عرفه بعد
از نماز بامداد بنزدیک علماء ثلثه رحمهم الله و بنزدیک امام شافعی رحمه الله آغاز
تکبیرات روز عیدست بعد از فریضه نماز پیشین و ختم تکبیرات بنزدیک امام ابو حنیفه
روز عیدست بعد از نماز دیگر و بنزدیک امام ابو یوسف و محمد ختم تکبیرات
روز چهارم عیدست آخرین روز تشریق بعد از فرض نماز بامداد دیگر و این
اختلاف در منظومه در باب امام ابو حنیفه آمده • وَمَبْدَأُ التَّكْبِيرِ فَجْرُ عَرَفَهْ •
يَا ثَانِيَ الدَّلِيلِ عَرَفَهْ • وَالْخَتْمُ عَصْرُ آخِرِ التَّشْرِيقِ • عِنْدَهُمَا بِالْجَهْرِ وَالتَّحْقِيقِ
و در روایت امام شافعی در باب وی است • وَمَبْدَأُ التَّكْبِيرِ ظُهْرُ النَّحْرِ •
وَالْقَطْعُ فِي الرَّابِعِ بَعْدَ الْفَجْرِ • در جامع کبیر آورده و گوید این اختلاف •
میان صحابه کرام بوده و هر یکی از علماء رحمهم الله قول یکی از صحابه گرفته اند •

در فتاوی سراجی آورده که تکبیرات تشریق نزدیک امام ابو حنیفه هشت است
و نزدیک امام شافعی پانزده و نزدیک امام ابو یوسف و محمد بیست و سه
تکبیرست و فتوی بر قول امام ابو یوسف و محمدست در جامع کبیر میگوید
که ایام تشریق تکبیر گفتن در پس هر نماز فریضه واجبست و شرط وجوب تکبیر
نزدیک امام ابو حنیفه پنج است و نزدیک صاحبین شرط آن صلوة مکتوبه
است و دیگر شرط نیست روایت جامع کبیر اوحدی اینست
و تکبیر تابع دبر کل فریضة · بخمس شروط واجب منحتم
کذا عند نعمان الشروط لوازم · و عندهما التکبیر یستلزم · و این پنج
شرط در منظومه نیز آورده در باب امام ابو حنیفه · و تشریق علی المقیم للمکتوبة
فی المصر فی جماعة مندوبة · در کافی می گوید که شرط وجوب تکبیر تشریق
نزدیک امام ابو حنیفه پنج است بدین تفصیل مصر · و جماعت · و
اقامت · و ذکورت · و صلوة مکتوبه · پنج واجبست تکبیر
تشریق نزدیک امام ابو حنیفه بر مردان نه بر زنان بر مقیمان نه بر مسافران
پس از نماز فریضه نه پس از سنت و نفل و واجب در شهر نه در دیه در جماعت
مردان نه جماعت زنان در شرح طحاوی و در هدایه و در کنز الدقایق
آید اگر زنی اقتدا کند بمردی تکبیر بروی واجب آید بتبعیت امام بدر آمدن
در جماعت و نیز می آید در شرح طحاوی که نزدیک امام ابو حنیفه تکبیر وقتی واجب

یعنی جماعت هم

شود که

شود که این پنج شرط موجود باشد اگر یکی ازین شروط موجود نباشد
تکبیر واجب نباید مصر شرطست تا بر اهل قریه واجب نبود و اقامت
شرطست تا بر مسافر نبود اگر چه بجماعت گزارند جماعت شرطست
تا بر تنها گزار نبود اگر چه در شهر باشد در شرح وافی و در مختصر کافی
ابو الفضل بخاری میگوید که تکبیر تشریق نزدیک امام ابو یوسف
و محمد واجبست بر هر که نماز فریضه گزارد مرد بود یا زن مقیم
بود یا مسافر در شهر بود یا در دیه بجماعت گزارد یا تنها و فتوی بر
قول ایشانست و دلیل ایشان اینست که تکبیر تبع است مر نماز فریضه
را پس تکبیر واجب بود بر هر که نماز فریضه بگزارد در جامع صغیر خانی
آورده که اگر اهل شهری بیرون شهر در ایام تشریق نماز جماعت گزارند
نزدیک امام ابو حنیفه بریشان تکبیر واجب نباید و نزدیک صاحبین
واجب آید و هم در آنجا آورده که اگر مصلی متنفل باشد یا مؤدی
واجب بود چون وتر و عیدین باتفاق تکبیر بروی واجب نباشد
در شرح کرخی آورده اگر صلوتی فوت شد قضا کند در ایام تشریق تکبیر
نگوید باتفاق اگر چه شرایط خمسه یافته شود و این فوایت از ایام تشریق
سال دیگر باشد یا از ایام غیر آن و اگر فوائت ایام تشریق در غیر ایام تشریق
قضا کند همین حکم دارد اما اگر فوائت ایام تشریق بود و هنوز آن ایام

یعنی هم

فصل قضا کردن در ایام تشریق

نکرده شده باشد تکبیر گوید چنانکه اگر اداکرد فی نفعی واین روایت در جامع
کبیر اوحدی آورده است ولو ذکر المنسی فیهما وقد مضی
ولم یأت بالتکبیر والوقف بعدم فان نقض فیهما وهی عنهما فانه
یکبر کما لقی ولا یتلوم در مختصر کافی میگوید که مصلی
تکبیر نگوید بعد از نماز عید و بعد از سنن ونوافل و بعد از وتر
اگر کسی را در نماز فرض سهوی شود اول سجده سهو آرد بعد از ان تکبیر
گوید واگر این حال امام را باشد در قضاء او مسبوق بود در سجده
سهو متابعت امام کند و تکبیر بعد از تمام کردن نماز خود گوید اگر امام
سلام نماز داد تکبیر تشریق فراموش کرد برخاست اگر پیش از انکه از مسجد
بیرون آید یاد کند بنشیند و تکبیر گوید واگر از مسجد بیرون آمد بعد
از ان یاد کرد یا در مسجد بود ولیکن سخن گفت بعد از ان یاد کرد تکبیر
ساقط شود از وی و بر امام و قوم واجب بود که تکبیر بگویند ونکنند
اما اگر امام را حدث رسید ناگهان یا عمدا پس از سلام تکبیر گوید پیش از
انکه طهارت کند در خلاصة الفتاوی آورده اگر امام را حدث رسید
بعد از سلام نماز پیش از تکبیر اصح آنست که تکبیر گوید و بیرون نیاید
برای طهارت در جامع کبیر اوحدی آورده اگر امام تکبیر فراموش کرد و
نگفت قوم را باید که تکبیر گویند و ترک نکنند کذا اکثر وان لم یکبر الامام

ونوضح

ونوضح ما قلناه بما ل ومحرم در هدایه می آرد که امام ابویوسف در ایام نحر
نماز شام امامت کرد چون سلام داد تکبیر فراموش کرد امام ابوحنیفه
بر وا قعد آمده داشت تکبیر گفت اگر کسی سوال کند که کدام شش است که در
چهار میگذرد گوییم ایام نحر و ایام تشریق است چه در ینابیع می آرد که ایام
نحر سه است و ایام تشریق سه و این جمله در چهار روز تمام می شود دهم
روز از ماه ذی الحجه روز نحر است خاص و سیزدهم روز تشریق است
خاص و یازدهم و دوازدهم هم روز نحر است و هم تشریق در مناقب آورده
از اصمعی التشریق صلوة العید یعنی تشریق نماز عید است و قول بعضی
آنست که تشریق چیزی در آفتاب انداختن است تا خشک شود
و مردمان درین ایام گوشت قربانیها را در آفتاب می افکنند و قدید
کنند این ایام را ازان تشریق خوانند و این اضافت بر قول صاحبین
راست است زیرا که بعض از تکبیرات در ایام تشریق واقع میشود بر
قول ایشان اما بر قول امام ابوحنیفه این اضافت راست نمی آید
زیرا که ختم تکبیرات روز عید است اول روز بعد از نماز دیگر لکن ثمه
ملابسه بینهما است اضافت را در هدایه آورده از خلیل احمد نقل
که مراد از تشریق تکبیر است عبارت هدایه اینست التشریق هو التکبیر
کذا نقل عن خلیل در منظومه آورده تکبیر تشریق بقول امام شافعی حضـ

مطلب روزهای تشریق

تکبیر نماز است سه بار زیادت نه یعنی سه بار بگوید الله اکبر روایت
منظومه اینست وَهُوَ کتکبیر الصلوة عادة ثلاث مرات بلا زیادة
در قدوری و ینابیع می گوید که صفت تکبیر تشریق نزدیک علماء ما
رحمهم الله آنست که بعد از سلام نماز فریضه بگوید الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد

فصل چهارم در تقسیم احکام و بیان حدود و علامات وی

بدانکه جمع احکام شریعت بر نه قسم است اول فریضه دوم واجب
سیم سنت چهارم مستحب پنجم حلال ششم مباح هفتم
حرام هشتم مکروه نهم مبهم و هر قسمی را ازین اقسام معنی
است و حدی و حکمی پس اول بدانکه حد چه باشد و معنی حد
چیست و حد کدام است و شرط حد چیست و علامات حد
کدام است در اصول فقه لامشی آورده که معنی حد در لغت
منع است یعنی باز داشتن و یسمی البواب حدادا لانه یمنع
الناس عن الدخول یعنی ازینجاست که دربان را حداد نام کرده اند
زیرا که او منع میکند مردمان را از در آمدن در سرای و حدود الشرع
زواجره وحدود الدار موانع من وقوع الاشتراک فیها و قول
بعضی از ائمه آنست که حدود العقار ای نهایات الاملاک و حدود

المزروعات

المزروعات ای نهایاتها حتی لا یتعدی العبد عنها یعنی نهایتها که
گاه نهایة مزروع راست که نمی ازان در نتوانند گذشت اینست که
تقریر کرده شد معنی حد بعد اما حد حد آنست که او جامع و مانع
باشد یعنی بان یجمع المحدود ویمنع غیره عن الدخول علیه و شرط
حد آنست که مطرد و منعکس باشد چنانکه گویند النار جوهر
مضیء محرق وکل جوهر مضیء محرق فهو النار وعلامت
حد آنست که دخول کلمه کل در طرفین او مستقیم
باشد چنانکه گفته آمد در تحدید نار کل نار فهو جوهر مضیء
محرق وکل جوهر مضیء محرق فهو نار و نزدیک علماء ما رحمهم الله
بیک وصف روا بود و با وصاف بسیار روا بود و بر قول اشعری
روا نباشد تحدید مگر بیک وصف و بعضی خلاف است در علل
عقلیه عامة علماء بر آنند که در علل عقلیه روا بود که علت وصف
واحد بود و روا بود که اوصاف کثیره باشد چنانکه در علل شرعیة
اما اشعریه میگویند که روا نباشد مگر بوصف واحد
اما بدانکه فرض در لغت عبارتست از تقدیر و قطع و ازینجاست
که گفته اند فرض الحاکم النفقة ای قدر و سنن نماز و روزه را فریضه
خوانند یعنی مفروضه ای مقدره و مبینة اما فرض در اصطلاح

فقها آنست که مَا ثَبَتَ وُجُوبُهُ بِدَلِيلٍ مَقْطُوعٍ يعنى فرض آن چيز است که
ثابت بود بدلیل قطعی وقطعی آن بود که در وی هیچ شبهه نباشد
و دلیل قطعی نص قرآن بود وخبر متواتر واجماع علماء وآنچه فریضه
است بدلیل قطعی پنج نماز است ونماز جمعه وروزه ماه رمضان
وزکوة وحج وآب دست وغسل جنابت وآنچه بدین ماند وحکم
فریضه ایمان آوردن واقرار کردن بفرضیت او واجب است وبکار آوردن
آن بسقوط واجب بود از ذمه وحصول ثواب پس هر که فریضه را
منکر شود وفرض نداند کافر شود ومستحق عقوبت گردد بفعل
در دنیا ودر آخرت باتش جاودان نعوذ بالله تعالی من ذلک اما
وجوب در لغت سقوط است یعنی افتادن وواجب را استعمال در
لازم کرده اند ای لزم المکلف اتیانه یعنی واجب ملازم ومجاور
مکلف شده است بمثابه بیرون نیاید از عهده مگر بادای آن
ودر عرف فقها واجب آنست که ثَبَتَ بِدَلِيلٍ فِيهِ شُبْهَةُ الْعَدَمِ چنانک
نماز وتر وصدقه فطر وقربانی کردن در عید اضحی وماننده این و
آن دلیلی که در وی شبهه عدم است چون قیاس است وخبر واحد
پس هرچه بقیاس وبخبر واحد ثابت شده است آن واجب بود
وحکم واجب آنست که اگر منکر شود آنرا کافر نگردد وبادادن

آن ثواب

مطلب واقسام سنت

آن ثواب یابد وبترک آن بی عذری وتاویلی مبتدع وفاسق شود
ومستحق عقوبت و مذمت گردد اما سنت در لغت عبارت
از مطلق طریق است خیراً کان او شراً کوینبد لفلان سُنَّةٌ مَرْضِيَّةٌ
ولفلان سُنَّةٌ مَذْمُومَةٌ یعنی فلان را سنتی پسندیده است وفلان را
سنتی نکوهیده وناپسندیده اما در شریعت سنت را استعمال
نکنند مگر در خیر وسنت راهی است رفته شده در دین وسُنَّةُ الله
ای احکامه وامره ونهیه وسُنَّةُ رسول الله ای طریقته المرضية
وسیرته المحمودة وحد سنت آنست که رسول علیه السلام مواظبت
کرده باشد بران ویا امر کرده باشد یا بیان آن من غیر ایجاب وگفته اند
که هرچیزی که رسول علیه السلام بران مواظبت کرده وهیچ وقت ترک

مطلب مواظبت سنن رسول علیه السلام

نکرده آن واجب است وهرچیزی که فرموده ومواظبت کرده بر آن
ووقتی ترک آن کرده آن سنت بود ولیکن سنت فعلی وهرچه
فرموده نه بر سبیل وجوب آن سنت قولی است وسنن بر مراتب
است سنن هدی است وسنن زواید وسنن هدی دو نوع است
رواتب وغیر رواتب اما سنن رواتب در شبانروزی دوازده رکعت
نماز است که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم مَنْ ثَابَرَ عَلَى
اثنتی عشرة رکعة سنة بنی الله تعالی له قصراً فی الجنة یعنی هر که مواظبت

کند برو دوازده رکعت سنت شبانروزی بنا کند خدای تعالی برای او کوشکی
در بهشت و آن دوازده رکعت بدین تفصیل است دو رکعت پیش از نماز بامداد و
شش رکعت پیشین و دو رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت بعد از نماز خفتن
فریضه و بانگ نماز و اقامت و گزاردن نماز فرض بجماعت و جمیع سنن که
در نمازست از اقوال و افعال آن جمله از قبیل سنن روات است اما
آن ده خصلت که برابرهیم علیه السلام فرض بوده و برما سنت شده آن
هرده از هدی است ولیکن بعضی ازان سنت زواید است و بعضی غیر آن
در تهذیب آورده ازان ده خصلت ابراهیم علیه السلام که برما سنت است
پنج در سر است و پنج در تن اما آن پنج که در سر است فرق کردن موی
سر و کم کردن موی شارب و مسواک کردن و آب در دهان کردن و
آب در بینی کردن در وضو اما آن پنج که در تن است موی بغل بر کندن
یا ستردن و ناخن ستردن و پای بریدن و موی زیر ناف ستردن و استنجا
کردن بآب پیش از وضو و ختنه کردن و این روایت در منفق آورده

وَعَشْرَةٌ مِنْ سُنَنِ الْخَلِيلِ يَلْزَمُنَا سُلُوكُ ذَا السَّبِيلِ
الْفَرْقُ وَالْقَصُّ مِنَ الشَّوَارِبِ وَالِاسْتِيَاكُ وَالْخِتَانُ فَاجْتَنِبْ
وَنَتْفُ الْإِبْطِ وَقَلْمُ الظُّفُرِ كَذَا مِنَ الْعَانَةِ حَلْقُ الشَّعْرِ
كَذَاكَ الِاسْتِنْشَاقُ وَالتَّمَضْمُضُ وَالْعَاشِرُ اسْتِنْجَا وَهُ قَبْلَ الْوُضُوءِ

در شرعة

در شرعة الاسلام آورده ناخن چیدن و بروت کم کردن و موی زهار ستردن
و موی بغل بر کندن از سنن روات است اما باید که موی زهار و موی بغل
را ترک نکند زیادت از چهل روز و افضل آن باشد که این سنن در
هر هفته بجای آرد در تهذیب و در منفق آورده مردان مخیرند میان
تراشیدن سر و میان فرق کردن ولکن تقزیع مکروه است باجماع و تقزیع
سر تراشیدن و جای جای موی از اطراف سر گذاشتن روایت متفق است
وَخُيِّرَ الرِّجَالُ بَيْنَ الْحَلْقِ مِنْ غَيْرِ تَقْزِيعٍ وَبَيْنَ الْفَرْقِ در نصاب
آورده کیفیت قص شارب که موی بروت را برابر لب بعضی کم کند در
عیون المسائل آورده روایت میکند حسن از امام ابوحنیفه که مقدار
شارب مقدار حاجبست و مرد را باید که از بروت کم کند چندانکه
مانند ابرو گردد و بعضی از مشایخ گفته اند اگر مردی وضو سازد و آب
زیر شارب نرسد اگر شارب مقدار ابرو باشد مانع جواز وضو
نباشد زیرا که او مرخص است بمقدار حاجب پس نا رسیدن زیر آن مقدار
مانع جواز وضو نباشد و اگر شارب بیشتر از مقدار ابرو بود مانع جواز
باشد از انکه آب زیادت بران غیر مرخص است یعنی رخصت نیست در ان
در تهذیب آورده که امام طحاوی [illegible] میکند آنرا اقتدا بعلما [illegible]
آورده که حلق شارب مکروه است و سنة القص و هم در نصاب الفقه آورده که

مطلب بروت کردن

النقدم

اگر شارب متوقی دراز باشد و آب در زیر آن نرسید فتوی بر آنست که وضو
روا باشد بخلاف غسل روایت کرده اند از خالد بن ولید که او شارب
خود را دراز گذاشتی تا مهیب نماید در فتاوی حجت میگوید که بریدن ناخن
و کم کردن بروت در روز جمعه پیش از نماز جمعه مکروه. بعد از آنکه در روب
از منع حج و قضاء تفث پیش از فارغ شدن از حج مکروه است و هم در
فتاوی حجت می آرد که در بعض روایات آمده باید که روز جمعه ناخن خود باز
کند و شارب کم کند که در خبر آمده از رسول علیه السلام هر که روز
جمعه ناخن باز کند و شارب کم کند چنان بود که حج و عمره بجای آورده باشد
در عیون الاخبار آورده که پیغامبر علیه السلام فرموده هر که ناخن باز کند
روز شنبه اگر بیمار باشد به شود از بیماری و روز یکشنبه اگر ناخن باز کند
اگر درویش باشد توانگر گردد و هر که ناخن باز کند روز دوشنبه اگر دیوانه
باشد بهوش باز آید و هر که روز سه شنبه ناخن باز کند اگر رنجور بود
عافیت یابد و هر که روز چهارشنبه باز کند اگر او را وسواس باشد برود
و هر که روز پنجشنبه باز کند اگر او را علت جذام باشد زایل شود از وی
و هر که روز آدینه ناخن باز کند بیامرزد خدای تعالی گناهی که مرو را باشد
در اسباب المغفرة در باب قلم اظفار و قص شارب آورده قال علیه
السلام لا تقلموا الاظفار باسنانکم فانه یورث البرص ولکن قلموا

بالمقراض

گناهان کم

بالمقراض فان فیه شفاء و قلموا یوم الجمعة فانه یزید فی الحسنات و
الدرجات یعنی مخایید ناخن خود را بدندان که پیسی آید ولکن بمقراض
ببرید که دران شفا است و ناخن روز جمعه باز کنید که آن زیادت کند
نیکیها را و درجات را و عنه علیه السلام قلموا اظفارکم یوم الجمعة فانه
یرفع عنکم سبعین بابا من البلاء یعنی روز آدینه ناخنها را باز کنید
که آن بردارد از شما هفتاد نوع بلا را در جامع مفصلات است که در تهذیب
آورده قال علیه السلام ختان الرجال سنة وللنساء مکرمة یعنی
ختنه در حق مردان سنت است و در حق زنان کرامت است و در تهذیب
آورده که مشایخ را در ختان اقوال است قول بعض آنست که فریضه است و قول
بعض آنست که گواهی نا کرده نشنوند و قول بعض آنست که نماز در پی اقلف
روا نبود و وقت ختنه کردن از هفت سالگی است تا ده سالگی در کتاب الفواید
آورده خواجه امام رستغفنی که اگر کودکی را ختنه کنند و آن کودک بعد از
خرد بود چون بزرگ شد آن پوست دراز تر شد اگر سر ذکر را می پوشد
بار دیگر ببرند و اگر نمی پوشد دیگر بار ختنه نکنند در عیون المسایل فقیه
ابو اللیث سمرقندی آورده اگر از قلفه بعضی بریده شد تمام بریده نشد
اگر بیشتر از نیمی باقی مانده باشد ختنه نباشد در فتاوی کبری آورده
سئل کیف ان بلغ ولدی الختان ولم اختنه امرأتی طالق جواب ابو اللیث

مطلب ختنه کردن

می گوید اگر تاخیر کند تا ده ساله شود چنانکه شود یعنی زن او طلاق شود
زیرا که ابتداء وقت مستحب مر ختنه را هفت ساله است و نهایت او ده ساله
زیرا که چون بهفت سالگی رسید فرمایند او را بنماز گزاردن پس فرمایند او را
بختنه تا قوی تر و با مبالغت زیرا که در پاکی از برای نماز و مختار از برای فتوی
آنست که چنانکه شود تا مادام که دوازده ساله شود از آنکه آن اداء
وقتی است که حکم کنند ببلوغ صبی در فتاوی ظهیریه عین این روایت است
که لا یختن ما لم یؤخر الختان عن اثنی عشر سنة وعلیه الفتوی زیرا که
ادنی مدتی که در آن تصور شود بلاغت دوازده سال است در
اصول بزدوی آورده که حکم سنت هدی آنست که طلب کنند از مرد احیاء
آن از آنکه آن طریقه است که فرموده اند مر آن را چنانچه آن پس هر که زنده دارد
آن سنت را ثواب یابد و هر که بی عذری ترک کند مستحق ملامت و عتاب
گشته و اگر سنت حق نداند کافر گشته نعوذ بالله منه واما سنن زوائد آن
سیر رسول علیه السلام است چنانکه نشستن و خاستن و خوردن و آشامیدن
و پوشیدن این جمله از سنن زوائد است اگر کسی بجا آرد آن را ثواب یابد
و اگر ترک کند مستحق عتاب نگشته اما مستحب منقول از استحباب است
و معنی استحباب دوست داشتن است و مستحب چون نیت کردن
در طهارت و مسح تمام سر کردن در وضو و قراءت زیاده از سه آیت

خواندن

خواندن در نماز و تسبیحات رکوع و سجود زیادت از سه بار گفتن و نماز
اشراق و چاشت و تهجد گزاردن و عرفه و عاشوراء و دوشنبه و
پنجشنبه و آدینه داشتن و در شب آدینه و روز آدینه صدقه دادن
و نیل و تجدید و سقایه و رباط و آنچه بدین ماند کردن این جمله از قبیل
مستحب است واما بیع مستحبا لان النبی علیه السلام استحب فعله و حد
المستحب ما یکون اتیانه اولی من ترکه و حکم مستحب آنکه در
آوردن او ثواب بود و در ترک آن عقاب نبود اما حلال منقول از حل
وسوا الاطلاق یعنی از گشادن و رها کردن و از نجاست که گویند
حل العقد عن عقده ای اطلقه اما حد حلال در اصول لامشی گفته
حد الحلال هو المطلق بالاذن و از برای آنست که افعال صبی عاقل را
صفت کنند بحل و اباحت و ندب نه بکل ما ثنا بر وجه لغت از جهت
شرع و هو قوله علیه السلام مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا
سبعا الحدیث یعنی بفرمایید کودکان خود را بنماز چون هفت ساله
شوند ولیکن هیچ از افعال صبی صفت نکنند بحرمت بنا بر آنکه بالغ
رضی او خطاب نهی و حلال چون طعام خوردن معتدل کفایت و جامه
پوشیدن از غیر ابریشم و شخفتن و با منکوحه خود خفتن و در شبهای
ماه رمضان با ایشان وطی کردن و کنیزکان ملک خود را وطی کردن

روزه

مطلب دانستن حلال

مطلب وطی کردن کنیزکان

وزنانرا از زر و نقره و جامهای ابریشمین پوشانیدن این جمله از حلال
کرده است و حکم حلال آنست که اگر کسی آنرا حلال نداند
کافر گردد و اگر حلال داند اما نکند امید بود که حساب بروی آسان کنند
از آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده حلالها حساب و حرامها عذاب
و آنرا که روز قیامت با ستقصا شمار کنند رنج فراوان بیند لقوله علیه السلم
من نوقش فی الحساب عذب و آنکس که باز دارد نفس از آرزوی وی
بهشت ماوی وی را باید کما قال تعالی ونهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی الماوی اما مباح ماخوذ و مشتق است از قول ایشان
فلان واباحه ای اظهره و در حد او اقوال است قول بعضی آنست
استوی فعله و ترکه فی الشریعة یعنی حد مباح آنست که کردن و ناکردن
او برابر بود در شریعت و قول بعضی حد مباح آنست که ما لا یتعلق بفعله
ثواب و لا بترکه عقاب یعنی حد مباح آنست که نه بفعل او ثواب بود
و نه بترک او عقاب و بقول بعضی حد مباح آنست که ما یتخیر فیه العاقل
بین الترک و التحصیل یعنی حد مباح آنست که عاقل مخیر بود در میان
ترک و تحصیل اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و آن چون [illegible] کردن
و نیزه باختن و گوی و چوگان و اسب تاختن و در آفتاب نشستن و گرو بستن
اگر شرط مال از یک جانب بود و اگر از طرفین بود آن قمار بود و

آن

مطلب مرد از خود بودن به سد جوع

وآن حرام است و مرد از خود در حالت مخمصه مقدار سد جوع این از قبیل مباح است
اما حرام در لغت عبارت از ممنوع است یقال حرمت رحله العطیة
حرماً ای منعته یعنی باز داشتم آن مرد را از عطا الحرمة والحرمان
والتحریم المنع و گویند فلان چیز در شریعت حرام است یعنی ممنوع است
و از و باز داشته اند و کذا النهی فی اللغة هو المنع و معنی منع باز
داشتن است و از اینجاست قول شاعر لا تنه عن خلق و تاتی مثله
عار علیک اذا فعلت عظیم ای لا تمنع یعنی باز مدار از چیزی که می
آن فعل بزرگ باشد بر تو چون بکنی چیزی و از آن باز داری

مطلب حرام

و کذا الحظر فی اللغة هو المنع والمحظور الممنوع و حد
حرام و محرم و منهی و محظور یکی است و آن بنا بر حد فرض است و حد
وی قطع است پس هر که گوید در حد واجب ما یستحق الذم علی ترکه او
میگوید در حد حرام و منهی و محظور ما یستحق الذم علی فعله و هر که گوید
در حد واجب ما یاثم بترکه او گوید در حد حرام و منهی و محظور ما یاثم بفعله
و یثاب [illegible] ترکه و حرام و منهی چون زنا کردن و خمر خوردن و ربوا دادن و دروغ
گفتن و غیبت کردن و فحش گفتن و با زنان در وقت حیض و نفاس جماع کردن
و زنان را در حالت حیض و نفاس نماز گزاردن و روزه داشتن این جمله از قبیل حرام

مطلب حکم حرام

کرده است و حکم حرام و منهی آنست که اگر کسی آنرا حلال داند کافر شود

واکر حرام داند و پرهیز کند از آن ثواب یابد و اکر از آن پرهیز نکند و مرتکب آن شود
کافر نشود امّا آثم و فاسق کردد و مستحق عقوبت کفته یا در دنیا بحد
و تعزیر و یا در آخرت با آتش دوزخ امّا مکروه ضد محبوب است و آن
ماخوذ و مشتق از کراهیت است که آن ضد محبت و رضا است امّا
حد مکروه در فواید ضیائی کفته حد المکروه ما یکون بین الحلال والحرام
و در اصول لامشی میکوید المکروه ما یکون ترکه اولی من تحصیله یعنی حد مکروه
آنست که ترک آن بهتر از آوردن آن بود و قیل فی حده الاولی ان لا یفعل
یعنی اولی آن بود که مکروه را نکند و مکروه چون کوشت اسب خوردن
و غدود و فرج و ذکر مذبوح و خصیه مذبوح و مثانه و مراره و زهره
مذبوح و این جمله از قبیل مکروه است و مکروه بر دو نوع است
کراهت آن یکی تحریم و یکی تنزیه و حکم اول آنست که اکر کسی آن را مرتکب شود
بزه مند شود و اکر اجتناب نماید ثواب یابد و حکم مکروه دوم آنست که
بارتکاب آن عتاب نبود در منظومه آورده که ضعف کوشت اسب
امام ابو حنیفه مکروه است کراهت تحریم و نزدیک صاحبین نیست و این در بیان
امام ابو حنیفه آمده است وَأَكْلُ لَحْمِ الْخَيْلِ قَالَ يُكْرَهُ وَالْحُرْمَةُ
الْمُرَادُ لَا التَّنَزُّهُ در فتاوی خانیه آورده که کوشت اسب مکروه است
بقول امام ابو حنیفه و اختلاف مشایخ است در تفسیر کراهت بر قول امام

ابو حنیفه

ابو حنیفه رحمه الله و صحیح آنست و فتوی بر آنست که مراد کراهت تحریم است و شیر اسب
چون کوشت اوست عبارت فتاوی خانیه اینست که وَلَبَنُهُ كَلَحْمِهِ وَعَلَيْهِ الْفَتْوَى

فصل چهل و یکم در بیان سجود سهو

در محیط آورده که اکر در نماز
ترک فرضی کند نماز او تباه شود چه بعمد ترک کند و چه بسهو و اکر در نماز
ترک سنتی کند اکر بعمد ترک کند بزه کار شود و اکر بفراموشی و سهو بود
بروی چیزی لازم نیاید و اکر ترک کند واجبی را در نماز اکر بعمد بود
بزه کار شود و نمازش ناقص بود و اکر سهو بود آثم نشود امّا
نمازش ناقص بود اکر در نماز بود که یاد آرد سجده سهو بروی لازم شود
تا آن نقصان که بترک واجب لازم آمده برخیزد امّا سجده سهو وقت
آن نزدیک علمای ثلاثه رحمهم الله پس از سلام و نزدیک امام شافعی
رحمه الله پیش از سلام آید و نزدیک امام مالک رحمه الله اکر زیادت
کند پس از سلام و اکر نقصان کند پیش از سلام در مختصر کافی
آورده نزدیک علمای ما رحمهم الله اکر سجده سهو پیش از سلام کند
روا باشد امّا صحیح آنست که پس از سلام اول سجده سهو آید
مذهب اینست در شرح علائی میکوید که قول امام شافعی آنست که
محل پیش از سلام آید و این در منظومه در باب و ست
وَمَنْ سَهَى قَبْلَ التَّسْلِيمِ يَسْجُدُ و هم در منظومه آورده قول امام مالک

که اگر مصلّی زیادت کرده است در نماز فعلی از جنس نماز چنانکه در رکعتی سه سجده
آورد سهو بعد از هر دو سلام سجدهٔ سهو آرد و اگر نقصان کرده سهو
سجدهٔ سهو پیش از هر دو سلام آرد و این روایت در منظومه آمده است در
باب او و تسجد الساهی الذی زاد اذا یسلّم والنقص ما خلا فذا
در شرح هدایه آورده که صحیح قول علماء ثلثه است که ساهی سجدهٔ سهو
در زیادت و نقصان بعد از هر دو سلام آرد لقوله علیه السلام لکل سهو
سجدتان بعد التسلیم متمسک امام شافعی همین است و تمسک می‌کنند که
رسول علیه السلام فرموده باورده سجدهٔ سهو پیش از سلام پس ساهی سهو باید
پس از سلام اول و پیش از سلام دوم تا هم در حرمت صلوة آورده
و هم بحدیث عمل کرده باشد اما علماء ما رحمهم الله تمسک بدان میکنند
رسول علیه السلام فرموده باورده سجدهٔ سهو بعد از سلام و قوله بعد
التسلیم مجاز است بالقول لام و این القول لام معهود است یعنی سجدهٔ سهو
آرد بعد از سلام معهود در نماز و آن سلام جانبین است در هدایه و جامع
اصلی آورده درین باب و آن آنست که سجدهٔ سهو که واجب مشروع
از سه چیز بترک واجب یا بتاخیر واجب یا بتاخیر رکن و زیادت
نقصان که واقع می‌شود خالی از تاخیر رکنی و ترک واجبی نیست در نماز
آورده از ابن مسعود که حکمت وجوب سجدهٔ سهو برای رغم شیطان است

وجبر نقصا

وجبر نقصان و رضای رحمن در ینابیع می‌گوید که سجدهٔ سهو در زیادت
و نقصان واجب آید زیادت چنانکه دو رکوع کند و سه سجده و یا
فاتحه را در دو رکعت اول دو بار متوالی خواند چنانکه فاتحه خواند
باز دیگر بار پیش از سوره فاتحه بخواند اما اگر فاتحه خواند و سوره بخواند
باز فاتحه خواند سجدهٔ سهو لازم نباید در کاشف شرح قدوری آورده که
سهو آن بود که کسی را غلط افتد در نماز چنانکه سجده زیادت آرد و یا
قیام زیادتی آرد یا جائی که برخی باید خاست بنشیند یا جائی که باید
نشست برخیزد یا جائی که بلند باید خواند آهسته خواند یا جائی که
آهسته باید خواند بلند خواند یا التحیات در یکی از دو قعده نخواند یا در
نماز عید تکبیرات بگذارد یا در وتر دعاء قنوت نخواند یا آنجا که فاتحه باید
خواند سوره خواند یا آنجا که سوره باید خواند فاتحه خواند بعد اموختن
بیک آیه اگر بجای الحمد سوره آغاز کرد بعد اموختن یاد آمدش سوره
بگذارد الحمد آغاز کند و بخواند پس از آن سوره بخواند و اگر سوره
می‌بایست خواند دوم بار الحمد آغاز کرد بعد اموختن یاد آمد الحمد بگذاشت
سوره بخواند در آخر نماز سجدهٔ سهو آرد در فتاوی ظهیری آورده
اگر تشهد را دو بار خواند یا فاتحه را در رکعت آخر دو بار خواند سجدهٔ سهو
لازم نباید بروی در کاشف شرح قدوری آورده اگر رکوع و سجود کند

مطلب که سجدهٔ سهو از برای جبر ... است

بسجده رفت یا یک سجده بفراموشی ترک کرد بقیام رفت پس یاد آورد در رکوع
همان زمان که یاد آید بگزارد و در آخر سجده سهو آید در کنز الدقائق می
آید در نماز اگرچه سهو مکرر شود چنانکه در هر رکعتی سهوی افتد همان
دو سجده سهو بیش واجب نباید در آخر نماز بعد از سلام با تشهد و سلام
از جانبین و در منافع میگوید که قوله و یتشهد و یسلم اشارت بدان داده که سجده
سهو رافع تشهد است نه رافع قعده لان الاقوی لا یرتفع بالادنی یعنی
سجده سهو واجب است و قعده فرض است پس واجب فرض را برندارد
بخلاف سجده صلبی از آنکه او اقوی است از قعده پس قعده را بردارد
در کافی می آید کیفیت سجده آنست که بعد از سلام دو سجده کند و هر بار
که سجده کند تکبیر گوید و اصح اقوال آنست که در هر دو سجده سبحان ربی الاعلی
سه بار بگوید بعد از آن تشهد التحیات بخواند و درود گوید که سنت است
و دعاء ماثوره بخواند زیرا که موضع دعاء آخر نماز است پس سلام دهد
در منتقی می آید هر سهوی را دو سجده است و آن نیز واجب است سهو
بعمد روایت اینست لکل سهو سجدتان بعد السلام لکل واجب لا بقصد
و نیز در منتقی میگوید سهو امام موجب سجده است بر قوم اگر امام بیارد
ایشان نیز بیارند اما سهو مقتدی موجب سجده نیست نه بر مقتدی و نه
بر امام روایت منتقی اینست سهو الامام یوجب القوم ولا یوجب سهو القوم علی الامام

فاعلم

فاعلم که در هدایه آورده اگر مصلی قعده اولی را فراموش کند در نماز فریضه و برخاست
بسیم رکعت اگر بقعود نزدیک تر است یعنی هر دو زانو از زمین برنداشته باتفاق
علماء ثلثه رحمهم الله باز گردد بقعده و در آخر نماز سجده سهو آید زیرا که تاخیر واجب
کرده و آن قعده اولی است و اگر بقیام نزدیکتر باشد چنانکه هر دو دست
از زمین برداشته باشد باتفاق علماء ما رحمهم الله باز نگردد بقعده زیرا که
قیام فرض است و قعده واجب و نشاید که از برای واجب فرض را ترک کرد
بل که تمام کند و سجده سهو آید زیرا که ترک واجب کرده و آن قعده اولی است
در محیط و در کافی میگوید که قعده اولی در نماز فرض واجب است باتفاق و
اما قعده اولی در نماز سنت و تطوع بر قول امام ابوحنیفه و ابو یوسف واجب
است و بقول امام محمد و زفر و شافعی فرض است و این روایت در منظومه در باب
محمد آمده و آن اینست ومن یصل اربعا وما قعد فی وسط ذلک فی النفل فسد
در شرح علایه میگوید که وجه قول محمد آنست که هر شفعی نماز است علی حده
دلیل بر آنکه قراءت شفع اول از شفع دوم محجوب نیست پس هر شفعی
نمازی علی حده آمد باید که بر سر هر دو رکعت نشستن فرض بود اما
وجه قول امام ابوحنیفه و ابو یوسف آنست که فریضه چهارگانه بیک قعده درست
می آید سنت و تطوع نیز درست آید اگر در سنت و تطوع هر دو قعده فرض
گوییم سنت و تطوع را تفضیل کرده باشیم بر فرض و این نشاید در تطوع مسعودی

مطلب در واجب شدن قعده اول

بی آنکه مصلی نماز سنت یا تطوع چهار رکعتی می گزارد بر سر دو رکعت قعده نیاورد
و برکعت سیم برخاست بعد از آن یاد آورد بقعده باز گردد یا نه بر قول
امام ابوحنیفه باز گشتن بدعت بود و بقول ابو یوسف مستحب بود و بقول
محمد و زفر و شافعی فریضه بود اگر باز گشت باجماع نماز درست بود و سجدهٔ
سهو در آخر نماز باجماع واجب آید واما نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف
بنا بر آنکه تاخیر واجب کرده واما نزدیک محمد و زفر و شافعی برای آنکه تاخیر
فرض کرده واگر قعده را در قیام یاد آورد باز نگشت بقعده همچنان نماز تمام
کرد نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف نماز درست باشد و سجدهٔ سهو
لازم آید برای آنکه ترک واجب کرده بسهو و نزدیک محمد و زفر و شافعی نماز
تباه شود و علماء متاخر گفته اند که قعده باز گشتند و نماز را بروجهی تمام
کنند که باجماع درست آید و در جامع المضمرات نقل کرده از فتاوی ظهیری که
مصلی بعد از تشهد در قعدهٔ اول درود گفت سجدهٔ سهو واجب آید
زیرا که تاخیر رکن کرده بسهو و آن قیام است برکعت سیم اما در مقدار
درود اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند اگر این مقدار گفت اللهم
صل علی محمد سجدهٔ سهو لازم آید ولیکن صحیح آنست که سجدهٔ سهو لازم نیاید
تا درود تمام نگوید در کتاب اوضح اگر مصلی قعدهٔ آخرین را فراموش کند
برکعت پنجم برخاست تا سجده مقید نکرده پنجم را باز گشت بقعده زیرا که

قعده

قعدهٔ آخرین فرض است و قیام برکعت پنجم نه فرض است و نه واجب پس سجدهٔ
سهو آید زیرا که تاخیر فریضه بود و آن قعدهٔ آخرین است واگر رکعت
پنجم را بسجده مقید کرده فرض باطل شود از آنکه قعدهٔ اخیر را ترک کرده
و نماز وی نفل گشته نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف و یک رکعت دیگر
با آن ضم کند تا شش شود و نزدیک امام محمد فاسد شود از اصل
و نفل نمی شود و این در منظومه در باب وی است وفي فساد قعدة الفر
فساد اصل نفله المنوية ونزدیک امام شافعی اگر رکعت پنجم مقید
کند بسجده بسهو نماز باطل نشود اما مقید سجده بوضع پیشانی
شود یا برفع پیشانی نزدیک امام ابو یوسف بوضع یعنی بنهادن
و نزدیک امام محمد برفع یعنی برداشتن سر از سجده و این روایت در
منظومه در مقالات امام ابو یوسف آمده ویتم الصلوة بالوضع ثم
فالرفع لا یشترط حتی یختم ۰ ومن یصلی الظهر خمسا ویجد
لخامس وفي الاخير ما قعد ۰ وبعد السجود حدث قد سبقه
فلا بناء والسجود ذا وبعده ۰ وثمرهٔ این اختلاف ظاهر شود
در آنکه حدث رسید او را در سجده پیش از رفع سر از سجود نزدیک امام
محمد بنا تواند کرد و نزدیک ابو یوسف نتواند کرد و امکان اصلاح
بعد نزدیک او و فتوی بر قول محمد است و بعد از تجدید طهارت بنا کند

قعده بیارد و سلام دهد زیرا که نفل او سجده نماز برفع جبهه تمام
می شود و او را حدث در سجده رسید پیش از رفع جبهه یک رکعت پنجم
را لغو می کند از انکه مقید بسجده نشده و نماز فرض تمام کند و اگر قعده
آخر آورده و لیکن بسلام نداده گمان برده که قعده اول است برخاست برکعت
پنجم باز گشته بقعده و بسلام دهد مادام که رکعت پنجم را بسجده مقید نکرده
و اگر مقید کرده باشد بسجده یک رکعت دیگر بیارد تا شش شود فرض او تمام
شود و دو رکعت زیادت نفل باشد و سجده سهو لازم آید برای ترک
واجب در فرض که آن بسلام است اما آن دو رکعت سنت نشین چنانچه
نشود و روایت صحیح اینست که نشود در منافع آورده انکس را که شک افتد
در نماز و نداند که سه رکعت یا چهار گزارده اگر او را این شک اول بار افتاده
از سر گیرد و اگر بارها می افتد تحری کند و بر آنچه دل او آرام گیرد بنا کند و اگر
دل او بر هیچ چیز آرام نگیرد بر یقین بنا کند یعنی بر کمتر بنا کند چنانکه
شک افتد که چهار گزارده یا سه یکی دیگر بگزارد تا یقین چهار شود اما
چون اقل گیرد آنرا باید که در هر موضع که وهم آخر نماز باشد بنشیند
تا یقین قعده آخر ترک نکرده باشد در کنز آمده اگر مرد نماز پیشین
میگزارد دو رکعت گزارده گمان برد که تمام گزارده بود گمان سلام داد
پس دانست که دو رکعت پیش نکرده است دوی دیگر بگزارد و سجده سهو

آرد

آورم

در کافی آورده امام سهو کرده پیش از انکه نماز تمام کند و سجده سهو آرد حدث
رسید او را پس از آن خلیفه کرد پس خلیفه نیز سهو کرد چون خلیفه
سجده سهو آرد در آخر نماز کافی باشد او را از سهو او و از سهو امام
اول و اگر امام در سهو نبوده لازم آید بر و سجده سهو از سهو امام
تابع و از برای اینست که اگر آنرا امام تابع بناه کند نماز تن بر نقص او
بناه شود و نماز امام اول نیز بناه شود و اگر امام اول بناه کند نماز را
بر خود بناه نشود نماز امام تابع و اگر امام را سهو افتاد و در عقب او مسبوق
است چون امام سجده سهو آرد مسبوق را باید که سجده سهو آرد با امام
بعد از آن برخیزد بقضاء آنچه در نیافته با امام و اگر با امام سجده سهو
نیاورده باید که در عقب صلوة خود بیاورد و اگر مسبوق در آنچه قضاء
میکند سهو کرده هم آن سجده که از سهو امام بیارد بسنده باشد از هر دو و این
آن وقت بود که مسبوق با امام سجده نکرده باشد و اگر با امام سجده کرده
باشد لازم آید بر وی که سجده سهو دیگر بیارد در آخر نماز از برای سهو خود
و اگر مسبوق در آمد در نماز بعد از پیش از سجده سهو باید که با امام سجده
سهو آرد بعد از آن برخیزد بقضاء آنچه امام بر وی پیشی گرفته و اگر با امام
سجده نیاورد قضاء کند در آخر نماز آن سجده سهو را و اگر پیش در آمد
در نماز بعد از انکه امام نماز کرده بود و یکی سجده آورده از برای سهو در دوم

بسلام

مسبوق

نام

بسجده با امام موافقت کند و قضا نکند آن یک سجده را که فوت شده
واکر مرد دو سجده را امام آورده بود ولیکن هنوز در تشهد بود که مسبوق
در آمد در نماز با او و قضاء آن هر دو سجده بر مسبوق واجب نباید بلکه
واجب است بر مسبوق که متابعت کند امام را در سجده سهو و در سلام
امّا نشاید مسبوق را که متابعت کند امام را در تکبیر تشریق تا فارغ
نشود از قضاء آنچه از وی فوت شده با امام اکر امام را سهو شد بعد
ازان حدث رسید پس مسبوق را خلیفه کرد این مسبوق را باید که نماز
امام تمام کند و سلام نکوید بل که مدرکی را پیش فرستد تا سلام دهد
و سجده سهو آرد و بعد ازان برخیزد این مسبوق بقضاء ما سبق واکر
در میان ایشان مدرکی نباشد همه ایشان مسبوق و لاحق باشند باید که
برخیزند هر یکی از ایشان تنها و قضا کنند آنچه از فوت شده است و بعد از
سلام سجده سهو آرد اکر مقیمی اقتدا بمسافر کرد پس امام مسافر
سهو کرد چون امام سجده سهو آرد بر سر دو کانه مقتدی مقیم را
باید که سجده کند با امام پس برخیزد برای تمام کردن آنچه بر وی مانده واکر
درین نماز مقیمانه که میکزارد سهو کرد سجده سهو دیکر بیاورد سه
نکند بدان سجده سهو که با امام کرده اکر امام سهو کرده و در عقب
او لاحق باشد چون امام سجده سهو آرد لاحق را باید که موافقت نکند

باامام

مطلب سجدهٔ سهو کردن لاحق

باامام بلکه توقف کند چون امام سلام دهد برخیزد و آغاز کند آنچه بروی فوت
از نماز واکر با امام سجده سهو بیاید روا نباشد و واجب بود بروی که باز
کرداند سجده سهو را چون فارغ شود از قضاء آنچه بروی فوت واکر امام را
در نماز جمعه یا در نماز عید سهوی افتد سجده سهو نیاید تا فتنه در میان مردمان
نیفتد و فتوی برین است والله اعلم **فصل چهل و دوم در بیان سجده تلاوت**
در قدوری و شرح منظومه آورده که سجده تلاوت در قرآن نزدیک علماء ثلثه
رحمهم الله چهارده موضع است و نزدیک امام مالک رحمه الله یازده
موضع نزدیک او در هفتیک آخرین سجده نیست و این روایت در منظومه
در باب وی آورده روایت اینست وَلَيْسَ فِي السُّبْعِ الْأَخِيرِ سَجْدَة
وَهُنَّ عَشَرٌ أُخْرَى تَعُدُّهُ و نزدیک امام شافعی رحمه الله نیز چهارده است
امّا آن چهارده نزدیک علماء ما رحمهم الله اینست اوّل در سوره اعراف
دوم در سوره رعد سیم سوره النحل چهارم در سوره بنی اسرائیل
پنجم سوره مریم ششم سوره حج و درین سوره نزد علماء ثلثه رحمهم الله یک
سجده است و نزدیک امام شافعی دو سجده است و این روایت در منظومه
در باب اوست وَالْحَجُّ فِيهِ سَجْدَتَانِ عِنْدَهُ و هفتم فرقان و هشتم سوره
النمل و نهم سوره الم تنزیل و دهم سوره ص و درین سوره نزدیک
امام شافعی سجده نیست و این در منظومه در باب اوست وَلَيْسَ فِي سُورَةِ ص سَجْدَة

سجود التلاوة في القرآن اربعة عشر سجدة في آخر الاعراف و في الرعد والنحل و بني اسرائيل و مريم والاولى في الحج والفرقان
والنمل و الم تنزيل السجدة و ص و حم السجدة والنجم و اذا السماء انشقت و اقرأ ... و الحج و اجمع
... [illegible]

ویازدهم جمعه دوازدهم والنجم سیزدهم اذا السماء انشقت چهاردهم
اقرا در این چهارده موضع نزدیک علماء ما رضوان الله علیهم اجمعین سجده واجب
است بر خواننده و شنونده شنونده را قصد شنودن بود یا نبود اگر زنی
آیت سجده خواند و مصلی بشنود نزدیک علماء ما بران مصلی سجده واجب آید
ونزدیک امام مالک نباید واین در منظومه در باب اوست ورجل یسمعها من تالیه
فلا وجوب فاحفظوا مقالته وسجده تلاوت نزدیک علماء ما واجب
ونزدیک امام شافعی سنت است واین در منظومه در باب اوست
والسنة السجدة فیما یتلی در نافع آورده اگر امام آیت سجده در نماز بخواند
سجده هم برو وهم بر مقتدیان واجب شود ومی باید که در زمان سجده کند
اگر مقتدی آیت سجده خواند سجده برو لازم نباید وبر امام نیز وبر باقی
مقتدیان واجب نباید ودر شرح منظومه نسفی آورده اگر مقتدی آیت
سجده خواند در پس امام سجده نه برو لازم آید ونه بر مقتدیان دیگر
نزدیک امام ابوحنیفه وابویوسف ونزدیک امام محمد برو وبر امام و همه
مقتدیان نیز واجب شود وبعد از فراغ از نماز سجده کنند واین در منظومه
در باب امام محمدست ویسجدون ما تلاه المقتدی بعد الفراغ فاحفظ واحفظ
دلیل امام محمد آنست که سبب وجوب سجده سماع است وآن موجود شد
پس امام ومقتدیان همه بعد از فراغ نماز سجده بیارند ودلیل امام ابوحنیفه

وی آمده

وابویوسف

مطلب آنکه سجده خواندن جنب و حائض

وابویوسف آنست که مقتدی محجورست از قراءت بنا بر آنکه قراءت حق امام است
پس بخواندن مقتدی محجور سجده بر امام وبر قوم واجب نباید چنانکه تصرف
بنده محجور بخلاف قراءت جنب وحائض که بخواندن ایشان بر شنونده
واجب آید اگرچه ایشان محجورند از قرائت قرآن لکن حجر ایشان از برای حق شرع
است نه از برای حق غیر پس مانع وجوب سجده نباشد چون این فایده
اگر مصلی آیت سجده خواند در نماز ومصلی بیرون نماز شنید نزدیک علماء
ثلثه بر شنونده سجده واجب آید ونزدیک امام مالک واجب نباید واین در
منظومه در باب اوست ولو تلاها من یصلی ویسمع غیر المصلی فالوجوب مندفع

مطلب شنودن مصلی در نماز آیه سجده

در هدایه ودر کنز آورده اگر مسلمانی بیرون نماز آیت سجده خواند ودیگری
در نماز شنود سجده بروی واجب شود بعد از آنکه از نماز فارغ
شود سجده کند واگر در نماز سجده کند روا نباشد باز گرداند سجده را
اما نماز را باز نگرداند در نوادر فقه آورده که اگر در نماز سجده کند
روا نباشد ونماز را باز گرداند ودر کنز میگوید اگر مصلی بیرون نماز از
امام آیت سجده شنید پس اقتدا کرد بدو پیش از آنکه سجده کند این مصلی
باید که متابعت امام کند واگر امام سجده تلاوت آورده بعد از آن این مصلی
اقتدا کرد سجده نکند واگر اقتدا نکرد سجده کند وهم در کنز میگوید
لم تقض الصلوتیة خارجها یعنی سجده تلاوت که در نماز واجب شد بر نماز

کزارند. قضا نکنند آنرا بیرون نماز و هرکه در نماز آیت سجده خواند و آنرا
بجای نیاورد آن در ذمهٔ او بماند تا بقیامت در منافع و در کتر و هدایه
آید اگر مسلمانی آیت سجده بیرون نماز خواند و سجده کرد بار دیگر آن
آیت را در نماز بخواند بار دیگر سجده کند از آنکه غیر صلوتیه از صلوتیه
نیابت ندارد و اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده نکرد تا در نماز در آمد
پس همان آیت را بخواند و سجده کرد بسنده بود او را آن یک سجده از هر دو
تلاوت از آنکه صلوتیه نیابت دارد از غیر صلوتیه در ینابیع آورده که سجده
تلاوت واجب است بر خواننده و شنونده چون مسلمان عاقل بالغ باشد
و چون خواننده پاک بود یا جنب سجده لازم آید و چون حایض بود یا نفسا
خواندن وی یا شنودن بروی لازم نیاید و همچنین شنونده سجده چون مسلمان
عاقل بالغ بود پاک بود یا جنب سجده بروی واجب شود و اگر ضد این بود
چنانکه کافر یا دیوانه یا کودک بود سجده بروی لازم نیاید و هم در ینابیع
آورده که اگر کسی از اهل خطاب است اگر آیت سجده شنید از آن کسی که اهل
خطاب نیست سجده لازم آید بر شنونده اگر چه لازم نباشد بر خواننده پس
اگر مسلمان عاقل بالغ پاک یا جنب سجده شنید از کافری یا از دیوانهٔ یا از
کودکی بر مسلمان شنونده سجده لازم آید اگر مردی آیت سجده از کسی که در خواب
بود یا از طوطی شنید درین اختلاف مشغول بعضی آنست که لازم نیاید

بروکه

مطلب شنودن آیت سجده از خفتگان

بروکه خفته بود و بر شنونده از طوطی در خلاصة الفتاوی آورده اگر مردی آیت سجده
از جنبی یا از محدثه شنود بروی سجده لازم آید و مختار فتوی آنست که سجده
لازم نیاید و اگر از خفته شنود صحیح آنست که لازم آید در ذخیره میگوید
اگر مردی آیت سجده خواند و نشنید و مسلمانی خفته بود یا مشغول
بکاری بود خواندن او را نشنید اختلاف مشایخ است در وجوب سجده
تلاوت اصح روایات آنست که سجده لازم نیاید و اگر خفته در خواب آیت سجده
خواند اگر کسی بشنید یا بوی بگفت شنود درین اختلاف است مشایخ را و صحیح آنست که
بر شنونده از و لازم نیاید در نصاب الفقه می آرد بیدار نشد یکی خفته آیت
سجده خواند پس خفته بیدار شد خواننده او را خبر کرد خواجه امام شمس الائمه
حلوانی میگوید سجده لازم آید بروی و هم بر خفته چو خفته در خواب آیت سجده
خواند چون بیدار شد و او را خبر کردند از خواندن او سجده لازم آید بروی
اما مختار فتوی آنست که در هر دو فصل سجده لازم نیاید بروی واضح است
در محیط می آرد اگر جنبی یا محدثه آیت سجده خواند یا شنود روا شود که
تیمم سجده کند چون قادر باشد بر آب اگر قومی آیت سجده شنودند از طفلی
یا از جنبی یا از حایضی سجده بر ایشان واجب آید اگر جنبی آیت سجده خواند یا شنید
سجده بروی واجب آید چون غسل کند سجده بیارد اگر زن حایض یا نفساء
آیت سجده خواند یا شنود سجده بروی واجب شود بعد از آنکه پاک شود غسل

مطلب سجده خواندن زن حایض و نفساء

کند و سجده بیارد

در ینابیع آورده اگر مسلمانی آیت سجده را بتازی می خواند گروهی که نزد
وی بوده‌اند فهم نکردند که این آیت سجده است نزدیک امام ابو حنیفه بر ایشان
سجده واجب شود و نزدیک صاحبین بر کسی که فهم کند که این آیت سجده است
سجده واجب آید و بر کسی که فهم نکند واجب نباید و این روایت در منظومه
در باب امام ابو حنیفه است وَلَوْ تَلَاهَا بِالْفَارِسِيَّةِ السُّجُودُ يَلْزَمُ مَنْ لَمْ
يَفْهَمْهَا عِنْدَهُ و اگر بعربی خواند و قومی که با او بوده‌اند فهم نکردند
درین صورت باتفاق سجده واجب آید در منتقی و در نافع می آرد اگر
مسلمانی آیت سجده را در مجلس مکرر کند یک سجده بیش نباید اگرچه
هر کرا بار تکرار کند روایت منتقی نیست وَلَوْ تَلَا آيَةَ سَجْدَةٍ وَفِي
كُرِّرَتْ فِي الْمَجْلِسِ مَرَّةً يَسْجُدُ در نافع دلیل این آورده که رسول علیه السلام
از جبرئیل آیت سجده می‌شنود و صحابه کرام را تعلیم میکرد و سجده
نمی آورد مگر یکبار در جامع المضمرات آورده اگر مصلی آیت سجده را
یک بار خواند و سجده آورد و نشسته دیری بماند پس همان آیت را بار دوم
خواند پس سجده باشد او را همان سجده اول و اگر آیت سجده خواند و عمل
کند پس از آن طعام خورد یا بخفت یا چیزی بخرید و یا بفروخت و یا عمل
کثیر کرد پس از آن آیت سجده را که خوانده بود باز خواند بار دوم سجده
واجب شود اما اگر عمل اندک کرد چنانکه یک لقمه خورد یا یک شربت

[illegible]

در باب امام ابو حنیفه

[illegible]

یا نشسته خوا

یا نشسته خواب کند خواند نشکل و یا چیزی بکند تست بدین آن بر
خاست و نشکل ننشست پس همان آیت باز خواند بار دوم سجده واجب
نباید اما اگر اختلاف مکان بود هر مکانی را سجده واجب آید اگرچه
آیت سجده یکی بود و همچنین اختلاف آیات هر آیتی را که بخواند سجده
لازم آید اگرچه مکان یکی بود و این روایت در منتقی است وَفِي اخْتِلَافِ الْآيِ وَالْمَكَانِ
تَعَدُّدُ السُّجُودِ بِالْحُسْبَانِ و در مختصر کافی آورده اگر مصلی بسوار ز
ایستاده بود آیت سجده خواند فرود آمد همان آیت باز خواند یک
سجده بیش واجب نباید و همچنین اگر بر زمین خواند پس سوار شد
و باز خواند پیش از آنکه مرکب براند همان یک سجده بیش واجب نباید
و همچنین اگر آیت سجده را سوار خواند پس فرود آمد بعد از آن باز سوار
شد هم بر آن مرکب که سوار بود و همان آیت را که خوانده بود باز خواند
و آن مرکب بر جای خود است همان یک سجده واجب آید و اگر سوار بود آیت
سجده خواند بعد از آن چند گام اسب راند پس از آن اسب فرود
آمد و باز خواند درین صورت دو سجده واجب آید و اگر آیت سجده را
سوار خواند روا باشد که بر پشت مرکب سجده کند باشارت بر هر مرکب
که باشد اسب یا شتر یا اشتر یا دراز گوش و اگر روی زمین در راه آیت
سجده خواند روا نباشد که باشارت سجده کند و همچنین اگر آیت سجده

مطلب سجده کردن بر پشت اسب یا شتر و

مطلب سجده کردن پیاده باشد و

خواند یا شنید بر زمین روا نباشد که سجده کند سوار باشارت
ونزدیک امام شافعی روا باشد واین در منظوم در باب اوست
وَالْمَرْءُ يُومِي رَاكِبًا لِمَا تَلَا وَمَنْعُهُ عَلَى الْأَرْضِ يَجُوزُ فَاعْقِلَا
اگر کسی راکب خواند یا شنید ولیکن در حال سجده نیاورد پس از زمین
فرود آمد و بر زمین سجده کند روا باشد در منظوم آورده اگر مردی
بر پشت ستور آیت سجده خواند پیش از آنکه سجده کند فرود آمد و باز
بر پشت ستور سوار شد و باشارت سجده کند نزدیک علما رحمهم الله
رحمهم الله روا نباشد واین در منظوم در باب او نیست — روا باشد ونزدیک زفر رحمه
وَلَوْ تَلَاهَا رَاكِبًا ثُمَّ نَزَلْ وَحِينَ عَادَ رَاكِبًا أَدَّى أَبْطَلْ
ودر جامع صغیر خانی آورده اگر مردی سوار ایستاده ده بار خواند
ومردی دیگر نیز سوار ایستاده آیت سجده ده بار خواند و هر یکی
ازین دو سوار تلاوت یکدیگر شنوند بر هر یکی چند سجده واجب آید
جواب بر هر یکی ازیشان دو سجده واجب آید یکی بسبب تلاوت
او و یکی بسبب سماع سؤال اگر دو کس سوار می روند یکی
ازیشان آیت سجده ده بار خواند و دوم نیز همان آیت یا آیت دیگر
در حالت سیر ده بار خواند و هر یکی ازیشان تلاوت یکدیگر شنوند
بر هر یکی چند سجده واجب آید جواب بر هر یکی بیست سجده واجب

آید

مطلب اگر سجده خوانند روندگان

آید ده بسبب تلاوت و ده بسبب سماع زیرا که رفتن مرکب مضاف براکب است
بمکان مختلف باشد باختلاف مجلس سجده متعدد شود پس هر یکی ازین
دو نفر بیست سجده آید ده تلاوت و ده سماع و اگر هر دو پیاده می رفتند
و یا یکی سوار و یکی پیاده پس همچنین خواندند و شنیدند همین حکم دارد
یعنی بیست سجده بر هر یکی واجب آید ده تلاوت و ده بسماع اما
اگر یکی سوار می رفت و یکی پیاده سوار در نماز آیت سجده ده بار خواند
و پیاده نیز ده بار و هر دو تلاوت یکدیگر شنوده اند درین صورت
بر سوار یازده بار سجده واجب آید و بر پیاده بیست بار سؤال
اگر مردی آیت سجده را در دو رکعت خواند یکان یکان چند سجده واجب
آید جواب نزدیک امام محمد دو سجده واجب آید باستحسان
ونزدیک امام ابو یوسف یک سجده واجب آید بقیاس واین روایت
در منظوم آورده در باب مقالات ابو یوسف برخلاف محمد رحمهما الله
وَمَنْ تَلَا فِي الرَّكْعَتَيْنِ السَّجْدَةْ فَسَجْدَةٌ تَكْفِي قِيَاسًا عِنْدَهْ دلیل
امام محمد آنست که قرائتی که حاصل است در هر دو رکعت هر دو را
یکی نتوان گفت زیرا که خالی کرده باشیم یکی از دو رکعت را از قرائت
فیصیر القراءة متعددا فیتعدد السجدة ضرورة و دلیل امام ابو یوسف
آنست که مکان و مجلس یکیست پس قرات نیز یکی گوییم در حق سجده

کما لو قرأ تسع رکعة واحدة مرتين سؤال اگر مسلمانی بر پشت
مرکب نماز شروع کند و در نماز آیت ده بار خواند و مسلمانی دیگر که مصاحب
او بود او نیز سواره در نماز شروع کرد و آیت سجده ده بار خواند و هر
از ایشان تلاوت یا رخصه شنیدند بر هر یکی چند سجده واجب آید جواب
یازده سجده یکی بسبب تلاوت خود و ده بسبب شنیدن تلاوت یار
خود از آنکه حالت سیر مرکب مجلس مختلف است و حالت صلوة مجلس
متحد که اگر اینجا دو مجلس گوییم در حق صلوة اختلاف مکان لازم
آید و اختلاف مکان مانع صحت صلوة است و از برای اینست که
اگر راکب در نماز نباشد و آیت سجده را ده بار بخواند و مرکب در رفتن
باشد لازم آید بروی ده سجده هر تلاوتی را سجده زیرا که رفتن
مضاف است بر اکب پس مجلس مختلف بود سؤال اگر دو
سوار می رفتند یکی در نماز شروع کرد و آیت سجده ده بار خواند در
یک رکعت یا در هر دو رکعت و آن سوار دوم شنود بر هر یکی چند سجده
واجب آید جواب بر خواننده یکی و بر شنونده ده زیرا که مجلس
تالی نعت خواننده متحد است و مجلس شنونده مختلف سؤال
اگر مصلی در کشتی آیت سجده را صد بار خواند و کشتی در رفتن بود
چند سجده واجب شود جواب یک سجده شود زیرا که کشتی مثل

خانه است چنانست که در خانه نشسته در موضعی صد بار خواند از آنکه رفتن
کشتی مضاف نیست بدان کس که در کشتی است بخلاف آنکه بر پشت مرکب
خواند زیرا که مرکب متعلق است باختیار راکب و از برای اینست که
واجب آید بر راکب ضمان آنچه تلف کند مرکب او و در جامع صغیر خانی
آورده اگر مصلی تازی میتند بر سر ترکان و آیت سجده را در رفتن و آمدن
تکرار میکند صحیح آنست که لازم آید بروی بهر تلاوتی یک سجده و همچنین
اگر بر درخت باشد و از شاخی بشاخی می رود و آیت سجده را تکرار میکند
و یا آنکه کوفتن خرمن میکند و گرد بر گرد او و آنکه تخم می پاشد در زمین
و آنکه زمین را شدیار میکند تکرار میکند آیت سجده را روایت صحیح
آنست که هر باری که بخواند سجده واجب شود بروی بنا بر اختلاف
مکان و اگر آیت سجده بنویسد لازم نیاید بروی سجده بنا بر
انعدام سبب و آن خواندن یا شنودن است در کتبو در کافی
میگوید که مکروه بود اگر بالای سوره بخواند و آیت سجده را بگذارد در نماز
و غیر نماز زیرا که در ترک آن هجران بعضی از قرآن لازم می آید و هم کریختن بود
از سجده و آن از اخلاق مومنان نبود در جامع مضمرات آورده نقل
از ینابیع که نشاید مر امام را که آیت سجده خواند در نمازی که آهسته باید
خواند زیرا که اگر سجده نکند واجب را ترک کرده باشد و اگر سجده کند

آیدم

مطلب سجده نوشتن

قوم را گمان شود که این سجده نماز است اما بهتر که پیش از رکوع سجده می‌رود
او را متابعت نکنند و این مکروه بود و اگر کسی آیت سجده در نماز بخواند
باید که تأخیر نکند همان زمان سجده کند و چون پس از سجدهٔ تلاوت
برآید باز بقیام رود اگر بعد از آیت سجده چیزی باقی بود بخواند و در
رکوع رود چنانکه در سورهٔ اذا السماء انشقت و اگر در آخر سوره باشد
چنانکه در اقراء باسم ربک چون از سجدهٔ تلاوت برآید و بقیام آید دو
آیت از سورهٔ دیگر بخواند آنگاه برکوع رود و هم در مضمرات آورده
اگر مسلمانی آیت سجده در وقت مستحب خواند و در وقت مکروه سجده
آید روا نباشد لانکه کامل واجب شد پس ادا نشود بناقص در کافی
آورده که علمای ما رحمهم الله در آوردن سجدهٔ تلاوت اختلاف است
نزدیک امام شافعی قیام آید و تکبیر گوید و سجده کند و چون آید و سلام
دهد در هر دو جانب و این روایت در منظومه در باب او ست
ثُمَّ لَهَا التَّحْلِيلُ وَالتَّحْرِيمُ وَذَاكَ التَّكْبِيرُ وَالتَّسْلِيمُ و نزدیک امام
مالک تکبیر از برای سجده بگوید نه رفع یدین و نه تشهد و نه
یسلّم و در کافی آورده هرچه شرط نماز است شرط سجدهٔ تلاوت
همان است جز تحریمه پس فرض بود در سجدهٔ تلاوت طهارت تن و جامه
و ستر عورت و استقبال قبله و شناختن وقت و نیت اما نیت که

فرض

فرض است بدل است و بزبان مستحب است باید که نیت چنین کند نویت ان اسجد
سجدة التلاوة لله تعالی و توجهت الی الکعبة پس در سجده رود اما در تسبیح
سجدهٔ تلاوت اختلاف روایت است در جامع کبیر آورده که افضل و اولی
آنست که در سجدهٔ تلاوت سبحان ربی الاعلی گوید و روایت آن اینست
والافضل ان یقول فی السجدة التلاوة سبحان ربی الاعلی هو المختار در محیط

فصل چهل و ششم در بیان صلوة مریض و صلوة بر دابه و غیر آن

بگوید که نماز سه قسم است فرض و واجب و نفل اما فرض چنانکه پنج نماز
و نماز جمعه و واجب چنانکه نماز وتر و نماز عید و نفل چنانکه نماز چاشت و نماز تسبیح
اما نمازهای فرض و واجب البته ایستاده باید گزارد و اگر نشسته گزارد روا نباشد
و فرض روا نباشد قطع نشود مگر آنکه علتی باشد در پای او چنانکه بر پای نتواند
ایستادن آنگاه روا باشد که نشسته گزارد اما در نمازهای نفل مخیر است
اگر خواهد ایستاده و اگر خواهد نشسته گزارد زیرا که نوافل و تطوعات روی
نیست تا اگر نفل ترک کند روا باشد پس ترک وصف او بطریق اولی لیکن اگر
ایستاده گزارد فاضلتر و ثواب آن بیشتر پیغامبر علیه السلام گفت مر عائشه را که ثواب
مقدار ربع نود هند در نماز ایستاده ربع بیشتر بود اگر مصلی در نماز نفل ایستاده شروع
کرد پس از آن بی عذری نشسته تمام کرد نزدیک امام ابوحنیفه روا بود و نزدیک صاحبین
روا نبود و این در منظومه در باب امام ابوحنیفه آمده وَجَائِزٌ قُعُودُهُ فِي النَّفْلِ

مطلب نشسته گزاردن نفل

بَعْدَ الشُّرُوعِ قَائِمًا فِي الْأَصْلِ در قدوری و هدایه و نافع و منفق آورده اگر
بیمار ایستاده نتواند که نماز کند و اگر تواند اما می ترسید که مرض او زیادت
شود اگر ایستاده نماز کند باید نشسته نماز گزارد برکوع و سجود و این در منفق آمده
لَوْ عَجَزَ الْمَرِيضُ عَنْ قِيَامٍ فَقَاعِدًا صَلَّى بِلَا آثَامٍ و اگر رکوع و سجود نتواند
باشارت گزارد و این در منفق آورده وَقَائِمًا يُومِئُ لَوْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الرُّكُوعِ
وَالسُّجُودِ فَاشْعُرْ اما باید که اشارت سجود فروتر از اشارت رکوع بود
و نشاید که پیش روی مریض چیزی بردارند تا بر آن سجده کند و اگر بردارند
و او پیش آرد و فرو برد برای رکوع و سجود درست بود و اگر نه نبود در منفق
آورده اگر مریض نماز نشسته نتواند نزدیک علمای ثلثه رحمهم الله او را بر قفا
بخوابانند یا بر پهلوی راست و بر قفا چنان باید که سر او بجانب مشرق
بود و پایها بجانب مغرب تا روی بقبله افتد روایت منفق اینست
وَلَوْ تَعَذَّرَ الْقُعُودُ أَيْضًا عَلَيْهِ صَلَّى مُومِيًا مُسْتَلْقِيًا و امام شافعی میگوید
بر قفا خوابانیدن مریض روا نباشد باید که او را بر پهلوی راست خوابانند
و این در منظومه در باب اوست و قال لَوْ صَلَّى الْمَرِيضُ مُومِيًا فَلْيَضْطَجِعْ
لَا مُسْتَلْقِيًا و اگر باشارت سر هم نتواند تاخیر کند نماز را چون صحت
یابد قضا کند آن را که از وی فوت شده باشد و او بتاخیر درین حال بزه
کار نباشد زیرا که خداوند تعالی سزاوارترست بقبول عذر بندگان

قاعدا صلی

او را بخوابانند بر قفاه او صح

واین روایت

واین روایت در منفق آورده است وَلَوْ عَنِ الْإِيمَاءِ أَيْضًا يُحْصَرُ
يُؤَخِّرُ الصَّلَاةَ وَهُوَ يُعْذَرُ وَلْيَقْضِ لَوْ صَحَّ بِغَيْرِ وِزْرٍ
وَاللهُ أَوْلَى بِقَبُولِ الْعُذْرِ در کافی میگوید که بقول امام
زفر اگر بیمار باشارت سر نماز نتواند گزارد باشارت چشم بگزارد
و اگر از اشارت چشم عاجز آید باشارت دل بگزارد و این در منظومه
در باب او امل است وَيَلْزَمُ الْإِتْمَامُ بِالْقَلْبِ إِذَا لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يُومِئَ بِالرَّأْسِ
در هدایه می گوید اگر مریض قادر باشد بر قیام و قادر نباشد بر رکوع
و سجود قیام لازم نباید نشسته باشارت گزارد وجه آن اینست که
قیام مشروع لذاته نیست بل که مشروع لغیره است زیرا که قیام
وسیلت است بتواضع برکوع و سجود چون نتواند آوردن پس
قیام نیز نباید در قدوری و منفق می آرد اگر تندرستی شروع
کند در نماز پس در نماز بیمار شد تمام کند نماز را چنانکه تواند
و بهر طریق که قادر باشد روایت اینست وَلَوْ بَدَا خِلَالَهَا السَّقَامُ
ثُمَّ لَوْ أَمْكَنَهُ الْإِتْمَامُ در کنز و در کافی آورده اگر بیماری
نشسته بنماز شروع کند پس در نماز صحت یافت و قادر شد بر قیام
بنا کند باقی نماز را ایستاده گزارد و محمد میگوید استیناف
کند یعنی نماز را از سر گیرد و اگر بیمار را بیماری غالب شود باشارت

گزارد

مطلب صحت یافتن مریض در نماز

بی گزارد میان نماز صحت یافت باتفاق علماء ثلثه رحمهم الله از سر
بگیرد و بنا کردن بران روا نباشد و نزدیک زفر بنا کردن روا باشد
واین جمله در شرح منظومه در معنی این بیت است که در باب زفر آورده است
كَذَا الْقِيَامُ بَعْدَ فَوْتِ الْعُذْرِ يَجُوزُ أَيْضًا فَقُلْ تَنْذِرِي وهم در
منظومه در باب امام ابو حنیفه آورده که نماز و بعضی در کشتی نشسته
گزاردن نزدیک وی روا باشد و نزدیک صاحبینه روا نباشد و در روایت ایست
وَرَاكِبُ الْفُلْكِ يُصَلِّي قَاعِدًا مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ لَا يَكُونُ فَاسِدًا در منتقی و در
محیط و در فتاوی ظهیری آورده که نماز فرض گزاردن بر مرکب روا نباشد
مگر بعذر در روایت منتقی ایست وَالْفَرْضُ لَمْ يَجُزْ عَلَى الْمَرَاكِبِ
إِلَّا لِمَاءٍ أَوْ لِخَوْفٍ غَالِبٍ أما عذر چنانکه بترسد از مرکب
بر نفس خویش و یا بترسد بر مرکب از راه زنی و یا از دزدی
و یا آنکه خلاب و آب غالب باشد زمین خشک نیابد و یا آنکه
مرکب تند و سرکش باشد بغایت و بترسد اگر فرود آید
او را ممکن نبود سوار شدن مگر بیاری کسی یا آنکه پیر و ضعیف
بود بترسد که اگر فرود آید سوار نتواند شد بنفس خود و کسی نیابد که
او را یاری دهد در سواری یا آنکه در حرب خوف غالب باشد
درین احوال و بدین اعذار که گفتیم نماز فرض بر مرکب روا باشد

بنا برین نقل

بنا برین نقل قوله تعالی فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا أي صَلُّوا عَلَى
أَرْجُلِكُمْ بالایماء أَوْ رَاكِبًا عَلَى الدَّوَابِّ یعنی اگر بترسید بنشین بگزارید
پیاده یا سواره و معنی آنکه راکب مصلی را در نماز فرض و نفل ارکان
ساقط است استقبال قبله نیز ساقط است و استقبال قبله شرط نیست
کسی را که نماز سواره گزارد و این روایت در منتقی آمده است
وَالنَّفْلُ رَاكِبًا يَجُوزُ فِي الْفَضَاءِ وَلَيْسَ الْاسْتِقْبَالُ شَرْطًا أَصْلًا
بل که راه بدل قبله است تا اگر عمدا در نماز راه بگرداند نماز تباه شود
و اگر بسهو بگرداند نماز تباه نشود و روا باشد راکب را نماز بهر طرفی
که مرکب او رود و هر نمازی را که راکب بگزارد باید که اشارت سجود فروتر
بود از اشارت رکوع کند لیکن چنانکه خطر افتادن بود و نماز هر مرکبی
بگزارد در زین بود و اگر چه زیر پالان مرکب یا بر زین وی نجاست بود اما
هرگاه که خوف دفع شود و عذرها ساقط شود و استطاعت فرود آمدن
باید اعادت آن نمازهای فرض که بضرورت سواره گزارده بود بروی
لازم نباید و این روایات جمله از محیط و فتاوی ظهیری آورده شد
در محیط میگوید نماز نفل گزاردن بر مرکب و بر دابه که باشد خارج
شهر مرتعم و مسافر روا باشد اما در شهر اختلاف علما است
نزدیک امام ابو حنیفه روا نبود و نزدیک امام محمد روا بود با کراهت و نزدیک

بطلت بنا تا نظر شد در تمید دنیاه

که مرکب او زوی آید

باشد

امام ابو یوسف روا بود نه کراهت واین روایت در منظومه در باب
امام ابو یوسف است والتنفل للراکب فی البلدان یجوز ذاک قال باشیخان
بر کردن نماز نفل گزاردن درست است در حالت سیر وغیر آن و بر
مرکب راست نیست مگر در حالت سیر تا اگر بر مرکب ایستاده نماز بگزارد
روا نباشد در مختصر کافی آورده اگر دو شخص در یک محمل باشند
پس هر یکی از ایشان اقتدا کند بدیگری در نفل درست باشد زیرا که مکان
متحد است ومجلس اگر دو کس یا سه کس بر مرکبی باشند جماعت گزارند درست باشد
اما اگر هر یکی از ایشان بر مرکبی دیگر باشد اقتدا درست نباشد
بسبب وجود مانع وسوء الطریق در شامل بیهقی می گوید که از امام
محمد روایت آمده که جماعت سواره روا باشد اگر یک صف باشد وامام
در میان صف بود وبقول امام ابو حنیفه وابو یوسف اصلا روا نباشد
در مبسوط آورده که درین جا اختلاف است که خارج از شهر چه قدر
باید که نفل سواره روا بود امام کرخی چنین آورده که اگر میان او ومیان
شهر آن مقدار باشد که میان شهر ونمازگاه است نفل بر مرکب
گزاردن روا بود واگر کمتر از آن بود روا نبود اما اصح آنست که هرگاه
که از خانهای شهر جدا شود هرجا که مسافر را قصر صلوة روا بود
اورا نفل گزاردن سواره درست بود در هدایه میگوید والسنن الرواتب

علامه

نوافل

نوافل یعنی سنن مؤکده که راتبه شمارند درست سوار گزاردن درست باشد
چنانکه نوافل واز امام ابو حنیفه روایت آمده که برای سنت بامداد را
از مرکب فرود آید زیرا که آن مؤکدتر است از سایر سنن در کنز وارد
کافی آمده اگر مردی یک رکعت نفل سواره گزارد پس فرود
آمد بنا کند یعنی باقی را تمام کند واز پیش نگیرد اگر یک رکعت بر زمین
گزارد بعد از آن سوار شد بنا روا نبود از پیش گیرد ونزدیک امام ابو یوسف
در هر دو صورت از پیش گیرد ونزدیک زفر در هر دو صورت از سر بگیرد
در محیط آورده نفل گزار اگر مانده شود ایستاده تکیه کند بر عصا
یا بر دیوار روا باشد وهم در کافی آورده نماز نفل نشسته گزاردن با قدرت
بر قیام ابتداء درست است باتفاق وبنا مختلف است نزدیک امام
ابو حنیفه درست است ونزدیک صاحبین درست نیست وفتوی بر قول
امام ابو حنیفه است واین اختلاف در جایی است که یک رکعت ایستاده
گزارد وبعد از آن بی عذری رکعت دوم نشسته گزارد اما اگر یک
رکعت نشسته بگزارد وبعد از آن رکعت دوم ایستاده بگزارد آنجا باتفاق
درست باشد در مختصر کافی می گوید آنکس که نماز نفل نشسته
گزارد او مخیر است خواهد مربع نشیند وخواهد هر دو زانو بر آرد
در منظومه در باب زفر آورده اگر صبی در حال بر آمدن آفتاب

با نزدیک زوال یا نزدیک فرو شدن آفتاب در نماز نفل شروع کند پس
در اثناء آن قطع کند لازم آید قضاء آن نزدیک علماء ثلثه رحمهم الله
و نزدیک زفر لازم نباید قضاء آن روایتا نیست وَالنَّفْلُ لَا يَلْزَمُ بِالشُّرُوعِ
فِي حَالَةِ الْغُرُوبِ وَالطُّلُوعِ در کنز الدقایق می گوید اگر مرد نیت
کرد و شروع کرد در چهار رکعت نماز نفل پس بنا کرد آنرا بعد از
قعود اولی یا پیش از قعود اولی نزدیک امام ابو حنیفه و محمد دو رکعت
قضا کند و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضاء کند و این در منظومه
در باب ابو یوسف آمده وَمَنْ نَوَاهَا أَرْبَعًا حِينَ شَرَعْ كَانَ عَلَيْهِ أَرْبَعٌ إِذَا قَطَعْ
و هم برین خلاف است اگر مرد بی چهار رکعت نفل گزارد و در هر چهار
رکعت چیزی نخواند نزدیک امام ابو حنیفه و محمد دو رکعت قضاء کند
و نزدیک امام ابو یوسف چهار قضاء کند و این در منظومه در باب او است
وَمَنْ يُصَلِّي أَرْبَعًا تَطَوُّعًا وَمَا تَلَا شَيْئًا قَضَاهَا أَرْبَعًا اما اگر در دو رکعت
نخستین خواند و در دو رکعت آخرین نخواند یا در دو رکعت آخرین بخواند
و در دوی اولین نخواند درین هر دو صورت باجماع دو رکعت قضاء کند اما
اگر فی احدی الاولیین یعنی در یکی از دوی نخستین خواند نزدیک امام ابو حنیفه
و ابو یوسف چهار قضا کند و نزد امام محمد دو قضاء کند و اگر در رکعت
اول و در رکعت چهارم خواند و در دوم و سیم نخواند درین نیز اختلاف علماء

ثلثه است

ثلثه است نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف چهار رکعت قضاء کند و نزد
امام محمد دو و این روایت در منظومه در باب امام محمد آمده است
وَمِنْ ثَلَاثٍ فِي النَّفْلِ فِي الْأُولَى وَفِي رَابِعَةٍ بِرَكْعَتَيْنِ يَكْتَفِي در شرح منظومه
آورده نماز نفل در شب و روز نزدیک امام ابو حنیفه چهار گانه اولی
و نزدیک امام ابو یوسف و محمد در روز چهار گانی اولی است و در شب
دوگانه اولی است و این روایت در منظومه در باب امام ابو حنیفه آمده است
وَالنَّفْلُ لَيْلًا وَنَهَارًا أَرْبَعٌ أَوْلَى وَقَالَا بِاللَّيَالِي يَشْفَعُ و نزدیک
امام شافعی نفل روز و شب دوگانه اولی است و این روایت در باب او است
وَالنَّفْلُ لَيْلًا وَنَهَارًا مَثْنَى در قدوری و هدایه و کنز الدقایق آورده
که نماز نفل هشت رکعت در شب بیک سلام مکروه نبود اما زیادت
از آن مکروه بود در فواید جامع صغیر و در طحاوی آورده که از امام
دو روایت است بیک روایت نفل زیادت بر هشت رکعت گزاردن
بیک سلام در شب مکروه بود و بروایت دیگر مکروه نبود که آمده نزید
مَا شَاءَ تا صد رکعت یا بیشتر در شب بیک سلام بگزارد مکروه نبود

بطلب رکعات نفل در شب و روز

فصل چهل و چهارم در بیان آداب سفر و صلوة مسافر

در منافع می گوید که متغیر شود بسبب سفر احکام شریعت چنانک
قصر صلوة و فطر روزه و مسح موزه سه شبا روز صلوة مسافر

چهار کانه دو رکعتست تمام نه چنانک از اصل نماز چیزی کم شود بلکه
در سفر نماز با اصل باز می آید بدلیل آیت و خبر اما آیت قوله تعالی
وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ
یعنی چون بروید در زمین مقدار مدت سفر پس نیست بر شما بزه که
کم کنید از نماز و خبر آنست که ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرد از رسول صلی
الله علیه وسلم أنه قال صَلٰوةُ الْمُسَافِرِ رَكْعَتَانِ تَامٌّ غَيْرُ نَاقِصٍ
رسول علیه السلام فرموده که نماز مسافر دو رکعتست تمام غیر ناقص در کفایه
بیهقی آورده رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللهَ فَرَضَ
عَلَيْكُمُ الصَّلٰوةَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ لِلْمُقِيمِ أَرْبَعًا وَلِلْمُسَافِرِ رَكْعَتَيْنِ
پس مسافر را باید که چهار کانه را دو گزارد چنانک نماز پیشین و دیگر
و خفتن دو گزارد و هر چه سه کانه است چنانک نماز شام و نماز وتر
همان سه گزارد و مدت سفر چه مقدار باید تا نماز را قصر
کند در کافی می آرد بقول اوزاعی و زهری چون بسفر بیرون آید
اندک باشد یا بسیار چهار کانه فریضه را دو کانه گزارد
و روزه بگشاید که نص مطلق است چنانک گفته آمد و بقول امام
مالک هرگاه که میان او و میان مقصد او چهل و هشت میل باشد
یعنی شانزده فرسخ نماز دو کانه گزارد و روزه بگشاید و بقول امام

شافعی

مطلب راه مسافر

شافعی هرگاه که میان او و مقصد او چهل و شش میل باشد یعنی پانزده
فرسخ و یک میل که ثلث فرسخ است آنگاه او را رخصت باشد که نماز
دو کانه گزارد و روزه بگشاید و بقول علماء ما رحمهم الله هرگاه که میان
او و میان مقصد او سه روزه راه باشد در خشکی یا در کشتی یا در کوه نماز
فریضه چهار کانه دو کانه کند و روزه بگشاید و علماء ما رحمهم الله
فراسخ را معتبر نداشته اند از برای آنک بسیار جای بود که روزی یک
فرسخ بیش نتوان رفت چنانک کوه و مانند آن پس معتبر سه روزه راه
است قال علیه السلام يَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْمًا وَلَيْلَةً وَيَمْسَحُ الْمُسَافِرُ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ
وَلَيَالِيَهَا یعنی مسح کنند مقیم بر موزه یک شبانروز و مسح کنند مسافر
بر موزه سه شبانروز پس معلوم شد که مدت سفر سه شبانروزست
در شرح منظومه آورده که نزدیک مدت سفر نزدیک علماء ثلثه رحمهم الله
سه شبانروزست و ادنی مدت سفر نزدیک امام شافعی یک شبانروزست
و این در منظومه آمده در باب او والیوم واللیلة ادنی سفر و در فتاوی
ظهیری میگوید که در محیط آورده عامه مشایخ ما مدت سفر را تقدیر
بفراسخ نیز کرده اند و فراسخ جمع فرسخ است و فرسخ را بتازی فرسنگ
گویند اما درین که چند فرسنگ باید تا قصر نماز درست آید
اختلاف مشایخ است بعضی میگویند که هژده فرسنگ و فتوی برین است

و در آن بعضی میگویند بیست
و یک فرسنگ باید و بعضی میگویند
که پانزده فرسنگ و

در محیط آورده والفتوی علی ثمانیة عشر لانها اوسط الاعداد و در ینابیع میکوید که
میل ثلث فرسنگ است چهار هزار کام و هر کامی یکی و نیم کز است
بکز عام یعنی بکزی که بیست و چهار انکشت است و این میل شش هزار کز
باشد حجة الاسلام غزالی آورده که فرسنگ دوازده هزار کام است
و هر کامی یک کز و نیم عام است و میل ثلث اوست یعنی شش هزار کز پس
فرسنگ هژده هزار کز باشد قاضی امام صدر الاسلام محمد بن علی یعقوب
که نواسه امام ابو یوسف است میکوید که قبضه عبارتست که جمع
کند اصابع را و بنهد بالای آن ابهام را و مشت بدون ابهام کز عام
یعنی قانون کز که در میان خلق در کار است شش قبضه است
چنانک کفته شد و این بیست و چهار انکشت است و کز کسری زاید است
بر کز عام بقبضه و آن معروف در اراضی است که هفت قبضه است
در خلاصة اللغة میکوید که میل سه هزار کز با چهار و هر کزی سی و شش
انکشت و این موافق روایت ینابیع است آنجا میل را شش هزار کز
و بیست و چهار انکشت کرفته و این چهار هزار کز و سی و شش انکشت این میل
بلاد ایشان بود که تقدیر افتاد اما میل در بلاد ما یعنی دهلی و نواحی
آن یک کروه می شود مشایخ این بلاد چنین تقدیر کرده اند که چهار هزار کز و
یک کز و هشت جو بکزی که میان خلق در کار است همین کز در زبان اهل

آنک

حکم مسافر بر نیت قصر کردن

انک هژده فرسنگ که مدت سفرست بفتوی مشایخ پنجاه و چهار میل
باشد از انک ثلث فرسنگ است و میلی را درین بلاد یک کروه کرفته اند
پس هژده فرسنگ پنجاه و چهار کروه این بلاد باشد و هر کاه که میان
وی و مقصود وی پنجاه و چهار کروه باشد چون از ربض شهر
بکذرد او را روا باشد که صلوة را قصر کند در فتاوی منسوب
به ... رفتن او را اعتبار نیست و کردون را نیز که دیر رود
معتبر سیر وسط است یعنی سیر ابل و مشی اقدام چنانک
بامداد کاروان روان شود و شبانکاه فرود آید در روزهای
میانه چنانک معهود است رفتن کاروان اگر سه روزه راه باشد
مدت سفر تمام بود نماز چهار کانه دوکانه کزارد و روزه
بکشاید اگر چه در عماری باشد و اگر سه روزه نباشد قصر صلوة
و فطر صوم روا نبود در شرح طحاوی آورده که حکم خشکی راست و شمس الائمه
سرخسی کفته که جواب هر چیزی لائق حال آن چیز باشد اگر کشتی را
حمله نکند و باد نیز بود سه روزه راه بود نماز دوکانی کزارد
و روزه بکشاید در جامع صغیر صدر شهید آورده تعتبر فی
السفینة الریح المستویة یعنی در آن روز که باد نه سخت باشد و نه
نرم کشتی در آن چند رود آن مقدار را اصل کرده اند تا اگر

تقدیر کردند که باد وسط در کشتی سه روز بمقصد رسند
و باد تند یک روز قصر کردن نماز روا باشد اگرچه یک روز رسید
امّا در منافع می گوید که رفتن کشتی را اعتبار نکنند در کشتی مثلاً موضعی
بود که او را دو راه بود اگر در کشتی رود یک روزه باشد و اگر در خشکی
رود سه روزه بود چون در خشکی رود نماز قصر کند و روزه را افطار کند
و اگر در کشتی سه روزه راه باشد و در خشکی ده روزه در این صورت در کشتی هم
قصر کند در ینابیع آورده اگر مردی از شهر خود بیرون آید و قصد
موضعی کند که آنرا دو راه است یکی سه روزه و یکی یک روزه اگر سه روزه
راه را رود قصر کند و اگر یک روزه را رود قصر نکند و اگر شتاب رود
و سه روزه راه را یک روزه رود قصر کند در عیون المسائل می گوید
اگر در خشکی سه روزه راه باشد و در کشتی یک روزه در کشتی اعتبار کند قصر
را و قصر روا باشد امّا ظاهر روایت آنست که روا نباشد و اعتبار نکنند
خشک را در کشتی و کشتی را در خشک در منافع آورده که مشروعات بر دو
نوع است عزیمت و رخصت هر آنچه قرار کند بر وفاق اوّل آنرا
عزیمت خوانند و آنچه متغیر شود از دشواری با سایش و واسطه
عذری آن را رخصت گویند و رخصت بر دو نوع است رخصت
ترفیه و رخصت اسقاط روزه گشادن در سفر از قبیل رخصت ترفیه

است

است و قصر صلوة در سفر از قبیل رخصت اسقاط است در تحفة الفقهاء
می گوید که قصر صلوة را گذاشتن و چهار رکعت گزاردن تمامی مکروه است
و مخالف سنّت ولیکن قصر صلوة را رخصت بطریق مجاز می گویند در منظومه
می گوید که نزدیک امام شافعی مسافر را چهار رکعت فاضلتر بود و نزدیک
علماء ما رحمهم الله دوگانه فاضلتر بود و این در باب اوست
والقصر یجزی والتمام افضل و وجه قول او آنست که نماز چهار رکعتی
گزاردن عزیمت است و دوگانه رخصت پس بعزیمت عمل کردن فاضلتر
بود که برخصت امّا علماء ما رحمهم الله چنین گفته اند که مسافر را دو رکعت
گزاردن عزیمت است و از اینجاست که بعضی از مشایخ ما گفته اند هر که در سفر
نماز چهار رکعتی گزارد گنه‌کار شود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام
از مدینه بمکه آمد بزیارت کعبه در چهار رکعتی بر سر دو سلام داد
و این حدیث فرمود اتمّوا صلوتکم یا اهل مکة فانا قوم سفر
یعنی ای اهل مکه شما نماز خود تمام کنید که ما مسافریم پس اگر مسافر را
چهار عزیمت بودی پیغامبر(?) صلی الله علیه و سلم بر سر دو رکعت سلام ندادی
چنانچه بعضی که او بود در نماز گزاردن و اگر مسافر نماز چهار رکعتی را چهار گزارد
دو رکعت اوّل فرض باشد و دو رکعت آخر نفل امّا این دو رکعت اوّل آنگاه
درست باشد که بر سر دو رکعتی قعده آرد و اگر نیارد نماز باطل شود در محاوی(?)

[illegible]

شعر

می گوید که امام شعبی گفته هر که در نماز چهار رکعتی را تمام گزارد بد کرد از ما
وخلاف سنت کرده باشد در جامع صغیر عتابی آورده که پادشاه بیرون
آید با لشکر خود در عقب دشمن و یقین بدانند لشکریان که کجا خواهند
ایستاد نماز را چهار رکعتی گزارند و قصر نکنند در رفتن و چون باز گردند
اگر میان ایشان و شهر ایشان سه روزه راه باشد قصر کنند و همچنین اگر بیرون
آید بطلب غریم قصد او آن بود که اگر غریم را بیابد باز گردد مسافر نشود اگر چه
طواف کند همه روی زمین را و چون بشهر خود باز گردد قصر کند اگر سه روزه
راه باشد میان او و میان شهر او در فتاوی ظهیری می گوید که لا قصر فی
التشنن یعنی قصر نیست در سنتها زیرا که قصر در چیزی باشد که بروی لازم
نه در آن چیزی که او مخیر باشد در آن اما علماء محقق را درین سخن اختلاف است که
افضل کدام است گزاردن یا ترک آن بعضی گفته اند که افضل ترک است
از برای گرفتن رخصت و بعضی گفته اند که افضل گزاردن سنت است از برای
تقرب اما فقیه ابو جعفر هندوانی رحمه الله گفته است در حالت فرود آمدن
گزاردن فاضلتر و اولی تر و در حالت رفتن ترک افضل و اولی و در زمان ما
عمل برین است در منظومه در باب امام شافعی میگوید که مدت اقامت
نزدیک امام شافعی چهار شبانروز است روایت اینست الیوم واللیل ادنی سفر
واربع اقامة فی الحضر در شرح علائیه آورده که مدت اقامت نزد ما

[illegible]

نه در آن که مخیر باشد

پانزده

مطلب نیت اقامت سپردن در دو موضع

النوی

مطلب اقامت کردن مسافر در کشتی

مطلب اقامت کردن در آخر وقت

پانزده شبانروز است چنانکه مدت طهر زنان یا فاصله شاید میان دو حیض
در قدوری و مشتق آورده مسافر همیشه بر حکم سفر است تا مادام که در
شهر خود در نیاید و یا نیت اقامت پانزده شبانروز نکند در شهری یا
در دهی روایت اینست ولم یزل مسافرا الی ان ینوی المقام حیث
واگر کسی نیت اقامت کم از پانزده شبانروز کند مقیم نگردد و همچنین اگر
مسافر نیت اقامت کند در دو موضع چنانکه مکه و منی مقیم نشود تا نیت
اقامت در یک موضع نکند زیرا که اعتبار نیت در یک موضع است و آن
متبع است در فتاوی اوزجندی میگوید هر کی که مسافر زن خواهد آنجا
مقیم شود بی آنکه نیت اقامت کند نماز چهار رکعتی گزارد اما اگر مسافر
در کشتی زن خواهد یا نیت اقامت پانزده شبانروز کند مقیم نگردد و هر که
از وطن اصلی خود قصد سفر کند تا از ربض شهر خود بیرون نرود
مسافر نشود و چون از سفر باز آید و در ربض در آید بی آنکه نیت اقامت
کند مقیم شود در کفایه بیهقی و مختصر کافی میگوید که مردم مسافر
شود بمجرد نیت تا بیرون نرود از عمارت اما اقامت ترک فعل است
بمجرد قصد تارک گشت و آنکس که بیرون آید از شهر خویش در وقت یا در
اول وقت یا آخر وقت اگر وقت آن مقدار باقی باشد که تحریمه تواند بست
نماز مسافرانه گزارد و همچنین اگر باز آید از سفر در اول وقت یا در آخر وقت

وهمان مقدار مانع باشد که تحریمهٔ تواند بست نماز مقیمانه گزارد و اگر مسافر
نزدیک شهر خود رسید پیش وقت نماز در آمد مسافرانه گزارد مادام
به آبادانی شهر در نیامده باشد و چون مسافر از آبادانی شهر بگذرد
او را روا بود که نماز چهار رکعتی دو رکعتی گزارد و رخصت باشد او را اگر روزه
افطار کند اما روزه داشتن فاضلتر بود مگر آنکه بر خویشتن بترسد و طاقت
ندارد آنگاه باجماع روزه گشادن فاضلتر بود در شرح منظومه میگوید
مسافر را افطار افضل است نزدیک امام شافعی و نزدیک ما وقتی افضل بوده که
نزدیک هلاکت باشد و این شرح این بیت است که در باب او بیت
والافضل الافطار فی حال السفر یلحق او لا یلحق النفس الضرر
در ینابیع آورده اگر مسافر افطار کرده بود بعد از آن بشهر خود در آمد
امساک کند یعنی باز ایستد از خوردن باقی روز و اگر افطار نکرده بود
بشهر رسید اگر وقت زوال نرسیده باشد نیت روزه کند و اگر وقت زوال
بود نیت روزه درست نباید امساک آن روز را و قضا کند در جامع المضمرات
نقل از محیط میگوید که مطیع و عاصی برابر اند در حکم سفر چنانکه قصر
و فطر صوم و مسح موزه سه شبانروز نزدیک علماء ما و نزدیک شافعی
برابر نیستند مطیع را رخصت قصر و افطار بود و عاصی را نبود و این
در باب او آمده است ولیس للباغی الخبیث الفاجر ترخص ترخص

در ینابیع

مطلب مسافر شدن عاصی و مطیع

در ینابیع آورده که مطیع آنست که بسفر حج یا جهاد یا بتجارت رود و
یا بزیارت ابوین و اقارب زنده و مرده و عاصی آنست که برای قطع طریق
رود یا برای شرب خمر یا برای کشتن مسلمانی یا مانند که کرده رود در هدایه
و کنز الدقائق می آید اگر مسافر اقتدا بمقیم کند در وقت تمام کند نماز را چهار
رکعت نزدیک ما و نزدیک شافعی تجاوز نکند نماز او از دو رکعت و این روایت در
منظومه در باب او است مسافر ادرک دون الرکعة خلف مقیم لم یجاوز شفعه
و اگر بعد از خروج وقت مسافر اقتدا کند بمقیم درست نباشد چنانکه مقیم
نماز دیگر آغاز کرد آفتاب فرو شد پس مسافر در نماز او در آید درست
نبود اما اگر مقیم اقتداء کند بمسافر در وقت و غیر وقت درست بود و
در قدوری و منتقی آورده چون مسافر امامت کند مقیمان را دو رکعت
بگزارد سلام دهد پس مقیمان برخیزند تمام کنند باقی نماز خود را و مستحب
آنست که چون بر سر دو رکعت سلام دهد گوید قوم را که شما تمام کنید
نماز خود را که من مسافرم و این روایت در منتقی آمده است
مسافر ام المقیم یعلم بحاله القوم لما یسلم یقول تموا ولا تفتروا
در هدایه میگوید اگر مسلمانی را در شهر دیگر وطن بود بعد از آنجا رفت
و در شهر دیگر وطن گرفت بعد از آن مسافر شد و بوطن اول حاضر آمد نماز
دو رکعت گزارد که آن وطن اصلی باطل شد بوطن دوم در نافع آمده که

اگر مسافری در شهری در آمد و نیت اقامت پانزده شبانروز نکرد بر عزم
آنکه فردا بیرون روم ازین شهر یا پس فردا برین نیت مدتی دران بماند
مقیم نشود و نماز دوگانه گزارد واین در منقول آمده است وآن اینست
وَلَوْ نَوَى وَحَالُهُ تُنَافِي مُخَالِفٌ فَمَا نَوَاهُ قَدْ لَغَا در شرح وافی منافی
اگر مقیمی در شهری سالها بماند بر عزم آنکه فردا بیرون آید یا پس فردا
بدین عزم نیت اقامت نکرد مقیم نشود نماز دوگانه گزارد ودر کافی
می گوید که انس مالک در نیشابور یکماه بود قصر کرد و سعد وقاص هم در
نیشابور دو ماه بود قصر کرد وعلقمه بن قیس در خوارزم دو سال بود هم برین
عزم که فردا بیرون آید یا پس فردا قصر کرد وروایتست از ابن عباس
رضی الله عنهما أَنَّهُ قَالَ إِذَا دَخَلْتَ بَلَدًا وَأَنْتَ لَا تَدْرِي مَتَى تَرْحَلُ
فَاقْصُرْ یعنی چون در شهر آیی و ندانی که چه وقت کوچ خواهی کرد
نماز را قصر کن أَهْلُ خِيَمِهَا نزدیک امام ابو یوسف حکم مسافران
دارند چون در طواف و کوچ کردن باشند در بیابانها نزدیک امام ابو حنیفه
ونزدیک امام محمد مقیمان دارند در هدایه و کافی میگوید که اصح آنست
ایشان حکم مقیمان دارند وایشان را اهل کلأ نیز خوانند وچون
ایشان از علفخواری بعلفخواری دیگر روند مسافت که نزدیک
ایشان بود اگر نیت کند درست باشد اگر ایشان پانزده شبانروز

حکم

اقامت

جای مقیم شوند

مقام مقیم شدن اهل حرب در حصار

جائی مقیم شوند واگر کم از پانزده شبانروز باشند نیت اقامت مسافر
درمیان ایشان درست نبود در شرح منظومه وملتقی البحار آورده
اگر لشکر اسلام در دار حرب رفت وشهر را محاصره کرده شوند
حصار نگرفته است پس نیت اقامت کنند ایشان مقیم شوند بقول
علمای ما مقیم نشوند نماز دوگانه گزارند وبقول زفر مقیم
شوند نماز چهارگانه گزارند اگر ایشان را قوت حرب باشد واین در
منظومه در باب آمده مُحَاصِرُونَ حِصْنَ كُفَّارٍ نَوَوْا إِقَامَةً لِشَوْكَةٍ فَقَدْ نَوَوْا
واگر غزاة اهل اسلام حصار را نگرفتند ولکن مالهای ایشان را
غنیمت نکردند وبر زمینهای ایشان خراج نهادند نیت اقامت درست
نبود باید نزدیک امام ابو یوسف وزفر درست بود ونزد امام ابو حنیفه
نبود واگر مالها غنیمت کردند وبر زمینها خراج نهادند درین صورت
باتفاق نیت اقامت درست بود در کنز و منتقی میگوید که در اقامت
ودر سفر نیت متبوع معتبرست نه نیت تابع یعنی نیت مخدوم
نه نیت خادم روایت منتقی اینست وَنِيَّةُ الْمَتْبُوعِ قَالُوا تُعْتَبَرُ
لَا تَابِعِيهِ فِي الْمُقَامِ وَالسَّفَرِ یعنی هرجا که نیت اقامت کند مخدوم
خادم تبع او مقیم شود چنانکه بنده تبع خواجه وزن تبع شوهر
وفرزند نارسیده تبع پدر مقیم شود یا نی اگر در مؤنث پدر باشد

مقام مقیم شدن غلام وزن وفرزند نارسیده

مقیم شود واگر نباشند پس در فتاوی ظهیری آورده اگر بنده میان دو مولا
مشترک بود در سفر اگر هردو نیت اقامت کنند بنده مقیم شود
واگر یکی نیت اقامت کند و دیگری نه نکند پس اگر میان ایشان خدمت
بنده بنوبت است آن روز که نوبت مولای مقیم است مقیم شود نماز
چهار رکعت گزارد وآن روز که نوبت مولای مسافر بود نماز دو رکعت
گزارد واگر میان ایشان نوبت نیست خدمت هردو و خواه هر روز
میکند خواه اما ابوبکر خواهرزاده رحمه الله میفرماید که درین مسئله
اختلاف مشایخ است قول بعضی آنست که این بنده مقیم نشود زیرا که
اگر اقامت یکی ازین دو مولا مقیم میگرداند مسافری دیگری بازمیدارد
اقامت را پس باقی ماند برآنچه اصل بود وقول بعضی آنست که این بنده مقیم
کنند زیرا که تعارض واقع شد میان اقامت و سفر پس ترجیح کردند اقامت
را احتیاطا واحتیاط در امر عبادت اولی است در خلاصة الفتاوی
آورده مراهق و ترسایی هردو بیرون آمدند بسفر سه شبانروزه را
چون بعضی از راه برفتند ترسا اسلام آورد و مراهق بالغ شد ترسا
نماز را قصر کند دو رکعت گزارد و مراهق چهار رکعت از آنکه نیت کافر
معتبر است سوالمختار در فتاوی مسعودی آورده حشم تبع سلطان
مقیم شود باید اگر در مؤنت سلطان بود مقیم شود واگر نه مقیم

نشود

نشود در نصاب الفقه میگوید وام خواه نیت اقامت کرد ووام دار
برابر اوست مقیم شود باید اگر آن مقدار مال که وام است در دست
وام دار بود تبع وام خواه مقیم نشود تا او خود نیت نکند واگر آن مقدار
مال که وام داده در دست ندارد تبع وام خواه مقیم شود زیرا که بمعامله
علیه اللعنه فرموده الذین یتق مسافر نابینا نیت اقامت کند قائد وی
مقیم شود باید اگر در مؤنت نابینا بود باتفاق مقیم شود واگر در مؤنت
نابینا بود نزدیک امام ابوحنیفه مقیم نشود ونزدیک صاحبینه مقیم شود
در فتاوی مسعودی می آرد اگر اصل نیت اقامت کند ونماز چهار رکعت
گزارد فرع را خبر نشد نماز را دو رکعت گزارد بعد از آن خبر شد بعضی مشایخ
چنین گفته اند که فرع همه نماز را باز گزارد اما شمس الائمه سرخسی رحمه الله
گفته است هرچه کم از شش وقت باشد باز گزارد وهرچه زیادت از
شش وقت باشد باز نگزارد که حرج باشد وحرج مدفوع است در دین
قوله تعالی ما جعل علیکم فی الدین من حرج در طحاوی میگوید
در حق فرع اصح آنست که نمازهای گذشته درست نقد باز نگرداند
در فتاوی مسعودی آورده در سفر ودر مرض ودر مطر بقول امام
مالک قصر وجمع میان دو نماز بیک وقت روا بود وبقول امام شافعی
در حضر و سفر جمع میان دو نماز بیک وقت روا بود ودر مرض از وی دو روایت

فصل در قصر کردن نماز در سفر

بعضی

است

دو صلوة

صلوة

اما بقول علماء ما رحمهم الله قصر روا نبود جز در سفر و جمع میان دو
روا نبود بحسب وقت جز در عرفات و مزدلفه حاجیان را از اقامت سنت را
در شرح قدوری میگوید سنت مر حاجیان را آنست که جمع کنند میان دو صلوة
بحسب وقت در حج روز عرفه نماز دیگر را در اول وقت نماز پیشین گزارند
در عرفات و نماز شام را در وقت نماز خفتن گزارند در مزدلفه در منافع
می آید که جمع میان دو صلوة بفعل روا بود اما بوقت روا نبود اما بفعل
چنانک نماز پیشین را آخر وقت گزارد و نماز دیگر در اول وقت این جمع بود
بفعل و این بحسب وقت روا نباشد مگر در حج چنانک گفته شد در شرح
سبع اوزنج که نزدیک امام شافعی از برای سفر و مطر جمع میان دو صلوة
بوقت روا بود لکن مختص بعذر اگر خواهد تاخیر کند ظهر را و ادا کند هر دو را
در وقت عصر و اگر خواهد تعجیل کند عصر را و ادا کند در وقت ظهر هر دو را
بیک اذان و اقامت و همین حکم در وقت مغرب و عشا اگر خواهد هر دو را
در وقت مغرب ادا کند و اگر خواهد در وقت عشا و این از منظومه از
اوست و یطلق الجمع لاجل السفر بین الصلوتین و عذر المطر
آداب سفر مسافران را در رفتن و آمدن آدابهاست هرکه
مسافر شود باید که آن را نگاه دارد اول آنک ودیعتهای مردمان
را باز دهد و نفقه هرکه واجب بود بروی بدهد و توشه حلال

بدست

مطلب آداب سفر

دلون

بدست آید و آن قدر برگیرد که با همراهان رفق تواند کرد طعام
و بخوش گفتن با همراهان و خلق نیکو با مکاری در سفر از جمله مکارم
اخلاقست ادب دوم آنک رفیق نیکو و شایسته عالم
و عاقل و پرهیزکار حاصل کند که در دین یار او باشد که رسول
علیه السلام نهی کرده است از تنها رفتن در سفر و در نقل آمده الرفیق
ثم الطریق یعنی یار سفر را طلب کن پیش از آنک بسفر روی و بهتر
آن باشد که رفیق خردمند دانا حاصل کند و خلاف و نکند در آنچ
در هیچ کاری و شاعر و باجنه و کاهن و منجم را همراه خود نکند و در
ستوری که جرس باشد سوار نشود که رسول علیه السلام فرمود
الجرس من مزامیر الشیطان و در حدیث آمده لا تصحب الملائکة
رفقة فیها کلب او جرس و اگر همراهی ضعیف بود با او بسازد
جدا نتواند و چون بمنزل فرود آید اول ستور را علف دهد پیش
از آن طعام خوردن مشغول شود تا خدای تعالی ازوی راضی شود
نفس او را و مال او را در حمایت خود بدارد و او را آسایش هر دو جهانی
دهد ادب سیم رفیقان حضر را وداع کند و دعا
که رسول علیه السلام یاران را در هنگام بسفر رفتن تعلیم کردی
تا هر یکی از برای مسافر بگوید التماس کند تا بگویند و آن دعا اینست

بعد

أَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ دِينَكُمْ وَخَوَاتِيمَ عَمَلِكُمْ چون یکی از یاران رسول
علیه السلام بسفر خواستی رفتن بوداع رسول علیه السلام آمدی
رسول صلی الله علیه وسلم گفتی زَوَّدَكَ اللّٰهُ التَّقْوَىٰ وَغَفَرَ ذَنْبَكَ
وَوَجَّهَكَ لِلْخَيْرِ حَيْثُ تَوَجَّهْتَ این سنت مقیم است باید که بگوید
یار مسافر خود را و باید که چون او وداع کند همه را بخدای تعالی سپارد روزی
امیر المومنین عمر رضی الله عنه در وقت خلافت مردمان را عطا می داد
مردی با کودکی بیامد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت سبحان الله هرگز ندیدم
که کسی بکسی ماند چنین این کودک بتو می ماند این مرد گفت یا امیر المومنین
از عجایب کار او ترا خبر دهم امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود نیکو باشد
گفت من بسفر میرفتم مادرش حامله بود گفت مرا بدین حال میگذاری
گفتم أَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ مَا فِي بَطْنِكِ یعنی بخدای تعالی سپردم آنچه در شکم
تو است پس چون باز آمدم مادرش مرده. بعد یک شب حدیث میکردم
آتشی دیدم از دور گفتم این چیست گفتند این گور زن تو است ما هر
شبی همچنین می بینیم گفتم که نماز گزارنده و روزه دارنده بود این چگونه باشد
برفتم و گور باز کردم تا ببینم چراغی دیدم نهاده و این کودک بازی
می کرد آوازی شنیدم که یا عبد الله این کودک را بما سپرده بودی باز یافتی
و اگر مادرش را نیز بما سپردی باز یافتی چنانکه این را یافتی پس ما اورا

باید که

باید که وقت وداع هر یکی را از خویشان و یاران خود بخدای تعالی سپارد
تا باز یابد ان شاء الله تعالی ادب چهارم آنکه اختیار کند
بیرون آمدن را در اول روز که در بامداد برکت و نجاح است یعنی
روایی حاجت و پیروزی است و جهد کند تا بسفر روز پنجشنبه
رود که رسول صلی الله علیه وسلم چون بسفر رفتی روز پنجشنبه رفتی و دوست
داشتی سفر را روز پنجشنبه و ابن عباس میگوید هر که سفر خواهد کرد
یا حاجتی خواهد خواست از کسی روز پنجشنبه بگاه باید که رسول علیه السلام
دعا کرده است اللّٰهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا يَوْمَ الْخَمِيسِ
و نیز روایت کرده اند اللّٰهُمَّ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا يَوْمَ السَّبْتِ
بامداد شنبه و پنجشنبه مبارک است و علی کرم الله وجهه روایت میکند
لَا تُسَافِرُوا فِي آخِرِ الشَّهْرِ وَلَا تُسَافِرُوا وَالْقَمَرُ فِي الْعَقْرَبِ
یعنی سفر مکنید در آخر ماه و سفر مکنید چون قمر در عقرب بود
و این خبر پیشتری از علما مشکل است مگر آنکس که از علما محدث
سماع کرده باشد و این شکسته چند کتاب معتبر در علم حدیث سماع کرده
چنانکه مشارق الانوار و قرة العين و اخبار زهاد و ریاض الاخبار و
اخبار زهید این مجموع را سبق سبق خوانده و سماع کرده از استاد محدث و
محدث استاد مکمل علوم الاولین و مقتدای العلماء المتاخرین حمید الدین

مطلب سفر کردن روز پنجشنبه

الحق و
مخلص لله ابو محمد عبد الله و مولانا شیخ المحدثین و المفسرین جلال
الدین بعری طیب الله مرقدهما و این دو استاد بزرگوار که شیخ و استاد
محدثان بوده اند در وقت خویش چنین فرموده اند معنی این خبر را
مُعَنْعَنًا الی حضرة رسول الله صلی الله علیه و سلم که قمر که درین حدیث
آمده که لَا تُسَافِرُوا وَالْقَمَرُ فِی الْعَقْرَبِ راه زنی بوده در عهد رسول
علیه السلام و عقرب دیهی بوده که این قمر راه زن آنجا بودی کسانی
که سفر کردندی بسوی یمن ایشان را یک منزل در دیه عقرب شدی
رسول علیه السلام ایشان را خبر داد و گفت سفر مکنید که قمر راه
زن در دیه عقرب است و این خبر موقوف است بر علی کرم الله وجهه
و معنی این حدیث و مراد ازین خبر اینست که نه بر آفتاد نه آنک
ماه در عقرب است سفر نباید کرد چنانک اهل نجوم گویند زیرا که
رسول علیه السلام فرموده مَنْ أَتَى كَاهِنًا وَصَدَّقَهُ فِيمَا يَقُولُ
فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ یعنی هر که بیاید نزد کاهن
و تصدیق کند او را در آنچ او گوید بدرستی که کافر شده باشد
بدانچ فرو فرستاد خدای تعالی بر محمد علیه السلام اگرچه علم نجوم نقل
میکنند از پیغمبران و لکن منسوخ شده بدین خبر نسخ شرعی
شرایع مَنْ قَبْلِی یعنی نسخ کرد و رفع گردانید شریعت من شرایع

[illegible]

بگوید

بیش

نماز گزاردن بوقت سفر رفتن

بیش از من بوده اَدَب پنجم آنک بوقت بیرون رفتن بسفر
چهار رکعت نماز گزارد و بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد
یکبار که رسول علیه السلام فرموده هر که وقت رفتن بسفر چهار
رکعت نماز گزارد بدین صفت که گفته شد پس این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِی وَمَالِی وَاَهْلِی وَوَلَدِی بدرستی
که خدای تعالی نگاه دارد نفس او را و مال او را و نیکو گرداند
کارهای او را و اهل و اولاد او را تا آن زمان که باز آید و امیر
المومنین علی کرم الله وجهه گفت هر که بسفر رود پیش از آنک از خانه
بیرون آید یازده بار قل هو الله احد بخواند بگرداند خدای تعالی از برکت
این سوره بدیهای آن سفر را از وی و بدهد او را نیکیهای آن سفر
پس گفت ای علی هر که بوقت بیرون آمدن بسفر این دعا بخواند
که اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِی وَاحْفَظْ مَنْ مَعِی وَمَا مَعِی اَللّٰهُمَّ
سَلِّمْنِی وَسَلِّمْ مَنْ مَعِی وَمَا مَعِی بدرستی و راستی که خدای تعالی
نگاه دارد او را و آنکس را که با او باشد و آنچ با او باشد بفضل جود
اَدَب ششم آنک چون بآستانه خانه رسد
و پای از در خانه بیرون نهد بگوید بِسْمِ اللهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و چون بر نشینند بر مرکب

نام خدای تعالی بر زبان راند و هر که فراموش کند نام خدای را وقت نشستن
مرکب در سبیل او شیطان سوار شود و ردیف او گردد و چون بر مرکب
سوار شود بسم الله بگوید و چون بنشیند و راست شود بگوید الحمد لله
رب العالمین علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له
مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون و چون فرود آید در منزل بگوید
رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین و چون از منزل
بیرون آید و روان شود اول این دعاء بخواند آنگاه روان شود
اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب و
سوء المنظر فی الاهل والمال اللهم اطولنا الارض وهون
علینا السفر اللهم زودنی التقوی واغفر ذنبی ووجهنی
الی الخیر اینما توجهت و از سنت سفر است که مسافر با خود بردارد
چند چیز را شیشه برای روغن و شانه و سرمه‌دان و مسواک و
مقراض و سوزن و آینه و کمان و تیغ و بردارد با خویشتن از دارو
آنچ بدان انتفاع گیرد چنانک نانخواه و اطریفل و آنچ بدان ماند
و ادب بزرگ در سفر آنست که تاخیر نکند نماز را از اول وقت بلکه
دران کوشد که نماز بجماعت گزارد اگر چه بر کرانه و ویرانه باشد و از سنت
اسلام است که سفر دراز نکند برای طلب مال زیرا که آن مکروه است

وازسنت

و از سنت حرص باشد بر دنیا و در اول شب راه نرود که دران خطر بود
از جنیان بل که در نصف آخر رود و چون در آخر شب روان شود
در راه رقص و آواز بر نیارد و غنا و شعری نخواند بآواز بلند که اعلام
کردن دزدان و راه‌زنان باشد و اگر در راه سرگردان شود و راه
غلط کند بایستد و با یاران مشاورت کند پس اگر کسی بیند که می آید یا
ایستاده است ازو نپرسد از راه از آنک بسیار باشد که او جاسوس
دزدان و راه‌زنان بود یا شیطان بود که او را سرگشته و حیران کند و در
شهری نرود که درو فرمان دهی و امیری سیاست کننده نباشد و در
شهری که وبا باشد نرود و اگر رفته باشد بروی بیرون آید و چون
در دیهی رود این دعاء بخواند اللهم انی اسالک من خیر هذه
القریة وخیر اهلها ونعوذ بک من شر ما فیها و مستحب است که
در هر ولایتی که برود سیر و پیاز و تره آن زمین را بخورد تا آب
آن زمین او را زیان ندارد و وبای آن زمین بروی کار نکند و
نیز مستحب است که تعجیل کند تا باز گردد بوطن مالوف خود بعد
از قضاء حاجت که سفر قطعه است از عذاب لقوله علیه السلام
السفر قطعة من العذاب ادب ـــــ هفتم آنست که
ستور را یاد کند و بر پشت وی نه ایستد و در خواب نشود و چون

بر روی ستور نزنند و بامداد و شبانگاه یک ساعت فرود آید و پیاده
برود و بار ستور سبک کند تا دل مکاری شاد شود و بعضی از سلف
ستور کرا گرفتندی بشرط آنکه هیچ فرود نیایند و آنگاه فرود
آمدندی تا آن صدقه بودی بر ستور و دل مکاری بدان شاد شود
و هر که بر ستور بار گران نهد و یا نه سببی زنند روز قیامت بروی
جمع کنند ادب ـــــ هشتم آنکه هرچه بر ستور خواهد
نهاد مکاری را بنماید و شرط کند تا رضای او حاصل کند و بران زیادت
نکند که شرعا نشاید امام مسلمانان عبد الله مبارک رحمه الله بر ستور
کرا نشسته بود بسفری رفت کسی نامه بوی داد که این نامه بفلان
رسان در حال گفت مکاری را که شرط این نامه نکرده بودم بحل کنی که
بستانم درین سخن وجهها گفته اند که این مقدار را وزنی نبود و در محل
مسامحت بود و آن بزرگ گرد غایت تقوی و کمال ورع و پرهیز
کاری بود و باز گفته اند هم نشاید که آورده اند که بزرگی نامه نوشته
بود خواست پاره خاک از دیوار بران پاشد باز مرا نشاید که از دیوار
دیگری نقصان کنم از پیش در او قدری خاک برداشت و بران نامه افکند
گفت خاک درست هاتفی آواز داد که بخواهد دانست کسی که خاک پیش
در کسی نزدیک او قدری ندارد که فردای قیامت در جواب آن چگونه

آیدم

درخواهد

درخواهد ماند آن بزرگ بیهوش بیفتاد و پشیمان شد و از مالک آن بحل خواست
ادب ـــــ نهم آنکه چون از سفر باز آید هرگاه که چشم او بر شهر او
افتد بگوید اللّهمّ اجعل لنا بها قرارًا وارزقنا فیها حسنًا آنگاه کسی را
پیش فرستد تا از آمدن او خبر دهد که پیغامبر علیه السلام نهی کرد که
چون از سفر باز رسید ناگاه بخانه خود در آید دو کس در عهد
رسول علیه السلام خلاف آن کردند چون در خانه رفتند هر دو
بر ایشان منکری دیدند و عیش بر هر دو منغص شد و آمده است که
مردم چون از سفر باز آید شب در خانه خود در نباید بل که روز
در آید و اعلام کند از آمدن خود تا اهل بیت او بر و جامه خود
بشویند و پاخته شوند ادب ـــــ دهم آنکه
چون بمحله خود رسید اول در مسجد در آید و دو رکعت نماز کند و بعد
بخانه در آید بگوید توبًا توبًا لربنا اوبًا لا یغادر علینا حوبًا و
بعضی از علما گفته اند که سنت موکد است راه آورد بر اهل خانه
خود در خبر آمده از رسول علیه السلام که اگر چیزی ندارد سنگی از توده
آید و بیارد که در خانه وی بکار آید و این از برای تاکید سنت است در جامع
صغیر است که گوید نقل از منافع که منقح است چون کسی از سفر باز آید و از
وطن اصلی خود در آید و قرار گیرد شتری یا گاوی ذبح کند و صدقه

دهد که رسول علیه السلام چون از سفر باز آمدی و در مدینه نزول کردی
شتری را ذبح کردی و صدقه دادی آداب این فصل بعضی از شرعة الاسلام
و بعضی از کیمیا و بعضی از فتاوی حجة بلخی آورده شد

فصل و پنجم در بیان صلوة کسوف

قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم
شیئا من هذه الافزاع فافزعوا الی الله بالصلوة معنی حدیث
چنان بود که چون ببینید چیزی ازین فزعها پس رغبت نمایید
بنماز از برای خدای تعالی بدانکه اضافت صلوة کسوف دلالت
میکند که کسوف سبب است مرین صلوة را بدانکه مضاف است بدو و
مکرر میشود بتکرار او و آنچه شرط جائزست در باقی نمازها شرط صلوة
کسوف همان است و این صلوة کسوف سنت است بنا بر مواظبت رسول
علیه السلام و بعضی گفته اند که واجب است بنا بر آنکه فافزعوا الی الله بالصلوة
امرست و امر ادنی دلالت بر وجوب کند و کیفیت نماز کسوف آنست
بگزارد بجماعت امامی که امامت جمعه کند دو رکعت چون نافله یعنی بی بانگ نماز و
قامت و بخواند در هر دو رکعت آنچه خواهد و در هر رکعتی یک رکوع و دو سجده
کند چنانکه مذهب ماست نه چون مذهب شافعی که میگوید در هر
رکعتی دو رکوع کند و این روایت در منظومه در باب امام شافعی آمده است
وفی الکسوف رکعتان یرکع بعد القیام مرتین فاسمع در منافع میگوید

و در هر

تفسیر

تفسیر دو رکوع آنست که بعد از تحریمه فاتحه و سوره بخواند برکوع رود و چون
رکوع کند باز آید و قرآن خواند باز برکوع رود اما مهذب در مذهب شافعی
آورده که نماز کسوف سنت است و غسل کند چنانک برای نماز جمعه و از برای
درین نماز هم جماعت و هم خطبه مشروع است و سنت است که در مسجد جامع گزارند
که پیوسته رسول علیه السلام در مسجد جمعه گزاردی و نماز کسوف دو رکعت است
در هر رکعتی دو قیام و دو رکوع و دو قرات و دو سجده و سنت است که در
قیام اول بعد از فاتحه سورة بقره بخواند یا سورة دیگر بقدر آن پس برکوع
رود و در رکوع تسبیح گوید بقدر صد آیت پس سر از رکوع بر آید فاتحه
بخواند و بقدر دویست آیت از قرآن بخواند و برکوع رود و تسبیح گوید
بقدر هفتاد آیت پس سجده کند سجود را نیز دراز کند چون رکوع و
در رکعت دوم قرات را و تسبیحات رکوع و سجود را نسبت رکعت
اول مقدار ثلثی کم کند و در هر دو رکعت آهسته خواند این همه که تقریر
کرده شد بر مذهب امام شافعی است رحمه الله در زلة الفقهاء آورده که
اتفاق علمای ماست که دراز کردن قرآن سنت است درین نماز اما
درین که قرات بلند است یا پست اختلاف است بقول امام ابو حنیفه
قرات آهسته است و بقول امام ابو یوسف و محمد بلند است و صحیح قول
امام ابو حنیفه است زیرا که اصل در صلوة نهار مخافته است الا اذا قام الدلیل

بخلافه و در تحفة الفقهاء می گویند که چون امام از نماز کسوف فارغ شود
سنت است که امام با قوم بدعاء مشغول شوند تا آن زمان که آفتاب باز
شود و روشن شود و امام برای دعا کردن بر منبر نرود زیرا که سنت در
دعا آنست که بعد از فراغ نماز دعا کند لقوله تعالی فاذا فرغت فانصب
والی ربک فارغب و اگر امام حاضر نشود برای جماعت بگزارند مردمان
تنها تنها چنانکه می گزارند نماز خسوف ماه را چه در زاد الفقهاء آورده
و یکره اداء ذلک قوم بجماعة فی کل موضع پس استحباب جماعت
در کسوف سه جهت آمد یکی با امام که اگر امام نباشد نشاید جماعت کردن
که جماعت بی امام مفضی باشد بفتنه و فساد دوم جماعت سیم مکانی که
در وا اقامت جمعه کنند یا عیدین یعنی در مسجد جمعه یا در نمازگاه عید زیرا که
غالب آنست که مردمان نگنجند مگر درین دو موضع و نیز آورده هم در
زاد الفقهاء که در صلوة کسوف خطبه نیست و در صلوة خسوف جماعت
نزدیک علماء ما رحمهم الله و ظلمت و ریح و هول و فزع حکم خسوف دارد
یعنی درین جمله صلوة است بر سبیل انفراد نه جماعت در طحاوی آورده
که باد چون سخت وزیدن گیرد چنانکه درخت و کشتی بشکند و چون
قطرات باران بر سبیل تواتر بود در شب و چون روز تاریک شود
و ترس هلاک و خوف عذاب بعد با یکی بود که مصلیان تنها تنها نماز گزارند

ودعاء

و دعاء و تضرع و زاری کنند تا آن زمان که از میان آن خوف زایل شود
و عبارت طحاوی اینست که الریح اذا اشتدت و السحاب اذا دامت
و النهار اذا اظلم فی کل هذه المخوفات لا بأس بان یصلوا
فرادی و یدعوا و یتضرعوا الی ان یزول ذلک در انفع میگوید
که امام محمد در مبسوط آورده و لیس فی کسوف القمر جماعة اهل
لغت بر امام محمد این سخن را گرفته اند و گفته اند که کسوف گرفتن آفتاب است
و خسوف گرفتن ماه قال الله تعالی فاذا برق البصر و خسف القمر
پس امام محمد غلط کرده که کسوف قمر گفته لیکن ما می گوییم که امام محمد
صواب و راست است که گفته از آنکه خسوف رفتن دایره ماه است
و کسوف رفتن نور اوست و مراد امام محمد بذکر کسوف رفتن نور اوست
نه رفتن دایره او و در مغرب میگوید لفظ کسوف معمول است در
شمس و قمر یقال کسفت الشمس و القمر جمیعا و بعضی از اهل لغت
آنست که خسوف ذهاب کل دایره اوست و کسوف ذهاب
بعض دایره او و کیف ما کان قول امام محمد صحیح است اما بلفظ
الیاف در حدیث آمده است در مشارق الانوار که مغیره بن شعبه
روایت کرده از رسول علیه السلام ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله
لا ینکسفان بموت احد و لا بحیوته فاذا رأیتموها فادعوا الله

فعلام

صلوا حتی تنجلی معنی چنان باشد که شمس و قمر یعنی آفتاب و ماه
این هر دو دو نشان اند از نشانهای قدرت خداوند تعالی منکسف
یعنی گرفته نشوند بسبب مرگ کسی و بسبب حیوة کسی چون ببینید
که آفتاب یا ماه منکسف شد دعا کنید و نماز گزارید تا وقتی که روشن
گردند و این حدیث چنان بود که رسول را صلی الله علیه و سلم پسری فوت
شد نام او ابرهیم و رسول علیه السلام از فوت او تنگ دل شد
و آب از چشمهای مبارک او روان شد عبد الرحمن عوف گفت رضی
الله عنه که یا رسول الله أتبکی قد نهیتنا عن البکاء یعنی ای
رسول خدا نه نهی کردی ما را از گریستن رسول علیه السلام فرمود
انما کنت نهیتکم عن صوتین احمقین فاجرین صوت الغنا
والنوح فانه لعب ولهو ومزامیر الشیطان یعنی نهی کردم
شما را از آن دو آواز احمق یکی آواز سرود و دیگری آواز نوحه که آن
لعب است و لهو و مزامیر شیطانست و آنکه باز داشتم شما را از بانگ
کردن گریبانها و برهنه کردن سرها و زدن بر رانها و رخسارها
این همه که گفتم از عادت جاهلان عرب است و لیکن این دویدن آب
از چشم رحمتی است از حق تعالی که در دلها نهادست پس رسول علیه
السلام این حدیث دراز فرمود برین چند کلمه ختم کرد که العین تحزن

والعین

والعین تدمع ولا نقول ما یسخط الرب یعنی دل اندوهگین میشود
و از دیده آب روان می شود و نگوییم چیزی که بخشم شود پروردگار
حاصل چون ابرهیم فوت شد در آن روز کسوف شد بمثابه که
جهان تاریک شد خلق گمان بردند و گفتند که این کسوف و این ظلمت
بسبب فوت ابرهیم است پس رسول علیه السلام این شنید برای
رد گمان ایشان این حدیث فرمود که ان الشمس والقمر تا آخر حدیث

فصل چهل و ششم در بیان استسقاء و صلوة آن

استسقا در لغت آب خواستن بود و در فقه عبارت از دعا و استغفار
چون استغفار سبب آب دادن است قال الله تعالی فقلت استغفروا
ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا امام
ابو حنیفه میگوید که نیست در استسقا نماز بجماعت و لیکن بیرون آمدن
امام با مسلمانان بصحرا و دعا کردن با جمع مسلمانان سنت است
اما اگر مردمان تنها بگزارند روا باشد امام ابو یوسف و محمد
گویند که در استسقا دو رکعت سنت است بجماعت که بگزارد و قراءت
در آن بلند خواند و چون از نماز فارغ شود خطبه گوید ایستاده بر زمین
نه بر بالای منبر و در حال خطبه روی سوی مردمان کند و پشت بجانب قبله
که نزدیکتر بود باجابت در کافی می گوید از امام محمد روایت است که

این نماز چون نماز عید نیست نگزارد مگر امام دو رکعت بجماعت با تکبیرات
و رفع یدین و بقراءت بلند چون از نماز فارغ شود خطبه گوید چون از
خطبه فارغ شود روی بقبله آرد و دعا کند در تحفة الفقهاء آورده که
چون امام از نماز و خطبه فارغ شود استغفار گوید و ردا برگرداند
پس پشت بسوی مردمان کند و روی بقبله آرد و ایشان ایستاده بدعا
مشغول شوند یعنی بدعاء باران اما مردمان در حال خطبه روی بقبله
کنند و ایشان نشسته دعا کنند دست برداشته زیرا که سنت در دعا
برداشتن دستهاست اما در قلب ردا اقوال است نزدیک
امام ابو یوسف و محمد امام قلب ردا کند و قوم نکنند و نزدیک امام
مالک امام و قوم قلب ردا کنند و نزدیک امام ابو حنیفه قلب ردا
نیست اصلا نه امام را و نه مقتدیان را و این روایت کافی است
در منظومه مطلق آورده و لیس فیه القلب للرداء و کیفیت قلب
رداء نزدیک صاحبین آنست که اگر ردا چهارگوشه بود سفل را
زبر کند و زبر را زیر کند و اگر ردا مدور باشد چنانکه جبه و
گلیم [illegible] کسا [illegible] راست آنرا سوی چپ کند و چپ آنرا
سوی راست اما قوم قلب ردا نکنند بقول علماء ما رحمهم الله
در منافع می گوید که الرداء ثوب لا ذیل له و لا کم مثل الفوطة

ردا چیزی است که آنرا نه دامن باشد و نه آستین چنانکه فوطه را و آنکه امام
ردا می گرداند برای تفأل است یعنی بار خدایا تغییر کردیم ما تغییر خویش
تو نیز تغییر کن قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ الآیة فصل چهل
هفتم در بیان نماز تراویح بدانکه نماز تراویح سنت مؤکده است گزاردنش
صواب و گذاشتنش ضلالت و گزاردن او سبب سعادت و ناگزاردن او
سبب شقاوت و نماز تراویح مشروع است بفعل رسول صلی الله علیه وسلم
و اجماع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بخلاف رافضیان خذلهم الله و
هر که نماز فریضه است تراویح بر وی است لیکن اگر فریضه نگزارد قضا بر وی
بود لکن ترک تراویح قضا نبود لیکن بزه کار باشد در محیط آورده قال
النبی صلی الله علیه وسلم فَرَضَ عَلَیْکُمْ صِیَامَهُ وَسَنَّ لَکُمْ قِیَامَهُ
و هذا الخبر یشیر الی انه سنة الله تعالی یعنی این خبر اشارت است که نماز
تراویح سنت الهی است یعنی موضوع الهی است و مرضی وی است و تراویح
سنت است مردان را و زنان را بدلیل آنکه از علی کرم الله وجهه روایت میکنند
اَنَّهُ کَانَ یَأْمُرُ النِّسَاءَ بِقِیَامِ رَمَضَانَ وَکَانَ یَجْعَلُ لِلرِّجَالِ
اِمَامًا وَلِلنِّسَاءِ اِمَامًا یعنی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه امر می کرد
زنان را بگزاردن تراویح و معین میکرد برای مردان امامی و برای زنان
امامی از عبد الله ثقفی روایت میکنند که گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه

مرا فرمود که امامت کن زنان را در تراویح پس من امام بودم ایشان را
و هشام بن عروه روایت میکند که مادر مؤمنان عایشه رضی الله عنها
غلام خود را که ذکوان نام بود مدبّر کرده بود و او امامت کردی عایشه
را و زنان را که با وی بودی در رمضان در مصحف خواندی قرآن
را و بظاهر این حدیث گرفته اند بعضی از فقها که باکی نیست که امامت
کند مرد و در مصحف خواند در منابع میگوید نفس تراویح سنت است
و اداء او بجماعت مستحب است تا اگر کسی نماز تراویح تنها بگزارد سنت
اقامت کرده باشد و از برای این در قدوری میگوید و یستحب ان یجتمع
الناس بعد العشاء فیصلی بهم امامهم خمس ترویحات فی کل ترویحة
تسلیمتان و یجلس بین کل ترویحتین مقدار ترویحة یعنی مستحب
است که جمع شوند مردمان در ماه رمضان بعد از نماز خفتن پس
بگزارد با ایشان امام ایشان پنج ترویحه در هر ترویحه دو سلام دهد
و بنشیند میان هر دو ترویحه مقدار یک ترویحه و ترویحه چهار رکعت را
میگویند در ینابیع میگوید مقدار ترویحة ای مقدار ان یصلی فیه اربع
یعنی بنشیند میان هر دو ترویحه مقداری که ممکن بود در وی گزاردن چهار
رکعت در مغرب آورده که ترویحه جمع او تراویح است و اینکه ترویحه نام
کرده شده است بنا بر استراحت قوم بعد از چهار رکعت یقال روّحت

فی شهر رمضان

بالناس

بالناس ای صلّیت بهم التراویح و معنی ترویح راحت دادن است
و در محیط آورده که در کمیت نماز تراویح اختلاف علماست نزدیک علماء
ما و امام شافعی بیست رکعت است و بقول امام مالک تراویح سی و
شش رکعت است و بروایتی از وی چهل رکعت است پس اگر بقول امام
مالک تراویح بگزارد نزدیک شافعی مکروه نبود و نزدیک علماء
ما مکروه بود بنا بر آنکه گزاردن نفل بجماعت آنچه خواهد مکروه است
نزدیک ما خلاف شافعی اما آنچه زاید است بر بیست رکعت تا چهل
رکعت اگر تنها گزارد مستحب باشد مشایخ بخارا در تراویح ختم قرآن
لازم داشته اند اما اگر ختم نکنند روا بود و مشایخ سمرقند ختم کردن
در تراویح لازم ندارند بل که مستحب دارند و می گویند اگر ختم قرآن در
تراویح لازم داریم بسیار جای بود که ختم قرآن نتوانند کرد پس تراویح
در حق ایشان ممنوع شود و دیگر آنکه تراویح قوی تر از فریضه
نیست و در فرایض آنچه خوانند درست آید در تراویح بطریق اولی
نماز تراویح اگر پیش از نماز خفتن گزارند روا نبود اما شمس الائمه
سرخسی از فرغانه بسمرقند می آمد بدیهی رسید که در گزاردن تراویح مبا
چنان می کردند که فریضه ایشان پیش از وقت افتاد شمس الائمه
ایشان را اجازت داد که تراویح پیش از فریضه گزارند تا فریضه در وقت

مطلب ختم قرآن کردن در تراویح

مطلب تراویح گزاردن پیش از وقت

اما صدر سعید شهید حسام الدین گفته که تراویح پیش از فریضه روا نبود اما
بعد از وتر روا بود در منافع می گوید قوله ثم یوتر اشارة الی ان وقت التراویح
بین العشاء والوتر یعنی ثم از برای تراخی بود پس معنی ثم یوتر چنان بود که
پس از نماز تراویح وتر گزارد و این لفظ اشارت بدان میکند که وقت
تراویح میان نماز خفتن و میان وتر است و وتر گزارده نشود بجماعت
در غیر ماه رمضان در محیط می آرد نشستن میان هر دو ترویحه مقدار
یک ترویحه مستحب است نزدیک امام ابوحنیفه و اهل حرمین و همچنین میان
ترویحه پنجم و میان وتر استراحت مستحب است اما اهل مکه میان
هر دو ترویحه طواف کنند و اهل مدینه چهار رکعت نماز گزارند و اهل هر دیار
را اختیار است میان هر دو ترویحه که تسبیح گویند یا تهلیل یا ساکت باشند
لکن در نماز گزاردن میان ترویحتین اختلاف است نزد بعضی کراهت
است و نزد بعضی نیست اما سنت در تراویح گزاردن آنست که بر هر
دو سلام بعد بر هر ترویحه که چهار رکعت بود بنشینند و تسبیح گویند
تا آخر اصح اینست و فتوی برین است استراحت کردن بر پنجم سلام
یعنی بر بیست رکعت نشستن مقدار ترویحه شاید یا نه نزدیک بعضی
شاید اما عامه مشایخ برانند که نشاید زیرا که مخالف عمل اهل حرمین
است اما در هر دو رکعت التحیات را تا عبده و رسوله خواند روا بود

ولکن

ولکن اولی و افضل آن باشد که تا آخر خواند تا حق رسول و اولاد او
و حق ابرهیم و امثال او و حق مادر و پدر و حق جمله مؤمنان گزارده
باشد اگر تراویح را ده امام گزارند هر دو رکعت امامی دیگر بقول عامه
علما مکروه بود و اگر پنج امام گزارند هر چهار رکعت امامی مکروه نبود
لمعاملة اهل الحرمین و این روایت محیط است در نصاب الفقه میگوید
اگر مفتی امامت کند تراویح را در دو مسجد تمامی روا نباشد و اگر
مجتنب کند و فتوی برین است که تراویح دوم سنت نباشد و اگر امامی در
مسجد خود تراویح گزارد بعد از ان اقتدا کند با امام مسجد دیگر فتوی این
است که مکروه نبود زیرا که اقتدای متطوع بمصلی سنت روا بود
امامت بچه در تراویح چون ده ساله بود ماخوذ ائمه فتوی اینست که روا
باشد در خلاصة الفتاوی می آرد اگر بعضی مردمان تراویح را در خانه خود
بجماعت بگزارند درین اختلاف مشایخ است لکن صحیح آنست که مر جماعت
خانه را یک فضل است و مر جماعت مسجد را دو فضل و آنکس که در خانه
جماعت کند یکی را بیش نیابد و آنکس که ترک جماعت کند و تراویح در خانه تنها
گزارد درین نیز اختلاف است صحیح آنست که تراویح بجماعت در مسجد سنت
کفایه است تا اگر اهل مسجد همه ترک کنند تارک سنت باشند و همه
بزه کار باشند اما اگر بعضی در تراویح را در مسجد بجماعت گزارند

مطلب تراویح گزاردن پنج امام

مطلب امامت کردن بچه ده ساله در تراویح

مطلب در مسجد گزاردن تراویح

نفس
اکنکس که در خانه تنها گزارد تارک دو فضیلت بود ولکن آثم نباشد زیرا که
تراویح سنت است وآنرا اقامت کرد اما اگر باختیار در هر شب چنین کند مکروه
بود اگر امام تراویح نشسته گزارد بعذر یا بغیر عذر وقوم در عقب او ایستاده
گزارند نزدیک امام ابو حنیفه وابو یوسف روا بود ونزدیک امام محمد نبود
اما عامه مشایخ بر آنند که نزدیک همه روا بود در روایت صحیح وهمچنین خلاف است
در منفرد وصحیح آنست که روا باشد که منفرد تراویح را نشسته گزارد ولکن
مستحب نبود که باختیار نشسته گزارد از آنک خلاف عمل صحابه بود رضوان الله
علیهم **فصل چهل وهفتم در بیان صلوة خوف** چون خوف سخت
شود از دشمن یا از راه زن امام را باید که مردمان را دو طائفه گرداند
یک را سوی دشمن ایستاند ویک طائفه را در عقب خویش وبدین طائفه یک
رکعت با دو سجده بگزارد وچون پس از سجده دوم بر آید این طائفه
بروند بسوی دشمن بایستند وبیایند آن طائفه که ایستاده بودند
بروی دشمن پس بگزارد امام با ایشان رکعت دیگر ودو سجده وتشهد
وسلام دهد وقوم سلام نگویند بل که بروند سوی دشمن بایستند برابر
دشمن پس بیایند طائفه اولی وبگزارند یک رکعت ودو سجده بی قرأت
وسلام گویند وبروند برابر دشمن وبیایند طائفه دیگر وبگزارند رکعت
دیگر با قرأت زیرا که مسبوق اند پس تشهد آرند وسلام گویند این

جائز بود که نماز دو رکعت بود واگر امام مقیم بود وچهار رکعت بود بگزارد
با طائفه اولی دو رکعت وبا طائفه دوم دو رکعت ودر نماز شام دو رکعت
با طائفه اولی ویک رکعت با طائفه دوم ودر صلوة مقاتله نشاید یعنی
جنگ واگر قتال کنند نماز ایشان باطل شود واگر خوف بیشتر شود
بگزارند تنها سواره باشارت وایماء بهر سوئی که قادر باشند اگر روی به
نتوانند بقبله وامام محمد میگوید بگزارند سوار بجماعت وامام ابو یوسف
میگوید صلوة خوف در زمان ما نیست واین در باب وی آمده
در منظومه وَمَا صَلَوةُ الْخَوْفِ بِالْمَشْرُوعَة ـ فِی یَوْمِنَا لٰکِنَّهَا مَرْفُوعَة
وصلوة خوف بی حضور دشمن روا نباشد باتفاق **فصل چهل
نهم در احکام جنازها** بدانک جنایز جمع است وواحد او جنازه
در منافع می گوید که الجَنَازَة بفتح الجیم میّت وبکسر الجیم السَّرِیر وشیخ
الاسلام حمید البلخی روایت میکند از شیخ نجم الدین عمر نسفی هم این روا
که گفتیم از منافع یعنی جنازه بفتح جیم مرده را گویند وبکسر جیم تخته که
مرده بر وی نهند وبگورستان برند در قدوری میگوید اِذَا احْتُضِرَ الرَّجُلُ
وُجِّهَ اِلَی الْقِبْلَةِ عَلٰی شِقِّهِ الْاَیْمَنِ وَلُقِّنَ الشَّهَادَتَیْنِ فَاِذَا مَاتَ شُدَّ
لَحْیَاهُ وَغُمِّضَ عَیْنَاهُ در منافع میگوید قال المطرزی احتضر ای مات
لِاَنَّ الْوَفَاةَ حَضَرَتْهُ تَقُولُ فُلَانٌ مُحْتَضَرٌ اَیْ قَرِیبٌ مِنَ الْمَوْتِ فاذن جان

بود که چون حاضر آمده شود یعنی کار او بآخر رسید وقوله وُجّه
الی القبلة علی شقه الایمن یعنی چون نزدیک شد رسد مرگ مردم
روی او را بقبله بخوابانند بر دست راست در هدایه و زلوا الفقهاء
ی آید که مختار در شهرهای ما استلقاست یعنی آنکه بر قفا خوابانند
او را از آنکه آن آسان ترست مر خروج روح را و اما افضل بر پهلو
از آنکه سنت است و نیز چون او در حالت نزع است قریبست
بموت و چیزی چون نزدیک می شود بچیزی حکم آن می گیرد پس محتضر
درین حالت چنانکه در گور میخوابانند بخوابانند و لقن الشهادتین
و تلقین کنند یعنی بر و خوانند شهادتین را زیرا که رسول علیه السلام
فرموده لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و آن دو شهادت
است یکی شهادت وحدانیت الله تعالی است دوم شهادت نبوت
مصطفی است علیه السلام و کیفیت تلقین شهادت در نزع آواز
که بلند گوید انکه نزدیک او باشد در آن حالت اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا او نیز برغبت بگوید
اما نباید که او را تعنف نگوید و نگوید مر او را که بگوی زیرا که در
فتاوی سراجی آورده لو قال المسلم قل لا اله الا الله و لم یقل فقد کفر
بالله و ان اعتقد الایمان یعنی اگر مسلمانی را بگوید که بگوی لا اله الا

مطلب لا اله الا الله تلقین اگر نگوید کافر نشود

لا اله الا الله و نگوید کافر شود نعوذ بالله منها اگرچه بدل اعتقاد
داشته باشد پس درین حالت نگوید محتضر را که بگوی بلکه خود
بگوید تا او بشنود و بخود بگوید قوله فاذا مات شد لحیاه و
غمض عیناه و چون بمیرد هر دو چشم او را بپوشانند و در هدایه
آورده که رسول علیه السلام بر ابو سلمه در آمد او را مرده دید و چشم
گشاده و چشم باز مانده پس رسول علیه السلام چشم او را بدست خود
بمالید و بپوشانید دهن او را حکمت درین آنست که اگر کشاده بگذارد
و چشم بپوشانند و دهان باز ماند مثله شود در آنچه میگوید قوله
شد لحیاه یعنی اللحم منبت الشعر من اللحیة یعنی جای رستن ریش
و در بیان فی الانباء می گوید اللحیان ذو کله العنیان دو چشم
و چون خواهند که مرده را بشویند بخوابانند او را بر تخت و برهنه
کنند و وضوش دهند و لکن آب در دهن و بینی وی نکنند و نزدیک
امام شافعی برهنه نکنند و آب در دهن و بینی وی کنند در وقت وضو
و لکن پس از ان بپوشند عورت او را بجامه اما بدانکه در ستر
عورت میت در حالت غسل وی روایاتست شیخ الاسلام
برهان الدین مرغینانی در هدایه آورده که یکتفی بستر العورة
الغلیظة هو الصحیح یعنی بسنده کنند بستر عورت غلیظه و آن دبر

مطلب آب در دهن و بینی مرده کردن در وقت غسل

مطلب تعیین عورت غلیظه

و ذکر و خصیتین است اما اصح آنست که در منافع میگوید که واجب
که بپوشد مرده را بخرقه از ناف تا زیر زانو مرد بود یا زن زیرا که
نظر روا نیست در عورت زنده و مرده قال علیه السلام لعلی کرم
الله وجهه لا تنظر الی فخذ حی ولا میت یعنی منگر در ران هیچ زنده
و مرده پس آب بریزند و خوش بوی کنند تخت وی طاق یعنی یکبار
و یا سه بار و آبی را که بدان غسل خواهند داد برگ درخت سدر
یا اشنان بجوشانند و اگر هیچ کدام ازین دو نباشد با آب خالص که
در وی چیزی نیامیخته باشند بدان آب غسل دهند و سر و ریش
مرده را بشویند به برگ خیرو و پس او را بخوابانند بر پهلوی چپ و بشویند
با آب خیرو و برگ سدر تا غایتی که آب برسد بجایی که بر تخت است
یعنی به پهلویی که متصل بتخت است پس بخوابانند او را بر پهلوی راست
و بشویند تا آب برسد بدیگر پهلوی وی پس بنشانند او را و در جهه
تکیه دهند و بمالند شکم او را مالیدنی نرم و اگر چیزی از وی بیرون آید
همان موضع را بشویند و غسل و وضو را اعادت نکنند و باز نگردانند
و برچینند آب تن وی را بجامه و در آرند او را در کفن بعد از آنکه کفن
را خوش بوی کرده باشند و سر و ریش او را خوش بوی کنند و کافور بر
مساجد وی کنند و آن دو سر دست و دو سر پای و دو زانو و پیشانی

است

است یعنی درین هفت موضع کافور بمالد که برین هفت عضو سجده میکرده
از آن آنرا مساجد گویند در کافی میگوید المساجد جمع المسجد یعنی
الجبهة وهی اعضاء یسجد بها المصلی و سنت در تکفین مرد آنست که او را
بسه جامه کفن کنند ازار و قمیص و لفافه اما بدانکه ازار گویند آنرا که
بپوشد از سر تا قدم و لفافه نیز همچنین باشد و قمیص گویند آنرا که بپوشد
گردن تا قدم و این معنی را در هدایه آورده والازار من القرن الی القدم واللفافة
کذلک والقمیص من اصل العنق الی القدم در منظومه آورده که نزدیک
امام شافعی در کفن قمیص نیست روایت اینست ولیس فی الاکفان من سربال
والحق للموتی لا للتوانی و اگر اقتصار کنند بر دو جامه نزدیک ما روا باشد
و این تکفین کفایه گویند و مکروه است مرده را که کم از دو جامه کفن کنند
مگر در حالت ضرورت و چون خواهند که کفن کنند باید که آغاز از جانب
چپ کنند پس جانب راست چنانکه در حال حیوة در هدایه آورده که
شرط پیچیدن کفن آنست که اول لفافه را بگسترانند پس ازار بر زبر لفافه
بگسترانند پس از آن میت را پیراهن بپوشانند و بر ازار خوابانند پس
برو بپیچند ازار را از جانب راست و همچنین بپیچند لفافه را و اگر بترسند
از آنکه کفن منتشر شود بر آن گره زنند از کرانه گریبان و در تکفین
عورتان سنت است که عورت را پنج جامه کفن کنند ازار و پیراهن و خمار

مطلب تکفین کردن مردان

مطلب تکفین کردن زنان

یغ دامنی وخرقه که بدان بر بندند بستان او را ولفافه واگر اقتصار کنند
بر سه جامه کفن زنان را مکروه است واگر در سه جامه کفن کنند باید که
پیراهن بوشانند وبر زبر پیراهن دامنی وزبر این هر دو لفافه وموی
عورت را دو گیسو کنند وبر سینهٔ او اندازند ونشاید که پشم وریش مرده
را شانه کنند وناخن وی را باز نکنند وسبلت او راست نکنند بنزدیک علما
ما رحمهم الله ونزدیک امام شافعی این جمله شاید واین از منظومه در باب ع
آورده ویُسَرِّحوا الجنیّةَ وشعرَه ویُقَصِّروا شاربَه وظفرَه وچون
فارغ شوند از تکفین وی بروی نماز گزارند در کنز الدقائق آورده که سزاوارتر
مردمان بامامت در نماز جنازه سلطان است اگر حاضر شود واگر نشود
قاضی سزاوارتر است اگر حاضر شود واگر نه امام حی اگر حاضر شود
پس ولی میت سزاوارتر است وولی میت را رسد که بفرماید هر کرا که
خواهد ودر محیط نیز عین این روایت آورده که امام حی اولیتر از ولی
وقاضی اولی است از امام حی وسلطان اولی است از قاضی بشرط حضور
وامام شافعی میگوید که ولی میت اولی است بامامت از سلطان ودر
منظومه آمده این روایت چنانک بنشته شد منسوب او است که اگر بر جنازه
جز ولی وسلطان نماز گزارد ولی را روا باشد که باز گزارد واگر سلطان
با ولی گزارد هیچکس را نشاید که باز گزارد کیفیت نماز جنازه اول

مطلب صلوة میت ونیت آن

نیت کند اگر خواهد بعین نیت چنانک در باب نیتها گفته شد واگر خواهد بیاری
در ملتمس آورده که بگوید که می گزارم این عبادت مر خداوند تعالی را وشفاعت
میکنم این مرده را الله اکبر چون تکبیر گفت ثنا بگوید سبحانک اللهم
تا آخر وچون تکبیر دوم گفت اللّهمّ صلّ تا آخر بخواند وچون تکبیر
سیم گفت دعا گوید خود را ومیت را وجمله مسلمانان را اللّهمّ اغفر
لحیّنا ومیّتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا
اللّهمّ من احییتَه منّا فاحیه علی الایمان ومن توفّیتَه منّا
فتوفّه علی الاسلام برحمتک یا ذا الجلال والاکرام الله اکبر وچون تکبیر
چهارم گفت سلام دهد از هر دو جانب ونزدیک امام شافعی از یک
جانب واگر میت بچه بود بعد از تکبیر سیم این دعا بخواند اللّهمّ
اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا
مشفّعا واگر طفل دختر باشد بجای اجعله اجعلها گوید وشافعة
ومشفّعة گوید وبعد از تکبیر چهارم سلام گوید اما امام در وقت نماز
بر میت کجا ایستد درین دو روایت است یکی آنک اگر میت مرد باشد برابر سر او
ایستد واگر زن باشد برابر سینهٔ او وروایت دوم آنک امام برابر سینهٔ
میت ایستد مرد باشد میت یا زن وفتوی برین است از آنک اشرف
مواضع صدر است زیرا که محل قلب است وقلب محل ایمان است

واین روایت در جامع صغیر حسامی آمده و در کفایهٔ بیهقی در مسئلهٔ جنازه
آورده که از امام ابو حنیفه روایت است در نماز جنازه چون تکبیر گوید برای
افتتاح باید که در ثنا أَسْتَعِيذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وبسم الله الرحمن الرحیم
بگوید اعتبار با افتتاح صلوة نماز جنازه در مسجد نشاید گزاردن نزدیک
علماء ما رحمهم الله ونزدیک امام شافعی شاید واین در منظومه در باب شافعی
آورده و آن اینست لَوْ أُدْخِلَتْ فِي الْمَسْجِدِ الْجَنَائِزُ لِكَيْ يُصَلُّوا فِيهِ فَهُوَ جَائِزٌ
وَمَشْيُهُ أَمَامَهَا مِنَ الْقُرَبْ وَحَمْلُهَا بَيْنَ الْعَمُودَيْنِ أَحَبْ و چون
بگورستان رسد مکروه است نشستن پیش از آنکه جنازه را بنهند
وگور بکنند ولحد کنند نه شق لحد بجانب قبله و در آرند مرده را از جانب
قبله نه چنانکه شافعی میگوید که شق کنند در گور و بکشند مرده را
از پایان گور و چون در گور نهند آنکس که می نهد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله وعلی ملة رسول الله و در کافی میگوید که تقدیر کلام چنانست
که بسم الله وضعناک وعلی ملة رسول الله سلمناک یعنی چنان بود که
بنام خدای ترا نهادیم و بر دین رسول علیه السلام ترا سپردیم پس واضع
روی او را بقبله کند وگره که بر کفن زده باشند بگشاید و خشت خام
بروی راست کند و خاک را بر آن بر آکند وگور را خرپشته کنند نه چهار گوشه
چنانکه قول امام شافعی است و خشت پخته مکروه است و چوب و نی ...

خدای م

نیست

نیست در فتاوی ظهیری می آرد که مشایخ بخارا گفته اند اگر در بلاد ما در لحد
خشت پخته نهند مکروه نباشد از برای ضعیفی زمین وبعضی از مشایخ
بخارا چنین گفته اند که لَوْ وُضِعَ فِي هَذِهِ الْبَلْدَةِ تَابُوتٌ مِنْ حَدِيدٍ لَا يُكْرَهُ
و در ظهیری که زمین او چون زمین بخارا باشد با خوف بیرون کشیدن
میت باشد بنا بر حادثه در آن شهر مرده را در تابوت نهند لِضَيْعَةِ
الْمُؤْنَةِ اگر بچه زاده شد و مرد بعد از ولادت علامت حیوة در
وی یافتند چو گریستن ومثل آن او را نام نهند و بشویند و بروی نماز کنند
واگر بعد از ولادت علامتی از حیوة در وی نیافتند او را در جامه بپیچند
نه چون کفن و در گور کنند اما او را بشویند یا نه در آن خلاف است
مختار آنست که در فتاوی کبری می آرد که کودک سقط را بشویند و در جامه
بپیچند اما نماز نگزارند بر وی باتفاق از آنکه در حدیث آمده قال علیه السلام
إِذَا اسْتَهَلَّ الْمَوْلُودُ صُلِّيَ عَلَيْهِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَهِلَّ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ نماز جنازه
سوار یا نشسته گزارده روا نباشد بقیاس وباستحسان روا باشد
در ینابیع آورده که چون میت را بشویند سنت آنست که مرد را مردان
بشویند و زنان را زنان پس اگر دختری نارسیده باشد باکی نبود که مرد
او را بشوید و همچنین اگر پسری که مراهق نشده باشد بمیرد باکی نبود
که زن او را بشوید اگر مردی در سفر وفات یابد اگر مردی با او باشد

نماز نگزاردن کودک سقط

گزارند

مرد را بشوید و اگر مردی نباشد همهٔ زنان باشند اگر در میان ایشان یکی از
او باشد آن زن وی را بشوید و کفن کند و این زنان بروی نماز کنند اما
آن زن که امامت کند میان صف ایستد چنانکه در صف نماز می‌ایستد
چون زنان جماعت گزارند و اگر میان این زنان زن وی نباشد ولکن
مردی کافر باشد باید که این زنان او را غسل میت در آموزند تا
وی بشوید او را و کفن کنند پس آن زنان نماز گزارند برو و دفن کنند
و اگر میان ایشان مرد کافر نیز نبود و زن میت نیز نباشد باید که
یکی ازین زنان او را تیمم دهند اگر محرمهٔ وی بود بی خرقه وی را تیمم
دهد و محرمه آن بود که نکاح وی با آن مرد ابدا روا نبود چون مادر
و خواهر و دختر و عمه و خاله و اگر محرمه نباشد تیمم دهد او را با خرقه
که بر دست خود پیچد و کیفیت تیمم آنست که تیمم دهنده هر دو دست
را بر زمین زند و بیفشاند انگشتان را پس مسح کند بر روی و بار
دوم هر دو دست را بر زمین زند و بیفشاند انگشتان را پس مسح
کند هر دو دستها تا آرنج و همچنین اگر عورتی در سفر فوت شد
باید که زنان بشویند او را و اگر شوهرش بشوید روا نبود و امام شافعی
میگوید که شوهر را روا باشد که زن خود را بشوید چون بمیرد ولکن
در منظومه آمده وَجَائِزٌ لِلزَّوْجِ غَسْلُ زَوْجَتِهِ بَعْدَ الْوَفَاةِ وَانْقِطَاعِ

وُصْلَتِهِ

وُصْلَتِهِ پس اگر در سفر هیچ زن مسلمه نباشد ولکن کافره یا صبی باشد
مشور بحد شهوت نارسیده یکی را از ایشان بیاموزند تا بشوید
و خالی کنند میان میت و شوینده وی و اگر در سفر زن کافر و مومن
و صبی هم نباشد که بشوید این زن مرده را این زن را تیمم دهند اگر
متیمم محرم بود بی خرقه و اگر نامحرم بود با خرقه چنانکه در طرف مرد مرده
گفته شد و باکی نبود که نظر کند متیمم در روی عورت بیگانه در وقت
تیمم دادن ولکن روا نباشد که در ساعد وی نظر کند بلکه از هر دو ساعد
روی بگرداند اما زن را روا باشد که شوی خود را بشوید بعد از وفات
وی اگر جدائی نشده باشد میان ایشان در حال حیوة و بعد از ممات
چیزی که سبب بینونه باشد و جدائی واقع نشده باشد چون ارتداد
پس از مرگ شوهر و چون بوسه دادن پسر شوی را یا پدر شوی را
اگر جدائی چنین باشد روا نباشد که شوهر خود را بشوید نزدیک
علمای ثلاثه رحمهم الله و نزد امام زفر روا باشد و این در منظومه در باب الموت
وَبَعْدَ مَوْتِ الزَّوْجِ مَهْمَا ارْتَدَّتِ ۔ يَجُوزُ أَنْ تَغْسِلَهُ مَا اعْتَدَّتِ
كَذَاكَ فِيمَا طَهُرَتْ مُضَاهِرَه ۔ فَغَسْلُهُ فِي قَوْلِهِ الْمُظَاهِرَه
و المطلقة رجعیة را روا باشد که شوهر خود را بشوید و ام ولد را روا نباشد که
در عدت عتاق مولای خود را بشوید بقول علمای ثلاثه رحمهم الله و بقول زفر

روا باشد واین در منظومه در باب اوست وغسل ام الولد المولی
اما کنیزک او ومکاتبهٔ او ومدبرهٔ او نشاید که اورا بشویند
بعد از وفات او ما نفاق ومکروه است جنب وحایض را او
را شستن مردگان روایت میکنند شیخ ابو الحسن کرخی از امام
ابو حنیفه واز ابو یوسف اگر میت صبی یا صبیه باشد جنابک نا
وضو را در حالت غسل ایشان وضو ندهند اگر میت خنثی با
وبحد بلاغت رسیده اورا تیمم دهند لیکن حال ومرد وزن
در تیمم دادن او برابرند اگر متیمم محرم باشد خنثی را بی خرقه
دهد واگر محرم نباشد با خرقه تیمم دهد وبپوشد چشم خود
ساعد او در وقت تیمم دادن اگر بیشتر اعضای مسلمانی جائی
چنانکه تن بی سر یا نیمهٔ تن یا بیشتر تن یا سر بی دو دست
پای باید که بشویند وکفن کنند ونماز گزارند برو با جماع اما
عضوی از اعضای او یا نیمهٔ تن بی سر یا سر او بی تن
از درازای وی پاره کرده یافتند نشویند ونماز نکنند
نزدیک علمای ما رحمهم الله ونزد امام شافعی بشویند ونماز
برو وهمچنین خلاف است در میت غایب نزدیک امام شافعی
برو نماز واین در باب اوست وهي على الغائب والعضو

۲۲۵

وذا كان في حق الشهيد قد طرح اگر مسلمانی در دریا در کشتی فوت شد
اورا بشویند وکفن کنند ونماز گزارند برو وپس همان در دریا فرو
گذارند واگر در آب روان بمرد اورا چون بیرون آرند بشویند
مگر در حالت بیرون آوردن از آب در آب جنبانیده باشند
بغسل حساب شود ودیگر باره شستن او حاجت نباشد واین
روایتها از ینابیع وفتاوی کبری آورده شد اما در طحاوی میگوید
اگرچه در وقت بیرون آوردن او از آب وجنبانیدن او نیت
غسل او نکرده باشد همان جنبانیدن نیت غسل او باشد
باز دیگر حاجت نبود که بشویند اگر بر میت نماز گزاردند پس
از آن معلوم شد که میت ناشسته بود بشویند وباز نماز گزارند
وهمچنین اگر معلوم شود که نماز ناروا بود باز گزارند واگر در
خاک نهادند وخشت راست کردند آنگاه معلوم شد که میت
ناشسته بود از خاک بیرون آرند وبشویند ونماز گزارند واگر
خاک وی را راست کردند تمام آنگاه معلوم شد که نماز ناروا است
یا مرده ناشسته اینجا نماز گزارند بر سر خاک بقول علمای ما تا سه
شبانروز وبقول شافعی تا چهل روز ووقت دفن کردن میت
بر سر خاک بنشیند که یکی از صحابه وفات یافت وی را بخاک دفن میکردند

رسول علیه السلام با صحابه ایستاده بودند جهودی بر کذشت گفت
ما همچنین می‌کنیم و می‌ایستیم در وقت دفن رسول علیه السلام بنشست
وگفت که ای یاران بنشینید همه بنشستند پس معلوم شد که نشستن
اولی بود در وقت دفن میت و هر که در خانه بمیرد او را در میان
خانه نشاید دفن کردن که این خاصهٔ انبیاست علیهم السلام و در
کورستان آتش نشاید کردن مکر از برای دفع دکان اکر مرده را
در خاک دفن کردند او را دده خورد و کفن ماند آن کفن نشاید که
بر زندکان صرف کنند باید مردهٔ دیکر را کفن کنند اکر مومنی ملکی
خود را کورستان کرده و در وی یک مرده نهادند نتواند که کسی دیکر را
منع کند تا در آن کورستان ننهند در کورستان خرید و فروخت
نشاید کردن و در کورستان خانه نشاید ساختن و زراعت نشاید
کردن و درخت نشاندن که زمین کورستان معطل کرده کور را
کل اندود و سفید کردن نشاید کردن و کیاه تر که بر سر کور باشد
نشاید دروردن که هر چند کیاه تر بود اثر رحمت بیشتر بود و نشاید
بر سر کور سقف و کنبذ کردن بنا بر آنکه رسول علیه السلام فرمود
صَفقُ الرِّیاحِ وقَطرُ الأمطارِ علی قبرِ المومنِ کفارةٌ لذنوبه
معنی حدیث چنان بود که وزیدن باد و باریدن باران بر کور مومن

کفارت

مطلب نوحه کردن و سر برهنه کردن و نکوهیدنات

کفارتست کناهان او را در مناقب العلوم می‌آید که منهی است نوحه کفتن
بر میت و نوحه کر را چیزی دادن و در خانهٔ میت سیاه کردن و دکان
وی خراب کردن و سر برهنه در پس جنازه رفتن و جامه پاره کردن و
رخسار کندن و موی سر و ریش کندن و میت را جامهٔ دیبا
و خز و رنکین افکندن و کور را جامه پوشانیدن و همچنین منهی است
ولی میت را ردا بر سر افکندن و در عقب جنازه پای برهنه رفتن
و مصیبت را بر در خانه نشستن و مصیبت داشتن که این جمله
از افعال جاهلیت است اما در فتاوی سراجی آورده که نشستن
در خانهٔ میت برای مصیبت تا سه روز رخصت است اما نیکوتر آن بود که
ننشینند و در بستان ابو اللیث آورده که باکی نیست که مصیبت دارند
در خانه یا در مسجد سه روز از آنکه روایت کرده اند از رسول علیه
السلام که چون او را خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه
رسید برای آن در مسجد بنشست و یاران می‌آمدند و او را می‌پرسیدند و
معنی تعزیت صبر فرمودن و خوشدلی دادن است مر اهل مصیبت
را و در حدیث است که حقُّ المسلمِ علی المسلمِ أن یُعزّیَه اذا اصابته
مصیبةٌ یعنی از حق مسلمان است بر مسلمان که تعزیت کوید او را
چون مصیبتی بوی رسد در کلام میکوید بر مردان حلال نیست زیرا که

حدلة سوک داشتن است و ثابت نشده آن مگر تبع مر عدت را و
عدت بر زنان است نه بر مردان در حدیث آمده که قال علیه السلام
لا یحل لامرأة أن تحد علی میت فوق ثلاثة ایام الا علی زوجها
فانها تحد علیه اربعة اشهر وعشرا یعنی حلال نیست مر هیچ زنی
را که سوک دارد بر مرده بیش از سه روز مگر بر شوهر خود که سوک
دارد بر او چهار ماه و ده روز در مغرب می گوید که حداد ترک حلیه
زینتها ست و بویهای خوش در جامع صغیر آورده اگر میت را بنهند
تا خشت را بر گور تمام راست نکنند آب بر سر گور او ستر کرده باشند
بر نباید کرد در صلوة مسعودی می گوید رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود هر که مرده را کفن کند خود را حله آماده کرده باشد در بهشت
اگر گور کند مرده را برای خود کوشکی آماده کرده باشد در بهشت و
اگر مرده بشوید خدای تعالی او را از گناهان پاک گرداند و اگر جنازها
مختلف بود جنازه مرد و بچه طفل و خنثی مشکل و زن و دختر
طفل باید که مرد را پیش امام نهند باز پسر را باز خنثی را باز دختر را
و باز زن را و در خاک بر خلاف این نهند چنانکه مرد را پیش قبله نهند
باز پسر را و باز خنثی را و باز دختر را و باز زن را و در میانه ایشان خاک
می ریزند تا جدا شود میان ایشان اگر ولی میت بتیمم نماز جنازه گزارد

ظاهر

مطلب مسبوق در نماز جنازه

ظاهر روایت آنست که روا بود و از حسن زیاد روایت است که روا نبود و شیخ
الاسلام برهان الدین در هدایه آورده که اصح اقوال قول حسن زیاد است
که روا نبود وجه ظاهر روایت آنست که نماز جنازه من وجه نماز نیست
بطهارت من وجه درست باشد اگر مسلمانی در نماز جنازه بجهتی مسبوق
شد پیش از آنکه جنازه برگیرند آن تکبیر که فوت شده بگوید و دعاها
خواندن حاجت نبود تکبیر گوید بسنده بود که نماز جنازه جز این نیست
و چهار تکبیر هر تکبیری بجای رکعتی است چیزی دیگر فریضه نیست اگر پیش از آنکه آن
تکبیر که فوت شده بگوید جنازه برگیرند نماز تباه شود اگر امام چهار
تکبیر گفت پیش از آنکه سلام گوید شخصی بوی اقتدا کند بقول امام ابو حنیفه
و محمد نماز جنازه در یافته نشود و بقول امام ابو یوسف دریافته شود
و فتوی برین است در فتاوی کبری میگوید که مقتدی مشغول نشود بقضاء
آن تکبیر که فوت شده است پیش از فارغ شدن امام و اگر بگفت تا امام
هر چهار تکبیر گفت پیش از آنکه سلام دهد تکبیرها دیگر بیابی گوید پیش از
برداشتن جنازه نماز پس درست شود مختار ائمه فتوی است و شیخ الاسلام
محمد بلخی در فتاوی خویش آورده الامی والهنود الذی لا تعلم الادعیة یکبر اربع
تکبیرات ویسلم یجوز صلوته یعنی کسانی که دعاء نماز جنازه ندانند
چنانک امیان و هندوان همین چهار تکبیر بگویند و سلام دهند

نماز ایشان درست باشد در صلوة مسعودی آورده چون مرده را
در گور نهند هر که باشد خاکی برگیرد و بران خاک جزوی از قرآن بخواند
و دران گور اندازد بعده هر ذره که در آن خاک بود خدای تعالی
ده نیکی در دیوان وی ثبت کند و مرده را از آن آسایش بود و مونس
تنهائی وی بود و هم در صلوة مسعودی میگوید که چون ولد از مادر
بزاید در گوش راست وی بانگ نماز میگویند و در گوش چپ قامت
این نماز بدان بانگ و قامت است یکی از مشایخ کبار گفته که فرزند
میان بانگ نماز و قامت است فصل نهم در احکام شهید
شهید در شریعت کسی را گویند که بکشند او را اهل حرب یعنی کافران یا
اهل بغی یا بکشند او را راه زنان که ایشان را قطاع طریق خوانند یا
آنکه در معرکه یافته شود مرده و بروی اثری باشد چنانکه خون یا از
گوش یا از چشم یا از شکم بر راه دهان بر آمده یعنی نه آنکه از بینی بود در آمده
بود که آن احتمال رعاف داده و در هدایه میگوید که مراد از جراحت
است از آنکه آن دلالت قتل است و این چنین کسی که شهید باشد
او را در کفن نه پیچند و او را نشویند و برو نماز کنند از آنکه نص در حق
شهداء احد وارد است پس هر که در معنی ایشان است حکم ایشان دارد
بدلالت نص و در زیادات عتابیه آورده که کل من ینسب قتله الی اهل

الحرب

الحرب کان شهیدا یعنی هر که نسبت قتل او با اهل حرب است شهید باشد و در
جامع الاصول می آید که قتیل اهل حرب شهید بود بهر وجهی که کشته شود
بمباشرت یا بسبب با آهن یا غیر آهن قتل بر دو نوع است قتل بمباشرت
و آن ظاهر است چنانکه در معرکه کشته یابند و جراحتها و ظاهر باشد چنانکه خون
از تن او سائل بود و قتل بسبب آن باشد که مسلمان زیر دست و پای
اسب دشمن کشته شود و یا آنکه اسب دشمن بدان یا بدست و پای مسلمان را
خسته کند لکن شرط آنکه دشمن بر آن اسب سوار باشد و یا آنکه دشمن او را
براند و یا دشمن او را می کشد یعنی راکب بود برو یا سائق بود یا قائد لفظ
زیادات اینست والعدو راکبها او سائقها او قائدها یا آنکه دشمن اسب
مسلمان را برماند نفور یا بچیزی دیگر تا اسب مسلمان برمند و صاحب
خود را بیندازد و بکشد یا آنکه دشمن آتش ریخته بود یا داد آن آتش در
خیمهای مسلمانان زنند تا مسلمانان سوخته شوند یا آنکه بند آب بگشایند
تا راه نجات بسته شود و مسلمانان غرق شوند یا آنکه در جنگ از کشتی آتش
در زنجیر زنند یا آنکه مسلم پیاده شود بحصار گیری دشمن او را از بالای حصار
فرو اندازند یا آنکه دشمن دیواری بر بالای مسلم اندازند درین جمله صورتها که
گفتیم شهید باشد از آنکه قتل مضاف بدشمن است از روی سبب شدن — اجزاء از دست
دشمن مر قتل را و همچنین آنکه در شهر تیغ یا آنچه در معنی تیغ بود در تعریق — بعضی از اهل اسلام

از برای درآید نه ظلم نه از روی قصاص بحد نه بیهوده شهید بود نزدیک علماء
ثلاثه رحمهم الله و نزد امام شافعی شهید نشود و این در منظومه در باب
اوست وما قتیل المصر بالشهید وان مشوا المقتول بالحدید اما اگر
در شهر میان راه کشته یابند و قاتل را نیابند که کیست نزدیک ما او را
شهید نگیرند و نزدیک امام شافعی شهید گیرند و نشویند و این در منظومه
در باب او آمده لو وجدوا فی المصر مخضبا قتیل لم یغسلوا قال و قد
قلنا غسل و همچنین جنبی و طفل را بکشند شهید نشود نزدیک امام
ابو حنیفه ایشان را بشویند و نزدیک صاحبینه شهید بود او را نشویند
و این در باب امام ابو حنیفه است و یغسل الطفل الشهید والجنب
اما در مرتث اتفاقست که وی را بشویند و مرتث کسی را گویند
که بعد از زخم و جراحت در خود را دوا کند یا آنکه چیزی بخورد یا بیاشامد
یا وی را در خانه یا خیمه آرند زنده یا آنکه زنده ماند چندانکه بگذرد بر وی
یک وقت نماز و او را عقل باشد اما اگر یک وقت نماز بگذرد و او بیهوش
بود بسبب زخم مرتث نبود و شهید باشد و اگر وصیت کند بکار آخرت
نزدیک امام ابو یوسف مرتث باشد و نزد محمد نباشد و حکم شهید آن بود
که او را با آن جامهاء خون آلوده در گور نهند و نشویند از وی خون وی
بنا بر این قوله علیه السلام زملوهم بکلومهم و دمائهم ولا

تغسلوهم

تغسلوهم بکلومهم مگر آنکه از جنس کفن نباشد چون پوستین و جامه پنبه و کلاه
و موزه و سلاح این جمله را از وی بیرون کنند اگر جامه تن شهید کمتر بود
از کفن سنت که سه است بعدد سنت زیادت کنند و اگر از کفن سنت
زیادت بود کم کنند و اگر مسلمانی در قصاص یا حدی کشته شود او را
بشویند و بروی نماز کنند اما اگر اهل بغی و قطاع طریق کشته شوند
درین دو روایت است یکی آنکه ایشان را نشویند و بر ایشان نماز نکنند و دیگر
آنکه بشویند لیکن بر ایشان نماز نکنند تا زجر بود مر غیر ایشان را و فتوی
بر این است و این روایت در فتاوی ابو حفص عمر نسفی است و در کافی
میگوید که مرتث شهید بود اگرچه او را بشویند چنانکه غریب و غریق
و حریق و مبطون را ثواب شهدا است سوال اگر
گویند که شهید موصوف است بصفت حیوة بنص قرآن قوله تعالی ولا
تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم
و صلوة بر اموات است در شریعت نه بر احیا جواب
شهید که موصوف است بصفت حیوة در احکام دنیا میت است و از برای
اینست که قسمت میکنند میراث او و نکاح میکنند زن او و آزاد میشود
مدبر او و اگر گویند صلوة بر میت بعد از غسل مشروع نیست پس سقوط
غسل شهید دلیل بود بر سقوط صلوة جواب گویند که غسل

مطلب [illegible] شهید

حیث برای طهارت است و شهید را طهارت حاصل شده بسبب شهادت
پیش شده باشد آن از غسل وی و بر سایر موتی بعد از طهارت نماز
میگزارند پس بر شهید هم بگزارند زیرا که شهادت طهارت است و این مذهب
امام ابو حنیفه است که بر شهید نماز گزارند و نزدیک امام شافعی بر شهید
نماز نگزارند و این در منظومه در باب اول است و ذاك في حق الشهيد فقد طرح
وجه قول امام شافعی آنست که نماز بر میت شفاعت است و دعاست برای
پاک شدن از گناه و شهید مستغنی است ازین از آنکه در خبر آمده است
از رسول علیه السلام السيف محّاء للذنوب یعنی شمشیر پاک کننده
مر گناهانرا چون گناهان پاک شد و آمرزیده شد پس او را شفاعت
حاجت نبود وجه قول علماء ما رحمهم الله آنست که نماز بر میت برای
اظهار شرف است و کرامت او پس شهید که مغفور و مرحوم است سزاوار
تر باشد بدین کرامت و نیز بر انبیاء علیهم السلام و رسل که معصوم اند
نماز میگزارند بر شهید نیز شاید و الله اعلم **فصل پنجاه و یکم در بیان
کیفیت صلوة در خانهٔ کعبه** در کعبه نماز گزاردن درست است فرض و نفل
آن نزدیک علماء ما رحمهم الله بناء بر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم نماز در کعبه
گزارده روز فتح مکه و نزدیک امام شافعی نماز فرض درست نیست و نفل
درست است و چون جماعت گزارند در کعبه اگر پشت مقتدی سوی پشت

امام

امام باشد نماز روا بود و اگر پشت بروی امام بود نماز او روا نبود بنا بر تقدم
بر امام و در مسجد حرام جماعت گزارند مردمان گرد بر گرد کعبه حلقه کنند
و بگزارند نماز با امام پس آنکه از مقتدیان نزدیکتر بود بکعبه از امام
اگر در جانب امام نبود نماز او روا بود اما اگر در جانب امام بود نماز وی
روا نبود زیرا که درین صورت پیش از امام بود و اما نماز بر بام کعبه گزاردن
روا بود با کراهت نزدیک امام ابو حنیفه و نزدیک امام شافعی روا نبود
فصل پنجاه و دوم در نماز ضحی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی الصبح ثم جلس
في مصلاه و يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس ثم قام فصلى ركعتين
من الضحى كانت صلوته كحجة و عمرة متقبلتين یعنی رسول علیه السلام
گفت هر که نماز بامداد بگزارد و بنشیند بر جای نماز خود و ذکر خدای تعالی
می کند تا آفتاب بر آید بعد از آن دو رکعت نماز چاشت بگزارد چنان باشد که
حج و عمره قبول کرده بجای آورده بود و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی الضحى ركعتين غفر الله
له ذنب عشرين سنة الا الكبائر و من صلاها اربع ركعات غفر الله له
ذنب اربعين سنة الا الكبائر و من صلاها ست ركعات غفر الله
له ذنب ستين سنة الا الكبائر و من صلاها ثمان ركعات غفر الله

مطلب رکعات ضحی

له ذنب ما بين سنة الا الكبائر ومن صلّيها عشر ركعات غفر الله
له ذنب مائة سنة الا الكبائر ومن صلّيها اثنتي عشرة ركعة غفر الله
له ذنب مائة وعشرين سنة من الصغائر والكبائر وبنى الله له
قصرا في الجنة من ذهب لا يرى طرفاه. يعني عثمان رضي الله عنه روايت
ميكند كه پيغامبر عليه السلام گفت كه هر كه نماز چاشت دو ركعت بگزارد
خداى تعالى گناه بيست ساله وى را بيامرزد مگر گناه كبيره و هر كه نماز چاشت
چهار ركعت گزارد خداى تعالى گناه چهل ساله او را بيامرزد مگر گناه كبيره
و هر كه نماز چاشت شش ركعت گزارد خداى تعالى گناه شصت ساله وى را
بيامرزد جز گناه كبيره و هر كه نماز چاشت هشت ركعت گزارد خداى تعالى
گناه هشتاد ساله او را بيامرزد جز كبائر و هر كه نماز چاشت ده ركعت
بگزارد خداى تعالى گناه صد ساله او را بيامرزد جز گناه كبيره و هر كه نماز
چاشت دوازده ركعت بگزارد خداى تعالى گناه صد و بيست ساله او را
بيامرزد صغائر و كبائر آن و از براى او در بهشت قصرى از زر بنا كند
چنانك از بزرگى آن و فراخى دو طرف آن نه بينند وعن انس بن مالك
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من رجل يجلس
في المسجد الى طلوع الشمس الا استغفر له سبعون ملكا حتى
يصلي ركعتين [illegible] كفاه الله تعالى شر السلطان وشر

الشيطان

الشيطان وشر ما يباشر بجسده وان مات من يومه ادخل الجنة
انس بن مالك رضي الله عنه روايت ميكند كه پيغامبر عليه السلام گفت هر كه
بعد از نماز بامداد در مسجد بنشيند تا آنگاه كه آفتاب برآيد هفتاد
فرشته براى او آمرزش خواهند تا آنگاه كه آن مرد بعد از برآمدن
آفتاب دو ركعت نماز بگزارد پس خداى تعالى شر سلطان و شر شيطان
از وى كفايت كند و شر آنك بفعل و مباشر آن شروع باشد و كرده
بخودى خود و اگر اين نماز گزارنده درين روز بميرد خداى تعالى او را در
بهشت در آرد وقال انس بن مالك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من صلى الضحى اثنتي عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب
مرة وآية الكرسي مرة وقل هو الله احد ثلاث مرات
ينزل من السماء سبعون ألف ملك بأيديهم قراطيس بيض
وأقلام من نور يكتبون له الحسنات الى يوم القيامة فاذا كان
يوم القيامة يأتي الملائكة الى قبره ومعهم الهدايا فيقولون
يا صاحب القبر قم فانك من المؤمنين يعني پيغامبر عليه السلام
گفت هر كه نماز چاشت را دوازده ركعت بگزارد و بخواند در هر
ركعت الحمد يكبار و آية الكرسي يكبار و قل هو الله احد سه بار هفتاد
هزار فرشته فرود آيند آسمان و بدستهاى ايشان كاغذهاى سپيد

مطلب صلوة الاشراق

صاحب شود

وعلمهای از نور می نویسند مرورا ایشانها تا روز قیامت و چون روز
آن فرشتگان بگور او آیند و با ایشان طبقها بود پس گویند مرورا کرم
ای صاحب قبر که تو از ایمنان و رستگارانی عن معاذ بن جبل رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی اثنتی عشرة ركعة
يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد
والمعوذتين ثلاثا ثلاثا في كل اربع ان سأل الله تعالى اعطاه
وان دعاه اجاب وان استغفر الله غفر له معاذ جبل رضی الله عنه
روایت میکنند از رسول علیه السلام که هر که نماز چاشت بگزارد دوازده
رکعت پس بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد و قل اعوذ برب
الفلق و قل اعوذ برب الناس هر یکی سه بار در هر رکعتی از چهار آن
اگر بخواهد چیزی از خدای تعالی عطا دهد اورا و اگر دعا کند مستجاب شود
و اگر آمرزش خواهد از خدای تعالی بیامرزد اورا وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان في الجنة بابا يقال له
باب الضحى فاذا كان يوم القيمة نادى مناد اين الذين يصلون
صلوة الضحى وهم دائمون عليها فقوموا ادخلوا بابكم رحمكم الله
از ابوهریره روایت میکند که پیغامبر علیه السلام گفت درستی و راستی که در
بهشت دری است که آنرا باب الضحی گویند چون روز قیامت شود منادی ندا کند

کجا اند

کجا اند آن کسانی که برگزاردن نماز چاشت مداومت کردند و مواظبت نمودند
برانکو برخیزید و درآیید بدین در خوش که رحمت کند بر شما خدای تعالی
عن عبد الله بن جراد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من نسي صلوة الضحى فليلزمها فمن صلاها ثم تركها فانها تحن على اثرها
كما تحن الناقة على ولدها ثم قال المنافق لا يصلي صلوة الضحى ولا يقرأ
قل يا ايها الكافرون. از عبد الله جراد روایت کنند که پیغامبر علیه السلام
گفت هر که نماز چاشت بگزارد ترا لازم گیرد آنرا و پیوسته گزارد که هر که
بگزارد آنرا پس ترک کند و آن نماز چاشت بنالد بر اثر او چنانکه ماده
شتر برای بچه خود بنالد پس از آن گفت که منافق نماز چاشت نگزارد
و سوره قل یا ایها الکافرون نخواند و عائشه رضی الله عنها میگوید که پیغامبر علیه السلام
بعد از نماز چاشت این دعا را صد بار بخواندی اللهم اغفر لي
وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم احادیثی که درین فصل
آمده جمله از ریاحین الاحادیث آورده شد

فصل پنجاه و سوم

در فضیلت تسبیح و تهلیل و دعاهای مأثوره و دعاهای مرویه

ابوهریره
رضی الله عنه روایت میکند از پیغامبر صلی الله علیه وسلم که گفت کلمتان
خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان یعنی دو کلمه است که
سبک است بر زبان و گران است در ترازو و آن دو کلمه اینست

سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده روایت میکند خالد عنه
از رسول علیه السلام که روزی بیرون آمد نزدیک یاران خویش و گفت
ای یاران سپرها بگیرید یاران گفتند یا رسول الله مگر دشمنی پیدا آمد — برگیرید
گفت آری و آن آتش دوزخ است گفتند سپرهای ما از آتش چیست
گفت آنک بگویید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت این کلمات سپری باشد
مرگوینده را روز قیامت از آتش دوزخ و فایده باشد مرگوینده را بسوی
بهشت پس آنگاه این آیت برخواند قوله تعالی والمال والبنون تا
آنجا که والباقیات الصالحات ومراد از باقیات الصالحات این کلمات است
ابو هریره روایت میکند از رسول علیه السلام که گفت سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر دوست‌تر است نزدیک من از آنچه بروی
آفتاب از مشرق تا بمغرب ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که چون — گرداند
از سائلی بشنیدی که چیزی خواستی واین آیت خواندی قوله تعالی
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا ابن مسعود گفتی قرض حسن گفتن
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است داود بن
قیس روایت میکند از نافع بن جبیر واو از حضرت پیغامبر علیه السلام
که کفارت مجلس که نشسته باشی چون برخیزی از آن مجلس بگوی سبحانک

اللهم

اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک
اگر آن مجلس ذکر باشد این گفتار چون مهری باشد آنرا تا روز
قیامت واگر مجلس لغو باشد کفارت شود آنرا اگر کرده باشد فقیه ابو اللیث
رحمه الله گوید بدانک ذکر خدای تعالی فاضل‌ترین عبادتهاست از بهر آنک همه
عبادتها را خداوند تعالی مقدر و موقت گردانید و ذکر خویش را مقدر
و موقت نگردانید بلکه گفت ذکر بسیار کنید قوله تعالی واذکروا
الله ذکرا کثیرا یعنی مرا یاد کنید بهر حالی که باشید و تفسیر هر حالی آن
که بنده از چهار حال خالی نیست در نعمت بود ویا در محنت یا در طاعت — نباشد
بود یا در معصیت اگر در طاعت بود یا در دولت ذکر خدای تعالی
شکرانه توفیق طاعت و مزید دولت کند و اگر در معصیت باشد یا در
محنت ذکر خدای تعالی درین حالت سبب دفع معصیت و دفع محنت کند
بزرگی گفته که از عرش تا بفرش هیچ چیز بزرگ‌تر از ذکر خدای تعالی نیست بدلیل
قول خدای ولذکر الله اکبر حسین بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه السلام
پرسید که از کارها کدام فاضلتر گفت آنک چون بمیرد زبان او بذکر خدای تعالی
تر باشد مالک دینار گوید هر کرا ذکر خدای تعالی از کارهای دیگر باز دارد
بدانک وی کم شد و دل وی کور شد و عمر وی ضایع گشت انس بن مالک
روایت کند از رسول علیه السلام که ذکر خدای تعالی نشان ایمان است و بیزاریست

از نفاق و بیزاریست
از شیطان و نگاهداشتن
است از آتش دوزخ

از نفاق و حصاریست از شیطان و نگاه دارنده است از آتش از امیر المومنین علی کرم
الله وجهه روایت است که او گفت الذکر بین الذکرین والاسلام بین السیفین
والذنب بین الغفرتین اما آنچ گفت الذکر بین الذکرین معنی آن بود که بنده
خداوند را یاد نتواند کردن تا خداوند او را یاد نکند چون بندگان او را یاد کنند
خدای تعالی ایشان را یاد کند با مرزیدن اما آنچ گفت الاسلام بین السیفین
معنی آن بود که تیغ می زنید بر کافران تا مسلمان شوند و اگر نشوند بکشند
ایشان را و اگر از اسلام باز گردند هم بکشند ایشان را اما آنچ گفت الذنب
بین الغفرتین معنی آن بود که بر بنده فریضه کرده اند تا گناه نکند و چون
گناه کند بر وی فریضه کرده اند تا توبه کند از ابو هریره روایت کنند که پیغامبر
علیه السلام گفت هیچ مسلمانی نیست که دعا کند مگر که خدای تعالی حاجت
وی روا کند یا در دنیا یا ذخیره کند برای او در آخرت یا کفارت کند
گناه وی را چون دعا باید بود بر زبان از یزید رقاشی روایت کنند که
پیغامبر علیه السلام گفت چون روز قیامت شود عرضه کنند بر بنده
آن دعاها که در دنیا کرده باشد و اجابت نیافته بود ندا آید که بنده من
فلان روز مرا بخواندی و من ترا اجابت نکردم اما نگاه داشتم
این ثواب آن دعاست بگیر پس بنده را ثواب دعاها چندان دهند تا آن
وقت که بنده گوید کاشکی هیچ دعای مرا در دنیا اجابت نبودی یعنی نعمان بن

بشیر

بشیر روایت میکند که رسول علیه السلام گفت دعا کردن عبادتست پس این آیت
بخواند اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ روایت میکنند که موسی علیه السلام گفت
یا رب کدام وقت ترا بخوانم تا مرا اجابت کنی ندا آمد که ای موسی تو بنده
منی و من خداوند توام هر وقت که مرا بخوانی ترا اجابت کنم بار دیگر در
مقام مناجات همین سوال کرد جواب آمد که ای موسی مرا میانه شب
بخوان تا ترا اجابت کنم دعا را بدان وقت اگرچه باز باید دعا کند رسول
علیه السلام گفت هر که خواهد که دعاء او مستجاب شود باید که دو چیز
نگاه دارد یکی آنکه وقت دعا دل حاضر دارد و دیگر آنکه لقمه و کسوه
خود از وجه حلال دارد تا دعا اجابت شود در خانهٔ مومنی که رشته
تائی از حرام باشد اهل آن خانه را هیچ وجه دعا مستجاب نشود
از سعد وقاص روایت کنند که پیغامبر علیه السلام گفت الهی أَنْتَ
رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ آمَنْتُ بِكَ مُخْلِصًا دِينِي أَصْبَحْتُ عَلَى عَهْدِكَ
وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَأَسْتَغْفِرُكَ
لِذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ اگر کسی این دعاء
در آن روز میرد که این دعا گفته بود باری تعالی او را بهشت واجب گرداند
و شبانگاه این دعاء بخواند بجای أَصْبَحْتُ عَلَى عَهْدِكَ أَمْسَيْتُ عَلَى
عَهْدِكَ گوید در خبر آمده از رسول علیه السلام هر که بامداد برخیزد به

بجای مستجاب شدن دعا

که من اجابت کنم

بار بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیٔ فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم در آن روز هیچ بلائی بوی نرسد تا شب
و چون شب در آید این کلمات را بگوید تا روز هیچ بلائی بوی نرسد
وار رسول صلی الله علیه وسلم روایت میکنند که هر که بعد از آنکه صبح
بدمد پیش از نماز بامداد صد بار بگوید سبحان الله وبحمده سبحان
الله العظیم وبحمده استغفر الله من کل ذنب واتوب الیه
دنیا روی بوی آورد اگر خواهد و اگر نخواهد خالد بن الولید
میگوید که من در خواب میترسیدم از رسول علیه السلام
فرمود که بر خود خوان اعوذ بکلمات الله التامات کلها من غضبه
وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین واعوذ بک
رب ان یحضرون تا از ترس دیوان و پریان خلاص یابی در خبر
آمده از رسول علیه السلام که هر که از امیر ستمکار بترسد چون
پیش او رود باید که بگوید رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا
وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا وبالقرآن اماما وحکما خدای
تعالی اورا از شر امیر ستمکار برهاند واز ابن مسعود روایت
کنند که چون بسفر رفتی وقت بر مرکب نشستن بگفتی
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا

لمنقلبون اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل
اللهم اطولنا الارض وهون علینا السفر اللهم انا
نعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب وسوء المنظر
فی الاهل والمال از جعفر بن محمد روایت کرده اند که گفت
در عجب ام از آنکس که بچهار چیز مبتلا گردد پس چگونه غفلت
کند از چهار چیز یکی آنکه مبتلا شود باندوه چرا نگوید لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چون خدای تعالی
میگوید فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین
دوم کسی که بترسد از چیزی چرا نگوید حسبنا الله ونعم الوکیل
خداوند تعالی میفرماید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم
یمسسهم سوء سیم آنکه از مکر مردمان بترسد چرا نگوید
وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و خداوند تعالی
میگوید فوقیه الله سیئات ما مکروا چهارم آنکسی که رغبت
کند بهشت چرا نگوید ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم خدای عز وجل میفرماید فعسی ربی ان یؤتین خیرا
من جنتک و بعض از متقدمان گفته اند هر کرا نعمتی ظاهر شود
بسیار گوید الحمد لله رب العالمین علی کل حال

وهر کرا اندوه وغم بسیار شود باید که بگوید أستغفر الله من جمیع
ما کره الله وهر کرا درویشی روی دهد بسیار بگوید لا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظیم وروایت کنند که هر که این پنج کلمه
در آخر هر نمازی بگوید او را از گروه ابدالان نویسند اللهم
أصلح أمة محمد ارحم أمة محمد اللهم فرج عن أمة
محمد اللهم اغفر لأمة محمد وللجمیع من آمن بک اولا
روایت میکند از رسول علیه السلام که گفت هر آن کس که از نماز
خوابی بد بیند پس بیدار شود باید که آب دهن را بیندازد
بر دست چپ خویش سه بار و از خدای تعالی باز داشت خواهد
از شر او یعنی بگوید أعوذ بالله من جمیع المکاره ومن الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم تا زیانش ندارد روایت کنند
از ابن عمر رضی الله عنهما که او گفت هر کرا گم شود چیزی باید که دو رکعت
نماز کند و بعد از فراغ تشهد بگوید اللهم یا هادی
الضالة ویا راد الضالة اردد علی ضالتی بعزتک وسلطانک
فانها من فضلک وعطائک امیدی دارم که از جای نماز برنخاسته
باشد که آن گم شده را باز یابد معاذ جبل رضی الله عنه روایت
میکند که رسول علیه السلام گفت مرا یا معاذ میخواهی که ترا

دعائی

دعائی آموزم که خدای را عز وجل بدان بخوانی اگر وام تو چندین
چندین باشد خداوند تعالی از خزانه کرم خود بگزارد گفتم بلی یا رسول
الله گفت یا معاذ بگوی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل
من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل
في النهار وتولج النهار في اللیل وتخرج الحي من المیت وتخرج
المیت من الحي وترزق من تشاء بغیر حساب پس از آن بگوید
یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما تعطي منهما ما تشاء وتمنع
ما تشاء فارحمني رحمة تغنیني بها عن رحمة من سواک اللهم
اقض عني دیني ودر حدیث آمده است هر کرا رنجی وخستگی
باید که بران زحمت بنهد هفتاد بار این دعا بخواند وبدمد
وهر باری که بخواند دست راست بران زحمت فرود آرد خدای عز وجل
بفضل خویش آن زحمت را شفا بخشد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد وأحاذر عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه السلام گفت هر که
با اهل خویش در بستر درآید بگوید اللهم ربنا آتنا في الدنیا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار شیخ شهاب الدین

بشهر و روی نور الله مرقده درآورده آورده‌اند که این کلمات از
خضر والیاس است علیهما السلام چنین آورده‌اند که هرکه بامداد که
بار بگوید این کلمات را آن روز از سوختن و غرق شدن و مرگ
مفاجا ایمن شود کلمات اینست بسم الله ما شاء الله لا قوة الا
بالله بسم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله بسم الله ما
شاء الله لا یکشف السوء الا بالله بسم الله ما شاء الله کل نعمة
فمن الله بسم الله ما شاء الله الخیر کله بید الله بسم الله ما
شاء الله ما کان من نعمة فمن الله احادیث و روایات که
درین فصل آمده از بستان فقیه ابو اللیث سمرقندی آورده شد
تم القسم الاول من الکتاب قسم دوم
ازین کتاب در بیان انواع طهارت است بدانکه طهارت بر انواع
است طهارت کبری و طهارت صغری طهارت کبری غسل جنابت
و غسل حیض و نفاس است و طهارت صغری وضوست برای نماز
و سبب نفس وجوب وضوء صلوتست و شرط وجوب وضوء
حدث است و سبب وجوب اداء وضو خطابست و شرط وجوب
اداء وضو اسلام و عقل و بلوغ است و رکن وضو غسل اعضاء
ثلثه و مسح راس است و حکم وضو سقوط واجب است از ذمه و حل صلوة

فصل

مطلب آنچه فرض است در وضو

فصل پنجاه و چهارم در بیان وضوء بدانکه در وضوء فرایض
و سنن و نوافل و مستحبات و آداب و مکروهات و منهیات
و نواقض است اما فریضه وضوء چهار چیزست اول شستن
روی و حد روی از رستنگاه موی پیشانی است تا زیر زنخ و از نرمه
گوش است تا نرمه گوش دیگر در هدایه آورده و حد الوجه من قصاص
الشعر الی اسفل الذقن والی شحمة الاذنین و آن سفیدی که در
میان عذار و نرمه گوش است نزدیک امام ابو حنیفه و محمد از روی است
در شستن درآید و نزدیک امام ابو یوسف از روی نیست در شستن در
نیاید و این روایت در منظومه در باب اوست ولیس ما بین العذار والاذن
من وجهه بعد النبات فاعلمن و فرض دوم شستن دستهاست
تا آرنج و سیم مسح راس است مقدار ناصیه و ناصیه مقدار ربع
سر نزدیک علماء ما رحمهم الله و نزدیک امام شافعی فریضه مسح راس
مقدار قطره است یعنی چند موی و نزدیک امام مالک مسح تمام سر فریضه
است و این در منظومه در باب وی آمده و مسح کل الراس مفترض الوضوء
و همچنین خلاف است در مسح ریش نزدیک امام ابو حنیفه مسح ربع ریش
فریضه است و نزدیک امام ابو یوسف مسح کل ریش فریضه است و این روایت

استنجا کردن و سخن ناگفتن وقت وضو بغیر دعائی که مرویست در آن
و عورت را پوشیدن بعد از استنجا و آب در دهن بدست راست
کردن و آب در بینی بدست چپ کردن و وضو کردن بنفس خود نه خادم
و بکری او را یاری دهد مگر بوقت ضرورت و بیماری و خشکی و وضو کردن
پیش از در آمدن وقت نماز و بعد از وضو دو رکعت نماز گزاردن
چه روایت کرده اند که چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد
بلال را گفت چه بوده ترا که سبقت کردی در بهشت بلال گفت
چگونه یا رسول الله رسول علیه السلام گفت دوش در بهشت
رفتم ترا پیش از خود دیدم بلال گفت هیچ وقت وضو نساختم تا دو
رکعت نماز نکردم آنگاه رسول علیه السلام فرمود اینست در
آمدن بهشت مکروهات در وضو شش چیز مکروه است
آب بر روی زدن در وقت روی شستن و در حال استنجا نظر در
عورت خود کردن و آب بدست چپ در دهان کردن و بدست راست
بینی افشاندن و آب دهن یعنی خیو انداختن در میان آب دست
و سخن گفتن در وقت وضو ساختن و منهی در وضو سه است کشاده
بگذاشتن عورت بعد از استنجا و برهنه وضو ساختن و بول و
غایط در آب انداختن و جائی استنجا کردن که گمان بود که کسی او را می بیند

واستنجا

مطلب نواقض وضو

و استنجا بدست راست کردن و شستن اعضاء مغسوله بیش از سه بار
و سخن گفتن در وقت استنجا در تهذیب و در محیط و در فتاوی حجه
بلخی آورده که نواقض وضو بیست و سه چیز است ده از آن از سبیلین است
و سیزده از غیر سبیلین اما آن ده که از سبیلین است هیچ از
پیش است چنانکه بول و مذی و ودی و خون استحاضه و
سنگ مثانه و هیچ از پس است چون باد و غائط و دود یعنی
کرم و بیرون آمدن مقعد و آب از ظاهر بباطن رسد
و بیرون آید چون حقنه اما آن باد که از ذکر بیرون آید
آن شکننده وضو نیست اما اگر زنی بود مفضاة یعنی دو
راه او یکی شده باشد در حق او مستحب بود که وضو کند زیرا که
احتمال آن دارد که آن باد از دبر بود یعنی از پس و این روایت
در هدایه آمده اما آن سیزده چیز که ناقض وضوست از غیر
سبیلین یکی مباشرت فاحشه است یعنی کنار گرفتن زن
برهنه و این ناقض وضوست نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف
اما نزدیک امام محمد ناقض وضو نیست و این روایت در باب امام
محمد از منظومه آمده است وَلَا نَرَى فِي فَاحِشِ الْمُبَاشَرَةِ
نَقْضَ الْوُضُوءِ لِلْوُضُوحِ الظَّاهِرَةِ دیگر ناقض وضو

دیوانگی و بیهوشی است و مستی غالب و صرع و خواب بر پهلو خفته
یا بر سرین نشسته و یا پشت بچیزی باز نهاده چنانک اگر آن
چیز را برگیرند بیفتد و دیگر ناقض وضو خنده قهقهه در نماز
مطلق و دیگر بیرون آمدن خون و ریم و زرد آب از سر و تن
و آب صاف از آبله یا از دنبل یا از جراحت اگر در گذرد
از سر جراحت و بموضعی رسد که شستن آن در غسل فریضه
بود و این جمله که برشمردیم نجس است زیرا که خون پخته شود ریم
گشته پس پختگی زیادت شود و زرد آب گردد پس از آن آب شود
اگر از آبله پوست باز کنند آب آن خود بیرون آید و روان شود
وضو بشکند و اگر آبله را بسوزانند و آب بیرون آید وضو نشکند
زیرا که آن خارج نیست بل که مخرج است و ناقض وضو خارج نجس
است نه مخرج در منافع و در انفع می گوید قوله والدم والقیح
اذا اخرجا فیه اشارة الی انه لو کان مخرجا لا یکون ناقضا و دیگر
ناقض وضو قی پری دهان است و حد پری آنست که نگاه
نتواند داشت و معتبر نزدیک امام ابوحنیفه و محمد اتحاد
سبب است نه اتحاد مجلس چنانک امام ابو یوسف میگوید
واین در منظومه آمده ولو قاء مرات و بالجمع غلب • فالمجلس

فالمجلس الجامع ذاک لا السبب حاصل آنست که قی پری دهان ناقض
وضوست اگر قی کند یا طعام یا تلخه یا خون بسته اما اگر خون
سائل بود و بسته نبود اگرچه مخلوط باشد با آب دهن چون غالب
بود یا متساوی وضو بشکند و در قی کردن خون سائل پری
دهان شرط نیست نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف و نزدیک
امام محمد پری دهان شرط است و این روایت در منظومه
در باب امام ابوحنیفه بر خلاف امام محمد آمده است
وناقض وضوءه قی الدم • ولیس شرط نقضه ملاء الفم در
منافع و کافی می آید که وضو نشکند اگر کرمی از جراحت بیرون
آید یا پاره گوشت از جراحت بیفتد یا عرق مدینی یعنی رشته
بیرون آید یا قی بلغم کند در قی بلغم خلاف امام ابو یوسف است
نزد وی وضو باطل کند و این در منظومه در باب او ست
وینقض الوضوء فی البلغم • ان کان ما قد قاءه ملاء الفم
و نیز وضو نشکند در آنک مس فرج کند یا زنینه را مس کند
شهوت یا بوسه زند درین هر سه خلاف امام شافعی است
نزدیک وی وضو بشکند و این در منظومه در باب او ست
ومسه الفرجین بالکف حدث • وهکذا مس النساء للعبث

دهان

یا گوشت شتر خوردن درین خلاف امام احمد است نزد یکی او
نشکند یا چیزی را که آتش پخته باشند بخورد یا دروغ گوید یا غیبت
کند یا سخن چینی کند یا فحش بر زبان راند درین خلاف اصحاب ظواهر است
نزد یک ایشان وضو بشکند و بقول امام ابوحنیفه و اصحاب او
وضوء نشکند و مختار قول ایشان است اگر کسی از آوانی زر و نقره
وضو سازد وضوء روا باشد نزد علماء ما و نزد امام احمد روا نباشد
اما استعمال اوانی زر و نقره حرام است باجماع فصل
پنجاه و پنجم در بیان استنجا و استبرا و استنقاء قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خَمْسَةٌ تُورِثُ النِّسْيَانَ أَكْلُ سُؤْرِ الْفَأْرَةِ
وَالْبَوْلُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَالْبَوْلُ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ وَالْبَوْلُ عَلَى الرَّمَادِ
وَالْعَيْشُ فِي الْحَرَامِ یعنی پنج چیز فراموشی آرد پس خوردۀ موش
خوردن و روی بسوی قبله بول کردن و در آب ایستاده بول انداختن
و بر خاکستر بول کردن و معیشت در حرام کردن اگر مسلمانی
بفراموشی سوی قبله بنشیند باید که چون یاد آورد در حال روی بگرداند
که در حدیث آمده از رسول صلی الله علیه وسلم توانگری بی مال و کشتن
بی کارد و آمرزش بی توبه و پاکی بی آب یاران سوال کردند
که این چگونه بود بیان فرمای رسول علیه السلام فرمود توانگری بی

زر و یا نقره

مال آن بود که فقیری که او را هیچ نبود بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ
إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
از عرش تا ثری نیکیهای این بنده بر شود توانگری بی مال این بود و
کشتن بی کارد آن بود که مؤمنی را شیطان وسوسه کند مؤمن
بروی لعنت نکند که اگر لعنت کند او شاد شود و گوید از ذکر خدایش
باز داشتم و بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ چنان
بود که بی کارد او را کشته باشد و آمرزش بی توبه آن بود که مسلمانی
بفراموشی بول کردن روی بقبله بنشیند چون یاد آید روی بگرداند
هنوز در بول کردن بود که خدای تعالی او را بیامرزد آمرزش بی توبه
این بود و اما پاکی بی آب آن بود که مسلمانی در وقت طهارت
ساختن در ابتدای بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی بدن او را
از گناه پاک کند این بود پاکی بی آب و جانب قبله پای دراز نباید
کرد و روی بقبله مجامعت نباید کرد و بول بسوی قبله نباید کرد
در منتقی می آرد تُكْرَهُ نَحْوَ الْقِبْلَةِ التَّخَلِّي وَهٰكَذَا الْبَوْلُ وَمَدُّ الرِّجْلِ
در شرعة الاسلام آورده روی بسوی آفتاب و ماه و راه گذر ایستاده
بول نباید کرد و بعضی از بزرگان گفته اند در راه بول نباید
از بهر آنکه گل شود و گل راه را حکم پاکیست مسلمانی در تاریکی

مطلب توانگری بی مال

مطلب کشتن بی کارد

مطلب آمرزش بی توبه

مطلب پاکی بی آب

مطلب در راه بول کردن

بیرون آید آنرا بر کل حیل کند و با آن کل نماز کند در کردن انکس بعد که
در آن کرد بول کرده بعد در خبر آمده که اتقوا الملاعن واعدوا
المدر یعنی از جای لعنت بپرهیزید و کلوخ استنجاء آماده دارید
و بول و غایط بر راه جای لعنت است و در زیر درخت میوه دار
و در زیر درخت که آنرا سایه گیرند اگرچه نه میوه بعد و روی بالا
بول کردن و بر روی باد و بر زمین سخت و بر میان در آفتاب و یا
در سایه و در سوراخ موش بول نشاید کرد که منهی است که اگر خانه جنی
بعد در حال آفتی بوی رسد در بستان فقیه ابو اللیث آورده که
جوانی در صحرایی رفت او را بول حاجت افتاد از ستور فرود آمد
و در صحرا می رفت سوراخ موش بعد در آنجا بول کرد جنی بیرون
آمد از آنجا و او را هلاک کرد خبر بخانه وی بردند بدر وی پیش آن
جوان آمد جنی بوی بسخن آمد و گفت ای پیر ما بخانه خود مشغول
عبادت بودیم پسر تو بیامد و بر ما بول کرد ما از خانه بیرون آمدیم
او طاقت دیدار ما نیاورد ما را بدید هلاک شد در محیط و در فتاوی
حجه آمده که استنجا بکلوخ چگونه کنند یزید بالحجر الاول و یقبل
بالثانی و یدبر بالثالث یعنی کلوخ اول از پیش بسوی پس آرد
و کلوخ دوم از پس پیش آرد و سیم از پیش پس آرد اما شتلا سلم

باوی م

ابو نصر

ابونصر حافظ تلمیذ فقیه ابو جعفر هندوانی میگوید اگر تابستان بعد
چنان کند که گفته شد زیرا که در تابستان خصیتین هیبت بعد و فرو
افتاده باشند اگر کلوخ از پس پیش آید آلودگی زیادت شود و استنجاء
برای پاکی بعد نه برای آلودگی اما اگر زمستان باشد کلوخ اول از پس
پیش آید و دوم از پیش پس آید و سیم نیز از پس پیش آید که مروی
اینست در صلوة مسعودی آورده که استنجا چگونه کنند از ابو هریره
رضی الله عنه روایت است که کلوخ بدست راست برگیرد و بر دست چپ
نهد و بدست چپ بر ابتداء نهد و بیارد تا میانه و بیشتر نبرد تا
آلودگی زیادت نشود باز آن کلوخ را بر زمین مالد و برین کرانه نهد
و بیارد تا میانه و بران کران نهد و بیارد تا میانه مادام که کلوخ را تر
بیند بر زمین مالد و خشک کند و صغرا پاک کند و عدد در کلوخ استنجا
شرط نیست بر قول علماء ما رحمهم الله بل که پاکی شرط است تا اگر
بیکی پاید و پاک شود سیم را استعمال نکند و بر قول امام شافعی سه کلوخ
شرط است و این در منظومه در باب او آمده است یستنجی بالاحجار یستنجی بها
تثلیثها لما رووا فی بابها و چون از استنجا فارغ شود کلوخ را بمالد
و پاک کند تا اگر مسلمانی دیگر را حاجت آید او را در دل کراهیت نیاید
کلوخ را بعد از استنجا در چاه نشاید انداخت که چاه انباشته شود

مسئله استنجا کردن بهفت چیز روا باشد بسنگ و کلوخ و خاک و
ریگ و نمد و پنبه و جامهٔ کهنه اما دوازده چیز است که بدان
کردن کراهیت است بدست راست و بگیاه و باستخوان و سرگین
و بنمک و بانگشت و بخام بیرابسه و بخشت پخته و بسفال و بچوب
و بسنگ تیز و کاغذ اگرچه کاغذ سفید باشد استنجا نا
کردن زیرا که تعظیم کاغذ از آداب اسلام است و بعد از آنکه
استنجا کرده باب استنجا کردن سنت هست باینه خواجه حسن
بصری روایت میکند که مردانرا مستحب است و زنانرا سنت که ایشان
الایش بیشتر بود اما فتوی برین است که باب استنجا کردن مردان و
زنانرا سنت است و این آیت که نازل شده در حق مردان نازل شد
أنزل فيه فيه رجال يحبون أن يتطهروا در زلة الفقهای آورده
استنجا باب در عهد رسول علیه السلام ادب بود و بعد از وی تابعی
صحابه سنت گشت چنانکه تراویح و در قفاوی نوازل می آرد که استنجا با
سنت است اگر شخصی بر کرانهٔ آب حوضی یا جوئی رسید که آنجا هیچ جای
نباشد او را استنجا نباید کرد تحرزا عن كشف العورة من غير ضرورة و اگر
در آن موضع نه ستر استنجا کند فاسق گردد از آنکه ستر عورت
فرض است و استنجا سنت و نشاید که برای سنت فریضه را ترک کند

کراهیت بود

شیوه

درقفاوی

در قفاوی او رضدی میگوید اگر مبتلا شود میان دو فریضه چنانکه ستر عورت
و زائل کردن نجاست باید که بنگرند کانرا بگوید که روی بگردانند با وی
استنجا کند و اگر ایشان روی نگردانند وی بزه کار نشود و چون ایشان
ننگرند ایشان بزه کار شوند در محیط آورده که استنجا بر نه وجه است
چهار فریضه است و پنجم واجب و ششم سنت و هفتم مستحب و هشتم
احتیاط و نهم بدعت اما آن چهار که فریضه است استنجاء جنب
و حائض و نفسا و انکس را که الایش او زیادت از درمی بود یعنی
نجاست از مخرج خویش در گذشته باشد او را نیز استنجا فریضه
بود و آنچ واجب است آنست که نجاست برابر درمی بود و آنچ
مستحب است شستن سر ذکر است بعد از بول و آنچ سنت
است آنکه نجاست کم از درمی بود و آنچ احتیاط است یعنی بود
که گمان تری دارد با آن استنجا اینجا احتیاط بود و هرچه چیز انی
بود چنانکه قی و فصد و حجامت استنجا کردن از آن بدعت
بود و بدعت چیزی بود که نو بیرون آمده شود اگر مسلمانی استنجاء
بکلوخ کند و نماز بیافت که استنجا باب کند و وضو ساخت
بعد از آن نماز بیافت استنجا کرد وضوء او نیز دیگر نماز هی
باطل شود از آنکه مس فرج بکف دست حدث ... دارد و نزدیک

بطلان وجه آن نیست استنجا

علماء ما رحمهم الله اگر استنجا بسنگ کند از وی چیزی ظاهر شود وضو
باطل شود و اگر بعد غسل کند باشد وضو باطل نشود در خزانة
آورده مرد متوضی را باید که چند استنجا بکلوخ کرده باشد تا چند گام
نرود بآب استنجا نکند زیرا که شاید که از بول چیزی ظاهر شود
محتاج شود باعادت وضو علما را در عدد آن اقاویل است بعضی
گفته اند که ده گام برود و بعضی گفته اند که چهل گام برود و بعضی
گفته اند که چند سال که عمر اوست هر سالی گامی برود مثلا اگر چهل
سال بود چهل گام برود و برین قیاس و صحیح آنست که عادات و طباع
متقدمان مختلف است هرگاه که در دل او افتد که پاک شد پاک
بود تا که استبرا کند و سنت در استنجا آنست که چون بنشیند
کشاده نشیند و چنان نشیند که پهلوی چپ او سوی قبله آید
نخست دو دست را سه بار بشوید و بسمله گوید و در هدایه
میگوید که بسم الله قبل الاستنجاء و بعده و هو الصحیح و چون
استنجا کند آغاز اول که ریزد اندک ریزد و بمیانه انگشت
و بسط آن موضع مخصوص را بشوید چنانک پر جراحت شوند و
آب دوم بیشتر ریزد و انگشت دیگر که با وسط است با آن یار
کند در مالیدن تا نجاست تمام زایل شود اما باید که احتراز

عادات

آب ج

٢ ٢٤٤

بعض ...

کند از سر انگشتان یعنی سر انگشت مقعد را نشوید که خوف آن باشد
که علتی پیدا شود اما زنان را باید که اول بانگشت بنصر شوند
بعد ازان خنصر را با وی یار کنند و کشاده تر از نشینند
مسئله چون شستن ابتدا کند اول قبل شوید یا دبر
نزدیک امام ابو حنیفه اول دبر شوید بعد ازان قبل و نزدیک
صاحبین اول قبل شوید بعد ازان دبر و فتوی بر قول امام
ابو حنیفه است زیرا که شستن دبر مهمتر است ازانک شست
و بستن قبل مستحب است پس سنت مقدم باید داشت و در
شستن دبر اولا مردان و زنان برابرند و در آنک چند آب
بشویند علما را اقوال است بعضی گفته اند سه آب قیاس نجاست
غیر مرئیه که آنج مرئیه بود بکلوخ زایل شده و بعضی گفته اند
پنج آب امام نجم الدین عمر نسفی گفته است هفت آب شویند
قیاسا بر قول شافعی بر آبد ایه که سگ دهان در آن کرد
امام شافعی میگوید هفت آب بشویند و این زیادت ازان
بود و بعضی گفته اند که چندان بشوید که از نرمی بدرشتی
و از درشتی بنرمی باز آید و بعضی گفته اند چندانی بشوید که آب
[illegible] را اگر بکشند و بخورند در دل او کراهیتی در نیابد تا اگر در دل

وبی کراهیت در آید هنوز آن موضع پاک نشده است و بعضی
آب رسانیده اند و گفته که یازده آب بشویند پاک گردد
آورده که معتقد نیست که بچند آب شویند مگر آنکه
داشته بعد در حق او تقدیر کرده اند به سه آب و بروایتی
و در خلاصة الفتاوی آورده که اصح اقوال آنست که مفوض بود
با دل او فرو گیرد و فتوی بر آنست اما بدانکه استنجا
وقتی کند که روزه دار نباشد و اگر روزه دار باشد استنجا
و شیخ الاسلام شمس الائمه الحلوائی گفته روزه تباه شود
ابو العباس ناطفی آورده که از شیخ ابو القاسم صفار سوال کردند
روزه دار استنجا بسنت کند او گفت روزه تباه شود
رستغفنی گفته که روزه تباه نشود و قول امام فخر الدین زاهد
که گذشتها را بر قول رستغفنی گوییم که روزه تباه نشود تا روزه
مسلمانان از قبل ناروائی بشکنند و آیندها را صواب بر قول امام
الحلوائی گوییم که روزه تباه شود تا احتیاط کنند یکی از مشایخ
گفته که در ماه رمضان شبها استنجا کنم تا روزهای من از قبل
نشکند علما را در معنی استنجا اقوال است بعضی گفته اند که الاستنجاء
التنحنح والسعال یعنی استنجا اح اح کردن است تا آنچه باقی بود

از بول بیرون آید و بعضی گفته اند الاستنجاء التنحی عن مکان
البول والغائط والتنقل من موضع الی موضع یعنی استنجا دور
شدن است از مکان بول و غائط و چند گام گشتن تا بقیه قطره
از بول تمام زایل شود و بعضی گفته اند الاستنجاء غسل موضع النجو
یعنی استنجا شستن موضع نجاست است اما معنی استنقاء
بعضی گفته هو طلب النقاوة لیندفع الرائحة الکریهة عن رائحة البلل
و بعضی گفته اند الاستنقاء سوان یمتن بید الیسری مقعده لینشف
بالجفاف و بعضی گفته اند الاستنقاء ان ینشف مقعده بخرقة
کیلا یسقط الماء المستعمل علی ثوبه یعنی استنقاء بقول بعضی
دست چپ مالیدن است بر جیبی تا برود بوی ناخوش از وی و بقول
بعضی استنقاء آنست که بدست چپ آب مقعد پاک کند تا آن زمان که
خشک شود و بقول بعضی آنست که بخرقه آب مقعد بچند تا آب مستعمل
بجامه او نرسد اما الاستبراء فهو ان یرکض برجلیه حتی یخرج
ما بقی فی احلیله یعنی استبرا آنست که پایها را بر زمین زند تا آنچه باقی
بود از بول در ذکر بیرون آید در صلوة مسعودی میگوید تقدیر آب طهارت
یک من و نیم است بوزن مکه نیم من برای استنجا و نیم من برای هر دو دست
و روی و نیم برای پایها اگر استنجا نکند یک من سنت بود و اگر مسح موزه

خواهد کرد یمین بنده. بود امّا یکمن مکه بتحقیق سه سیر و نیم آب
بوزن دهلی چنانکه بها اللّه عن الآفات در منفق آمد که تعدیل
و بسط در آب از برای وضو یکمن مدّست و برای غسل یک صاع است
و اکثرش وی فرم یا الاغ بود کم و بیش نباید نقد در حاجت و این روایت
در منفق آورده است. وَالْمُدُّ لِلْوُضُوْءِ وَالصَّاعُ لِلْغُسْلِ لٰکِنْ فِیْهِمَا
الصَّاعُ یُزَادُ اَوْ یُحَطُّ مِنْهُ فَالْبَدَنُ مُعْتَبَرٌ فِیْهِ الْهُزَالُ وَالسِّمَنُ
صاع چهار مدّست مدّ یکمن مکّی بین صدقهٔ فطر نصف صاع است
از حنطه دو من باشد و دو من مکه بوزن دهلی نصف سیر
بسیری که نیست در مسکن است و یک صاع که برای غسل تعدیل
کرده اند چهارده. سیر وزن دهلی بود

فصل در استنجا و ...

در کیفیت استنجا نفس و بعد از آن و در کیفیت وضو ساختن چون
مؤمن خواهد که استنجا رود نخست پای چپ درون نهد
و بگوید اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیْثِ الْمُخْبِثِ
مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و ازار نشود دست چپ بگشاید و چنان نشیند
پهلوی چپ وی بسوی قبله بود و آب بینی در آن حال بینداز در
آن سبب فراموش و بوی دهن کند و آنجا سخن نگوید و آخر اولی
بیرون آید در آنجا نکرد و باید که زور بر پای چپ کند و پای راست

باشانه

تا زودتر فارغ شود و دست چپ بر رخسار چپ نهد چون عکسان
و چون بیرون آید نخست پای راست بیرون نهد و بگوید الحمد لله
الَّذِیْ اَخْرَجَ عَنِّیْ مَا یُؤْذِیْنِیْ وَاَمْسَکَ فِیَّ مَا یَنْفَعُنِیْ غُفْرَانَکَ
رَبَّنَا وَاِلَیْکَ الْمَصِیْرُ و هرکرا عادت بود که این دعا میخواند حق تعالی
او را از بیماری بواسیر نگاه دارد و اگر بدان مبتلا باشد
بفضل خود او را صحت دهد و چون خواهد که استنجا کند باید که
در است مر آنچنانکه گفته شد احتیاط نماید اگر وسوسهٔ شیطان لعین
برسد باید که خشتار ازار را بارهٔ آب زند و بارهٔ بقیه بر سر حلقه
نهد بعد از آنکه نشسته باشد و چون فارغ شود از استنجا و ازار
بربندد این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوْرًا وَالْاِسْلَامَ
نُوْرًا وَمُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مُبَشِّرًا وَنَذِیْرًا اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ
قَلْبِیْ مِنَ النِّفَاقِ وَحَصِّنْ فَرْجِیْ مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون خواهد که
جهاز اندام بشوید از جای استنجا بجای دیگر نقل و روی سوی
قبله نشیند که وضو شرطی است از شرطهای نماز همچنانکه در نماز
سخن گفتن حرام است و سخن نتوان گفت در طهارت نیز گویند که
آن سبب دروغ است پس اول مسواک کند و این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ تَسَوُّکِیْ هٰذَا تَمْحِیْصًا لِلذُّنُوْبِ وَمَرْضَاةً لَکَ

[illegible]

يا سيدي وبيّض به وجهي كما بيّضت به لبيابة رسول عليه السلام
فرموده است مر امير المؤمنين علي كرّم الله وجهه يا علي بر تو
باد كه مسواك كني كه در مسواك بيست و چهار خصلت است از در دين
و تن و در حديث ديگر فرموده كه پاك كنيد دهانهاي خويش را بمسواك
كه وي راه گذر قرآن است و باز فرموده كه مسواك پاك كننده دهان است
و سبب رضاي رحمن است و شادي فرشتگان است و شفاي بيماري است
مگر مرگ و مي بايد كه در طهارت آب اسراف نكند و بر پيشاني صحيح
نكند چه در حق مسرفان وعيد بسيار آمده و در طهارت كه
سر برهنه نكند و تسميه بگويد و ديگر بار دست بشويد و بدان
بسنده نكند كه در وقت استنجا شسته و تسميه برين نوع گويد بسم
الله العظيم والحمد لله على الاسلام و هر عضوي را كه بشويد دعائي
كه در اثر آمده بگويد و چون مضمضه كند مبالغه نمايد و غرغره
كند مگر آنكه روزه دار باشد و اين دعا بخواند اللهم صلّ
على محمد وعلى آل محمد اللهم اعنّي على ذكرك وشكرك
وحسن عبادتك و چون استنشاق كند بگويد اللهم
صلّ على محمد وعلى آل محمد وارحني رائحة الجنة وانت
عني راضٍ و چون استنثار كند يعني بيني فش كند بگويد اللهم

انّي

أعوذ بك من روائح النار وسوء الدار و در استنشاق نيز مبالغت كند مگر كه
روزه دار باشد و چون روي بشويد نيت كند چنانكه پيش ازين گفتيم
آب بكف بگيرد و بر پيشاني نهد و دست فرود تر آرد كه از حضرت
عليه السلام روايت كرده اند كه وي همچنين كرده و اگر دست زير روي نگاه
وضو درست باشد اما نه كه سنت كرده باشد و چون دستها بشويد
بايد آب از پس انگشتان بمرفق برد و اگر از مرفق بوارن برد روا
بود اما نه كه سنت كرده باشد و وقت شستن روي اين دعا بخواند
اللهم بيّض وجهي بنورك يوم تبيضّ وجوه اوليائك
ولا تسوّد وجهي يوم تسودّ وجوه اعدائك و چون ساعد
راست شويد بگويد اللهم اعطني كتابي بيميني وحاسبني
حسابا يسيرا و چون ساعد چپ شويد بگويد اللهم لا تعطني
كتابي بشمالي ولا من وراء ظهري ولا تعذبني عذابا
نكرا هر عضوي كه ميشويد كلمه شهادت ميگويد برين نيت
كه گناه من بتر از كفر نيست كه اگر كافري يكبار بگويد كفر صد
ساله او محو ميگرداند خداوندا مرا پاك گردان از محنت و محبت
دنيا و از حقد و حسد و از ريا و نفاق و جمله خصائل ذميمه و چون
مسح سر كند بگويد اللهم غشّني برحمتك وجنّبني من عذابك

مطالعه دعا با خواندن وقت وضو
بگويد

وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ وَأَظِلَّنِي تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ
إِلَّا ظِلُّ عَرْشِكَ وچون مسح گوش کند بگوید اللّهم اجْعَلْنِي
مِنَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ... مع الأبرار وچون مسح گردن کند بگوید اللّهم
فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وچون
پای راست بشوید بگوید اللّهم ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ مَعَ
أَقْدَامِ الْمُؤْمِنِينَ ثَبِّتْنِي بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي
الْآخِرَةِ وچون پای چپ بشوید بگوید اللّهم إِنِّي أَعُوذُ
بِكَ أَنْ تَزِلَّ قَدَمِي عَنِ الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ أَقْدَامُ الْمُنَافِقِينَ
و در خلال انگشتان ابتدا از انگشت خرد پای راست کند وختم
بر انگشت خرد پای چپ کند چنانک در ناخن باز کردن وچون
از وضو فارغ شود بگوید اللّهم اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ
وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وسورهٔ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ یکبار بخواند
آنگاه این تسبیح بگوید سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ
أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ
وَرَسُولُكَ وچون از وضو فارغ شود از باقی آب وضو بیاشامد

که شفا خالص

که شفا خالص بود خواهد ایستاده خورد خواهد نشسته اما خواجه
امام فقیه ابو اللیث سمرقندی شکر الله سعیه در فتاوی آورده
که ایستاده خوردن باکی نبود که در بیست جای آب ایستاده خوردن
باکی نیست بر سر چاه زمزم در حج و بر سقایها و فضالهٔ آب
وضو بنا بر آنک امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه طهارت ساخت
و فضالهٔ آب وضو ایستاده بخورد و این حدیث روایت کرد که
پیغامبر علیه السلام فرموده هر که فضالهٔ آب طهارت را بخورد
خدای تعالی آنرا علاج بیماریها کرده اند که اطبا از معالجت
آن عاجز آمده باشند و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت
میکند که رسول علیه السلام فرموده که هر که طهارت کند و بعد از طهارت
پارهٔ آب برگیرد و بکف خود مسح کند و این تسبیح بگوید سبحانک
اللّهم وبحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت وحدک
لا شريك لك أستغفرك وأتوب إليك وأشهد أن
محمدا عبدك ورسولك خدای تعالی گناهان خرد و بزرگ
او را بیامرزد وچون از طهارت فارغ شود بپاختگی طهارت
دیگر کند یعنی گونه را پر آب کند و بجهد از برای آنک ابلیس علیه
اللعنه بهیچ وقتی چنان غمگین نشود که ببیند مؤمن طهارت سازد

مطلب ایستاده آب خوردن

و از برای رغم او باز کونه را از آب کند که اینک ای بسعدله با خشم
که همین هرا حدث رسید باز طهارت بسازم و باید که کونه آب
را بستر بوشیده نکند تا مادام که آن کونه بوشیده باشد
استغفار می کوید و از برای این بنده از حق تعالی آمرزش میخواهد
پیغامبر علیه السلام گفت هر کرا بلائی رسید و او بی طهارت باشد
کو ملامت مکن مکر نفس خود را و در حدیث دیگر آمده از پیغامبر
علیه السلام که فرشتگان آدمی را آمرزش میخواهند تا مادام
با طهارت باشد و حدث نکند در خبر آمده که جعفر بن ابی طالب
بحبشه می رفت در راه کلیسی بود رهبانی افتاد گفت بنکرم که رهبان
در چه کار است در کلیسه او را بکوفت رهبان بساعتی توقف کرد آنگاه
در بکشاد جعفر درآمد از رهبان سوال کرد که این چندین تاخیر در
کشادن در چرا کردی گفت در کتاب خوانده ام که هر چه
شما را با یکی از سلطانیان تعلق بود اگر بی طهارت باشد
طهارت کند تا المی از ایشان بشما نرسد من بی طهارت بودم
گفتم باش تا طهارت بسازم تا از تو المی بمن نرسد چون جعفر مسلما
بیان کرد آن رهبان مسلمان شد ببرکت اقامت سنت طهارت
و از پیغامبر علیه السلام روایت کرده اند که هر کرا حدث رسید

مطلب طهارت ساختن

وطهارت نسازد جفا کرده باشد و هر که طهارت بسازد و دو رکعت نماز
نکزارد و دعا نکند هم جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسید و طهارت
بسازد و دو رکعت نماز کزارد و دعا کند و خدای تعالی دعای او را اجابت
نکند از آن حضرت جفا بود و خدای تعالی جفا کار نیست و این حدیث
بر طریق وعده آمده نه بر طریق وجوب که بمذهب سنت و جماعت
بر حق تعالی هیچ چیز واجب نیست و حکم و تقدیر مر بنده را حجت نیست
و این مسئله از اصول کلام است شیخ الاسلام خواجه ابو منصور
ماتریدی رحمه الله آن شب که از دنیا با آخرت می رفت و ویرا عارضه
شکم بوده هفتاد باز بقضای حاجت رفت هر بار که برفتی طهارت ساختی
گفتند ای شیخ این چه رنج است که بر خود نهاده گفت شاید که امشب
از دنیا بروم باری با طهارت باشم که رسول علیه السلام وعده کرده که با طهارت
بمیرد شهید مرده باشد و در خبر آمده از رسول علیه السلام که با
طهارت نباشد مکر مومن و بی طهارت نباشد مکر منافق بامید
این وعده و از بیم این وعید طهارت می سازم چون شیخ ابو منصور
رحمه الله از دنیا سفر کرد یکی از مریدان ویرا بخواب دید بر براقی
و از براقی ببراقی دیگر می شد و می رفت سوال کرد از وی که
ای شیخ این جزای اعمال شماست شیخ گفت نی این جزای آن طهارتها

که می بیاختم هر طهارتی را برایم از خداوند تعالی یافته ام آنگاه جای اعمال مشهور
بمن نوشتند در صلوة مسعودی می آید که باید که با طهارت خسبند
و اگر طهارت نتواند تیمم کند **فصل پنجاه و هفتم در بیان غسل**
بدانکه فریضه در غسل سه چیز است اوّل آب در دهان کردن و آب
در بینی کردن و شستن تمام اندام امّا مالیدن اندام شرط نیست
نزدیک ما و نزدیک امام مالک شرط است و این روایت در منظومه
در باب او آورده وَالاِغتِسالُ شَرطُهُ دَلکُ البَدَن وَیَقرَأُ القُرآن
فِی الحَیضِ اِعلَمَن و سنّت غسل آنست که غسل کند اوّل هر دو دست
بشوید پس از آن استنجا کند و نجاستی که بر تن او بود دور کند پس از آن
وضو بسازد چنانک برای نماز وضو سازد پس آب بریزد بر سر
خود و بر تمام اعضای خود سه بار پس از جای غسل فراتر شود و بشوید
پایهای خود را اگر نشسته باشد و روا باشد که بگزارد بدان وضو
هر نمازی که خواهد و بدانک غسل دوازده است چهار از آن
فریضه است و چهار سنّت و دو واجب و دو مستحبّ امّا آن چهار که
فرض است یکی غسل با نزال منی بدفق و شهوت از زن و مرد
در خواب و بیداری دوم غسل بتواری حشفه یعنی غایب شدن
سر ذکر در قبل یا دبر اگرچه نه انزال بود سیم غسل از حیض

فی المذی و الودی

مطلب غسل های سنت

مطلب غسل های واجب

چهارم غسل از نفاس این چهار که سنّت است غسل جمعه خلاف امام
مالک زیرا که نزدیک او غسل جمعه فریضه است و این روایت در منظومه
در باب او است وَیَلزَمُ الغُسلُ لِیَومِ الجُمُعَة وَلا یَحِلُّ تَرکُهُ فِی الزُّرعَة
و غسل عیدین و احرام و عرفه است و این دو غسل احرام و عرفه
در حق اهل حج سنّت است امّا آن دو غسل که واجب است غسل
میّت است و غسل کافر که در حالت جنابت مسلمان شود امّا آن
دو که مستحبّ است غسل صبی است و غسل کافر که مسلمان شود و جنب
نباشد اگر ایلاج ذکر کند در دبر زن آنک انزال شود بر فاعل و مفعول
غسل واجب شود امّا اگر ایلاج کند میته را غسل واجب نشود مگر که
انزال شود و اجماع علماست که در مذی و ودی غسل واجب نشود و از
هر دو وضو بود چه در منتقی می آید که فِی المَذیِ وَالوَدیِ الوُضوءُ اُعتُقِد
وَلَم یَقُل بِالغُسلِ فیهِما اَحَدٌ مذی آبی است تنک که در وقت
ملاعبه بیرون آید یا وقت تفکّر و ودی آب سفید است که بعد از بول
بیرون آید مسئله چون وضو بخروج بول می شکند پس ودی را
فایده چیست جواب فایده ودی در حق سلس البول ظاهر مشهود
که چکیدن بول در حق او مادام که وقت باقی بود ناقض نبود امّا منی
آبیست درست و سفید که بخروج آن ذکر بشکند و سست شود و شهوت

پیدا کند شهوت و فرو ریزد از وی شود اما امام شافعی بخروج منی هرگونه که باشد
بشهوت یا بغیر شهوت غسل واجب داند تا اگر شخصی را بر پشت
زخمی رسید یا بار گران بر پشت نهد و از آن سبب منی بیرون آید
نزد شافعی غسل واجب شود و نزدیک علماء ما رحمهم الله نشود چه
خروج بدفق و شهوت نیست اما بقول امام ابوحنیفه و محمد شرط آن
انفصال از مکان خود بشهوت است و بقول امام ابویوسف
انفصال از سر ذکر بشهوت شرط است و ثمره این خلاف اینجا پیدا
شود که اگر منی را نزدیک رسید که انزال شود سر ذکر را بگیرد
تا شهوت ساکن شود بعد از آن منی بیرون آید نزدیک امام ابویوسف
غسل واجب نشود زیرا که نزد او انفصال منی از سر ذکر بشهوت شرط است
و نزدیک امام ابوحنیفه و محمد غسل واجب شود زیرا که نزدیک ایشان
معتبر انفصال منی از مکان خود است بشهوت مسئله اکسال مختلف
است میان مهاجریان و انصاریان چون ابی بن کعب و زید بن ثابت
و جز ایشان گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجریان چون عمر و
کبراء صحابه گفته اند که غسل واجب شود و این مسئله در عهد عمر
رضی الله عنه افتاده بود تعلیست که ابوموسی الاشعری را که از سران
صحابه بود نزدیک عایشه رضی الله عنها فرستادند و او گفت یا ام المومنین

مسئله

مسئله واقع شده و شرم می دارم که از تو بپرسم گفت سوال کن چنانکه از مادر
خود می پرسی سوال گفته گوئید در مسئله اکسال غسل واجب شود
یا نه عایشه رضی الله عنها گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اِذَا الْتَقَى الْخِتَانَانِ وَتَوَارَتِ الْحَشَفَةُ وَجَبَ الْغُسْلُ أَنْزَلَ أَوْ لَمْ
يُنْزِلْ ابوموسی اشعری آمد و این حدیث روایت کرد محمد جعفر
چاشر بعد برخاست و این حدیث روایت کرد امیرالمومنین عمر
رضی الله عنه گفت که هر که بعد از این گوید که با اکسال واجب نشود وی را
بدین دره ادب کنم و از امیرالمومنین علی کرم الله وجهه از این سوال کردند
گفت چون بحرام بشکل پیدا را لازم می دارید پس چهار من آب دریغ
می دارید مسئله صحبت بملک یمین و صحبت بعقد فاسد محلل
نشود و رافع حرمت غلیظه باتفاق نشود اما عقد صحیح
و صحبت ناقص سبب حلال شود یا نه درین اختلاف است
میان صحابه و جواب بر قول مهاجریان است و صحیح قول آنست
است که صحبت ناقص سبب حلال است صورت صحبت ملک
مردی کنیزکی خود را بعلاقه دیگری داد این کنیزک بر شوی خود دو
طلاق شد و آن در حق بندگان حرمت غلیظه است بخانه شوی
خود آمد و عدت دانست دو حیض عدت کنیزکان خواجه این کنیزک را

غسل ۲

با این کنیز که دخول افتاد کنیز که بدین دخول بر شوی خود حلال
نشود که صحبت ملک یمین است صورت عقد موقوف زن مطلقه
ثلاثه شرع است غلامی بی اجازت خواجه او را بخواست و میان ایشان
دخول واقع شد بدین دخول که پیش از اجازت مالک غلام
افتاده آن زن بر شوهر اول حلال نشود که این عقد موقوف بر
اجازت خواجه غلام است اگر خواجه غلام را اجازت دهد این
عقد درست شود باید که دیگر بار با آن زن دخول افتد تا بر شوهر
اول حلال شود و اگر خواجه اجازت نکند بل که تفریق کند
میان ایشان و فسخ نکاح کند این در عقد موقوف افتاده باشد
و صحبت فاسد آن بود که در عدت شوهر اول عقد کند یا بی
گواه عقد کند و دخول افتد این عقد فاسد بود بدین صحبت که از
عقد فاسد واقع شود این زن بر شوهر اول حلال نشود و صحبت
ناقص آن بود که عقد صحیح افتاده باشد و لکن در حال حیض دخول
افتد اگرچه این صحبت ناقص است فاما بر شوی اول حلال شود
مسئله غسل جمعه سنت روز است یا سنت نماز جمعه بر قول امام
ابو یوسف سنت نماز است و بر قول حسن زیاد سنت روز است فایده
این خلاف جائی پیدا شود که مسلمانی پس از صبح صادق غسل آورد همان

بود

غسل و طهارت نماز جمعه گزارد بر قول امام ابو یوسف سنت غسل کرده باشد
و بر قول حسن نکرده باشد و اگر بعد از صبح غسل آورد و چون وقت نماز
شود حدث رسید باز طهارت بسازد و نماز جمعه گزارد بر قول حسن
سنت غسل کرده باشد و بر قول امام ابو یوسف سنت غسل نکرده باشد
در ظاهر روایات از حسن زیاد روایت است که می باید که غسل وقتی کند که
بدان غسل و طهارت نماز گزارد نه بگزارد تا بیقین از عهده غسل جمعه بیرون
آید در ظهیری و فتاوی آمده از امام ابو یوسف دو روایت است یکی آنکه غسل
جمعه هم از برای روز جمعه است و هم از برای نماز جمعه در فتاوی کبری میگوید
که غسل برای نماز است تا اگر مسافران و بندگان و زنان غسل کنند
و بنماز جمعه حاضر نشوند ثواب غسل جمعه نیابند زیرا که طهارت
شرط صلوة است مسئله زن و شوهر نابالغ اند ایشان را
دخول افتاد بر ایشان غسل واجب نشود لکن مستحب بود اگر هر دو
با وضو باشند زن را وضو تباه شود و مرد را نشود و هم آن الزام
خود شوید بسنن بود و اگر مرد بالغ باشد و زن نارسیده است بر مرد
غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده است و زن بالغه
بر زن فریضه بود و بر مرد مستحب و اگر مرد مسلمان است و بالغ
و زن ترسا بود بر مرد غسل فریضه بود و بر زن نه و اگر مرد دیوانه

مسئله غسل کردن صبی

مطلب نشاید گفتن جنب را

با هوش است و بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر موقوفه مسئله جنب را
پلید نشاید گفت که روزی حذیفه رضی الله عنه بر رسول علیه السلام را بین
آمد رسول علیه السلام بروی سلام کرد خواست که دست وی حذیفه
بگیرد حذیفه جواب سلام گفت و دست نداد رسول علیه السلام گفت ای
حذیفه ترا چه رسید که دست ندادی حذیفه گفت سبب نجس است
یعنی جنبم رسول علیه السلام فرمود که المؤمن لا ینجس یعنی مؤمن نجس
نشود عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از رسول علیه السلام سوال کرد که
جنب را شاید که چیزی خورد رسول علیه السلام گفت نه تا وضو کند و
آشامد یعنی وضو بسازد و بخورد و یا بیاشامد و مراد از وضو دست شستن
و دهان شستن از برای خوردن تا جنابت از هر دو عضو ساقط شود
شمس الائمه سرخسی رحمه الله میگوید که سبب درویشی چند چیز است بگاه خفتن
و بیگاه خواستن و در جنابت چیزی خوردن و در شب خانه رفتن و پوست
سیر و پیاز سوختن و نان ریزه را خوار داشتن و جایی که بول و غایط
کند هم آنجا وضو ساختن و جایی که بول کند آنجا طهارت ساختن و دست
و روی را بعد از وضو در جامه خود خشک کردن و شب دهه خفتن
و در استانه در نشستن در صکوك مسعودی و در بستان فقیه ابو اللیث مرقوم
است که جنب را دعا شاید خواندن چنانکه کلمه شهادت و جواب

بانگ نماز

بانگ نماز همان که موذن بگوید و دعاء گورستان و دعاها که وقت طهارت
خوانند و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و جمله ثناها و تسبیحها
و صلوات بر رسول علیه السلام این همه شاید که بگوید و اگر نگوید بهتر
کار باشد و از برای آغاز کار جنب را بسم الله بر قول علماء ما رحمهم الله
شاید گفتن زیرا که در خبر است که از رسول علیه السلام هر کاری که در
ابتداء او بسم الله نباشد آن کار ابتر بود یعنی ناتمام قال علیه السلام
کل امر ذی بال لم یبدء فیه ببسم الله فهو ابتر فصل پنجاه
و ششم در بیان انواع آبها بدانکه جمله آبها پنج است اول مطلق
دوم مقید سیم مکروه چهارم مشکوک پنجم مستعمل اما
آب مطلق آنست که چنانکه آب باران و آب دریا و چشمها و رودها
بدین آبها غسل و وضو روا باشد اما مقید چنانکه گلاب
و آب کدو و تره و آب میوها چنانکه آب موز و آب انگور و آنچه
که بدان چیزی پاک بیامیخته باشد چنانکه شربت و بدین آب
مقید دور کردن نجاست از جامه و تن روا باشد بقول امام ابو حنیفه
و ابو یوسف و نزدیک امام محمد و زفر و شافعی روا نباشد و از امام ابو یوسف
روایت کرده اند که هر چیزی که نجاسة زداید و بشوید دور کردن نجاست
ازالت آن با آب مقید که گفتیم روا باشد مثل سرکه و نبیذ اما

اجماع است که بروغن و شهد ازالت نجاست روا نباشد و این مسئله
در اماکن است اما آب مکروه پس خورده ماکیان پسر داده
واز ان سباع طیر چنانک چرغ و باز و شاهین و پس خورده ساکن
خانه چنانک مار و کژدم و موش و اصح روایات آنست که این کراهت
تنزیه است نه تحریم تا اگر با وجود آب مطلق بدین آب وضو سازد
روا بود و این روایت در طحطاوی آمده و پس خورده آدمی پاک
است جنب باشد یا طاهر مسلم باشد یا کافر و پس خورده آنچ گوشت
او حلال است و پس خورده اسب پاک است و عرق هر چیزی معتبر بگوشت
وی است زیرا که متولد از گوشت است مگر عرق اشتر و خر
آن معتبر بگوشت او نیست و مشکوک است زیرا که عرق چون
سود رست اما مشکوک پس خورده اشتر و خر است و حکم
آن آنست که با وجود آب مطلق و مکروه وضو بدان روا نباشد
واگر جز آب مشکوک آب دیگر نباشد اتفاق است که میان وضو
بدان آب و تیمم جمع کند اول وضو کند بعد از ان تیمم کند تا معدم
آب باشد اما اگر جز نبیذ تمر آب دیگر نباشد نزدیک امام
ابو حنیفه وضو کند نه تیمم این قول اول اوست و نزدیک امام ابو یوسف
تیمم کند نه وضو و نزدیک امام محمد اول وضو کند بعد از ان تیمم کند

اللهم صل علی محمد بعدد ملائکتک وتسبیحها
اللهم صل علی محمد بعدد خلقک وانفاسها
اللهم صل علی محمد بعدد الحبوب ونباتها وارزاقها

٢٥٤

مطلب در شستن آب مستعمل

لکن فتوی بر قول آخر امام ابو حنیفه است و آن قول امام ابو یوسف است که
تیمم کند نه وضو و فتوی برین است و قول شافعی همین است و این روایت
در جامع صغیر او ز ضدی است اما آب مستعمل و آن بر سه نوع
است یکی پاک و پاک کننده باتفاق و یکی پلید است باتفاق و اول آن است که
میوه را یا کاسه را که در ان طعام خورده باشند باب بشویند این آب را
مستعمل گویند لیکن پاک و پاک کننده است باتفاق و آنچ پلید است باتفاق
آنست که بدان از جامه یا از تن نجاست زایل کنند آن آب باتفاق
پلید است و آنچ علما را در آن اختلاف است آنست که بدان وضو
سازند ما و ام که بر اعضاء آدمی است پاک و پاک کننده است در حق همان
عضو چون از تن جدا شد در جامع الصغیر چنان آورده تا جای قرار نگیرد
مستعمل نشود و این اختیار سفیان ثوری است اما ظاهر روایت
آنست که همین که از اعضاء جدا شد مستعمل باشد آب مستعمل را حکم
چیست حسن زیاد از امام ابو حنیفه روایت میکند که نجاست غلیظه
است چون قدر درم زیادت از درمی از وی بجامه که رسید روا نیست نماز
بازداشته و نزدیک امام ابو یوسف خفیفه است یعنی چون بعد ربع شامل
گیرد فاحش باید تا روا نیست نماز بازدارد و نزدیک امام محمد همچون سر که
است یعنی پاک است و پاک کننده نیست و این روایت در منظومه آمده است

فیما آمده است

وَالْمَاءُ يُسْتَعْمَلُ فِي الْأَبْدَانِ فَذَاكَ كَالْخَمْرِ لَدَى النُّعْمَانِ فَهُوَ كَبَوْلِ الـ...
وَيُشْبِهُ الْخَلَّ عِنْدَ الشَّيْبَانِيِّ و امام شافعی را درین دو روایت ...
است و پاک کننده نیست در یکی پاک و پاک کننده است و این روایت در ...
آمده است وَإِنْ تَوَضَّأَ مُحْدِثٌ بِمَاءٍ فَهُوَ طَهُورٌ جُمْلَةَ الْأَنْبَاءِ ...
صاحب امالی از ابو یوسف در روایت آورده اما از قول اول رجوع ...
کرده و گفته که آب مستعمل پاک است هر چند بجامه رسید روا ...
بازداند و قول امام محمد همین است و فتوی برین است که آب مستعمل
پاک است طهارت بپاید یا طهارت بر طهارت سازد امام زفر و اما[م]
شافعی میگویند اگر طهارت بر طهارت بسازد آب وی پاک و پاک کـ...
و دلیل ایشان آنست آب مستعمل نشود مگر برای اسقاط فرض ...
اینجا اسقاط فرض نیست پس مستعمل نشود علماء ما رحمهم الله
گفته اند که مستعمل شود یکی از دو چیز یا باسقاط فرض ...
یا بنیت قربت در مختصر قدوری آورده و المستعمل كل ماءٍ ازيل
بِهِ حَدَثٌ أَوِ اسْتُعْمِلَ فِي الْبَدَنِ عَلَى وَجْهِ الْقُرْبَةِ اینجا اگر اسقاط ...
و لکن نیت قربت هست دلیل بر آنکه هر بار که وضو ...
ثواب ... شود قال علیه السلام الوضوء على الوضوء نور على نور ...
القیمة یعنی وضو بر وضو نور بود بر نور روز قیامت آب ...

مطلب ... آب ... غسل ...

تا غسل و وضو در رو روا باشد بر قول امام مالک اگر آب اندک بود پلید نشود
مگر آنکه رنگ بگرداند یا مزه یا بوی و بقول امام شافعی چون آب بدو [قلت]
و بنجاست رسد پلید نشود بنا بر آنکه پیغامبر فرموده علیه السلام
إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قُلَّتَيْنِ لَمْ يَحْمِلْ خَبَثًا یعنی چون آب بدو قلت و بنجاست
رسد نجاست بر نگیرد علماء ما رحمهم الله گفته اند که آب ایستاده غسل
و وضو روا نبود بحکم این حدیث قال علیه السلام لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ
فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ وَلَا يَغْتَسِلَنَّ فِيهِ مِنَ الْجَنَابَةِ یعنی در آب ایستاده بول
مکنید و غسل میارید پس معلوم شد که اگر در آب ایستاده غسل روا
بودی پیغامبر تاکید نهی نفرمودی و رسول علیه السلام غساله را با بول
برابر کرد از اینجا امام ابو حنیفه آب مستعمل را نجاست غلیظه میداند
و این حدیث حجت بر امام مالک و امام شافعی اما علماء ما برای تیسیر
مسلمانان اختیار کرده اند آنکه آب مستعمل پاک است اما حوض
چند باید تا از روی طهارت روا بود شیخ ابو حفص کبیر از امام ابو حنیفه روایت
میکند که چندانکه اگر بدین جانب رنگ ریزند بدان جانب اثر نکند
آن حوض و در آن حوض طهارت صغری و کبری روا بود و بروایتی
دیگر اگر درین نیمه غسل آید آن نیمه بجنبد از روی طهارت روا بود در
شرح طحاوی ابو الحسن کرخی از امام ابو حنیفه روایت میکند که اگر این نیمه بجنبد

مطلب ... حوض

بجنبانند آن همه بجنبد این آب بسیار بود در وی غسل و وضو روا بود
و در منیه کبیر از امام محمد روایت است که اگر درین همه وضو سازند آن
همه بجنبد در وی غسل و وضو روا بود در شرح اسبیجابی آورده که اعتبار
جنبیدن روی آب را نیست اعتبار آن راست که این همه آب بجنبانند
آن همه آب بلند بود از خواجه ابو بکر فضل بخاری سوال کردند که حوضی
که هشت در هشت است طهارت در وی روا بود یا نه گفت من باری نیام
و اگر شما سازید شما را منع نکنم شیخ ابو الفضل کرمانی از مشایخ ما
روایت میکند که حوضی است شش در شش و بالای آن دو گز است که چهار
یک در وی طهارت کند روا بود چون ضرورت بود و دانایان علم حساب
تقدیر کرده اند که در وی شش هزار من آب است خواجه ابو مطیع
بلخی گفته که حوضی باید پانزده در پانزده بود تا در وی طهارت روا بود
و اگر بیست در بیست بود در دل خود هیچ کراهیت نیابم از محمد بن سلمه
بلخی سوال کردند که حوض چه قدر باید که در وی طهارت روا بود گفت
من این مسئله را از امام محمد سوال کردم او گفت چند مسجد من
و مسجد وی از درون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده
در دوازده اما ما را معلوم نشد که اندرون مسجد را می گوید
یا بیرون آنرا اما مشایخ ما بر تنه مسجد حکم کرده اند که چون حوض

درده

درده باشد در وی طهارت و غسل روا باشد بعد نابرین حدیث که رسول
علیه السلام فرمود خیر الامور اوسطها این همه که گفتیم جایی بود که حوض
چهار سو باشد اما اگر حوض مدور باشد سید ابو القاسم گفته که
چهل و شش و نیم گز باید تا در وی طهارت روا بود خواجه امام فخر زاهد
مطلب حوض مدور
گفته که بیست و هفت گز کم چهار یکی باید تا در وی طهارت روا
بود که فقها گفته اند که میخی در زمین فرو برند و ریسمانی دوازده گز دو تا
کنند و در سر آن میخ افکنند و گرد بر گرد آن میخ بگردانند مقدار ده
در ده شود صدر شهید حسام الدین رحمه الله گفته که چهل و هشت
گز باید تا باجماع در وی طهارت و غسل شاید بالای آب چند باید
بعضی گفته اند آن مقدار باید که سبوی پنج تکلیف برشود و بعضی
گفته اند آن مقدار باید که چون بدست آب بردارند دست
بزمین نرسد بسنده بود و فتوی برین قول است در حوض نجاست
عینی است چه مقدار مسافت باید از آن نجاست تا طهارت
روا بود اختیار شیخ برهان الدین مرغینانی ده گز مسافت باید
و اختیار شمس الائمه سرخسی هشت گز مسافت باید خواجه ابو الفضل
کرمانی رحمه الله روایت میکند از مشایخ ما رحمهم الله که یک گز مسافت
بسنده بود و بروایتی یک بدست آمده و این مسئله از خواجه امام ابو بکر

خواهرزاده

سوال کردند گفتند این طرف نجاست را بگذارید و از طرف دیگر طهارت
بسازید اما مختار ائمه فتوی آنست که حوض ده در ده حکم دریا دارد
تا از نجاست لون یا طعم یا ریح او بگردد هر جا از آن که طهارت بسازند
روا بود و در زمان نیز فتوی برین است مسئله حوضی است بالا دارد
آب آن و پهنا ندارد که ده در ده شود نجاست در افتاد بس از آن
آب آن بگستره شد ده در ده شد حکم آن چیست بعضی گفته اند تا
آن آب نرود پاک نشود و فتوی برین نیست مسئله پارگینی است در
وی آب نجس است یا در وی نجاست افتاد آب اندر آمد و پر شد
اگر چه صد در صد باشد تا آن آب پلید یا آن نجاست از وی بیرون
نرود پاک نشود حوضی است ده در ده در وی آب پاک است هر چند که
آب پلید در وی در آید تبع آن آب پاک پاک گفته اند مگر آنکه آن آب پلید
لون یا طعم یا ریح آن آب بگردد آنگاه پلید شود اما اگر در
حوضی پانی آب پلید بود هر چند آب پاک در آید تبع آن آب پلید پلید شود
تا آن آب بیرون نرود پاک نشود حوضی است ده در ده آب کم
شد نجاست عینی در وی افتاد و نجس شد آب باران در آمد و پر شد
و بیرون می رود عین نجاست را برگیرند و بعد از برداشتن آن باران
آب بیرون رود پاک گفته اند از امام محمد روایت کرده اند که گفت

اگر

اگر قطره خمر در دریا چکد من از آن دریا وضو بسازم و اگر از آن دریا
موج بر آید و از نم آن موج گیاه روید و گوسفندی آن گیاه بخورد من گوشت
آن گوسفند نخورم مسئله اگر در حوضی آب ده در ده بود و از لب آب
چیزی کم شد و آن حوض پلید شد چه مقدار آب در آید تا پاک شود
فقیه ابو جعفر گفته است که سه چند آن آب که در حوض بود بیرون رود
پاک شود و بعضی از مشایخ گفته اند که هم آن مقدار آب که در حوض بود
بیرون رود پاک شود و صولح ابو سعید بلخی گفته مجرد آنکه آب بیرون
رود پاک شود و اگر آن آب از طرف دیگر بگذرد و باز بهمین حوض باز
آید پلیدی باز نیاید اما اگر از همان طرف که بیرون رفته باز گذرد
و در آن حوض آید آن حوض پاک نشود و اگر آب است که طول دارد
و عرض ندارد مثلا یک گز پهنا دارد و صد گز درازا یا دو گز پهنا دارد
و پنجاه گز درازا دارد و مقدار بیستی بلندی دارد در وی طهارت روا بود
و امام ابو نصر سلام بلخی گفته است هر که در آن یک عضو را بشوید ده گز
ازین طرف و ده گز از آن طرف آب مستعمل شود و ابو حفص کبیر بخاری رحمه
الله و عبد الله مبارک گفته اند هر چه درون آب را در یکدیگر ضرب کنی ده
در ده شود در وی طهارت روا بود فتوی برین است اگر آب اندک است
ایستاده از وی آب برگیرند و طهارت بسازند روا بود اما در وی

روا نبود و بقول امام مالک دروی روا بود که طهارت بیارند اما آب
روان چگونه باید و حد آن چگونه بود دران اختلافست بعضی گفته اند
که حد آن آنست که کاه برنگیرد را نبرد اما روایت صحیح آنست که آنک
غساله او را نبرد آن آب روان بود فصل پنجاه و نهم
در مسایل چاه چیزی که چاه را پلید کند دو نوعست مرئی و غیر مرئی
غیر مرئی چون بول و خون و منی و مانند آن اگر ازینها قطره در
چاه افتد همه آب آنرا بر باید کشید تا پاک شود اگر چاه چشمه دار
بود چه قدر باید کشید از امام اعظم دو روایتست یکی آنک صد دلو
کشند پاک شود و روایت مبسوط آنست که دو مرد آب شناس را بیارند
و آب چاه می کشند چند آنچه ایشان گویند که آب نو شد حکم کنند
بپاکی چاه و از امام ابو یوسف روایت در سیر آنست که در چاه رنگ ریزند
و آب میکشند چند آنچه که اثر رنگ نماند در آب چاه حکم کنند بپاکی
آن چاه و از امام محمد روایتست که از دویست دلو تا سیصد دلو
بکشند چاه پاک شود و فتوی بر قول امام محمد است این حکم نجاست
غیر مرئی است اما حکم نجاست مرئی آنست که اول نجاست
را از چاه دور کنند بعد از ان آب آن چاه را بکشند برای پاکی را امام
چنین زیاد از امام ابو حنیفه روایت میکند که نجاست مرئیه بر سه نوع است

موش

مطلب نجاست مرئی

موش و مانند وی کنه و کروش و کنجشک و کبوتر و مانند وی مرغ و
بط و فاخته و گربه و گوسفند و مانند وی آدمی و پیکر هر یکی را
حد معلوم است در موش و مانند وی بیست دلو بکشند و در
کبوتر و مانند وی چهل دلو بکشند و در گوسفند و مانند وی جمله
آب را بکشند اصل درین باب آنست که خرد تر در کلان تر تدا خل
کنند یعنی در حکم آن درآید مثلا اگر کنه در چاه افتد و بمیرد آن کنه را
بر کشند و ده دلو آب از ان چاه بکشند پاک شود و اگر دو کنه در چاه
میرد بیست دلو آب بکشند پاک شود و اگر کنه و موش بچه در
چاه افتاد و هر دو مرده یافتند ایشان را بر کشند و همان بیست دلو
آب بر کشند چاه پاک شود و اگر کنه با موش بزرگ در چاه یافتند
مرده همان بیست دلو بکشند از انکه خرد در بزرگ درآید و اگر دو موش
در چاه آب یافتند همین حکم دارد ایشان را بر کشند و بیست دلو آب
بر کشند و اگر در چاه سه موش یافتند مرده موشان را بر کشند و بیست
دلو آب بر کشند و این روایت در شرح طحاوی است اما شمس الائمه
سرخسی میگوید که چهل دلو بر کشند و این بطریق وجوبست نه بطریق
استحباب در چهار موش همین خلافست بروایت طحاوی بیست دلو
و بروایت فتاوی سرخسی چهل دلو باید کشید تا چاه پاک شود و چون شش موش

بود بروایت فتاوی سرخسی کل آب را باید کشید و بروایت طحاوی هم آن چهل
دلو تا نه موش این دو بزرگ را همین خلافست و چون ده موش شوند
باتفاق کل آب را باید کشید تا چاه پاک شود و این احتیاط فی بنا بر آن
أصل است که شمس الائمه میگوید سه موش تا چهار حکم گربه دارد و شش
تا نه حکم سگ دارد و امام طحاوی میگوید سه موش تا چهار حکم یک موش
دارد و پنج تا نه حکم گربه دارد اگر دو موش در دو چاه افتادند و مردند
و موشانرا بر کشیدند و آب یک چاه را در دیگر چاه ریختند ازین چاه
دوم چند آب کشند تا پاک شود باتفاق بیست دلو و اگر سه موش
در سه چاه افتادند و مردند موشانرا بر کشیدند و آب دو چاه در چاه
سیم ریختند از چاه سیم بروایت سرخسی چهل دلو بر کشند و بروایت طحاوی
بیست دلو بر کشند پاک شود و اگر چهار موش در چهار چاه افتادند و مردند
موشانرا بر کشیدند و آب سه چاه از ان در چهارم ریختند همین خلافست
اگر پنج موش در پنج چاه افتادند و مردند و موشانرا بر کشیدند و آب
چهار چاه در پنجم ریختند ازین چاه پنجم چهل دلو باید کشید و اگر شش
موش در شش چاه افتادند و مردند موشانرا بر کشیدند و آب پنج
چاه در ششم ریختند بروایت طحاوی همان چهل دلو باید کشید و بروایت
سرخسی کل آب را باید کشید تا نه موش همین خلافست بنا بر آن اصل که

گفته شد

گفته شد اما اگر ده موش در ده چاه مردند موشانرا بر کشیدند و آب
نه چاه در دهم ریختند واجب آید که کل آب بر کشند یعنی تمامی آب را
ازین چاه و اگر موش و گربه در چاه مرده یافتند چهل دلو بر کشند تا پاک
شود و اگر دو گربه در چاه یافتند مرده تمامی آب بر باید کشید اصل
آنست درین باب که هر چه چهل دلو لازم آید چون دو شوند
دیگر
تمامی آب را باید کشید تا پاک شود و اگر گربه کبوتری را یا مرغی را
گرفت و هر دو در چاه افتادند و مردند تمامی آب را باید کشید و اگر چه
گربه مرغ را مجروح نکرده باشد و اگر گربه زنده باشد و مرغ مجروح
تمام آب را باید کشید و اگر مرغ مرده و مجروح باشد چهل دلو باید
کشید تا پاک شود چاهی که از وی بیست دلو باید کشید تا پاک شود و در
پهلوی آن چاه چاهی دیگر هست پاک یک دلو ازین چاه پلید کشیدند
و در ان چاه پاک ریختند از چاه اول نوزده دلو دیگر بر کشند پاک شود
و از چاه دوم بیست دلو باید کشید تا پاک شود و اگر دو از چاه اول کشیدند
و بریختند و سیم دلو را در چاه پاک ریختند از چاه اول هفده دلو دیگر
بر کشند پاک شود و از چاه دوم هژده دلو باید کشید و اگر از چاه اول
چهار دلو بر کشیدند سه دلو بیرون ریختند و چهارم در چاه پاک ریختند
از چاه اول شانزده دلو بر کشند پاک شود و از چاه دوم هفده دلو

باید کشید هم اگر جهار دلو از جاه اول بیرون ریختند و پنجم را در جاه
پاک ریختند از اول پانزده دلو دیگر باید کشید و از دوم شانزده
واگر از جاه اول نه دلو بیرون ریختند و دهم را در جاه پاک ریختند
بروایت ابو حفص کبیر بخاری از جاه اول ده دلو بر باید کشید و از جاه
دوم هم ده دلو باید کشید و بروایت ابو سلیمان جوزجانی از جاه اول
ده دلو باید کشید تا پاک شود و از جاه دوم یازده دلو باید کشید
تا پاک شود و این بنا بر آن اصل است که ابو حفص ده با آن ریخته
فرمود و ابو سلیمان یازده با آن یکی ریخته فرمود اصل آنست که ریخته
حساب داده و باقی را حساب داده تا اگر از جاه پلید نوزده دلو
بیرون ریختند و بیستم را در جاه دوم ریختند اول پاک شود و از جاه
دوم یک دلو باید کشید و اگر در نزدیکی جاه پلید جاه آب میکنند
مسافت میان چند باید اگر زمین سخت بود پنج گز بسنده بود و اگر جاه
نجاست را پاک میکنند چون طول و عرض او را بکنند آنچه که بیرون آید
پاک بود یعنی چون از نجاست اثری نبود در آن آب پاک باشد
اگر جاهی پلید شد و زمین آب او را فرو برد پس باز بر آمد اگر جاه
مسنون نیست باجماع پلید بود اگر جاهی است که تمامی آب آن می باید
کشید تا پاک شود ده دلو بر کشیدند در جاه آب نماند چون آب

برآید

برآید پاک شود امّا اگر جاهی است که وی را بیست دلو می باید کشید تا پاک شود
ده کشیدند آب نماند چون آب برآید پاک نشود بعضی گفته اند که باقی را
بکشند تا بیست تمام شود که عدد نقص تا ننشود پس آن عدد باید تا پاک شود
اگر گاه برکه پلید در جاه افتاد امام ابو یوسف گفته که یکی و دو عفوست
دلیل میکند که چون سه شود نجس شود و اگر پشکل گوسفند یا شتر
در جاه افتاد پلید شود یا نه از امام محمد سوال کردند گفت یکی و دو
عفوست قول امام محمد دلیل میکند که بیشتر شود نجس شود و بعضی
از مشایخ گفته اند که تا بسیار نشود پلید نشود و حد بسیار آن بود که
هیچ دلو نی پشکل بر نیاید و این روایت امام ابو حنیفه است و روایت
امام محمد مقابل آنست که تا جهار یک روی آب بر نشود از آن پلید
نشود و این جای بود که خشک بود و در تر امّا اگر تر است یا شکسته
یا از آن خر یا از آن گاو بود یا اسب یا پیل جاه پلید شود و همچنین اگر
افکندۀ ماکیان و بط و منتن آن در جاه افتد جاه پلید شود امّا از
انداختهٔ کبوتر و کنجشک آب پلید نشود اگر چه اندک بود در جامع صغیر
میگوید که پس افکندۀ آن از مرغان بخورند گوشت او را پاکیست جز ماکیان
و بط اگر آب مستعمل در جاه ریختند در منتقی آورده از امام ابو حنیفه
که اگر آب غسل بود صد دلو بکشند پاک شود و اگر آب وضو بود جهل دلو

بحکایت است انکه گفته مرغان که [illegible]

بحکایت استعمال در چاه [illegible]

بکشند پاک شود واز امام محمد روایتست که اگر آب غسل است چهل دلو
بکشند واگر آب وضو است بیست دلو بکشند پاک شود واگر آب مکروه
یا آب مشکوک در چاهی ریخته‌اند چند آب باید کشید تا پاک شود از امام
ابو حنیفه روایت کرده‌اند که در هر یکی ازین دو دلوی چند بکشند
پاک شود و مختار رضی الله امام زاهد فخر الدین آنست که در آب مکروه
ده دلو کشند و در آب مشکوک بیست دلو کشند تا چاه پاک شود
و معتبر در هر چاهی دلو آن چاه است وبعضی گفته‌اند که معتبر
دلوی است که در آن یک صاع گنجد واگر مقدار بیست دلو
در یک دلو بزرگ بکشند درست باشد بنابر حصول مقصود اگر
حیوانی در چاهی افتاد بمرد و بپوسید یا بر آماسید جمله آب
چاه باید کشید خرد بود آن حیوان یا بزرگ اگر موش یا ماکیان در
چاه افتاد و معلوم نه شود که کی افتاده و نه پوسیده و نه
آماسیده نماز یک شبا روز اعادت کنند اگر ازان چاه وضو ساخته
باشند و بشویند هر چیزی را که آب آن چاه بدان رسیده بود واگر
پوسیده یا آماسیده باشد نماز سه شبا روز باز گردانند نزدیک امام
ابو حنیفه و نزدیک صاحبین باز نگردانند مگر آنکه بدانند که کی افتاده
واین روایت در منظومه در باب امام ابو حنیفه آمده است

مطلق

دجاجة

دجاجة بها انتفاخ وجدت في البئر فهي منذ ثلاث فيستقى
وفي التي لم تنتفخ منذ يوم ونجسها منذ علم القوم در روایت
آبار مسئلة البئر جحط در کلام شیخ کرده الجیم من النجس والحاء من
الحال والطاء من الطاهر واین مسئله در منظومه در باب سه قول آمده واین
البیت والجنب الداخل بئرا ينغمس للدلو لا يطهر والماء نجس
والكل بالحال بفتوى الثاني وقد رأى طهرهما الشيباني صورت
مسئله اگر جنب بطلب دلو در چاه فرو رفت نزدیک امام ابو حنیفه
هر دو نجس باشد هم مرد و هم آب و نزدیک امام ابو یوسف هر دو
بر حال خود باشند مرد همچنان جنب بود و آب همچنان پاک و نزد
امام محمد هر دو پاک باشند در شرح طحاوی و در جامع صغیر صاحب
آورده صحیح قول امام ابو حنیفه است که مرد نجس است بنقاء جنابت
در باقی اعضا و آب نجس است باول ملاقات وفتوی برین است
فصل ششم در مسایل پوستی هر پوستی بدباغت پاک شود
چنانکه پوست سگ و گرگ و شیر و یوز و آنچه بدین ماند و روا
بود نماز گزاردن برو و وضو ساختن ازو مگر پوست خوک و آدمی
که بدباغت پاک نشود در نصاب الفقه آورده که پوست سگ و یوز نه
و گرگ بدباغت پاک شود وفتوی برین است بدانکه دباغت بر دو نوع است

مطلب جحط

تحقیقی و حکم حقیقی آنست که اورا دباغت دهند بچیزی که قیمت
دار بود چون نمک و مازو و غیر آن و حکم آن بود که دباغت بچیزی
حاصل آید که اورا قیمت نبود چنانکه بآفتاب خشک کنند یا
بخاک و در هدایه آورده هر چیزی که مانع نتن و فساد بود آنرا
بمنزلهٔ دباغت بود موی آدمی و موی مردار و استخوان آدمی
و استخوان مردار جز استخوان و موی خوک جمله پاک است نزدیک
ما و نزدیک امام شافعی پلیدست و نزدیک امام مالک موی مردار
پلید نیست و استخوان وی پلیدست اما موی مردار و استخوان که
پاک است وقتی بود که بر وی چربی نبود تا اگر استخوان مردار در چاه
افتد و بر وی چربی باشد چاه پلید شود و اگر خشک بود و بر وی
چربی نبود پلید نشود بخلاف استخوان خوک که چاه را پلید
کند بهر حال که باشد اما در استخوان پیل دو روایت است
بقول امام محمد نجس است و بقول امام ابوحنیفه و ابو یوسف پاک
است دلیل آنکه رسول علیه السلام از برای فاطمه رضی الله عنها
سواری از استخوان پیل کرده بود اگر نجس بودی اورا پوشیدن
آن نفرمودی اگر دندان آدمی برآمد اعادت آن روا بود اگرچه
زیادت از درم باشد اگر شخص موی آدمی داند زاید از درم بود

مطلب چیزهای پاک میتة

وباوی نماز میگزارد مختار ائمهٔ فتوی آنست که روا بود در تهذیب
آورده که ده چیز از میته پاک است پشم گوسفند و شتر و موی
و پر مرغ و پی و استخوان و پشم گاو و گوسفند و آهو و سم اسب
و ابریشم و خز و ناخن و منقار و در آب دهان مرده دو روایت
است و درین ده چیز که گفتیم خلاف امام شافعی است اما موی
خوک و استخوان او نجس است باجماع زیرا که نجس العین است و اهل
رخصت داده اند در موی خوک دوزندگان را از برای ضرورت است
در کتاب ذبایح آورده هر چیزی را که گوشت او روا نبود که
بخورند ذبح کنند بیع جلد او روا بود مگر خوک که بیع جلد او
روا نباشد اگرچه ذبح کنند اگر شخصی باز گوشت خوار را ذبح کند
گوشت او پاک بود و بیع آن گوشت روا بود و مشتری را
انتفاع از آن گوشت روا بود جهت طعمهٔ سگ و گربه و باز و یوز
خود را و اگر پارهٔ ازین گوشت در چاه افتد پلید نشود و اگر با
این گوشت نماز گزارد نماز روا بود و فتوی برین است اصل
درین باب آنست که گوشت هر چیزی که بدباغت پاک شود
گوشت او بذبح پاک گردد اگر در آب اندک افتد پلید نکند
آن را و نماز با آن روا بود اما خوردن آن گوشت باجماع روا نبود

مطلب [illegible] گوشت [illegible]

دیر اگر بعد چیزی که پاک بود دلیل نکند بر حلالی آن باشد که چیزی
پاک باشد و خوردن آن حرام بود چنانک گل پاک است و خوردن
آن حرام است اگر کسی از آب باران تر شد و یا در آب رفت
و بیرون آمد و خود را بیفشاند و آب اندام او بجامه رسید
جامه پلید شود یا نه بنگرند اگر موی او از بیخ تر نشود و از
بالای موی بیش تر نباشد جامه پلید نباشد و این تهذیب و نصاب
الفقه آورده و اگر با نماز گزارنده نافه مشک بود نماز روا بود
یا نه بنگرند اگر آن نافه تر بود روا نبود و اگر خشک بود روا بود
در ذخیره می گوید اصح آنست که نماز با نافه مشک روا بود
بی تفصیل در فتاوی حجت می آید که نافه مشک پاک است و در
خوردن او پاکی نیست اگر زهره گوسفند در انگشت مجروح در
آویزد نماز با آن روا باشد بشرط آنکه پاک باشد و شیشه بعد از آن
در انگشت در آویزد اگر خری در نمکسار بمرد و نمک شد آن
نمک پاک باشد و همچنین اگر چوب نجس یا سرگین بسوختند پس
خاکستر آن در چاه افتاد آن چاه پلید نشود و این جمله قول امام
محمد است و در خلاصة الفتاوی آورده که فتوی بر قول محمد است

فصل بیست و یکم در بیان تیمم بدانکه تیمم در شرع است

در نیاید درو و روا نبود مسح کردن بر دستار و بر کلاه و بر روی بند
و بر دستوانه با زبان و روا بود مسح بر جبیره و اگر چه آن را بی وضو
بربسته باشند و اگر آن جبیره از سر جراحت بیفتد و هنوز جراحت
به نشده باشد مسح باطل نشود و اگر به شده باشد مسح بر جبیره باطل
شود فصل بیست چهارم در بیان حیض و نفاس حیض در لغت
بی نماز شدن زن است و در شریعت نام خونی بود که از زنان پدید آید از موضع
معین بوقت معلوم بصفتی تمام اما اقل و اکثر آن علما را در آن خلاف
سعید مسیب گفته هرچه بیند چه اندک و چه بسیار حیض بود و بقول
امام مالک اگر یکساعت بیند حیض بود فاین بر نفاس و بقول امام
شافعی کمتر حیض یکشبانروز است و بیشتر او پانزده شبانروز اما حسن
زیاد از امام ابوحنیفه روایت میکند که سه روز و سه شب است و بقول
امام ابو یوسف دو شبانروز و بیشتر آن بود و این در منظومه در باب او آورده
والحیض یومان ولیلتان • واکثر الثالث عند الثانیة اما اصح اقوال
قول امام ابوحنیفه است که اقل حیض سه شبانروز است • و اکثر او ده
شبانروز است • دلیل آن روایت میکند انس بن مالک و معاذ جبل
و ابو امامه باهلی و عائشه صدیقه رضی الله عنهم از رسول صلی الله علیه وسلم
اقل الحیض ثلثة ایام ولیالیها • و در اکثر حیض روایت امیرالمؤمنین عمر و امیرالمؤمنین
علی و عبدالله بن عباس

و عبدالله مسعود و امیرالمومنین عثمان رضی الله عنهم که رسول علیه السلام
احکام حیض یاد می کند از سه شبانروز آغاز کند و بر ده ختم کند و
چهار ده تن روایت میکنند این حدیث را پس معلوم شد که از سه کم
و از ده زیادت نیست و هرچه زیادت شود بر ده و یا کم شود
از سه شبانروز استحاضه بود و آنچ زن بیند از سرخی و زردی
حیض بود تا نه بیند سفیدی خالص و نزدیک امام شافعی لون حیض
دو بیش نیست سرخی و سیاهی و نزدیک علماء ما رحمهم الله شش
لون است سرخ • و سیاه • و سفید • و زرد • و سبز • رنگ
تیره • و زردی بچه صفت باید تا حیض بود بعضی از مشایخ گفتند
که رنگ نوریا و بعضی گفته اند هم رنگ چرک دندان و ضرت ابو بکر
اسکاف گفته هم رنگ ابریشم و شیخ ابوعلی دقاق میگوید اگر غالب
سرخی بود حیض بود و اگر غالب سفیدی بود حیض نبود و بدانک
حیض و نفاس مانع است نماز گزاردن و روزه داشتن را و در آمدن
مسجد را و طواف کعبه را و قراءت قرآن را و بسودن مصحف
شریف را مگر آنک با غلاف بود و نزدیکی کردن شوهر را با او
مانع است و جنابت نیز مانع است مس مصحف و قراءت را و حدث
مس مصحف را مانع است و قراءت را مانع نیست و روا بود شوهر را که

بیش

وطی کند زن خود را بیش از غسل چون پاک شود از حیض بعد ده
روز و بکمتر از ده روز روا نبود وطی و بیش از غسل یا آنکه وقت
نمازی برو بگذرد و اگر زن را حیض منقطع شود بر یاد نا از سه
شبانروز و این معروف وی بود وطی نکند او را تا عادت او تمام
شود و چون طهر متخلل شود میان دو خون در مدت حیض
آن طهر حیض گیرند و در مدت نفاس نفاس بود و اقل طهر
پانزده شبانروز بود و اکثر او را حدی نیست و در اقل طهر امام
شافعی با ما موافق است و بدانک طهر بر انواع است طهر طویل • و
طهر ناقص • و طهر درست صحیح • و طهر مختلف • طهر طویل شش ماه
است و آن نصب عادت را نشاید • و طهر ناقص کمتر از پانزده شبانروز
است تا تمامت پاک نماز گزاردن واجب است و طهر درست پانزده •
شبانروز بیت که فاصل شاید میان دو خون و طهر صحیح آنست که
صاحب عادت مکرر دیده باشد و طهر مختلف آنست که بعد از
طهر درست بیش از تمام آلاین بیند بر قول امام ابوحنیفه بعد از
تمام پاکی نماز گزارد و بر قول امام ابو یوسف بطریق اصالت و بر قول
امام محمد بطریق بدل و خون استحاضه همچون خون بینی است
که دائم روان بود مانع نشود نماز را و روزه و وطی را و اگر خون زیادت

سبعه یا اکثر جمیع بنا این پس آنچه بران زیادت شود استحاضه بود و آنکس که
او را سلس البول بود و یا استطلاق بطن و یا انفلات ریح و یا
رعاف دائم و یا جراحتی که خون سیلان کند استعداد برای هر فرض
وقتی را وضو بیاید و بگزارد بدان وضو هر فرض و نفل که خواهد
ما دام که آن وقت که وضو ساخته بگذرد و چون آن وقت بگذرد
وضو باطل شود و این جایز است که بگزارد بر بشان یک وقت
نماز مگر آنکه این حدث یافته میشود دران وقت و نفاس
خونیست که زن بعد از زادن فرزند بیند و هر خون که زن حامله
بیند استحاضه بود و نزدیک امام شافعی هر حامله را نیز حیض
میتواند بود در منظومه میگوید والحیض فی الحامل ایضا یوجد
سقط که پیدا شده باشد بعضی از خلق او ولد بود و اقل نفاس
حدی نیست و اکثر نفاس چهل روز است و آنچه بر چهل زیادت شود
استحاضه بود و اگر دو بچه بیک شکم زاید نفاس نزدیک ما از ولد
اول بود و نزدیک امام محمد از ولد دوم قسم سیوم
ازین کتاب بیان احداث و انجاس است فصل
نخست و پنجم در بیان احداث بدانکه حدث بر دو نوع است
حقیقی و حکمی اما حقیقی چنانکه بول و غایط و حکمی چنانکه خواب
و بیهوشی

و بیهوشی و دیوانگی و خندیدن قهقهه در نمازیکه در وی رکوع و سجود باشد
فصل شصت و ششم در تقسیم انجاس بدانکه انجاس
دو نوع است غلیظه و خفیفه هر یکی ازین هردو دو نوع است
مرئیه و غیر مرئیه اما نجاست غلیظه چون خون و ریم و زرد آب
و منی و بول آدمی و غایط و خمر و مردار و افکنده ماکیان و بط
و آنچه گوشت او نخورند چون اشتر و خر و پیل و پس خوک
سگ و ددگان دشتی و سرگین مطلقا نزدیک امام ابو حنیفه
اما نزدیک امام ابو یوسف و محمد سرگین خر و مثل آن مطلق
نجاست خفیفه است چه در منظومه در باب امام ابو حنیفه میگوید
ولنبین نجع الروث فوق الدرهم ° وقدراه بالکثیر المعظم
اما نزدیک زفر بر تفصیل است سرگین آنچه گوشت او نخورند از چهار
پایان خفیفه است و سرگین غیر ماکول اللحم غلیظه است و این در منظومه
در باب امام زفر است ° وروثت ما یوکل فیه خفه
وحرمة الاکل تقوی ضعفه ° و حکم نجاست غلیظه بقول علماء
ثلثه رحمهم الله آنست که مقدار درم شرعی از ان بجامه رسید عفوست
تا با آن نماز گزارد روا بود و نزدیک امام شافعی با قلیل آن نیز نماز
روا نبود و در زیادت از درمی اجماع است که نماز با آن روا نبود

و در مقدار درمی شرعی اقوال است نزد بعضی مقدار کف دست و آن
مقدار تنگی است بعرض در ینابیع آورده اگر بجامه بجایی رسد مثل
عرض تمام کف مانع جواز صلوة باشد و نزد بعضی درم شرعی مقدار
ثقبه معتبر است و این اشارت قدوری است فان تجاوزت النجاسة
... لم یجز الا الماء او المائع و آنکه مقدار درمی عفو است از روی
بسط است یا از روی وزن درین نیز اقوال است نزد بعضی بسط
درم معتبر است و نزد بعضی وزن درم اما روایات و مختار فتوی
آنست که امام جعفر هندوانی میگوید اگر نجاست رقیقه است چون
بول و خمر مقدار درم بحسب بسط معتبر است و اگر نجاست مستجسد است
یعنی تن دار بود چون خون و منی و عذره و سرگین مقدار درمی
بحسب وزن معتبر است و درمی چهار دانگ و دانگ شش حبه
است و حبه دو جو است این بیان نجاست غلیظ است
که تقریر کرده شد اما نجاست خفیفه بول ماکول اللحم است
چون شتر و گاو و گوسفند و بول اسب نزد امام محمد پاک
است و سرگین انداخته سباع طیر خفیفه است چون شاهین و باز و عقاب
و موش کور و حکم نجاست خفیفه آنست که تا ربع جامه نرسد
عفو است و چون بربع رسد مانع جواز نماز بود و معتبر ربع

کل

کل جامه است بروایت صحیح نه ربع موضعی که نجاست بر آنجا
رسد اگر سرگین انداخته سباع طیر در آب افتد آن آب پلید
نشود بنا بر آنکه دشوار است نگاه داشتن آبها از آن و فتوی
برین است خونی که در رگهای ذبیحه و در گوشت وی بماند
پاک است و جامه را پلید نکند اگرچه زاید بر درمی بود و نزد امام
ابو یوسف در خوردن عفو است و در جامه عفو نیست زیرا که احتراز
از و در ثوب ممکن است و در اکل نیست اما مختار آنست که
مطلب عفو است در ثوب و در اکل و پاک است خون ماهی و کیک
و شپش و پشه و نجس است خون کنه و کرموش دشتی و عفو است
لعاب بغل و حمار و بول که منتضح شود بر جامه یعنی ریزها
مثل سر سوزن که بجامه رسد و نیز عفو است بول و سرگین انداخته
خفاش بود رسیده جامه و آب و عفو نیست بول و سرگین
انداخته موش و در روایتی گل کرده مسجد بگل که سرگین با وی
آمیخته بود چون غالب گل بود و آب پاک برشته باشند و بر عکس
این روا بود رفتن از خلاف روز باران پای را پلید نکند اگرچه
مخلوط بود بقذرات چون مطر غالب بود و خلاف رو لیس باشند
و جامه نیز پلید نکند اگرچه کثیر فاحش باشد لعموم البلوی سوالعجم و از نجاست
باشند که مشایخ ما رحمهم الله فتوی

داده‌اند و گفته‌اند که چنین نجاستی اگرچه مخلّط بعذرات است اگر
گوشت خوردنی باشد مثل آب انزال آنچ گوشت او بخورند در جامه بول کند جمله
آب آن را بر گیرند نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف و نزدیک امام
محمد حاجت نیست بکشیدن آب آن مگر آنکه غالب شود بر آب
و او را از طهوریت بیرون آرد و اصل مسئله آنست که بول آنچ گوشت
او خورند نزدیک امام محمد پاک است در منظومه در باب او می گویند
وَطَاهِرٌ بَوْلُ اللَّوَاتِي تُؤْكَلُ و نزدیک امام ابوحنیفه و ابویوسف
نجس است نجاست خفیفه و خوردن آن نزدیک امام ابوحنیفه حرام است
و نزدیک امام ابویوسف حلال است برای تداوی یعنی برای دارو کردن را
و نزدیک امام محمد حلال است شرب او مطلقا تداوی را و غیر تداوی را
دلیل امام ابویوسف و محمد آنست که قومی از قبیله عُرَینه نزدیک
رسول علیه السلام آمدند و شکمهای ایشان آماسیده بود رسول علیه
السلام ایشان را فرمود باشامیدن بول و شیر شتر اگر نجس بودی
نفرمودی زیرا که استعمال حرام حرام است اما دلیل امام ابوحنیفه
این حدیث است • اِسْتَنْزِهُوا مِنَ الْبَوْلِ فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ
الْقَبْرِ مِنْهُ رسول علیه السلام امر کرد به پرهیز کردن از بول اگر
بول پاک بودی پرهیز از آن نفرمودی و تاویل قصه ایشان آنست

پرهیز از و نفرمودی

رسول

رسول علیه السلام شفای ایشان در بول شتر بوحی دانسته
بود و آن خاصه در حق ایشان است مختار الفتوی قول امام ابوحنیفه
است که شرب بول حلال نیست اصلا آنچ حکم بول حیوان است
گفته آمد اما شیر حیوان را حکم چیست بدانکه شیر اسب بر قول
امام ابویوسف و محمد پاک است شاید خوردن و از امام ابوحنیفه
دو روایت است اما فتوی بر آنست که پاک است ولیکن خوردن آن حرام
است و این روایت در فتاوی خانیه آمده است و شیر خر بقول امام
مالک پاک است و بقول علما ما رحمهم الله بروایت صحیح پاک است ولیکن
نشاید خوردن همچنانک شیر آدمی و کل پاک است ولیکن نشاید خوردن
اما شیر سگ را حکم چیست در نوادر امام محمد آمده که آب دهان
سگ و آب بینی وی و آب چشم وی وضو او پلید است همچنانک شیر او
پلید است این جمله را شیر از برای آن نبشتیم تا کسی را در شیر سگ
سخن نباید و سگ پاک باشد در جمله احکام که گفتیم برابر است

مطلب شیر اسب و خر

شیر سگ

فصل ششم و هفتم در بیان نجاستها و انواع آن و کیفیت تطهیر کردن

بدانکه نجاست مرئیه که بجامه رسد بازالت عین آن پاک شود جامه
و آنچ بشستن زایل نشود عفو است چنانک حنا نجس را بر دست
نهند و رنگ گیرد و نجاست غیر مرئیه پاک نشود تا مادام که

غلیظ خشک شده بمالیدن بغایتی که پاک شد امّا طهارت آنچه رقیق و آنچ
بدان ماند بمالیدن در زمین جایز نشود مگر آنکه آهن که مَرام را بآب
تحقیق خرد مقیم باشد آن آهن پیع کردن در زمین پاک نشود تا به بار
دیگر گرم نکنند و هر بار که آب پاک بپرد کنند و حکم کوزه و کاسه نو
و حکم آنکه منقّصه نشود بعضی شوند. نشود خانگی موزه و کفش
و بوریا آنست که به بار بشویند و هر بارش خشک کنند تا پاک شود
و در زمین اتفاق علماء ثلاثه است که چون خشک شود و اثر نجاست
نماند پاک گشته و نماز بر آن زمین روا بود و تیمم از آن زمین روا نبود
و نزدیک امام شافعی پاک نشود زمین بدان خشک شود اگرچه اثر
نمانده باشد و اگر موزه نجاستی که جرم دارد رسید بعضی شی دارد
و خشک شد بقول امام ابوحنیفه رضی الله عنه بمالیدن در زمین پاک شود
و اگر تر باشد پاک نشود و نزدیک امام محمد رحمه الله در آنکه خشک شود
و غیر آن پاک نشود و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله در هر دو صورت پاک شود
و فتوی بر قول امام ابو یوسف [illegible] العام است و در نجاست که جرم ندارد و
رقیق است چون بول و خمر و مثل آن در هر حال و خشک پاک نشود موزه بالاتفاق
مگر بشستن امّا اگر منی بجامه رسیده باشد یا موزه چون خشک شود
بمالیدن پاک شود و اگر تر باشد پاک نشود آن چیز تا نشویند و این [illegible]

[illegible] پاک است [illegible] خشک

علماء [illegible] رضی الله عنهم امّا نزدیک امام شافعی [illegible] پاک است
آن برابر [illegible] و این روایت در منظومه در باب [illegible]
ثمّ المنیّ طاهرٌ بلا حرج ¤ والاغتسال واجبٌ [illegible]

بغسل [illegible] نجاست [illegible] کرباس [illegible] و آبها کرباسان و [illegible]

تمت کتابة هذه النسخة الشریفة المسماة بالترغیب وقت [illegible] العصر
من یوم الأحد آخر شهر جمادی الآخر سنة [illegible]

بر کشنک کوزنه کرکه [illegible] اوچ دانه [illegible] باشنه [illegible]
[illegible] بعضل الله شفا بولدیغی مجربدر
[illegible] اکثر اکثر [illegible]
[illegible] مجربدر
[illegible] قطرانی
[illegible] مجربدر

(١٣٤٢)

تیمّنا بذکره حمد و ثنای بی انتهاء مر خدای را عز و جل که با کمال بی نیازی جمله آفریده را
را هست کرد و بعضی را از فرزندان شناخت ذات و صفات خود مکرم کرد اند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بدانک اتفاق جمله علماء اهل اسلام
است رحمة الله علیهم اجمعین که اول فریضه که بر عاقل و بالغ است معرفت خدای
عز و جل بسزا و توحید وی و ایمان و اسلام باز دانستن شرایع اسلام و گزاردن
وی و بر هیچ عاقل باید که پوشیده نباشد که مهترین کاری مر فرزند آدم را در دنیا
حاصل کردن این علوم است از بهر آنک وی سبب نجات است از عذاب ابد و رسیدن
بدرجات و ثواب بهشت تا ابد و آدمی را یا از بهر آن آفریده اند تا بهشت با چندان
نعمت و رضا و لقای آفریدگار در آرند و تا ابد بدارند و یا از بهر آن آفریده اند تا در دوزخ
با چندان عذاب و عقوبت و غضب و سخط خداوند عز و جل در آرند و تا ابد بدارند
نعوذ بالله والبته و اضلاء مر فرزند آدم را ورای این دو منزل منزلی دیگر نیست
زیانی عظیم باشد که کسی عمر خود را بلذت و شهوت دنیا پیش برد و هیچ غم آن
جهان نخورد و از عاقبت کار خود غافل باشد تا از جنان دولتی دور ماند و در
جنان بدبختی و عذاب ابد بماند و آنرا هیچ حیله و تدارک نتواند کرد وفّقنا
الله لما یحبّ ویرضی و چون کبار علماء سلف اهل سنت لنا الله بر اهتمام
از بهر نگاه داشت عقیدهٔ اهل اسلام کثّرهم الله و نصرهم هر یکی بیان اعتقاد
نوشته بودند بعضی مشرّح و بعضی موجز بدو ارشاد من مولانا نور
الملة والدین حجة الحق ابو محمد بن احمد بن محمود الصابونی البخاری انار
الله رضوانه و اسکنه جنانه بر سنت ایشان بیان اعتقاد نوشته بود

اکنون

اکنون این دعاگوی اهل علم آن بیان اعتقاد را با چیزی دیگر زیادت کرد و از اهل
مطموع است که بوقت خواندن این کتاب آن بزرگ دین را و این دعاگوی اهل اسلام را
بدعا یاد دارند فصل بدانک پارسی ایمان گرویدن بود بخدای عز و جل در آنچه خبر داد
و اسلام گردن نهادن بود به بندگی مر خدای را عز و جل و قبول کردن آنچه فرموده است و باز داشت ۲۴
و توحید یکی گفتن بود و یکی دانستن مر خدای را عز و جل و معرفت شناخت خدای بود عز و جل
بصفات سزا و پاکی وی از صفات ناسزا و چون این معنی معلوم شد بباید دانستن که
فریضه است بر هر عاقل که بشناسد و بگرود که وی را آفریدگاری است که وی را و جمله
عالم را هست کرده است تعالی از بیچون یکی است بذات خود و یگانه است بصفات خود
وی را انباز نیست و وی را بکس نیاز نیست و هیچ کس از وی بی نیاز نیست زنده است و توانا است
و داناست و شنواست و گویاست و بیناست زندگی وی بجان نیست و توانایی
وی با لت نیست و دانایی وی بدل و اندیشه نیست و شنوایی وی بگوش نیست و بینایی
وی بحدقه و دیده نیست و گویایی وی بکام و زبان نیست موصوف است بصفات سزا و
منزه است از صفات ناسزا و بهیچ وجه بهیچ مخلوق نماند چنانک خود وصف کرد لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر و هر خیال که در وهم و فهم صورت شود که وی چنان است وی
نه آنست بلکه آفریدگار آنست و از صورت و خیال و مثال منزه است و هستی وی را آغاز
نیست و سپری شدن نیست و هیچ صفت از صفات وی نو شونده نیست و سپری شونده
نیست بر همان صفت که در ازل بود تا ابد هم بران صفت باشد هرگز نبود که وی نبود و هرگز
نباشد که وی نباشد در مکان نیست و از مکان نیست و در جهت نیست و زمان بروی نگذرد
بلکه آفریدگار زمان و مکان است و جهات است ذات وی جسم نیست و جوهر نیست و عرض
نیست صفات وی عین ذات وی نیست و غیر ذات وی نیست و هرچه هست و بود و باشد
از نیکی و بدی چون کفر و ایمان و طاعت و عصیان همه بخواست و تقدیر و علم وی است و هرچه

است به بخواست که بد اما هرچه نیکی است بپسندیده وی است و هرچه بدی
ناپسندیده وی است و معدوم نی نیست و دیدنی نیست تا شا دانسته خدای عزوجل
حرام روزی است چنانکه حلال روزی است و عقوبت بر حرام خوردن از بهر کسب و
اختیار بنده است و افعال بندگان آفریده خدای است عزوجل و بنده را در افعال خود
مجبور نیست بل که در آن مختار است اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند اما هرچه اختیار
بنده هر آینه خواست خدای تعالی از وی آن بوده باشد و علم و خواست خدای تعالی کسی را حجت
نشود و علم و خواست خدای تعالی کسی را مجبور نکند و لیکن بخواست و کرده وی معلوم شود
که خواست خدای تعالی از وی آن بوده است چنانکه فرموده و ما تشاءون الا ان یشاء
الله و کس را بر خواست وی چون و چرا نرسد خدای را تعالی رسد که بنده را گوید
بالکیفی چنانکه گفت لا یسال عما یفعل و هم یسالون و [illegible] آید بندگان بر خدای
عزوجل لازم نیست نیکبخت را بدبخت گرداند و بدبخت را نیکبخت
گرداند و هر مومن تا کفر نیاورده است مومن است بحقیقت و هر کافر تا ایمان نیاورده
است کافر است بحقیقت و تا مومن بود دوست خدای تعالی بود و چون کافر شود
دشمن خدای شود و این تغییر در حال بنده بود نه در صفات خدای عزوجل اما سزای
بهشت جاودانه آنکس بود که بر صفت ایمان میرد و سزای دوزخ جاودانه آنکس
بود که بر صفت کفر میرد والعیاذ بالله و قدرت بنده با فعل وی برابر بود و خدای
تعالی بر بندگان کاری فریضه نکرده که طاقت آن ندارند و قرآن کلام خدای است عزوجل
نا آفریده قائم بذات وی صوت و حرف نه [illegible] نیست و
و دیدار خدای عزوجل بدیده سر جایز است و وعده است مومنان را آن جهان [illegible]
ایشان را هر آینه بی چون و بی چگونه بی در جهت و بی در مکان چنانکه ایشان [illegible]
اند او را و فرشتگان بندگان خدای اند با گناه و برگزیدگان [illegible] فرمان بردار اند